

تذکر این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکه الامامین الحسنین علیهما السلام
بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.
لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام نگردیده است.

اسرار عبادات

نویسنده : آیه الله جوادی آملی

بسم الله الرحمن الرحيم و اياه نستعين

11 - در نظام تکوین هر معلولی عبد علت خود بوده در حدوث و بقاء او را پیروی کرده و در ذات و صفت و فعل فرمان او را می برد و هیچگونه گسستگی در رشته علت راه ندارد، نه علت از اشراف و افاضه باز می ماند و نه معلول از انقیاد و خضوع سرباز می زند. و بی نیازی معلول، که صرف نیاز به علت است، از علت خود که لازمه ضروری وی عین افاضه بر معلول می باشد با اساس علیت و معلولیت، سازگار نیست؛ لذا سراسر جهان امکان که معلول خدای سبحان اند، بنده محض حق بوده و آنی از امتثال دستور تکوینی آن حضرت تهررد ندارد: (إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ)⁽¹⁾ و عناوین: اسلام⁽²⁾، تسبیح⁽³⁾، سجده⁽⁴⁾، عبودیت⁽⁵⁾، و اطاعت⁽⁶⁾، که در قرآن کریم آمده است ناظر به همین مطلب می باشد، و کفر تکوینی معقول نبوده و نفاق یا عصیان طبیعی متصور نمی باشد، و این همان جبر علی است که غیر از اشعری جبری همه صاحب نظران عقلی آن را پذیرفته اند، و اما اشاعره بر پایه پندار اولویت و نفی ضرورت علی آن را در نظام تکوین رد کرده اند، چون اصل علیت فلسفی را به جبری عادت مبدل ساخته و ربط ضروری را انکار نموده اند.

اگر علیت به تشان ارجاع شود، پیروی مظهر از ظاهر و اسلام و تسبیح و سجده و عبودیت و اطاعت همه مظاهر در برابر ظاهر خویش روشن تر خواهد بود؛ زیرا صورت مرآتی جزء خضوع در پیشگاه صاحب صورت سمتی ندارد.

2 - در نظام تشریح که اساس هرگونه آزمون و تکامل اختیاری است هیچگونه جبر یا تفویضی راه ندارد و موجود متفکر مختار که در قلمرو قانون قرار می گیرد در انتخاب راه خویش آزاد و در ادامه آن مختار و در قبول و نکول آن رها و در هماهنگی درون و

بیرون یا ناهماهنگی آن به نام ایمان یا نفاق مخیر است، زیرا بدون آزادی نه آزمون میسر است و نه تکامل ممکن خواهد بود.

محدوده نظام تشریح از قلمرو تکوین کمتر است، چون در غیر موجود آگاه آزاد راه ندارد، لیکن منطقه پیروی یا تمرد در قاره تشریح بیشتر می باشد، لذا برخی از قوانین تشریح بدست نسیان سپرده شده و عده ای به بوته عصیان فرو می روند، و بعضی به لوث نفاق و گروهی به شائبه ریا آلوده می گردند و سرانجام برخی سهم خلوص یافته و بطور ناب و پیراسته محقق می شوند.

لذا اسلام و کفر، ایمان و نفاق، اطاعت و عصیان و نیز صواب و خطا و خلاصه حق و باطل در فرهنگ قرآن کریم مخصوص نظام تشریح بوده و در حیظه تکوین جز اسلام و اطاعت و صواب و خلاصه حق چیز دیگری یافت نمی شود، زیرا زمام هر موجودی در نظام تکوینی بدست خدای سبحانست و کار خداوند نیز بر صراط مستقیم می باشد⁽⁷⁾ و اگر ضلالت و بطلان و مانند آن درباره برخی از موجودهای عالم طبیعت مطرح می شود یا ناظر به نظام تشریح است و یا امری است نسبی نه نفسی، زیرا موجود عینی متن حق و صوابست و نسبت به مبدء فاعلی خود مطیع محض.

3 - هر اسمی از اسمای حسنای حق اقتضائی دارد که با زبان برهان می توان آن را حد وسط استدلال قرار داد و نتیجه گرفت.

بر اثر حکمت خدای سبحان هیچ کاری بیهوده از او صادر نمی شود، چون خداوند حکیم است و هر حکیمی کار با هدف انجام می دهد پس خداوند کارش داری هدف است⁽⁸⁾. و بر اثر غنای ذاتی خداوند هیچ چیزی نمی تواند هدف ذات حق باشد⁽⁹⁾ زیرا لازمه اش آنست که ذات حق بدون آن هدف کامل نبوده و با نیل به آن کامل شود در حالی که واجب الوجود عین کمال صرف و نامحدود می باشد و کمالی خارج از ذات وی فرض نمی شود. جمع میان این دو اقتضاء آنست که فاعل جهان امکان منزله از هدف بوده

- چون خود عین هدف هر موجودی است چه اینکه عین مبدء هر وجودی می باشد -
لیکن خود جهان دارای هدف وجودی بوده و به آن نائل می گردد، گرچه عده ای از آن
بین راه گزند برخوردار ناگوار مصون نخواهند بود.

هدف انس و جن در نظام تشریح تکامل عبادی آنهاست و اگر انسان که دارای روح
مجرد عقلی است آن را شکوفا نماید و از همراهان خود سبقت بگیرد خودش هدف
بسیاری از موجودهای مادون قرار می گیرد، گرچه هدف نهایی همه خداوند است، لیکن
همانطوری که در قوس نزول نخستین صادر جوهر عقل است، در قوس صعود کامل
ترین راجع و بازگشت کننده جوهر عاقل است، که مدار امکان از عقل شروع شده و به
عاقل ختم می شود، و این مطلب نه بر پندار عقول عشره و مانند آنست که حکمت مشاء
نیز آن را از مسائل جزمی فلسفه خود به حساب نیاورد و فقط در حد احتمال یاد کرده
است بلکه بر اساس تشکیک وجود یا ظهور است که حکمت متعالیه یا عرفان آن را می
فهمد یا می بیند.

4 - عبادت درجات فراوانی دارد که برخی از آنها هدف میانگین و بعضی دیگر هدف
نهایی می باشد. و چون عمل محدود است و شهود نامحدود، عبادت های عملی هدف
های محدود بوده و عبادت های شهودی هدف های نامحدود خواهند بود. و سر محدود
بودن عبادت های عملی آنست که قلمرو تکلیف با انتقال از دنیا به آخرت تمام شده ولی
منطقه شهود همچنان ادامه دارد، و تکامل های عملی که توسط فعل اختیاری انسان
حاصل شود، در قیامت نیست؛ لیکن تکامل های علمی که با افاضه خدای سبحان
حاصل می گردد، همواره میسور می باشد و بسیاری از پرده های غیب پس از مرگ
برطرف می گردد تا آنچه نادیدنی بود، مشهود شود. لذا قرآن کریم هدف آفرینش جهان
خلقت را آگاه شدن انسان به قدرت و علم بی کران خداوند می داند: (اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ
سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ
اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا) (10)

گرچه علم حصولی و یقین استدلالی بنوبه خود کمال عملی بشمار آمده و هدف قرار می گیرد، لیکن نسبت به علم حضوری و یقین شهودی وسیله محسوب می شود: (كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ * لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ * ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ.⁽¹¹⁾) یعنی با علم یقین می توان به عین یقین رسید.

بنابراین می توان یقین شهودی به معارف را هدف نهائی آفرینش انسان دانست، که همواره به عبادت متکی است، گرچه نحوه اعتماد آن بر عبادت در هر نشأئی مناسب با همان نشأه می باشد (یعنی در دنیا به متن عبادت های تشریحی تکیه دارد و در آخرت به باطن آن که ظاهر می شود، متکی است) و اگر لحظه ای عبادت نباشد آنچه مشهود است مستور می گردد و آنکه شاهد است محجوب می شود؛ زیرا تنها وسیله شهود سالک و ظهور غیب همانا عبادت است: (وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ)⁽¹²⁾، نه آنکه بعد از یقین پرستش برطرف شود، زیرا زوال عبادت همان و زوال یقین همان، چون عصیان برترین حجاب می باشد. آنچه از آیه سوره طلاق بر می آید این است که هدف پیدایش جهان یعنی ظهور حق در آئینه خلق همانا آگاه شدن انسان سالک به علم و قدرت حق است و این علم شهودی عارف و اصل را مظهر علم و قدیر می نماید که با بسم الله الرحمن الرحیم در صورت اذن خدای سبحان همان کاری را که در قیامت به صرف اراده می کند در دنیا نیز انجام می دهد، چه اینکه هر چه بخواهد بداند، مشاهده می کند.

و همین مطلب را می توان از حدیث معروف قدسی استنباط کرد که فائده ظهور ذات که کنز مخفی بود (ظهور ذات نیز همان تجلی حق در آئینه خلق است) همانا آگاه شدن انسان سالک به غیب مطلق به اندازه وسع خود می باشد. و اگر در سند حدیث یاد شده سخنی باشد مضمون آن را آیه سوره طلاق ضمانت می نماید، زیرا آیه یاد شده هم علم را هدف آفرینش می داند و هم قدرت را و چون قدرت خداوند عین علم اوست قدرت

انسان عارف نیز در همان علم وی تعبیه وی می شود، زیرا عقل عملی و نظری در سالکان واصل متحد است.

5 - آنچه در محور عمل جوارح یا در حد خاطره جوانح قرار می گیرد، یا از احکام عبادت است و یا از آداب آن، و هیچکدام سر عبادت نخواهد بود؛ و آنچه در مدار شهود عقل نظر و انبعاث عقل عمل قرار می گیرد، می تواند به حساب سر عبادت آید؛ زیرا صرف خطور دل که حصول آن سهل و در فقه اصنر کاربرد دارد، گرچه به حمل اولی نیت است لیکن به حمل شایع غفلت می باشد، لذا نه تنها برای تداوم حضور دل کافی نیست بلکه در آغاز هم با هر خاطره دیگر سازگار می باشد. و آن توحید متصور که با هر شرکی بسازد، شرکی است در کسوت توحید؛ و عارف ناب سالک واصلی است که نه تنها شهود کثرت مانع شهود وحدت نگردد بلکه شهود وحدت نیز حاجب شهود کثرت نشود تا بتواند جامع هر دو باشد، لیکن به شهود حق نه عرفان خلق، چه اینکه نتیجه قرب فرایض است. و همانطوری که رعایت دستورهای فقه اصنر واجب است لیکن برای نیل به اسرار عبادت کافی نیست، مراعات رهنمودهای فقه اوسط، یعنی فن شریف اخلاق مستدل، لازم است ولی رسا نیست؛ بلکه حرمت نهادن به ارشادهای فقه اکبر یعنی عرفان نظری و عملی لازم می باشد تا با ضمیر شاهد و سر طاهر به مصدر نزول عبادت راه یافت و آن را با مجاری ادراکی و تحریکی معبود انجام داد، چه اینکه حدیث قرب نوافل به گوشه ای از آن اشارت دارد.

آنگاه نه تنها سالک واصل به سر عبادت می رسد بلکه جایگاه سر معبود می گردد و صندوق آگاهی وی می شود: هم موضع سره ولجاً امره و عیبیه علمه و موئل حکمه و کهوف کتبه و جبال دینه بهم اقام انحاء ظهره و اذهب ارتعاد فرائضه.⁽¹³⁾ و از آن جهت که سر عبادت به مثابه روح او است و حکم و ادب وی به منزله بدن او می باشد، همواره در قرآن کریم انفاق سری بر انفاق جهری مقدم یاد شده چه اینکه غالباً در همین زمینه شب

بر روز جلوتر ذکر می شود⁽¹⁴⁾، و منشاء تقدم سر بر جهر و شب بر روز همانست که در نشأ خلوت و پرهیز از غیر شهود حق بهتر و بی پیرایه تر خواهند بود. (إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَظَنًا وَأَقْوَمُ قِيلاً).⁽¹⁵⁾

البته وقتی سالک واصل مظهر لایشغله شأن عن شأن شد دیگر لیل و نهار برای او یکسان و سر و جهر در نزد او برابرند زیرا بجایی رسیده که صباح و مساء را بدانجا راه نیست و سر و جهر را به آن مقام بار نخواهد بود، چون از قلمرو قیاس گذشت و از مساحت نسبت سپری شد و اگر سالکی تمام شب را به ذکر آیه مخصوصی بسر می برد یا به منظور تعلیم غیر است و یا قبل از وصول به هدف نهایی می باشد، مانند آنچه از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) رسیده است که ثلث شبی را با تلاوت (إِنْ تُعَدِّبَهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ ۖ وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ) سپری نمود، و بسم الله الرحمن الرحیم را بیست بار تکرار کرد⁽¹⁶⁾، و سعید بن جبیر شبی را در این آیت سپری کرد: (وَأَمَّا زُورَ الْيَوْمِ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ)⁽¹⁷⁾

6 - برای راهیابی به اسرار عبادت نشانه هایی است که برخی از آنها عبارتست از اینکه آنچه شرط صحت و قبولی طولی عبادت است نه شرط عرضی وی از اسرار آن محسوب می شود؛ مثلاً طهارت شرط صحت نماز است؛ لا صلاه الا بطهور؛ همانطوری که فاتحه الكتاب جزء قطعی آنست؛ لا صلاه الا بفاتحه الكتاب؛ لیکن اینگونه از اشراط و توقف گرچه تقدم رتبی را به همراه دارد لیکن از لحاظ سرشناسی در عرض عبادت مشروط و موقوف قرار دارند نه در طول آنها، زیرا شرط طولی قبول طهارت و صلاه نیز پرهیزکاری است: (إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ)⁽¹⁸⁾ و قبول تقوی نیز رهن ولایت انسان کامل است که هیچ عبادتی حتی تقوی بدون تولی معصومین (علیه السلام) مقبول نخواهد بود، حتی پذیرش والی بودن آنان بدون اعتقاد به ولایت تکوینی آن ذوات عظام مقبول نیست. زیرا ولایت تکوینی سر والی بودن و سرپرستی جوامع بشری آنان خواهد بود،

یعنی پذیرش سرپرستی آنان مانند نماز و روزه و زکات و حج و... از فروع دین بشمار می رود⁽¹⁹⁾، و هر فرعی دارای اصل است که سر آن فرع محسوب می گردد، و آنچه جزء فروع دین است قبول سرپرستی آنان می باشد و آنچه از اصول دین بشمار می آید ایمان به لزوم نصب آنان از طرف خدای سبحان و مظهریت آنها برای خداوند متعالی می باشد. از این رهگذر معلوم می شود که حقیقت انسان کامل سر هرگونه عبادت است و هر سالکی به مقدار نیل خود از کمال انسانی به راز عبادت می رسد و کاملترین آنها که معصومین - علیهم السلام - اند به سر نهایی عبادت واصل آمدند، لذا صراط مستقیم و میزان اعمال و... خواهند بود.

7 - برای رسیدن به این هدف عالی و پیروزی بر رقیب - که همچنان محترم نخواهد ماند - و سرانجام ایام غم به سر آید، چاره جز خردمندی و هوشیاری در مراقبت حرم امن دل نیست و فرزادگی بدون تدبیر و ژرف اندیشی حاصل نخواهد شد و صاحب نظری بدون راز داری و طهارت ضمیر و صیانت سر مسیر نخواهد شد: الظفر بالحزم والحزم با جاله الرأی والرأی بتحصین الاسرار.⁽²⁰⁾

8 - چون با عنایت الهی رساله دیگری به منظور تبیین سر عبادت در برنامه تدوین است لذا سخن را به بیان سرگشت کتاب حاضر معطوف داشتن مناسب تر است. این کتاب مجموعه گفتارهایی است که در ماه مبارک رمضان 1405 ه ق. برابر با تابستان 1363 ه ش در جمع برادران سپاه ناحیه قم ایراد شد و در اثر تناسب با ماه رمضان اسرار روزه بیش از اسرار عبادت های دیگر طرح شد و همچنین گوشه ای از اسرار قرآن که این ماه ظرف نزول و فرود آمدن بسیاری از صحائف انبیاء (علیهم السلام) است، ارائه شد و شمه ای از مباحث لایله قدر تبیین شد؛ و مقداری از سخنان امام مجتبی (علیه السلام)، که نیمه ماه رمضان میلاد آن حضرت است، به میان آمد، و چون فتح بدر و فتح مکه در این ماه مبارک بود و از طرف دیگر آن ایام مصادف با بمباران مناطق مسکونی و

حمله موشکی و شیمیایی حزب بعث عراق به دستور صدام پلید بود، گوشه ای از جریان جهاد و ایثار و نثار مردم متدین و متعهد ایران اسلامی باز گو شد؛ و برای تعظیم و تعریف ماه مبارک از خطبه رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در آخرین جمعه شعبان و همچنین از دعا وداع حضرت سجاد (علیه السلام) استمداد شد، و سر نامگذاری این ماه به شهر الله که در خطبه پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله و سلم) و نیایش امام سجاد (علیه السلام) آمده است، تشریح شد.

و راز زود گذری این ماه پرفیض نسبت به مؤمنان و طولانی بودن آن نسبت به تبهکاران که در ادعای وداع آمد: ما اطولک علی المجرمین، همانست که روز قیامت نسبت به مؤمنان راستین به مقدار وقت یک نماز واجب است و نسبت به دیگران پنجاه هزار سال می باشد.⁽²¹⁾ و دلیل این مطلب آن است که: مؤمن نور ممتل است و در مراحل نور سفر می کند، و سیر نور سهل و سریع می باشد زیرا هر حجابی را می شکافد؛ و آنچه در نور حسی مشهود است نمودار ضعیفی از آن نور عقلی می باشد. حضرت امام صادق (علیه السلام) از پدران معصومش (علیه السلام) از حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) چنین نقل می نماید: المؤمن یتقلب فی خمسه من النور: مدخله نور و مخرجه نور و علمه نور و کلامه نور و منظره یوم القیمه نور⁽²²⁾

تقدیر و سپاسگزاری

بر اساس توحید افعالی هیچ احسان و لطفی از غیر خدای سبحان متصور نیست: (وَمَا بِكُمْ مِّن نِّعْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ) ⁽²³⁾، لیکن مؤمنان الهی مظاهر فضل خداوندند، لذا سپاس از آنان همانا حمد ولی نعمتی است که در مقام فعل در کسوت آنان ظهور کرده است ⁽²⁴⁾، و از این جهت است که صاحب مقام محمود فرمود: لایشکر الله من لایشکر الناس؛ چه اینکه مبدء فاعلی هرگونه حمد و سپاسی نیز ذات اقدس خداست، چون حضرت حق هم

حامد محض است و هم محمود صرف لذا حمد مطلق خواه به معنای حامد و خواه به معنای محمود منحصر در حق است.

باری، چون جناب حجه الاسلام آقای حسین رضوانی که خدایش به مقام رضا نائل فرماید با خلوص نیت و حوصله کافی همه گفته ها را از نوار پیاده و منابع آنها را استخراج فرمودند، ضمن تقدیر از آن جناب مزید علم و عمل ایشان همانند سائر فضلاء گرانقدر و همچنین صیانت حوزه مقدسه قم و سلامت رهبر انقلاب اسلامی را از خدای سبحان مسألت می نماییم.

قم - بهمن 1367 - جوادی آملی

گفتار اول «حاوی مباحث» :

قرآن کریم احکام و حکمی دارد

خطبه شعبانیه رسول خدا

عبادات ظاهر و باطن دارند

معنای وضوء گرفتن

خداوند برکت را در بهترین حالت عطا می فرماید

بسم الله الرحمن الرحيم

ماه مبارک رمضان مستقیماً به خداوند سبحان استناد دارد. تنها ماهی که در قرآن کریم نام او آمده است ماه مبارک رمضان است و این ماه را خداوند سبحان به نزول قرآن معرفی کرد و فرمود: (شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ). عظمت این ماه به نزول قرآن کریم است نه به روزه گرفتن.

قرآن کریم احکام و حکمی دارد که در یکی از آن احکام روزه گرفتن است. ماه مبارک رمضان ماه نزول قرآن کریم است. انسان در این ماه میهمان خداوند است و خداوند هم در این ماه غذایی به نام قرآن برای انسانها فرستاده است.

از رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - رسیده است: ان هذا القرآن مادبه الله؛ قرآن غذای آماده الهی است. قرآن سفره نیست که هر کسی غذای خود را بیاورد و آن را در سفره قرآن بخورد. کسی حق ندارد که خواسته های خود را بر قرآن تحمیل کند، برداشت های خود را به حساب قرآن گذارد. قرآن سفره نیست، غذایی آماده. هر کسی گرسنه معارف باشد از این غذا استفاده می کند. این را هم علماء سنت و شیعه نقل کرده اند.

خداوند در این ماه ما را به قرآن خواندن فرا خواند است، و با ما در این ماه سخن می گوید.

بزرگان اهل معنی می گویند گرچه روزه گرفتن دشوار است لکن لذت شنیدن این ندای خداوند، که می فرماید: یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم الصیام، خستگی روزه گرفتن را از انسان می گیرد.

کسانی که اهل راه اند سال را از ماه مبارک رمضان شروع می کنند. اول سال کار یک کشاورز پائیز است که در آمدها را از پائیز حساب می کند؛ اول سال یک جوان ماه فروردین است که لباس نو در بر می کند؛ و لکن اول سال یک سالک الی الله ماه مبارک رمضان است، از ماه مبارک رمضان تا ماه مبارک رمضان دیگر حسابش را بررسی می کند که در چه مرحله ای است.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در آخرین جمعه ماه شعبان خطبه ای ایراد فرمود: یا ایها الناس ان انفسکم مرهونه با عمالکم ففکوها باستغفارکم.⁽²⁵⁾ مردم شما آزاد نیستید، در قفس هستید و نمی دانید که در قفس هستید، گناهانتان شما را در قفس زندانی کرده است، در ماه مبارک رمضان با استغفار خود را آزاد کنید. انسان گنهکار بدهکار است و بدهکار باید گرو بسپرد، در اینجا خانه و زمین را به عنوان گرو قبول نمی کنند، اینجا جان را به گرو می گیرند. آنکه بگوید من هر چه بخواهم می کنم، هر جا بخواهم می روم و هر چه بخواهم می گویم او اسیر است، آزاد نیست. آنکه گرفتار هوس و آز است او برده است و آزاد نیست.

چیزی در اسلام به عظمت آزادی ارزش ندارد. معصومین - علیه السلام - در بسیاری از کلمات به ما آموختند که آزاد بشوید. آزاد شدن از دشمن درونی بسیار مهم است. ما اگر خواسته باشیم بدانیم بنده ایم یا آزاد راه دارد: اگر به دلخواه خود عمل می کنیم، معلوم می شود در قفس آز و طمع زندانی هستیم؛ و اگر به خواسته خدای سبحان عمل می کنیم، آزاد هستیم. آنکه آزاد است به غیر از خدا نمی اندیشد. علی - علیه السلام - فرمود: ألا حر یدع هذه اللماظة لا هلهما⁽²⁶⁾ آیا یک انسان آزاده پیدا می شود که

این مانده لای دندان نسل گذشته را ترک کند. آنچه فعلاً به نام دنیا است - مقام، مسکن، زمین، ثروت - نسل قبل از آن ها استفاده کرد و در لای دندانش ماند و بعداً به شما رسید. آنچه فعلاً در روی زمین است، همه این مقامها و میزها و پست ها و ثروتها، اوهام و خیالها، ته مانده لای دندان گذشتگان است، در قرآن کریم می فرماید: **(كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ)** ⁽²⁷⁾، همه در گروند؛ فقط یک عده آزاد هستند: **(إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ)** ⁽²⁸⁾. اصحاب یمین مردانی هستند که مصاحب با میمنت اند و در صحبت با یمین و برکت اند چیزی جز برکت از آنان متوقع نیست، و آنها هم کاری جز یمین و برکت ندارند. این بهترین نعمت است که خداوند سبحان ما را به تحصیل این نعمت فرا می خواند. این ماه، ماه آزاد شدن است، هر روز که می گذرد یک بند از بندهایی که بافته ایم باید بگسلد تا آزاد شویم. بهترین راه برای آزاد شدن بی بردن به اسرار عبادات است.

عبادات یک ظاهری دارند و یک باطنی و سری، به ما گفته اند که آن اسرار را فرا گیریم و بدانها عمل کنیم. نماز خواندن و روزه گرفتن و وضو گرفتن و دیگر تکالیف جزء احکام الهی است. هر یک از احکام برای آن است که انسان به اسرار آنها پی ببرد و آزاد شود.

مرحوم شهید - رضوان الله تعالی علیه - نقل فرموده است ⁽²⁹⁾ که همواره رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بعد از نماز صبح، بین الطلوعین، در مسجد می نشستند و به سؤالات مردم پاسخ می دادند. روزی دو نفر نوبت گرفتند در محضر حضرت سؤالاتی طرح کنند. حضرت به اولی فرمود: گرچه شما قبل از آن برادر آمده اید لکن نوبتتان را به ایشان بدهید، چون شما اهل کرم و ایثار هستید و او کار لازمی دارد و مستعجل است. این ادب رعایت نوبت را حضرت در آنجا آموختند. بعد فرمودند: من بگویم شما برای چه آمده اید یا شما می گوئید؟ عرض کردند یا رسول الله شما بفرمایید.

فرمودند: یکی برای یاد گرفتن مسائل حج آمده است و دیگری برای سؤال و آموختن مسائل وضو گرفتن. آنگاه سؤالها را جواب فرمود:

اما معنای وضو گرفتن - شستن صورت و دستها و مسح سر و پاها در وضو رازی دارد: شستن صورت در وضو یعنی خدایا هر گناهی که با این صورت انجام دادم، آن را شستشو می کنم که با صورت پاک به جانب تو عبادت کنم و با پیشانی پاک سر بر خاک بگذارم. شستن دستها در وضو یعنی خدایا از گناه دست شستم، و گناهایی را که با دستم مرتکب شده ام، دستم را تطهیر می کنم. مسح سر در وضو یعنی خدایا از هر خیال باطل و هوس خام که در سر پرورانده ام سرم را تطهیر می کنم و آن خیالهای باطل را از سر به دور می اندازم. مسح پا یعنی خدایا من از جای بد رفتن پا می کشم و این پا را از هر گناهی که با آنها انجام داده ام تطهیر می کنم.

اگر کسی بخواهد نام مبارک حق تعالی را بر زبان آورد، باید دهان را تطهیر کند. مگر می شود با دهان ناشسته انسان نام خدا را ببرد، باید دهان را با آب مضمضه کند و بشوید. این گوشه ای از اسرار وضو گرفتن است. اگر ما می بینیم از نماز لذت نمی بریم برای آن است که به این اسرار آشنا نیستیم. آنها که از عبادت لذت می برند چیزی را به این عبادت تبدیل و تعویض نمی کنند.

مرحوم ابن بویه نیز از امام هشتم نقل فرموده است که امام رضا - سلام الله علیه - به یکی از شاگردانش به نام محمد بن سنان مرقوم فرمود: ان عله الوضوء التي من اجلها صار على العبد الوجه والذراعين و مسح الرأس و القدمين. فليقيامه بين يدي الله تعالى واستقباله اياه بجوارحه الظاهره و ملاقاته بها الكرام الكاتبين. فيغسل الوجه للسجود والخضوع ويغسل اليدين ليقلبهما و يرغب بهما ويرهب ويتبتل و يمسح الراس والقدمين لانهما ظاهران مكشوفان يستقبل بهما كل حالته وليس فيهما من الخضوع والتبتل ما في الوجه و الذراعين.⁽³⁰⁾

فرمود سر وضو گرفتن و غسل و مسح این است که انسان با اعضای پاک متوجه خدای سبحان گردد. آیا می شود انسان با چشم گناه بکند و با همان چشم و صورت متوجه خدا بشود؟ و اصولاً اسرار الهی حقایقی است که لایمسه الا المطهرون.⁽³¹⁾ اگر حقیقت قرآن را جز افراد با طهارت نمی یابند، حقیقت این عبادت را هم جز افراد پاک نمی یابند. آنگاه عبادت در کام انسان لذت پیدا می کند و هیچ چیزی انسان را به خود مشغول نخواهد کرد.

در این حدیث شریف سخن از ملاقات خدا و استقبال فرشتگان است. انسان ملائکه را می بیند، سخنان آنان را می شنود. اینکه می بینیم ما نماز می خوانیم و چیزی از نورانیت احساس نمی کنیم برای آن است که نماز را با آداب و اسرار آن نمی خواندیم. خاصیت نماز در معرفت باطن آن است. اگر انسان با این اسرار آشنا شد و آنگاه در راه خدا شربت شهادت نوشید، خون او با دیگر خونها یکسان نیست.

هر شهیدی آن قدرت را ندارد که نظام اسلامی را تحکیم کند. گاهی هزاران نفر باید شهید شوند تا سدی در برابر سیل بیگانگان باشند، گاهی یک نفر سیل را برمی گرداند. گرچه برای شهید مقامی است بس عظیم، اما همه شهدا در یک درجه نیستند. آن کسی که عالمتر و آگاهتر و با فرشتگان خدا در زمان حیاتش ملاقاتها داشته است، خون او هم مؤثرتر است.

اگر زینب کبری - علیها السلام - در شام به یزید خطاب فرمود که با هر قدرتی که در اختیار داری ممکن نیست بتوانی نام ما را به فراموشی بسپاری، سرش همین است که بیان شد.

در وضو، شستن صورت با صابون کافی نیست، شستن صورت با نیت لازم است. اگر کسی صورت را با این قصد بشوید که خدایا برای وضو گرفتن و امتثال امر تو و نماز خواندن صورتم را از هر گناه شستم و تطهیر کردم که با چهره ای پاک به سوی تو و در

خاک تو بیفتم، او به اسرار عبادت پی برده است و با فرشتگان ملاقات کرده و ملاقات می کند، دست ها را می شوید تا با دست پاک خدا را بخواند و به دعا برخیزد؛ و سر و پاها را مسح می کند چون در نماز سر او پیداست و پاهای او به طرف قبله است، باید با فکر پاک و با پای پاک و از سر تا پا پاک باشد تا به طرف خداوند سبحان بایستند و لذت ببرد. این گوشه ای است از آنچه در مورد وضو بیان فرموده اند.

اما نماز - درباره نماز نیز از رسول خدا نقل شده است که فرمودند: ما من صلوه يحضر وقتها الا نادی ملک بين یدی الناس : أیها الناس قوموا الی نیرانکم التی او قد تموها علی ظهورکم فاطفتوها بصلاتکم⁽³²⁾ هیچ نمازی نیست مگر آنکه در وقت نماز فرشته ای به مردم می گوید ای مردم برخیزید آن آتشی که با دست خود بر پشت خود روشن کرده اید با نماز خاموش کنید. چنان نیست که ما نگاه ناروای کردیم، سخن بدی گفتیم، بیراهه ای رفتیم، از ما جدا و دور باشد، همه اینها آتشی است که با دست خود روشن کرده ایم و بر دوش حمل می کنیم و نمی دانیم که خوارها آتش بر دوش ماست. انسان خود آتش و هیزم افروخته می شود: و (وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا)⁽³³⁾؛ آنها که اهل قسط و ظلم هستند، خود هیزم جهنم اند. انسان به صورت آتش و هیزم افروخته ای مجسم می شود.

اگر خداوند اهل قسط و عدل را دوست دارد، اهل قسط و ظلم را دشمن دارد، و آنها هیزم افروخته جهنم اند. بسیاری از کارهای ماست که به صورت آتش بر دوش، انباشته است و ما احساس نمی کنیم. معلوم می شود اگر کسی نماز خواند نه تنها گرفتار گناههای بعد از نماز نمی شود بلکه آتشی را که قبلاً روشن کرده است خاموش می کند و می شود نور.

از امام صادق - سلام الله علیه - نقل شده است که اگر خداوند سبحان بخواهد برکتی به انسان مرحمت کند آن را در بهترین حال عطا می فرماید، و بهترین حالت در محراب

بودن و در جنگ با دشمن درونی است. خدای سبحان اگر به زکریا، یحیی را مرحمت کرده است در حال عبادت این بشارت را به او داده شده است. قال الصادق - علیه السلام -: ان طاعه الله - عزوجل - خدمته فی الارض ولیس شی من خدمته یعدل الصلوة فمن ثم نادت الملائکه زکریا علیه السلام - و هو قائم یصلی فی المحراب⁽³⁴⁾؛ طاعت خداوند آن است که در زمین انسان خداوند را خدمت کند و چیزی از خدمت او به اندازه نماز نمی ارزد و به همین جهت بشارت در حال عبادت به زکریا داده شده است.

یحیی (علیه السلام) هم شهید است و ما او را به عنوان یحیای زاهد می شناسیم. و اگر کسی این توفیق را داشت که در راه دین با سلاح فداکار باشد، در کنار این سلاح گیری آن معرفت که سلاح عقل است لازم است.

از امام صادق - علیه السلام - در ذیل آیه کریمه (خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ)⁽³⁵⁾ سؤال شده است که آیا منظور و مقصود قوت قلب است یا قوت بدن. حضرت فرمودند: قوت قلوب و ابدان هر دو است.⁽³⁶⁾ آنگاه یحیی - علیه السلام - که خداوند به او فرموده است: (يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ)⁽³⁷⁾ هم با قوه عقل و معرفت کتاب آسمانی را گرفت و هم با قوه بدن از این کتاب حمایت کرد و سرانجام شربت شهادت نوشید و شد یحیای شهید که بشارت او را در حال نماز به زکریا دادند. اینها همه از برکات نماز زکریا - علیه السلام - بود.

گفتار دوم «حاوی مباحث» :

کسانی از قرآن سهم دارند که طاهر باشند
هیچ دشمنی بدتر از دشمن درونی نیست
جبهه رفتن هم رازی دارد
نماز نهروان و چشمه کوثر
دهان انسان راه قرآن است
معنای صراط مستقیم
دریهای رحمت هنگام ظهر باز است
ائمہ علیہم السلام یا در زندان بودند یا در تبعید بودند

تنها چیزی که انسان را به خدا نزدیک می کند نزاهت از طبیعت و دنیاست، زیرا انسان متعلق به دنیا، به خدا نخواهد رسید، و هر چه انسان را از خدا باز می دارد دنیای اوست، خواه مال و خواه مقام و خواه حب نفس؛ لذا وقتی خداوند متعال عبادتها را بیان می کند می فرماید راز این دستور آن است که شما طاهر شوید. تا انسان طاهر نشود به خدایی که طیب است، نمی رسد؛ و اگر از طرف خداوند فیضی به نام قرآن نازل شده است، کسانی از این قرآن سهم دارند که طاهر باشند: (إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ * فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ * لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ) (38) افرادی که مطهرند از معارف قرآن بهره می گیرند. آن مطهر واقعی اهل بیت عصمت و طهارت اند. قرآن کریم در آیه (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا) (39)، اهل بیت را بعنوان مطهر معرفی فرموده است؛ و در سوره واقعه فرمود: (إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ * فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ * لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ) یعنی به عمق قرآن جز مطهر کسی نمی رسد؛ و اهل بیت عصمت و طهارت هم مطهرند؛ پس آنها هستند که به حقیقت قرآن راه دارند، و شاگردان آنها هم به اندازه طهارتشان بهره ای می گیرند.

طهارت را قرآن کریم راز عبادت می داند، می فرماید این دستورات برای آن است که شما پاک شوید، مراد نه طهارت ظاهری است. اگر درباره وضو گرفتن خداوند این چنین می فرمود که وضو بگیری برای آنکه پاک شوید، انسان خیال می کرد که این آب ظاهر بدن را شستشو می کند و به انسان طهارت می دهد، اما این معنا را درباره تیمم هم می فرماید. می فرماید تیمم بگیری، صورت را خاک مالی کنی تا پاک شوید. (40) بنابراین طهارتی که خدا می خواهد از انانیت پاک شدن است. آب ممکن است انسان را طاهر کند به طهارت ظاهری، اما دستها را خاک مالی کردن و به صورت مالیدن، انسان را به آن طهارت معنوی می رساند. در سوره شریفه مائده در جریان تشریح تیمم می فرماید: (فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوْهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ ۗ مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَٰكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ)

(41)؛ آنجا که آب نیافتید از خاک طیب استفاده کنید و تیمم کنید، چهره ها و دست ها را از این صعيد روی زمین خاک مالی کنید و مسح کنید. برخی از بزرگان از اینکه انسان تنها دست را به سنگ صاف بزند و به صورت بمالد اشکال کرده و گفته اند چون در این آیه کریمه آمده است فامسحوا بوجوبکم و ایدیکم منه، پس چیزی باید از این زمین به صورت انسان بچسبد، باید صورت را خاک مالی کرد تا گرد و غبار از زمین به صورت بچسبد. آنگاه فرمود خداوند نمی خواهد هیچ گونه دشواری بر شما تحمیل کند بلکه می خواهد شما را پاک کند. معلوم می شود انسان از اینکه خاک را در تیمم به صورتش می مالد پاک می شود. از چه چیزی پاک می شود؟ غرور و منیت و انانیت را از انسان می گیرد و انسان را تطهیر می کند. اگر انسان را تطهیر کرد دیگر انسان در برابر خواسته خداوند سخنی ندارد، نمی گوید من نظرم آن است. همچنان که خداوند سبحان نعمتهای ظاهری را برمی شمارد و سپس می فرماید شاکر نعمت باشید، این تیمم را هم به عنوان یک نعمت ذکر می کند تا در برابر این نعمت انسان شاکر باشد. هیچ دشمنی بدتر از دشمن درونی نیست، و هیچ آلودگی بدتر از پلیدی نفس نیست؛ لذا تمام این عبادتها برای آن است که انسان از راههای مختلف از این غرور و منیت و خودخواهی رهایی یابد. همه دستورات دین برای تطهیر است. انسان نماز می خواند برای آنکه طاهر شود، روزه می گیرد برای آنکه طاهر شود، جنگ می کند که برای طاهر شدن تلاش کند، شهید می شود که طاهر شود، مشکلات جنگ را تحمل می کند که از غرور نجات یابد.

همچنان که نماز یک رازی دارد روزه گرفتن یک رازی دارد و طهارت یک رازی دارد و مکه رفتن یک رازی دارد، جبهه رفتن هم یک رازی دارد. و چنانکه همه نماز گزاران یکسان نیستند و همه حاجیان یکسان نیستند. باید چنان عمل کنیم که در بین نمازگزاران برجسته ترین آنان و در بین روزه گیران برجسته ترین روزه داران و در بین جنگجویان برجسته ترین رزمندگان باشیم.

این همت بلند را به ما آموختند، راه باز است و به مقام بلند رسیدن وقف کسی نیست، راه را به روی کسی نبسته اند. در فرازهای دعای کمیل از خداوند مسئلت می کنیم که خدایا من را جزء برترین و بالاترین بندگانت قرار بده، و این معلوم می دارد که راه باز است: و أقر بهم منزله منک و اخصهم زلفه لدیک⁽⁴²⁾ جلو هیچ کسی را نگرفته اند.

ما همتان این نباشد که نسوزیم، نسوختن هنر نیست، بسیاری از افراد را خداوند در قیامت نمی سوزاند و به جهنم نمی برد. بچه ها به جهنم نمی برد، دیوانه ها را به جهنم نمی برند، مستضعفینی را که دسترسی به معارف و احکام الهی نداشته اند به جهنم نمی برند. جهنم نرفتن که کار نشد، هنر نیست. به ما گفته اند از خدا بخواهید که برجسته ترین انسانها شما باشید بهترین انسانهای نمونه شما باشید. در تمام شبهای جمعه از خدا مسئلت می کنیم که خدایا مرا به جایی برسان که از من بالاترین کسی نباشد، البته غیر از انبیاء الهی و معصومین - سلام الله علیهم اجمعین - که حسابشان با خدا است در بین دیگران انسان همتش این چنین باشد. این حدیث شریف را حسین بن علی بن ابیطالب - علیه السلام - از رسول الله - صلی اله علیه و آله و سلم - نقل فرموده اند که حضرت فرمودند: ان الله تعالی یحب معالی الامور و اشرافها و یکره سفاسفها؛⁽⁴³⁾ خداوند بزرگ همتهای بلند را دوست دارد، فکرهای بلند را دوست دارد، کارهای نازل و پست و فرومایه را دوست ندارد. انسان تلاشش این نباشد که در قیامت به جهنم نرود، و برای این هم عبادت نکند که نسوزد: تلک عبادة العبید⁽⁴⁴⁾. به ما گفته اند آن همتهای بلند را در خود احیا کنید، به ما گفته اند آن معالی امور را از خدا مسئلت کنید.

این حدیث را که امام حسین بن علی - سلام الله علیه - نقل کرد خود نیز با سیرت عملیش به ما آموخت که چگونه انسان به مقام بلند نائل می شود، چگونه امت، امت، عالیه می شود، چگونه ملتی بلند همت می شود، وقتی به حضرتش گفتند یمن آشوب است، حجاز آشوب است، عراق آشوب است، و بسیاری از مناطق در آشوب به سر می

برند فرمود: لولم یکن فی الدنيا ملجا ولا ماوی لما بایعت یزید بن معاویه⁽⁴⁵⁾. فرمود شما می گوید این سرزمینها در خاورمیانه آشوب است اگر همه دنیا ناامن باشد من اهل تسلیم و بیعت نیستم. این را از آن حدیث آموخت. آن حدیث بلند رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - فرزندی این چنین تربیت کرد. فرمود به من نگویید حجاز و عراق ناامن است، نگویید کوفه و بصره آشوب است، اگر سراسر دنیا ناامن باشد و همه علیه من به مبارزه برخیزند من دست از قیام بر نمی دارم؛ روح این است.

آنگاه اگر کسی شاگرد این مکتب شد دیگر سخن از این مطلب نمی کند که خلیج ناامن شد، تنگه هرمز ناامن شد، سخن از آن است که چگونه فداکاری کنیم. در مکتب امامت ترس، ترسانده شده است، یعنی اصلاً ترس حق ندارد پیش اولیاء الهی خودنمایی کند. اگر برای کسی ثابت شد که انسان یک موجود ابدی است، اگر برای انسان ثابت شد که می تواند به مقام بالاتر نائل شود، تمام کوشش و تلاش خود را در این راه صرف می کند که چگونه به آن مقام برسد. سخن این نیست که ما یک مقدار آب و خاک را حفظ کنیم و یا سخن این نیست که جهنم نرویم. اگر دستورات دینی ما هر کدام یک روحی دارند و یک بدن، در تمام موارد از طهارت گرفته تا تولی و تبری این چنین است. جنگهای ما هم این چنین بود بعداً معلوم می شود که راز جنگ کردن و فلسفه مبارزه با دشمن چیست و آن روحی که رزمنده را به مقام والای شهادت می رساند آن روح کدام است. این راه را قرآن کریم از طهارت شروع کرد تا ما را به بقیه آشنا کند، فرمود: تیمم بگیرید خاک را به صورت بمالید که پاک بشوید معلوم می شود که هر عبادتی را که خداوند متعال دستور داده اند بر این مبنا بوده است که انسان عبد او بشود و لا غیر.

درباره نماز این چنین آمده است که رسول خدا - علیه آلاف التحیه و الثناء - هر وقت فرصت نماز فرا می رسد فرشته الهی می گوید مردم برخیزید و آن آتشها را خاموش کنید، آتشی که فقط شما را می سوزاند⁽⁴⁶⁾: ایها الناس قوموا الی نیرانکم التی

او قدموها علی ظهورکم فاطفوها بصلوتکم. در تمام اوقات نماز، فرشته الهی به انسانها ندا می دهد که برخیزید آن آتوها را خاموش کنید.

نماز یک نهر روان و یک چشمه کوثر است، همه آتوهای گذشته را خاموش می کند، و هم نمی گذارد انسان بعداً گرفتار آتش شود. هم جلو بدیها را می گیرد و هم آن بدیهای گذشته را از بین می برد. این خاصیت نماز است که در قرآن کریم بدان اشاره شده است: (إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ ۗ وَلَذِكْرِ اللَّهِ أَكْبَرُ ۗ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ) (47). آنگاه بیانی از امام صادق - سلام الله علیه - نقل شده است: اول ما یحاسب به العبد عن الصلوة فاذا قبلت قبل منه سائر عمله و اذا ردت علیه رد علیه سائر عمله فادا صلیت فا قبل بقلبك الی الله - عزوجل - فانه لیس من عبد مؤمن یقبل بقلبه علی الله - عزوجل - فی صلوته ودعائه الا قبل الله علیه بقلوب المؤمنین الیه وایده مع مودتهم ایاه بالجنة (48):

اول چیزی که از انسان سؤال می کنند نماز است، اگر نماز قبول شد سایر اعمال هم قبول است. نماز و نمازگزار را قرآن کریم به خوبی معرفی فرموده است. نمازگزار کسی است که مسائل مالی به عهده او نیست، طمع و آز در درون او نیست، وقتی که طبیعت دنیاپرست انسان را خدای خالق انسان تبیین می کند: (إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا * إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا * وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا)؛ این مفاسد طبیعت انسان را تشریح می کند آنگاه می فرماید: (إِلَّا الْمُصَلِّينَ) (49)؛ نمازگزاران از این رذائل محفوظان

د. معلوم می شود نماز مسئله ای است که انسان را از این رذائل محفوظ و تطهیر می کند. بنابراین تطهیر انسان از همین نماز خواهد بود، زیرا نماز بسیاری از فضائل را برای انسان تحصیل، و بسیاری از رذائل را برطرف می کند.

باز امام ششم فرمود: ان العبد اذا صلی الصلوة فی وقتها و حافظ علیها ارتفعت بیضاء نقیه. تقول حفظتی حفظک الله و اذا لم یصلها لوقتها ولم یحافظ علیها ارتفعت سوداء

مظلّمه تقول ضیعتنی ضیعک الله⁽⁵⁰⁾. انسان وقتی نماز را در اول وقت خواند، این نماز بصورت یک امر تابان جلوه می کند و می گوید: تو مرا حفظ کردی خدا تو را حفظ کند. معلوم می شود نماز یک حقیقتی دارد، زنده است، روحی دارد، برای همیشه هست، دعا می کند و دعای نماز هم همیشه مستجاب است. آن روح نماز است و اگر کسی نماز را نخواند و یا در وقت نخواند، به صورت یک چهره تاریک در می آید و می گوید: تو مرا ضایع کردی خدا تو را ضایع کند.

بهترین فرصت در حالات نماز همان حال سجده است که امام صادق - سلام الله علیه - فرمودند: انسان هر چه به خاک نزدیک می شود به خدا نزدیکتر می شود.⁽⁵¹⁾ اقرب مایکون العبد الی الله - عزوجل - و هو ساجد که امیرالمؤمنین - سلام الله علیه - در نهج البلاغه از رسول الله نقل فرموده است که حضرت فرمود من در تعجبم از کسی که چشمه ای بر درب منزل اوست و شبانه روزی 5 بار در آن چشمه شستشو می کند معذک آلوده است⁽⁵²⁾. فرمود نماز مثل چشمه زلالی است که انسان نمازگزار در این وقتهای پنجگانه در آن شستشو می کند. نماز کوثری است که انسان را تطهیر می کند. قهراً اگر ما از نماز این طهارت را در خود احساس نکردیم باید بپذیریم که آن نماز واقعی را نخوانده ایم. ممکن است نمازمان صحیح باشد، لکن مقبول نیست، زیرا آن نمازی مقبول است که روح انسان را تطهیر کند و با انسان سخن گوید و او را مژده دهد.

از امام صادق - سلام الله علیه - نقل شده است: لا تجتمع الرهبه والرغبه فی قلب الا وجبت له الجنه⁽⁵³⁾ اگر انسان از خدا ترسید و به خدا علاقه مند بود، بهشت برای او لازم است، یک وقت انسان خدا را وسیله قرار می دهد که به بهشت برسد، این ناشی از همتهای پست است که خدا از آن کراهت دارد. یک وقت از خدا چیزی نمی طلبد، فقط خدا می طلبد، حب و لقاء او را مسئلت می کند، در اینجا خداوند سبحان او را به این نعمت عظیم متنعم می کند. فرمود هیچ عبدی نیست که در قلب او رغبت به خدا و ترس

از خدا قرار بگیرد، مگر آنکه بهشت برای او واجب شود، وقتی که نماز می خوانید با قلب متوجه خدای سبحان باشید. قلب را انسان وقتی در نماز می تواند مهار کند که چشم و گوش را بیرون نماز مهار کرده باشد. اگر در بیرون نماز و در حالت عادی چشم انسان و گوش وی یله و رها بود، آن خاطرات ذخیره شده در هنگام نماز مزاحم انسان می شود. ولی اگر در بیرون نماز چشم و گوشش را حفظ کرد، در نماز دشمن درونی هجوم نمی آورد. مهم آن است که انسان در بیرون از نماز خود را حفظ کند.

به ما فرمودند: طهروا أفواہکم فانہاء طرق القرآن⁽⁵⁴⁾. این در جوامع روایی ماست. دهان را پاک کنید زیرا دهان انسان، راه قرآن است، نه فقط دندان را با مسواک پاک کنید، هم دندان را هم زبان را هم فضای دهان را؛ هم از خوردن غذای شبیه ناک پرهیزید که غذای شبیه ناکی در دهان وارد نشود، و هم از گفتن حرف مشکوک پرهیزید که از دهان حرف مشکوکی صادر نشود. این دهان را پاک کنید برای اینکه قرآن باید از این دهان عبور کند. اگر قرآن که کوثر چشمه زلال است، از یک دهان لایه رویی نشده عبور کند بی اثر است، رنگ می گیرد، بو می پذیرد. چرا باید دهانها را پاک کنید؟ چون می خواهید قرآن بخوانید و سخن شما در دیگران اثر کند و خودتان هم که می شنوید متاثر شوید.

سپس فرمود شما اگر با قلبتان متوجه خدای سبحان باشید، خدای سبحان چندین پاداش به شما مرحمت می کند، گذشته از اقبال الهی و گذشته از بهشت، خداوند متعال دلهای دیگران را متوجه شما می کند و شما محبوب دلهای دیگران مردم می شوید. چه ذخیره ای بالاتر از اینکه دلهای مؤمنین به طرف انسان متوجه باشد. در مشکلات مؤمنین یار انسان اند. دعا مؤمن نسبت به انسان موثر است. فرمود قلبهای دیگران را خدا متوجه شما می کند. مگر نه آنست که انسان می خواهد محبوب مؤمنین باشد و مؤمنین او را بخوانند و به او علاقه مند باشند، مشکل او را حل کنند، برای او دعا کنند، طلب آمرزش

کنند، چه وقت انسان محبوب دل‌های اهل ایمان می‌شود؟ چه وقت مؤمنین انسان را می‌خواهند و می‌طلبند؟ وقتی که انسان قلبش را متوجه خدا کند، مخصوصاً در حالت نماز. دعا را از ابراهیم خلیل - سلام الله علیه - بیاموزید. عدد دعا را به ما گفته‌اند. ابراهیم خلیل به خدای سبحان عرض کرد: پروردگارا، (فَاجْعَلْ أَفْتِدَةً مِّنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ) ⁽⁵⁵⁾. دل‌های عده‌ای از مردم متوجه ذریه من بشوند، دل‌های مردم ذریه مرا دوست داشته باشند و بطلبند.

قرآن کریم راه محبوب شدن بین مؤمنین را بیان کرد، فرمود: (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا) ⁽⁵⁶⁾. آنها که از نظر عقیده مؤمن‌اند و از نظر اعمال صالح‌اند، خدا برای اینها محبت قرار می‌دهد و اینها را محبوب دل‌های دیگران می‌کند، دل‌های دیگران متوجه اینها می‌شود. چه ذخیره‌ای بالاتر از این؟

اگر محبت امت نسبت به امام نبود، این انقلاب به ثمر می‌رسید؟ اگر الان آن محبت نباشد، آن علاقه قلبی دل‌های مردم را نسبت به این رهبر نباشد، حرفش در دل‌ها این قدر نافذ است؟ انسان راه دارد که به این مقام برسد یا خیر؟ فرمود راه دارد. این راه رفتنش سخت است، نه اینکه راه مبهم باشد، راه بسیار روشن است، رفتنش دشوار است، صراط مستقیم به معنی راه آسان نیست، بلکه آن راه را مستقیم می‌گویند که اگر طی شود پایشان بالضروره سعادت بخش خواهد بود.

امام رضا - سلام الله علیه - هنگام غذا میل کردن، وقتی سفره گسترده می‌شد و غذاها را روی سفره قرار می‌دادند، قبل از غذا خوردن یک ظرف خالی طلب می‌کردند و از بهترین غذاهای آن سفره قبل از غذا خوردن در آن ظرف می‌ریختند و برای مستمندان می‌فرستادند و این آیات را می‌خواندند، (فَلَا افْتَحَمَ الْعَقَبَةَ * وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ) ⁽⁵⁷⁾ یعنی مردم چرا مردم از این عقبه و گردنه‌ها بالا نمی‌روند، چرا در سرزمین دشت و هموار و مساعد و ملایم راه می‌روند؟ در دامنه کوه که زمین هموار است راه

رفتن آسان است و لکن انسان جایی را نمی بیند. بالای کوه رفتن که دید انسان را وسیع می کند هنر است. فرمود: چرا اینها بالای کوه نمی روند؟ چرا اینها غذاهای نخورده را نمی دهند، غذاهای خورده را می دهند؟ این لباسهای مانده و مندرس را دادن که صراط مستقیم نیست، این که اقتحام عقبه نیست، از گردنه ها گذشتن نیست. این آیه ما را تشویق می کند که چرا از کوه بالا نمی روید، چرا همیشه در دامنه کوه هستید، چرا همتهای بلند ندارید، چرا سعی نمی کنید که از این گردنه ها و کتلها بگذرید، از این گردنه ها صعب العبور؟ وگرنه غذاهای مانده و لباسهای مندرس را به این و آن دادن کار سهلی است، و این کار را خدای سبحان دوست ندارد.

اگر می بینیم که دلها متوجه یک مقام اند، این مقلب القلوب متوجه کرده است. و این راه هم برای دیگران باز است، برای همه ما باز است ولو به مقدار مسیرمان. لذا فرمودند: هیچ بنده مؤمن نیست که در نماز قلبش را متوجه خداوند سبحان کند، مگر آنکه خدا قلوب مؤمنین را متوجه او می کند، گذشته از آنکه او را به بهشت متنعم و برخوردار خواهد کرد. این خیر دنیا و آخرت است.

هر یک از نمازها مزیتی دارند. در بین نمازها، نماز ظهر خصوصیتی دیگر دارد.

(حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَى) (58) - روایات صلوه وسطی را به نماز ظهر تفسیر کرده اند (59) - فرمودند وقتی آفتاب از دایره نصف النهار زائل شد و ظهر فرا رسید نگذارید نماز ظهر شما به تأخیر افتد. هنگام زوال ظهر درهای رحمت باز است و از خدای سبحان رحمتی را مسئلت کنید. در این وقت هرگز به فکر خود نباشید که خدایا ما را پیامرزی یا پدر و مادر ما را پیامرزی یا دوستان ما را پیامرزی. بیانی از امام هشتم امام رضا - سلام الله علیه - رسیده است که: لک الحمدان اطعتک ولا حجه لی ان اعطیتک لی ولاغیری فی احسانک ولاعذر لی ان أسات ما اصابنی من حسنه فمک یا کریم. اغفر

لمن فی مشارق الارض و مغاربها من المؤمنین و المؤمنات⁽⁶⁰⁾ همتها را همیشه بلند بگیرید. نظرتان همیشه بلند باشد که خدایا همه مؤمنین عالم را رحمت کن.

هنگام زوال ظهر درهای آسمان رحمت باز است، لذا یکی از اسرار جنگ در اسلام این است که جنگ مستحب است از ظهر به بعد شروع شود و قبل از ظهر مکروه است⁽⁶¹⁾، مگر اینکه دشمن حمله کند، در این صورت انسان در تمام اوقات می تواند حمله او را پاسخ دهد، قرآن کریم به ما چنین فرمود. همان طور که مسائل فردی قصاص دارد، حقوق الهی و احکام الهی هم قصاص دارد. اگر کسی ظالمانه کس را کشت اولیاء مقتول می توانند قصاص کنند: (وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ)⁽⁶²⁾، اگر دشمن در ماههایی که جنگ حرام است به شما حمله کرد شما هم دفاع کنید. ذیقعد، ذیحجه، محرم، رجب ماههای خداست که اشهر الحرام است، اگر کسی مانند صهاینه و عفالقه عراق در یکی از این ماهها به ما حمله کردند قرآن می فرماید (وَالْحُرْمَاتُ قِصَاصٌ)⁽⁶³⁾، یعنی شما هم در همان ماهها قصاص و دفاع کنید. آنها ماه ذیحجه حمله کردند شما نگوئید در این ماه جنگ حرام است، حمله کنید، دفاع کنید. آنها ماه ذیقعد یا محرم یا رجب حمله کردند شما دفاع کنید، زیر بار ستم رفتن ذلت است و خداوند سبحان دلیل را دوست ندارد: لا یحتمل الضیم الا الضعیف⁽⁶⁴⁾، این حرفها چقدر بلند است، این از سخنان بلند علی بن ابی طالب - سلام الله علیه - است، فرمود: جز افراد فرومایه و خوار کسی زیر بار ستم نمی رود. امت اگر عزیز و شریف است ستم به جایش بر می گرداند، فرمود: ردوا الحجر حیث جاء فان الشر لا یدفعه الا الشر⁽⁶⁵⁾؛ سنگ ستم از هر جا که آمد برگردانید، ستم پذیر نباشید، زیرا شر را با شر باید پاسخ داد.

جنگ کردن قبل از ظهر مکروه است اما از ظهر به بعد مستحب است. چرا؟ راز این نکته در کتب فقهی ما که از این روایات استفاده کرده اند این چنین بیان می شود که: درهای رحمت هنگام ظهر باز است، بلکه خداوند قلب کفار و منافقین را هدایت کند که

به اسلام گرایش پیدا کنند و خونی ریخته نشود. این راز جهان در میدان جنگ است که آن هم حکمی خاص دارد. بعد از این نکته مرحوم صاحب جواهر - رضوان الله علیه - می گوید: سیدالشهدا حسین بن علی بن ابی طالب - علیهم السلام - شخصاً از ظهر به بعد روز عاشورا وارد میدان شده است، اصحابش قبل از ظهر دفاع کرده اند، اما آنچه مربوط به خود حضرت است از ظهر به بعد است، لذا نماز ظهر را در آن حالت خواندند، سپس وارد میدان شدند. ظهر که می شود درهای رحمت باز است، وقتی که درهای رحمت باز شد انسان از خدای سبحان رحمت کامله مسئلت می کند.

از رسول خدا - علیه آلف التحیه و الثناء - نقل شده است: اذا زالت الشمس فتحت ابواب السماء و ابواب الجنان و استجیب الدعاء فطوبی لمن رفع له عنه ذلک عمل صالح⁽⁶⁶⁾. درهای رحمت باز است، درهای بهشت باز است، و دعاها هم مستجاب است، خوشا به حال کسی که هنگام زوال، عمل صالحی از او به آسمان معنی رفعت یابد که اگر عمل رفت عامل هم می رود. چنین نیست که عمل از عامل جدا باشد و عمل را در یک نامه بنویسند و او تنها بالا برود. آن جان عمل که نیت است ممکن نیست از انسان جدا باشد. عمل مانند بخار یا دود نیست. عمل واقعی است که از جان آدم جدا نیست و ممکن نیست عمل را بالا برند و جان آدم و آن حقیقتی که منشاء این عمل است در زمین باشد. اگر عمل بالا می رود عامل هم بالا می رود، انسان آسمانی و فرشته می شود، وصف انسان سماوی می شود.

این معنای عقلی را امیرالمؤمنین - سلام الله علیه - در بیان لطیفی چنانکه در کلمات قصار حضرت در نهج البلاغه آمده است تبیین فرمودند، فرمود: فاعل الخیر خیر منه و فاعل الشر شر منه؛⁽⁶⁷⁾ بهتر از هر عمل خیری آن انسانی است که آن عمل خیر را انجام می دهد. اگر نماز فضیلت دارد، اگر نماز بالا می رود، بهتر از نماز، نمازگزار است، چون این نماز اثر و فعل اوست. چگونه می شود نماز بالا برود و نمازگزار بالا نرود، چگونه

می شود روزه بالا برود و روزه دار بالا نرود، همچنین بدتر از هر عمل بد همان عامل آن عمل است، زیرا عمل بد و شر اثر آن شخص است، چگونه می شود اثر از مؤثر قویتر باشد.

در بعد فضیلت اگر اعمال خیر بالا می رود آن روح انسان که عامل این اعمال خیر است آن هم یقیناً بالا می رود. فرمودند اگر می خواهید بالا بیایید راهش این است. به ما گفته اند بالا بیایید. انبیاء به امت هایشان می فرمایند بالا بیاید. رسول خدا - علیه آلف التحیه و الثناء - به امت اسلامی می فرماید: **(قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبِّي عَلَيْكُمْ)** (68). الی غیر از تعال است. اگر دو نفر در یک سطح قرار گیرند یکی به دیگری می گوید الی؛ پیش من بیا. اما اگر در دو طبقه باشند، آنکه بالاترست می گوید تعال؛ یعنی بالا بیا. حرف انبیاء این است که بالا بیایید.

این لطیفه را در تفسیر بیضاوی ملاحظه می فرمایید. این ادیب چنین می گوید: در بین بادیه نشینان عرب رسم بود و هم اکنون هم هست که در مناطق کوهستانی خانه ها را در سینه های کوه می سازند و دامنه کوه را که هموار است برای کشت و زرع آماده می کنند. بچه ها در نقاط هموار به بازی مشغول می شدند، هنگام غروب پدر و مادر به لبه ایوان منزل می آمدند و به بچه ها می گفتند: تعالوا تعالوا؛ بیایید بالا بیایید بالا. حرف انبیاء چنین است.

قرآن کریم هم وقتی سخن پیامبر را نقل می کند می فرماید: بیایید بالا تا من برای شما بگویم؛ تعالوا اتل علیکم.

تا کی به طرف طبیعت و خاک! این از سخنان مرحوم صدرالمتألهین است. می فرماید: انسانی که محصول عمر او ساختن یک قصر باشد، تهیه کردن یک سلسله امور مادی و مالی باشد، هرگز ترقی نمی کند. او مثل یک درخت است، مگر درخت ترقی می کند، هرگز درخت ترقی نمی کند. اگر درختی را می بینید که شاخه های او بالا آمده است،

این فروع است نه اصل او. اصل او که دهان و چشم او و ریشه و مغز و سر اوست در گل فرو رفته است. انسانی که به طبیعت فرو رفته است و دل به گل داده است و تمام فکر و همش آن است که از زمین در بیاورد و زمین را مزین کند، مثل درخت است که تمام عمق فکرش به درون خاک رفته و ریشه های او بالا آمده است. او چه ترقی دارد، او خاکی را روی خاک گذاشته است، او که ترقی نکرده است. هرچه بیشتر به گل فرو برود شاخه ها و فروع او بیشتر است. این درخت چنار چرا شاخه هایش اینقدر بلند است، چون سرش پایین تر است. فرمود شما انسانید، مثل فرشته باشید، مثل درخت نباشید⁽⁶⁹⁾.

این لطائف را از سخنان رسول خدا - علیه آلاف التحیه والثناء - استفاده می کنند که به ما می فرماید بیاید بالا. کی ما می فهمیم که بالا آمده ایم؟ مگر انسانی چیزی نفهمد بالا می آید، مگر آن فهم را سر پل عقل قرار ندهد بالا می آید مگر آن عقل را وسیله عقاب کردن شهوت و غضب نکند بالا می آید، و مگر دست و بال شهوت و غضب و منیت را نبندد بالا می آید؟

حیف است که انسان خود را با افراد تبهکار و فاسق و منافق بسنجد و بگوید الحمدلله. امام مجتبی - سلام الله علیه - فرمود هرگز این کار را نکنید که خودتان را با بدان بسنجید⁽⁷⁰⁾ و گرنه می مانید. بگویید خوشا به حال ما که در این راه آمدیم و در گروه کفار و منافق نیفتادیم. خود را با آنها نسنجید، خود را با شهدای کربلا بسنجید، خود را با یاران پاک حضرت بسنجید، با آنان که چهل سال با وضوی نماز عشای خود را نماز صبح را می خواندند بسنجید.

آن خونها بود که توانست اسلام را تا الان حفظ کند. یعنی تقریباً در طی این چهارده قرن همه قدرتها در کوباندن اسلام خلاصه شده بود، برای اینکه ائمه - عليهم السلام - یا در زندان بودند، یا در تبعید، یا تحت نظر قرار داشتند، و عاقبت هم مسموم و مقتول شدند.

دشمنان هم که تمام امکانات خاور دور و نزدیک در اختیارشان بود و هر چه توانستند کردند. از بعد از جریان کربلا تا زمان امام حسن عسگری - سلام الله علیهم اجمعین - وضع چنین بود⁽⁷¹⁾. پس از دوستان که کاری ساخته نبود. دودمان ننگین اموی و مروانی و عباسی و دیگر سلاطین هم که توانستند هر جا که مقدورشان بود علیه اسلام تلاش کنند. پس چهارده قرن اینها کوییدند و چهارده قرن آنها مظلومانه صبر کردند و نتیجه اش این شد که دیدیم. اگر می بینم خونی کشور را حفظ می کند خون عادی نیست. ما می توانیم آن خون غیر عادی را تحصیل کنیم و با کشته شدن کشور را حفظ کنیم.

امام مجتبی فرمود: هرگز خود را با بدن و با اهل دنیا نسنجید وگرنه ضرر کرده اید. و از آن طرف هم گفته اند که در تمام شبهای جمعه بخوانید که خدایا مرا از برجسته ترین بندگانت قرار بده: و اخصهم زلفه لدیک⁽⁷²⁾. روحتان بلند باشد. لذا رسول خدا فرمود خوشا به حال کسی که هنگام ظهر عمل صالحی از او به آسمانها بالا رود که اگر عملی بالا رفت عامل هم یقیناً بالا می رود و روح آسمانی می شود.

گفتار سوم «حاوی مباحث» :

مهم ترین راز عبادت طهارت ضمیر است

مصلتین کیانند

کرامت چیست

خصلت نمازگزاران

سخن عارف بزرگ

رضایت به کار خیر دیگران موجب سهیم شدن است

مهمترین رازهای عبادی همان طهارت ضمیر است که انسان جانش را از هر چه غیر خداست پاک کند. وقتی سخن از مسجد مطرح است راز مسجد ساختن را خداوند این چنین تبیین می کند: **(فِيهِ رَجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا ۗ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ)**.⁽⁷³⁾ در این معبد و مرکز عبادی مردانی هستند که می خواهند پاک شوند - مسجد را به عنوان مرکز تطهیر معرفی می کند - انسان طاهر، محبوب خداست. اگر کسی محبوب خدا باشد، آثار خدائی در او ظهور می کند، زیرا خدای سبحان محبوب خود را رها نمی گذارد. فرمود خدا افراد طاهر را دوست دارد و مسجد جای طهارت است.

خدای سبحان اگر عبادت ظاهری را مقرر کرد، رازش را که محبوب شدن است در کنار او ذکر کرد. فرمود خدا انسان طاهر را دوست دارد و مسجد و معبد و مرکز عبادت برای پرورش افراد طاهر است، یعنی برای تربیت انسانی است که محبوب خدا باشد. اگر کسی محبوب خدا شد آثار خدایی در او ظهور می کند و هیچ عاملی به او گزند نمی رساند، زیرا سراسر نظام هستی سپاهیان حق اند: **(وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ)**.⁽⁷⁴⁾ خدای سبحان محبوب خود را با سراسر عالم حفظ می کند، آنگاه چیزی نمی تواند محبوب خدا را از پای در آورد.

وقتی قرآن کریم سخن از نماز به میان می آورد، می فرماید نماز بخوانید تا یاد مرا زنده کنید: **(وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي)** ⁽⁷⁵⁾. که من در یاد شما به وسیله نماز ظهور کنم، و اگر یاد خدا بوسیله نماز ظهور کرد آن قلب مطمئن است.

و از طرفی یاد خدا دلها را مطمئن می کند **(أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ)** ⁽⁷⁶⁾. پس انسان نمازگزار مطمئن است، چیزی او را نمی هراساند، هرگز از غیر خدا نمی ترسد، هیچ دشمنی چه از درون و چه از بیرون نمی تواند او را بهراساند؛ زیرا اهل نماز اهل یاد حق هستند و یاد حق عامل طمأنینه است. اگر کسی مطمئن شد دیگر هراسناک نیست، از هیچ عاملی نمی ترسد.

پس هر دستوری که خدای سبحان چه دستور عبادی و چه دستور مالی - که خود عبادی است - معین می کند رازش را همان طهارت ضمیر ذکر می کند. می فرماید آن مسجدی که براساس تقوی بنیانگذاری شده است شایسته است که در آن نماز اقامه کنید و در آن قیام کنید، و در این مسجد مردانی هستند که می خواهند طاهر شوند و طهارت را دوست دارند. طهارت نه به عنوان یک تکلیف بلکه به عنوان یک محبوب برای آنها مطرح است. طهارت ضمیر را دوست دارند، می خواهند پاک باشند و خدا طاهرین را دوست دارد: **(لَمَسْجِدٍ أُسَسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ)** ⁽⁷⁷⁾. اینها محبند که طاهر باشند و خدا طاهرین را دوست دارد. پس اینها اگر کوشیدند و به طهارت رسیدند محبوب خدا می شوند. اگر محبوب خدا شدند چیزی از جهان در برابرشان به مخالفت بر نمی خیزد، زیرا سراسر عالم مطیع خداست و خدای سبحان سراسر عالم را در اختیار محبوبش قرار می دهد. ممکن نیست انسانی محبوب خدا شود و نظام آفرینش از او اطاعت نکند. چون کسی که محبوب خدا شد خواسته ای جز خواسته خداوند ندارد؛ و اگر خواسته ای جز خواسته خدا نداشت،

سراسر عالم مطیع خواسته حق اند، پس سراسر عالم مطیع خواسته محبوب حق اند، و محبوب حق همواره پیروز است.

در سوره معارج درباره اسرار نماز می فرماید: طبع انسان در برابر شداید جزع می کند، و اگر خیری به او رسید سعی می کند انحصار طلب باشد و به دیگران ندهد. این طبع انسان است و نه فطرت انسان. فطرت انسان بر توحید است. طبیعت انسان بر رجس و رجز و آلودگی است. آنچه را فطرت است انبیاء احیا می کنند. آنچه طبیعت است آلودگی است: (إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا * إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا * وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا * إِلَّا الْمُصَلِّينَ) (78) اگر رنج و شری به او برسد جزع و بی تابی می کند، صبر را از دست می دهد؛ و اگر خیری به او برسد سعی می کند که به دیگران نرساند و مناع خیر باشد، اما نمازگزاران طبیعت را کوبیدند و فطرت را احیاء کردند. خاصیت نماز احیای فطرت است. نمازگزار کسی است که سرکشی طبیعت را رام کند، نمازگزار در شداید جزع نمی کند، و اگر خیری به او رسید منع نمی کند و به دیگران می رساند. نمازگزار را در این سوره معرفی کرد، و در حقیقت اسرار نماز را بیان کرد و خاصیت نماز را تشریح فرمود.

مصلین کیان اند: (الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ) (79)؛ آنان همواره نمازشان را می خوانند و هرگز نماز را ترک نمی کنند و به برکت نماز این چنین خواهند بود.

(وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ * لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ) (80). نمازگزار کسی است که همه آنچه در اختیار اوست به خود اختصاص نمی دهد - سخن از مال حلال است نه مال حرام؛ اگر کسی از مال حرام بخشش کرد که طرفی نمی بندد؛ آن کسی که از راه حلال به دست آورد مالک مال می شود - فرمود نمازگزار کسی است که مال او حساب شده است، دیگران در مال او سهمی دارند. دیگران دو قسم اند: عده ای سائل اند که روی سؤال دارند؛ عده ای روی سؤال هم ندارند، یا دسترسی ندارد. نمازگزار کسی است که اموال او مورد تعلق حق دیگران قرار می گیرد.

(وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ) ⁽⁸¹⁾؛ نمازگزاران کسانی هستند که به قیامت باور دارند؛ چون یاد معاد است که انسان را طاهر می کند، و همه مشکلات بر اثر فراموشی قیامت است. وقتی قرآن علت تبهکاری تبهکاران را می شمارد، می فرماید: (لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ) ⁽⁸²⁾. چون روز حساب را فراموش کردند تن به گناه دادند. نمازگزار قیامت را فراموش نمی کند، آن را باور دارد.

(وَالَّذِينَ هُمْ مِّنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُّشْفِقُونَ) ⁽⁸³⁾؛ اینها از عذاب خدای سبحان هراسناک اند. نماز آن است که انسان را از قیامت هراسناک کند. نماز آن است که انسان را به یاد معاد متذکر کند.

(إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَأْمُونٍ) ⁽⁸⁴⁾. چه کسی در امان است که گرفتار عذاب خدا نشود؛ مگر انسان برگه ایمنی دریافت کرده است.

آنگاه قرآن در تتمه بیان خواص می فرماید: (وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ) ⁽⁸⁵⁾. آنانکه امانتهای خود را، چه مالی و چه غیر مالی، رعایت می کنند. و تعهداتی را که دارند، چه بین خود و خدا و چه بین خود و دیگران، عمل می کنند. خدا آن قدر به ما نزدیک است که به ما می فرماید با من عهد ببندید، مرا طرف معامله خود قرار بدهید. برخی از بزرگان رساله هایی نوشته اند به نام رساله عهد. یکی از اینها نوشته ابن سیناست که تعهدات خود را در آن رساله بیان می کند. اینان عهد می کنند که زبان جز به ذکر حق باز نکنند، عهد می کنند که در مجالس گناه شرکت نکنند، عهد می کنند در محافلی که سودی ندارد حضور پیدا نکنند. در این عهدنامه ها مواد عهدی بین خود و خدای را توضیح می دهند مؤمن با خدای خود عهدی دارد و خدا آن قدر نزدیک است که مؤمن می تواند با او عهد ببندد.

(وَالَّذِينَ هُمْ بِشَهَادَاتِهِمْ قَائِمُونَ) ⁽⁸⁶⁾. کسانی که در شهادتهای خود ایستادگی می کنند - اگر به وحدانیت حق شهادت می دهند، می ایستند، اگر به رسالت حق شهادت می

دهند می ایستند، اگر در دیگر مسائل حقوقی به حق شهادت می دهند ایستادگی می کنند. اهل ایستادگی اند، اهل قیام اند.

(وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ)⁽⁸⁷⁾. مصلین کسانی هستند که مواظب نماز خویشتن اند، همه اوقات نماز را حفظ می کنند.

(أُولَئِكَ فِي جَنَّاتٍ مُّكْرَمُونَ)⁽⁸⁸⁾. اینان در بهشت از کرامات الهی برخوردارند.

کرامت یک تعبیر لطیف عربی است که ظاهراً معادلی در فارسی ندارد. در فارسی کلمه ای نیست که بتوان ترجمه کرامت باشد. بزرگداشت و تکریم و مانند اینها غیر از مسئله کرامت است. کرامت آن بزرگواری و بزرگ منشی است که انسان کریم برخوردار است. خداوند کرامت را صفت فرشتگان می داند. وقتی ملائکه را معرفی می کند می گوید ملائکه کریم اند، مکرم اند، بزرگواری دارند. سائلی از عبدالله بن جعفر در مسافرتی ناشناس چیزی خواست، او پول سنگین و فراوانی به سائل داد، گفتند ای عبدالله بن جعفر، تو در این منطقه ناشناسی و این سائل هم به کمتر از این مقدار قناعت می کرد، چرا چنین پول سنگینی به وی دادی. فرمود اگر مردم این منطقه مرا نمی شناسند، من خودم را می شناسم؛ و اگر او به کمتر از این قناعت می کرد، طبع بلند من قناعت نمی کرد، من راضی نمی شدم که داشته باشم و کمتر بدهم. این روح، روح کرامت است⁽⁸⁹⁾.

خدا وقتی فرشته ها را می ستاید، می فرماید فرشته ها مکرم اند: (بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ)⁽⁹⁰⁾ و می گوید نمازگزاران مکرم اند، اینها در بهشت تکریم می شوند، تنها سخن از خوردن و نوشیدن و پوشیدن حریر و استبرق نیست، سخن از کرامت است، وقتی نمازگزاران را می ستاید، می گوید نمازگزاران در بهشت مکرم اند. لذائذ حسی درجات نازله بهشت است. ولی لذت با فرشته بودن کرامت است. نمازگزار در دنیا با فرشته هاست، در آخرت هم چون فرشته ها مکرم است.

از امام پنجم - سلام الله عليه - رسیده است: للمصلی ثلاث خصال: اذا هو قام فی صلوته حفت به الملائکه من قدمیه الی عنان السماء و یتناثر البر علیه من اعنان السماء الی مفرق راسه و ملک موکل به ینادی لو یعلم المصلی من یناجی ما انفتل⁽⁹¹⁾. نمازگزار سه خصلت دارد:

خصلت اول - وقتی نمازگزار به نماز ایستاد فرشتگان از آنجا تا دورنمای آسمان او را در بر می گیرند و او در میان صفوف فرشتگان می باشد. این چه نمازی است که همه فرشتگان مأمور حفظ انسان اند؟ از چه چیز؟ از وسوسه ها، تا شیطان و وهم از هیچ راهی حواس نمازگزار را به خود متوجه نکنند، چون شیطان در کمین است.

یک وقت می گوئیم فلان نماز صحیح است، همان نماز که وقتی تمام شد صورتش سیاه است و به نمازگزار می گوید: تو مرا ضایع کردی خدا تو را ضایع کند. و یک وقت هم صورتش سفید است و روشن می گوید: تو مرا حفظ کردی خدا تو را حفظ کند. اگر نمازگزار به حضور خدای سبحان برای نماز ایستاد همه اطراف او را فرشتگان فرا می گیرند که مبدا شیطان گزندی به او برساند، چون شیطان در کمین نماز، و روزه است، و نشانی او کمین کارهای خیر است، در کنار کار خیر می نشیند و وسوسه می کند. خودش گفت: لا قعدن لهم صراطک المستقیم⁽⁹²⁾. من در کمین راه راست می نشینم، کمین می گیرم و نمی گذارم اینها بگذرند. هر جا که مرکز فساد و گناه است در تیول شیطان است. شیطان در نماز وسوسه می کند، یک وقت انسان متوجه می شود که نمازش تمام شده است و می گوید السلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

یکی از عرفای بزرگ سخنی دارد که در کتاب اسرار الصلوة امام خمینی - دام ظلّه - هم آمده است. آن عارف بزرگوار اسلامی می فرماید کسی که در نماز حواسش پیش غیر خدا و پیش زندگی است او چگونه به خود اجازه می دهد بگوید در پایان نماز السلام علیکم و رحمه الله، من شرمندام. سرش آن است که نمازگزار با خدا مشغول

مناجات است: المصلی یناجی ربه. پس با مردم نیست، در جمع دیگران نیست، وقتی نمازش تمام شد و مناجاتش با خدای سبحان به پایان رسید، از حضور خدا بر می گردد و در بین مردم قرار می گیرد، و چون اولین بار است که وارد جمع دیگران می شود، می گوید السلام علیکم. افرادی که در مجمع و مجلسی در کنار یکدیگر نشسته اند هیچکدام به یکدیگر سلام نمی کنند زیرا در حضور یکدیگرند؛ کسی که در آن جمع نیست و از جای دیگر وارد می شود سلام می کند. سلام آخر نماز نه دعاست و نه ذکر است، این تحیت است نه دعا. لذا اگر در وسط نماز کسی عمداً بگوید السلام علیکم، نمازش باطل است؛ و اگر اشتبهاً گفت، دو سجده سهو دارد. سلام آخر نماز کلام آدمی است که به عنوان تحیت و درود است؛ چون نمازگزار با خدایش مناجات می کند. و در بین مردم نیست، وقتی که نمازش تمام شد و از مناجات خدا برگشت و زمین شد و به جمع مردم پیوست به مردم سلام می کند. لذا گفتند در نماز جماعت هنگام گفتن السلام علیکم امام به کدام قسمت نگاه کند، مأمومین به کدام قسمت نگاه کنند. آن بزرگ عارف می گوید؛ من در تعجبم کسی که حواسش پیش زندگی است، او اصلاً با خدا مناجات نکرده و از مردم جدا نشده است، چگونه به خود اجازه می دهد که بگوید السلام علیکم.

امیرالمؤمنین - سلام الله علیه - فرمود: سلونی قبل ان تفقدونی فانی بطریق السماء اعلم منی بطرق الارض⁽⁹³⁾؛ هرچه می خواهید از من پرسید، من راههای آسمانی را بهتر از راههای زمین می دانم، اسرار غیبی را بهتر از احکام عالم شهادت می دانم. کسی برخاست و عرض کرد یا علی، از آنجا که شما ایستاده اید تا عرش خداوند چقدر راه است. حضرت فرمودند سؤال چنان باشد که مطلبی یاد بگیری، غرضت تعنت نباشد؛ و اما اینکه سؤال کردی از اینجا که من ایستاده ام تا عرش خداوند چقدر فاصله است: من موضع قدمی الی العرش ان یقول قائل مخلصاً لا اله الا الله؛ اگر گوینده ای با اخلاص این

کلمه طیبیه را بگویند تا به عرش خدا راه دارد. ضمیر طاهر مومن عرش و فرش را طی می کند چون: قلب المؤمن عرش الرحمن است⁽⁹⁴⁾.

از امام صادق - علیه السلام - نقل شده است که من قال لا اله الا الله مخلصاً دخل الجنة واخلاصه ان تحجزه ان تحجزه لا اله الا الله عما حرم الله عزوجل⁽⁹⁵⁾. اخلاص این کلمه آن است که این کلمه انسان را حاجز و حایل باشد و نگذارد انسان گناه کند، این کلمه بین انسان و گناه دیوار محکم باشد. معنای اخلاص این است. بنابراین همه فرشتگان با نمازگزاران هستند تا نمازگزاران هستند تا نمازگزار نمازش را به پایان برسانند.

خصلت دوم - اینکه خیرات از چهره های آسمانی مرتب بر سر نمازگزار فرود می آید تا نمازش را به پایان برساند.

خیر چیست، و ما چه چیزی را خیر می دانیم؟ بعضی از عمرها با برکت است: داشتن رفیق خوب، داشتن استاد خوب، داشتن شاگرد خوب، داشتن فرزند صالح، داشتن اخلاص، اینها جزء خیراتی است که وسیله است تا انسان را به آن خیر نهایی برساند.

خصلت سوم - اینکه خدای سبحان فرشته ای را وکیل کرد که به نمازگزار بگوید؛ تو اگر بدانی با چه کسی مناجات می کنی هرگز دست از نماز بر نمی داری. لذا از معصوم - علیه السلام - در مناجات آمده است: واذقتی حلاوه ذکرک؛ شیرین یادت را به من بچشان - ما چون نچشیدیم نماز برای ما یک عادت است.

پس اگر خداوند در قرآن ملائکه را مکرم می داند و می فرماید (بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ)⁽⁹⁶⁾، و در روایات فرمود نمازگزاران در بهشت مکرم اند، برای آن است که نمازگزار خوی فرشتگی پیدا کرده است، هر چه فرشتگان دارند او دارد. خدا فرشته را معرفی می کند به اوصافی، سپس به ما می فرماید آن اوصاف را شما هم تحصیل کنید. در سوره انبیاء فرمود: فرشتگان کسانی اند که (لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ)⁽⁹⁷⁾؛ فرشتگان هرگز

جلو نمی افتند و تابع امر خدا هستند، سعی می کنند برابر دستور خدا کار انجام دهند. آنگاه در سوره حجرات به مؤمنین می فرماید: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ) ⁽⁹⁸⁾؛ مؤمنین! شما جلو نیفتید، تابع دستور حق باشید، یعنی همانند فرشته باشید، فرشتگان تابع اند، شما هم تابع باشید. تا خوی فرشتگی در شما ایجاد شود، خود فرشته بشوید.

در ذیل آیه کریمه: (الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولِي أَجْنِحَةٍ مَثْنَى وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ) ⁽⁹⁹⁾. آمده است که جعفر طیار - سلام الله علیه - وقتی دو دستش را در راه خدا داد، خدای سبحان به او دو بال مرحمت کرد که بطیر بهما مع الملائکه فی الجنة ⁽¹⁰⁰⁾. جعفر طیار با فرشتگان در بهشت است. این محشور شدن با ملایکه است. هیچ لذتی بالاتر از این نیست. اینگونه پادشاه های غیبی به عنوان ظهور راز عبارت و اطاعت، به عنوان بروز روح عبادت اند که انسان با فرشتگان محشور باشد.

امام باقر - علیه السلام - می فرماید: مامن عبد من شیعتنا يقوم الى الصلوة الا اکتفتها بعدد من خالفه ملائکه يصلون خلفه و يدعون الله عزوجل حتى يفرغ من صلوه ⁽¹⁰¹⁾. اگر کسی به سمت خدا ایستاد و دیگران با او مخالف بودند، فرشتگان به عدد مخالفین پشت سر او اقتداء می کنند. این انسان چه موجودی است که می تواند امام فرشتگان باشد. مگر به ما نگفتند که شما آن قدر می توانید رشد کنید که بگویید واجعلنا للمتقين اماما ⁽¹⁰²⁾. خدایا، ما را به جایی برسان که اهل تقوی به ما اقتدا کنند. اهل تقوی تابع ما باشند و ما آنان را رهبری کنیم.

آنگاه در عظمت نماز امام ششم - سلام الله علیه - فرمودند وقتی شما سخن انبیاء را در قرآن می شنوید می بینید عیسی مسیح - سلام الله علیه - می گوید خدای من مرا به نماز توصیه کرد: سال معاویه بن وهب ابا عبدالله - علیه السلام - عن افضل ما يتقرب به

العبادة الى ربهم واحب ذلك الى الله - عزوجل - ما هو؟ فقال: ما اعلم شيئاً بعد المعرفة افضل من هذه الصلوة؛ الا ترى ان العبد الصالح عيسى بن مريم - عليه السلام - قال و اوصاني بالصلوة⁽¹⁰³⁾. بعد از معرفت خدا چیزی از این نماز بالاتر نیست؛ معرفت جزء اصول اعتقادات است؛ معرفت است که به عبادت روح می بخشد؛ عیسی مسیح می فرماید: خداوند مرا به نماز توصیه کرده است.

مردی به رسول خدا - سلام الله علیه - عرض کرد دعا کنید که خدا مرا به بهشت برد. فرمود: اعنی بكثره السجود⁽¹⁰⁴⁾. من دعا می کنم اما تو مرا با این امر کمک کن که دعای من مستجاب شود و آن زیاد سجده کردن و سجده های طولانی کردن است. این سجده انسان را خاکسار می کند هرگز نمی گوید من.

اگر کار خیری از دست دیگران صادر شده است و ما توفیق آن را نداشتیم، اگر به آن کار راضی و خوشحال بودیم سهمیم در ثواب آن هستیم و دیگر حسرت نمی بریم⁽¹⁰⁵⁾. اینکه می بینیم بسیاری از افراد گرفتار این امرند که چرا من نکردم برای آن است که او عمل صالح را نمی خواهد، خود می خواهد. ممکن است کار خیر از دست دیگران صادر شود و انسان وارسته در ثواب شریک باشد چون واقعاً به آن کار راضی است. انما يجمع الناس الرضا و السخط⁽¹⁰⁶⁾. ما اگر توانستیم نفس را که هرگز دست از ما بر نمی دارد سرکوب و رام کنیم آنگاه راحت هستیم. و این به وسیله عبادات است. گفته اند هرگز کینه یکدیگر را در دل نگیرید، با هم اختلاف نداشته باشید، منشأ اختلافها خودخواهی است. این از وصایای امیرالمؤمنین و از توصیه های رسول خدا - علیه آلاف التحية و الثناء - است: اياکم و التباغض فانها الحالقه للدين⁽¹⁰⁷⁾؛ بعضاء و عداوت دين را حلق می کند. حلق یعنی با تیغ موی سر را مثلاً تراشیدن. مویی که تیغ شود به این آسانی نمی روید. فرمود اختلاف و عداوت دين را تیغ می کند و از ریشه می زند. مگر نمونه هایش را ندیده ایم که چگونه انسانی به دام کافری پناه می برد، به دام کسی که یقیناً از شمر

بدتر است، چون از شمر چنین کارهایی سر زده است. این از کجا نشأت می گیرد. اینکه گفتند خدا را بخوانید و بخواهید که انسان را لحظه ای به حال خود وانگذارد برای آن است که حسد، کینه و عداوت دین را حلق می کند و چیزی برای ریشه های دین نمی گذارد. و این از منیت شروع می شود و نماز این منیت را از بین می برد. در سجده زود سر را از خاک بردارید. گفتند نمازهای عمومی را یک طرز بخوانید، اما در حالت خاصه خود خیلی زود سر از سجده بردارید⁽¹⁰⁸⁾. چون این دشمن درونی، انسان را آرام نمی گذارد تا آخرین لحظه می کوشد انسان را بگذرد.

از امیرالمؤمنین - سلام الله علیه - نقل شده است که الصلوة قربان کل تقی⁽¹⁰⁹⁾؛ قربانی هر نمازگزاری نماز اوست. هر عملی که انسان را به خدا نزدیک کند قربانی او می شود. تنها کشتن گوسفند در روز دهم ذی الحجه در سرزمین منی قربانی نیست. هر عملی که انسان را به خدا نزدیک کند قربانی است. اگر عمل به خدا نزدیک شود عامل نیز به خدا قطعاً نزدیک می شود. چنین نیست که عمل از عامل جدا باشد، اعمال ما و نیات ما و ارادت ما از ما جدا شود و به خدا برسد و ما به خدا نرسیم و به لقای حق نایل نشویم. اگر نماز قرب به حق است نمازگزار هم به خدا نزدیک خواهد شد. امیرالمؤمنین از رسول خدا - علیه آلف التحیه والثنا - نقل فرمود: انما مثل الصلوة فیکم کمثل السری (و هو النهر) علی باب احد کم یخرج الیه فی الیوم واللیلہ یغتسل منه خمس مرات فلم یبق الدرن مع الغسل خمس مرات ولم تبق الذنوب مع الصلوة خمس مرات⁽¹¹⁰⁾. نماز مثل نهر روانی است به درب خانه شما، انسان شبانه روز پنج بار در این نهر شنا و شستشو می کند و دیگر نباید آلوده باشد. پس اگر آثار گناه ماند معلوم می شود که ما روح نماز را از بین برده ایم و نمازی بی روح خوانده ایم، آن روحی که خدای سبحان فرمود: (أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي)⁽¹¹¹⁾ آن یاد حق در ما زنده نشد، چون هرگز نماز پنج وقت نمی گذارد کسی آلوده بماند. عزرائیل - سلام الله علیه - در شبانه روز پنج وقت به خانه افراد سر

می زند و نگاه می کند. این در مواقع پنجگانه نماز است. این فرشته عظیم شبانه روز پنج با اشراف دارد و حضور پیدا می کند، نگاه می کند، ببیند شما چه می کنید⁽¹¹²⁾.

حتی در میدان جنگ به ما گفتند اصل عبادت ولو به صورت نماز خوف را فراموش نکنید. اینکه نماز مسافر شکسته است اصلش در قرآن کریم در مورد نماز خوف رزمندگان است، روایات این را تتمیم کرد که هر مسافری باید نمازش شکسته باشد⁽¹¹³⁾.
وگر نه این آیات در نماز خوف به رزمندگان متذکر می شود که در میدان جنگ و در حال حمله چگونه نماز بخوانند. فرمود در حال حمله امام جماعت که شروع به نماز کرد رزمندگان دو قسمت شوند.

(وَإِذَا صَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ إِنْ خِفْتُمْ أَنْ يَفْتِنَكُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ الْكَافِرِينَ كَانُوا لَكُمْ عَدُوًّا مُّبِينًا. * وَإِذَا كُنْتُمْ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ فَإِذَا سَجَدُوا فَلْيَكُونُوا مِنْ وَرَائِكُمْ وَلْتَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَى لَمْ يُصَلُّوا فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَأَسْلِحَتَهُمْ وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَأَمْتِعَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ مَيْلَةً وَاحِدَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ كَانَ بِكُمْ أَدَى مِنْ مَطَرٍ أَوْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَنْ تَضَعُوا أَسْلِحَتَكُمْ وَخُذُوا حِذْرَكُمْ إِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا * فَإِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلَاةَ فَادْكُرُوا اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِكُمْ فَإِذَا اطْمَأْنَنْتُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا)⁽¹¹⁴⁾

ای پیامبر، اگر در حال حمله به عنوان رهبر در بین رزمندگان بودی و نماز جماعت اقامه کردی، عده ای به شما اقتداء کنند، یک رکعت را بجماعت بخوانند، سپس سریعاً قصد فرادی کنند، رکعت دوم را خود بخوانند و بروند؛ آن گروه دیگر بیایند و در رکعت دوم به شما اقتدا کنند که گروه دوم هم مانند گروه اول نماز را به جماعت خوانده باشند، و مواظب سنگرها و سلاحهایشان باشند، زیرا کفار علاقه مندند که شما از سلاح و متاعتان غافل شوید تا ناگهان بر شما حمله کنند، اسلحه را حفظ کنید و هوشیاری را هم از دست ندهید؛ و اگر کسی مریض است و برای او مقدور نیست که با سلاح نماز بخواند

سلاح بر ندارد، اما هوشمندی خود را حفظ کنید و غافل نباشید، خداوند برای آنان عذاب خوارکننده را مهیا کرده است. و بعد از آنکه نماز را در میدان جنگ به جای آوردید نمازهای بعدی را با طمأنینه بیشتری بخوانید. قهراً این فضایی که خدای سبحان برای نماز ذکر فرموده است به آن روح نماز برمی گردد.

گفتار چهارم «حاوی مباحث» :

دعاء حکم و ادب و سر دارد

شش صورت با مؤمن داخل قبر می شود

زکات هر نعمتی را بایستی پرداخت کرد

درجات بهشت به عدد آیات قرآن است

باطن نماز را دوست داشتن مهم است

تبیین مقام امامت

شایسته نیست انسان زیاد غذا بخورد

عبادت که به عنوان هدف آفرینش انسان تعیین شده است اسراری دارد. اسرار عبادت غیر از آداب و احکام عبادت است. برای عبادتها یک سلسله احکام است و یک سلسله آداب و یک سلسله اسرار. احکام عبادات همین واجبات است که در کتابهای فقهی بیان شده است: وضو چگونه باید انجام بگیرد، نماز چگونه باید خوانده شود، واجبات نماز چیست، ارکان نماز چیست و مانند آن.

عبادات یک سلسله آدابی دارند که تعدادی از آن را کتابهای فقهی به نام مستحبات و مقداری دیگر را کتابهای اخلاقی بیان می کنند.

قسمت سوم اسرار عبادات است. انسان با سر عبادت محشور می شود.

اسرار عبادات نه در کتابهای فقهی آمده است و نه در کتابهای اخلاقی، بلکه اسرار عبادات ارواح و باطن عبادت است که با باطن انسان در ارتباط است انسان با باطن عبادت محشور می شود.

به عنوان نمونه، دعا یک حکمی دارد و یک ادبی و یک سری: احکام دعا عبارت از آن است که انسان چه چیزی از خدا بخواهد، موظف است که حرام از خدا طلب نکند، چیزی که آسیب به غیر می رساند از خدا نخواهد و امثال آن. اما آداب دعا آن است که

دعا را آهسته مطرح کند، خیلی با صدای بلند دعا نکند، و صدای بلند را بر خلاف تأدب داند. اسرار دعا همان ارواح دعاست و آن اینکه داعی خود را در مشهد مدعو می داند و آن مدعو را که خدای سبحان است شاهد خویش مشاهده می کند و با این شهود پیوند دیگری برقرار می سازد. اسرار عبادات را معمولاً در کتب عرفانی بیان می کنند.

ذکر چنین است: (وَأذْكَرُ رَبِّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ) ⁽¹¹⁵⁾ همواره به یاد خدا باش، یاد خدا را در دل و نام خدا را بر لب اما آرام و آهسته جاری کنی بامداد و شامگاه که کنایه از استمرار است، یعنی همواره به یاد خدا باشی و جزء غفلت کنندگان نباشی.

وقتی انسان در جبهه یا تظاهرات و راهپیمایی شعار می دهد آنجا دیگر جای زمزمه نیست، جای آرام شعار دادن نیست، آنجا انسان باید با فریاد شعار بدهد. در جبهه ها رسول خدا - علیه آلاف التحية و الثناء - به رزمندگان اسلام می فرمود شما هنگام شعار، کنار و ساکت نشینید ⁽¹¹⁶⁾. آنها را وادار می کردند که با صدای بلند شعار بدهند. انسان در راهپیمایی به نوعی شعار می دهد و در جبهه به نوعی دیگر: در نماز یا بعد از نماز آرام و آهسته دعا می خواند، آنچنانکه حالت شکسته دلی از این دعاها مشهود باشد. اینها به عنوان ادب دعاست.

یکی از نمونه های ادب نماز در حدیث شریفی از رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - نقل شده است: من اتقی علی ثوبه فی صلوته فلیس لله اکتسی ⁽¹¹⁷⁾. اگر کسی دو لباس دارد، یکی تمیز و نو و دیگری مندرس و کهنه، سعی می کند هنگام نماز از لباسهای کهنه و مندرس استفاده کند، حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود این شخص برای خدا نمی خواهد لباس بپوشد، برای خلق خدا می پوشد. یا اگر کسی لباس تمیز در بر کرده و در جایی که تمیز نبود سعی کند نماز نخواند ولو تاخیز بیفتد و یا معاذالله قضا بشود، این معلوم می شود که لباسش را برای خدا نمی خواهد و برای خدا

نمی خواهد و برای خدا لباس نپوشیده است. این دستور و آنچه که به این سلسله از مسائل برمی گردد به عنوان آداب نماز است، نه اسرار نماز. و اما آنچه باطن نماز را بیان می کند جزء اسرار نماز است.

هر عبادتی خواه نماز خواه غیر نماز یک باطن مثالی دارد و یک باطن عقلی. باطن مثالی را انسان در برزخ مشاهده می کند - برزخ همان عالم قبر است - انسان چهار عالم ندارد: دنیا، قبر، برزخ، قیامت کبری؛ بلکه بیش از سه عالم نیست: عالم دنیا، عالم برزخ و عالم قیامت. وقتی از معصوم - علیه السلام - سؤال می کنند برزخ چه وقت است، می فرماید: منذ القبر⁽¹¹⁸⁾. برزخ همان قبر است، همان لحظه ای که انسان وارد قبر می شود وارد برزخ شده است. آنچه به عالم مثال برمی گردد انسان در برزخ آنها را می بیند، اما باطن عقلی عبادات را در مافوق برزخ می بیند. روایاتی که به این مضمون می باشد، زیاد است.

ابوبصیر که از شاگردان معروف امام صادق و امام باقر - علیهما السلام - است نقل می کند: اذا مات العبد المؤمن دخل معه فی قبره سته صور فیهن صوره هی احسنهن وجها و ابهاهن هیئة و اطيبهن ریحا و انظفهن صوره. قال: فتقف صوره عن یمینه و اخری عن یساره و اخری بین یدیه و اخری خلفه اخری عند رجلیه. و تقف الی هی احسنهن فوق رأسه فان اتی عن یمینه منعته الی عن یمینه ثم کذلک الی ان یوتی من الجهات الست. قال: فتقول احسنهن صوره من انتم جزاکم الله عنی خیراً، فتقول الی عن یمین العبد انا الصلوة، و تقول الی عن یساره انا الزکوة، و تقول الی بین یدیه انا الصیام، و تقول الی خلفه انا الحج و العمرة، و تقول الی عند رجلیه انا بر من وصلت من اخوانک ثم یقلن من انت فانت احسننا و جها و اطيبنا ریحا و ابهانا هیئة، فتقول فتقول انا الولایه لال محمد - صلوات الله علیه و علیهم اجمعین⁽¹¹⁹⁾؛ وقتی بنده مؤمن می میرد و وارد برزخ و قبر می شود شش چهره نواری با او وارد برزخ و قبر می شوند؛ در بین این شش صورت یکی

از همه نورانی تر و پربهاتر و بشاشتر و زیباتر است، یکی از آنها طرف راست این شخص در قبر قرار می گیرد، یکی طرف چپ او، یکی روبروی او یکی پشت سر او، یکی نزدیک پاهای او، آنکه از همه نورانی تر است بالای سر او می ایستد؛ این شخص که با این وضع در برزخ و قبر آرمید، این شش صورت در برابر هر حادثه و مشکلی که بخواهد به او آسیب برساند از هر طرف از وی حمایت می کنند: اگر از طرف راست این مؤمن بخواهد به وی آسیب برسد آنکه طرف راست اوست حفظش می کند و نمی گذارد که از اینطرف به وی آسیبی برسد، همچنین از طرف چپ، روبرو، پشت سر، زیر پا، بالای سر؛ آنگاه معارفه ای در همان برزخ بین این صورتهای نورانی برقرار می شود که یکدیگر را معرفی می کنند؛ آنکه از همه نورانی تر است از دیگران می پرسد که شما کیستید، خدا جزای خیر به شما بدهد؛ آنگاه اینان خود را معرفی می کنند؛ آنکه در طرف راست این بنده مؤمن قرار دارد می گوید من نمازم. معلوم می شود نماز احکامی دارد و آداب و سر و باطن. باطن نماز یعنی همین صورت نورانی که در قبر طرف راست عبد مؤمن قرار می گیرد. انسان می تواند نماز را ببیند، با نماز سخن بگوید، نماز از او شفاعت کند و مانند آن. نماز به عنوان نمونه است، همه این عبادات بر این منوال است. این دیگر در کتابهای فقهی و اخلاقی نیست، این احادیث نورانی که باطن عبادات را برای ما تشریح می کنند مربوط به علم دیگری است. ائمه - علیهم السلام - شاگردان فراوانی داشتند و همه مسائل را بر همه شاگردان نمی گفتند.

شخصی به حضور امام - سلام الله علیه - آمد و عرض کرد: چه دلیل بر اینکه خدا یکی است و دوتا نیست؟ حضرت فرمود: تو اگر بگوئی خدا دوتا است، یکی را قبول کرده ای ما هم که یکی را قبول کرده ایم. پس یک مورد اتفاق است آن دومی مورد اختلاف است، تو باید دلیل اقامه کنی⁽¹²⁰⁾. با بعضی ها حضرت این چنین سخن می گوید.

دیگری وقتی از حضرت سؤال می کند چه دلیل دارید بر وحدانیت خدا حضرت برهان اقامه می فرمایند: اتصال التدبیر و تمام الصنع لقوله تعالی: لَوْ كَانَ (فِيهِمَا إِلَهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا) (121).

صورت اول برهان نیست اما برای اقناع یک آدم متوسط کافی است و در صورت دوم حضرت بسیاری از مسائل توحیدی را با آن شاگرد در میان می گذارند. اینگونه از روایات که نماز باطنی دارد و بصورتی در می آید را برای همه و در هر مجلسی هم بیان نمی کنند، و بزرگانی هم که در صدد جمع احادیث و روایات اند هر کدام به اندازه استعداد و ذوق خودشان آن روایاتی را که مناسب ذوق و حرفه علمی خودشان هست، نقل می کنند.

در این جا حضرت فرمود آن صورت نورانی که در طرف راست مؤمن در قبر قرار می گیرد باطن نماز است، این حقیقت نماز است؛ و آن صورتی که طرف چپ او است، می گوید من زکاه او هستم؛ زکات تنها مربوط به مال نیست بلکه هر نعمتی که خداوند سبحان به انسان می دهد، انسان موظف است که زکات آن نعمت را بپردازد؛ هیچ نعمتی بی مسؤولیت نیست. در روایات ما آمده است زكوه العلم التعليم (122)؛ زكوه المال الا نفاق فی سبیل الله (123)؛ زكوه الجمال العفاف (124)؛ زكوه الشجاعه الجهاد فی سبیل الله (125).

هر نعمتی که خدای سبحان مرحمت کند، زکات آن نعمت را متنعم باید بپردازد. اگر به او علم داد، موظف است به خاطر خدا به دیگران بیاموزد. اگر به او مال داد، باید در راه خدا صرف نماید، اگر به او جمال داد، موظف است از دیگران بیشتر پاک دامن تر باشد؛ همه باید عقیف باشند اما آن کسی که از جمال متنعم است وظیفه اش درباره عفت بیش از دیگران است. همه باید جهاد کنند اما آنکه از خلق شجاعت برخوردار است، وظیفه او بیشتر است. اگر خدای سبحان به کسی نعمت شجاعت داد، در برابر این نعمت مسئولیتی هم تعبیه شده است و آن فداکاری در راه خدا است. اینها بعنوان زکات است. اگر زکات

آن نعمت را داد، این زکات به صورت نورانی در قبر با او محشور می شود و طرف چپ او می ایستد و نمی گذارد از آن طرف آسیبی به او برسد. و آن صورت نورانی که روبروی او ایستاده است می گوید من روزه او هستم. اگر کسی برای رضای خدا روزه گرفت باطن و سر مثالی این روزه به صورت نورانی در قبر جلو او قرار می گیرد. و آن صورت نورانی که پشت سر او است و نمی گذارد از پشت به او آسیبی برسد، می گوید من حج و عمره او هستم.

در مراسم حج وقتی آن شخص خدمت امام سجاد - علیه السلام - عرض کرد حاجی ها زیادند ولی ضجه ها کم است: *كثر الضجيج و قل الحجاج*. حضرت فرمود این چنین نیست: *قل الحجاج و كثر الضجيج*⁽¹²⁶⁾، حاجی ها کم اند، ناله ها زیاد است، آنگاه باطن آن افراد را نشان این شخص داد. این شخص در همان عالم وقتی نگاه به سرزمین عرفات کرد دید این سرزمین وسیع عرفات پر از حیوانات است و در بین اینها چند نفری انسان است. هر کسی باطنی دارد که با باطن اعمال او متحد است. حضرت در همان سرزمین عرفات باطن افراد زیادی را نشان داد تا بفهمد که همه آنها انسان نیستند. عامل با عملش متحد است: *يحشر الناس على نياتهم*⁽¹²⁷⁾؛ هر کسی با نیتش محشور می شود. باطن اینها را امام معصوم - *عليه السلام* - می بینند و احیاناً به دیگران نشان می دهند.

و اما آن نوری که پائین پای او است می گوید من نیکی هائی هستم که تو به برادران مؤمن روا داشتی، خیری که به دیگران رساندی به این صورت نورانی در آمده است. هر خیری که انسان به دیگری می رساند به صورتی نورانی در می آید و پائین پای انسان قرار می گیرد که از آن طرف به انسان گزندی وارد نشود.

آنگاه این 5 نفر که خود را معرفی کردند از آنکه بالای سر این مؤمن ایستاده است، سؤال می کنند تو کیستی که از همه ما نورانی تر هستی؟ می گوید من ولایت خاندان پیغمبرم، دوستی آن خاندان به این صورت درمی آید. محبت علی و اولاد علی به این

صورت درمی آید. پیروی آنها به این صورت در می آید که از همه نورانی تر است و بالای سر انسانها اشراف دارد. این بعنوان سر محبت است. یک وقت انسان اهل بیت - علیهم السلام - را تصور می کند و به آنها علاقه صوری دارد، یک وقت تشنه آنها است که این سر ولایت است. وقتی تشنه آنها بود با آنها محشور می شود. ممکن نیست کسی تشنه آنها باشد و با آنها محشور نشود.

در یک نیم روز گرمی کسی دامن علی بن ابیطالب - سلام الله علیه - را گرفت عرض کرد مرا موعظه کنید. حضرت فرمود مجالس فراوانی را با هم گذرانندیم و سخنرانیهای زیادی را از ما شنیدی الان در این نیم روز گرم چه حاجت که موعظه ای از من بشنوی. عرض کرد دامن شما را رها نمی کنم، مگر اینکه سخنی بگوئید. حضرت این جمله را فرمودند: انت مع من احببت⁽¹²⁸⁾. آنگاه دامن را از کف او رها کرد و وارد محل کارش شد. فرمود تو با محبوبت محشور می شوی، ببین به چه چیزی دل بسته ای، مورد علاقه تو چیست، چه می خواهی، اینطور نباشد که ما به فکر همه چیزی باشیم ولی به فکر خود نباشیم. سری به درونمان نزنیم که درونمان چه کسی و چه چیزی را می خواهد. گاهی ممکن است عمری غافل باشد و نداند که چه می طلبد. همتان این نباشد که ما را بعد از مرگ به جهنم نبرند، همت آن باشد که لااقل آنچه که در روایات هست در برزخ بدانها برسیم، چه رسد به آن جهت عقلی و چه رسد به آن اسرار و باطن های عقلی این عبادات. اگر بررسی آیا می شود کسی باطن نماز را ببیند، یعنی همین صورت نورانی را باید گفت آری. انسان نماز، روزه، حج و جهاد را می بیند. اگر کسی توانست چشم ملکوتی پیدا کند، خیلی از چیزها را می بیند و دیگر در قیامت متحسر نیست، که چرا این همه نعمت در اختیارم بود و من بیراهه می رفتم. به این حد قناعت نمی کند که جهنم نرود.

فرمودند درجات بهشت به عدد آیات قرآن کریم است و برای مؤمن در بهشت منزلی است که اگر همه اهل دنیا بخواهند در آن سکنی کنند، جای دارد⁽¹²⁹⁾. این کدام عالم است؟ این روح انسان تا کجا کاربرد دارد که می تواند یک چنین مقاماتی را تحصیل کند؛ سر این عبادات چیست؟ همین نماز و روزه اینجا به آن صورت ظهور می کند، همین اعمال ظاهری ما یک صورتی دارد که به آن صورت محشور می شویم که با ما خواهد بود و از ما جدا نخواهند شد. به احکام عبادت پرداختن و یا حداکثر به آداب عبادات پرداختن نیمی از راه را طی کردن است اما به اسرار عبادات پرداختن به پایان راه رسیدن است. آنچه که در این حدیث شریف آمده است، باطن برزخی عبادات است.

امیرالمؤمنین - سلام الله علیه - به حارث همدانی که از شاگردان معروف حضرت است، می فرماید: هر که بمیرد، من را می بیند⁽¹³⁰⁾. قبل از اینکه این جمله ها را بفرماید؟ خودشان را معرفی می فرماید، می گوید: من برادر پیامبرم، اول کسی هستم که به پیامبر ایمان آوردم. من پیامبر را تصدیق کردم، در حالی که هنوز آدم ابوالبشر خلقتش کامل نشده بود. این کدام عالم است؟ این مربوط به کدام جهان است آیا این عالم طبیعت است؟ مختصر وقتی پایان دنیایش فرا رسید، در عالم برزخ وارد می شود. دیگر چشم او جایی را نمی بیند و گوش او صدائی را نمی شنود. حواس ظاهره ارتباطشان را از عالم طبیعت قطع کرده اند. روح تعلقش را از این طبیعت کم کرده است. دفعه این شخص می بیند که در کنار بدن او عده ای از مهمانان گرانقدر و نورانی حاضرند. چشم بستگان و فرزندان خود را نمی بیند - چون چشم طبیعی اش بسته شد - اما مهمانان گرانقدر را می بیند، ولی آنان را نمی شناسد. نمی داند این چهره های نوارنی کیانند. آنگاه معرفی می کنند، می گویند اینکه پیشاپیش همه است پیامبر اسلام است، و اینکه در کنار پیامبر می باشد علی بن ابیطالب - علیه السلام - است. و در کنار علی فاطمه - سلام الله علیها - است و آنکه در کنار او است، حسن بن علی - علیه السلام - است. و آنکه در کنار او

است، حسین بن علی بن ابیطالب - علیه السلام - می باشد⁽¹³¹⁾. ائمه معصومین - علیهم السلام - را یکایک می شمارند. انسان در اولین لحظه ورود به برزخش آن چهره های نورانی را با این وضع می بیند، حال جای بحث دارد که آیا این چهره های نورانی را همه می بینند، یا فقط مؤمن می بیند؟ اگر همه علی بن ابیطالب - علیه السلام - را می بینند آیا با یک چهره می بینند یا چهره های گوناگون می بینند؟

انسان باید این محبت و عداوتی را که در وجود خود دارد، روح بدهد. سر و باطن این محبت را به این محبت بچشاند تا یک محبت زنده ای باشد وگرنه این محبت و عداوت را خیلی ها دارند. چیزی در عالم وجود ندارد که این دو بعد جذب و دفع، سلب و اثبات در او نباشد؛ منتها در وجود انسان مؤمن آنها حساب شده و رقیق شده یافت می شود.

در این زمینه رساله ای منسوب به خواجه نصیر الدین طوسی - رضوان الله تعالی علیه - است. او در این رساله شریف می گوید آنچه در نوع جمادات هست بنام جذب و دفع در گیاهان و حیوانات و انسان ها هم هست⁽¹³²⁾.

چون اگر یک سنگ یا خاکی بخواهد در بدخشان لعل بشود یا در یمن عقیق بشود، ناچار است آن خاک های مستعد و مناسب را جذب و آن مواد ناسازگار را دفع کند. این طور نیست که هر خاکی شایسته آن باشد که عقیق یا لعل بشود. این جذب مناسب و دفع نامناسب در همه معادن و گیاهان و خاک ها هست. مثلاً گیاه هر غذائی را جذب نمی کند بلکه هرچه مناسب به حال او است جذب کرده و هرچه نامناسب است دفع می کند. در حیوانات این جذب و دفع بصورت شهوت و غضب در می آید. از این رقیق تر بصورت محبت و عداوت از این مقدار بالاتر آمده و رقیق تر شده بصورت ارادت و کراهت ظهور می کند و از همه اینها گذشته اگر خیلی رقیق و لطیف شد، بصورت تولی و تبری جلوه می کند. که این جزء خواص اولیاء حق و مؤمنین الهی است.

مؤمن باید دارای تولی باشد، یعنی اسرار عبادات را دوست داشته باشد. دوست نماز باشد، نه نمازخوان باشد. سیدالشهداء - سلام الله علیه - به ابوالفضل - سلام الله علیه - فرمود به این قوم بگو امشب را که شب عاشورا است به من مهلت بدهند برای اینکه خدای سبحان می داند انی احب الصلوة له⁽¹³³⁾. که من نماز را برای رضای خدا دوست دارم. نماز، محبوب من است نه من نماز خوانم. این اعمال صوری و ظاهری را که همه دارند، آداب نماز هم که میسور خیلی ها است. آن باطن و حقیقت نماز، محبوب من است. من نماز را دوست دارم و می خواهم از دوستم وداع کنم.

از امام سجاد - سلام الله علیه - و دیگر معصومین - سلام الله علیهم - رسیده است که: اذا صلیت صل صلوه مودع⁽¹³⁴⁾، وقتی نماز می خوانید مثل آن کسی باشید که می خواهد نماز را وداع کند. زیرا ممکن است اجل نگذارد به نماز بعدی برسی.

نماز خواندن مهم نیست. نماز را و باطن نماز را دوست داشتن مهم است. جنگ کردن مهم نیست، انسان باید آن جهاد فی سبیل الله را دوست داشته باشد. چرا همه این جنگ آوران جهان طبیعت محو شدند و فقط رزمندگان اسلامی در کل جهان ماندند، و برای همیشه می مانند. مگر در حمله مغول کشتار وحشیانه کم بود، مگر سرانی را نگرفته و اعدام نکردند. چه انسانهایی که پوست سرهاشان را کردند و آنها را پر از گاه کرده و روی نی ها قرار دادند. چرا فقط در کتابهای تاریخ دفن شد؟ چرا این حرفها باقی نماند؟ در جریان حمله مغول بعضی از سران را تکه تکه کرده سر را به یک قسمت دستها را به یک قسمت پاها را به یک قسمت، بین بغداد و تبریز و شیراز تقسیم کردند تا مردم آن مناطق وحشت زده خاموش شوند. در هجو اینها گفته اند: فی الجملة یک هفته جهانگیری شدی. گفتند شما قصد جهانگیری داشتید. دیدید رقیب، شما را تکه تکه کرد، در ظرف یک هفته سر را به بغداد و پا را به تبریز و دستها را به شیراز فرستاد. اینها فقط در کتابهای تاریخ ماند و دفن شد. این جنگها چون روح و باطنی ندارند دفن می شوند. اما

این رزم آوران اسلامی، تاریخ را به خود متوجه می کنند، چرا؟ چون جنگشان یک روحی دارد. برای دنیا و مقام برای خود نیست. کسی که برای خاک می جنگد خودش هم به اندازه خاک می ارزد؛ ولی اگر کسی که برای خدا جنگید، خودش ثارالله و خونهای او یاد خدا است. اگر کسی دوست جهاد فی سبیل الله باشد، برای ابد زنده است. اگر کسی نماز بخواند، برای ابد زنده است روزه بگیرد برای ابد زنده است. بین اینکه کسی بگوید من نماز می خوانم و اینکه سیدالشهداء - سلام الله علیه - می فرماید من نماز را دوست دارم فرق بسیار است. و عزیز من می باشد بچه های امام سجاد - سلام الله علیه - و فرزندان امام باقر و معصومین - علیهم السلام - این حال را داشته اند. سعی می کردند وقتی حضرت مشغول نماز شد، شروع به بازی بکنند. می گفتند وقتی حضرت شروع به نماز کرد دیگر متوجه ما نیست؛ هرچه سر و صدا هم بکنیم آزاد هستیم⁽¹³⁵⁾. وقتی آتش سوزی در مکان مجاور حضرت که نماز می خواندند اتفاق افتاد، سر و صدا شد و آن را خاموش کردند. حضرت بعد از مدتی که نمازشان تمام شد به عرض ایشان رساندند که این جا آتش گرفته بود و ما داشتیم خاموش می کردیم و این همه سر و صدا بود شما متوجه نبودید؟ فرمودند: خیر. عرض کردند: چطور؟ فرمود: من داشتم یک آتش دیگری را خاموش می کردم، من داشتم آتش آن عالم را خاموش می کردم⁽¹³⁶⁾. مگر آتش آن عالم را انسان می بیند؟ بلی، می بیند. قرآن کریم فرمود* **د اگر علم الیقین داشته باشید آتش قیامت را می بینید: (كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ * لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ * ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ * ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ)**⁽¹³⁷⁾. معلوم می شود باطن گناه آتش است، چه اینکه باطن ثواب بهشت است باطن نماز و روزه بهشت است چه فرمود اگر شما اهل راه باشید هم اکنون جهنم را می بینید. آنکه می گوید به چنین و چنان دلیل جهنمی هست این صرفاً لفاظی می کند:

خود هنر آن دان که دید آتش عیان نی گپ دل علی النار الوفان⁽¹³⁸⁾

آنکه می گوید بالاخره یک قیامت و آتشی هست چون از دودش معلوم است و از دود می خواهد پی به آتش ببرد، این به لسان اهل معنی دارد گپ می زند، این هنر نیست، هنر این است که انسان بر اساس این آیه قرآن، باطن گناهان که همان جهنم است، ببیند. گناهان هم یک احکام و آداب و اسراری دارند. درون گناه شعله و آتش است و در مقابل درون نماز و روزه بهشت است.

عده ای از شاگردان ائمه علیهم السلام - نیز به این اسرار پی برده بودند. حارثه بن مالک به حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) عرض کرد من جهنم و اهلش و بهشت و اهلش را می بینم و صداهای آنان را می شنوم⁽¹³⁹⁾؛ پس این طور نیست که اسرار عبادات مخصوص ائمه - علیهم السلام - یا مخصوص انبیاء الهی باشد. اگرچه آنها مقاماتی دارند که فکر ما به آنجا نمی رسد؛ اما این طور نیست که اگر کسی بهشت یا جهنم را دید دیگر به منصب امامت رسیده باشد. امام رضا - سلام الله علیه - وقتی مقام شامخ امامت را تبیین می کنند می فرماید: امام مقامی دارد که اصلاً فکر شما به آنجا نمی رسد؛ و هو بحیث النجم من ایدی المتناولین این العقول من هذا و این الاختیار من هذا⁽¹⁴⁰⁾، امام مثل آن ستاره ای است که در آسمان باشد همانطور که دست هیچ کس به ستاره آسمان نمی رسد عقل هیچ کس هم به مقام امام نمی رسد، اینطور نیست که امام را انسان بتواند با عقل [بشناسد] هیچ کس هم به مقام امام نمی رسد، اینطور نیست که امام را انسان بتواند با عقل بشناسد. امام آن انسانی نیست که دیگران وی را بشناسند و بعنوان رهبر و خلیفه او را تعیین کنند.

امام را بایستی خداوند متعال تعیین کند. اما شاگردان امام می توانند بهشت و جهنم و باطن گناه را ببیند لااقل خواب های خوب ببینند. این که ما در بیداری و خواب واقعاً در خواب هستیم، نه خواب برای ما کلاس است نه بیداری، برای این است که بیداری را مواظب نیستیم، مرحوم کلینی - رضوان الله علیه - نقل فرموده است که اصحاب وقتی

حضور رسول خدا - علیه آلاف التحیه و الثناء - شرفیاب می شدند، حضرت سؤال می فرمودند هل من مبشرات؟⁽¹⁴¹⁾ دیشب چه دیدید.

انسان می خوابد که چیز بفهمد نه آنکه آنقدر بخورد که بخوابد، آنچه را ما گرفتارش هستیم. ما از بس می خوریم خوابمان می برد، این است که فقط عمر را هدر داده ایم. اگر کسی خود را با منافقین و افراد فاسد بسنجد ضرر کرده است. زیرا امام مجتبی فرمود خود را با بدان نسنجید.

اسراری در پیش است که انسان می تواند به آنها برسد که به وصف نمی آید. روزه گرفتن برای آن نیست که انسان کمبود غذای روز را در شب جبران کند. کسی در محضر رسول خدا - علیه آلاف التحیه و الثناء - آروغ زد، حضرت فرمود: کمتر بخور، شایسته نیست که انسان آنقدر غذا بخورد که وقتی در جمع دیگران نشسته است، آروغ بزند: اقصر من جشاک فان اطول الناس جوعا یوم القیامه اکثرهم شعبا فی الدنیا⁽¹⁴²⁾. گذشته از آنکه پرخوری برای سلامت انسان ضرر دارد، انسان بایستی ادب مجلس را رعایت کند. آنقدر غذا نخورد که وقتی وارد یک مجلس شد آروغ بزند یا خوابش ببرد.

حضرت در آن اسرار فرمود: شما می توانید جهنم و بهشت را ببینید. این جای انسانیت است نگوئیم که اینها مقام امامت است. مقام امام به عقل ما نمی رسد که چه مقامی است. اگر برای عبادات اسراری است اینها اسرار مثالی و برزخی عبادات است، چه رسد به اسرار عقلی.

گفتار پنجم «حاوی مباحث» :

هر چه در عالم است باطنی دارد
چرا رسول خدا را ابالقاسم نامیدند
جمع بین راه تحصیل و تهذیب ممکن است
انبیاء را تهدید کرده اند اما تطمیع نکرده اند
معنای سه طلاقه کردن دنیا
طلا و نقره نزد علی سنگ است
حیف است انسان بمیرد و اسرار را نبیند
برزگان گفته اند چشم ببندید تا ببینید
سرانجام انسان مردار می شود

نه تنها عبادات اسراری دارند بلکه هر چه در عالم دنیا است باطنی دارد. چون عالم دنیا تنزل یافته عالم های بالاتر از خودش می باشد، هر چه در عالم دنیا است نمونه آنچه که در عالم معنا است، خواهد بود. احکام و قوانین الهی هم که در عالم دنیا به صورت دین و دستورات عبادی ظهور کرده اند، اسرار و باطن هائی دارند. عبادات هم یک سلسله احکام و آداب و اسرار دارد که بحث و شرح هر قسمتی را عده ای از علمای اسلامی بعهدہ گرفته اند. مرحوم شهید اول - رضوان الله علیه - احکام واجبه نماز را در یک کتاب بنام الفیه نوشت. آداب مستحبہ نماز را که تقریباً سه هزار عدد می باشد در یک کتاب بنام نفلیه جمع آوری نمودند⁽¹⁴³⁾. اما مرحوم قاضی سعید قمی و دیگران تا حضرت امام خمینی - دام ظلہ - اسرار صلوه نوشتند.⁽¹⁴⁴⁾ اسرار صلوه غیر از آداب صلوه است. هر عملی که در جهان طبیعت است باطنی دارد که آن را سر آن عمل می گویند. نماز هم یک باطنی دارد که باطن نماز را سر آن می نامند. بعنوان نمونه گفته اند که القاب و اوصافی هم که برای ائمه - علیهم السلام - هست اسراری غیر از آن معانی ظاهری

دارد. ما موظفیم این کلمات را بر زبان جاری کنیم اما باید بدنبال این باشیم که باطن این کلمات و اسرار این عبادات و الفاظ چیست.

شخصی خدمت امام صادق - علیه السلام - آمد و عرض کرد: چرا رسول خدا - علیه آلاف التحیه و الثناء - را ابالقاسم می گویند⁽¹⁴⁵⁾. فرمود برای اینکه حضرت یک فرزندی داشتند بنام قاسم و چون پدر قاسم بود از این جهت به رسول خدا ابالقاسم می گفتند. عرض کرد: این معنا را من می دانم، کمی روشن تر بیان کنید که چرا رسول خدا - علیه الصلوة والسلام - را ابالقاسم می گویند. حضرت فرمود: چون علی ابن ابیطالب - علیه السلام - قسیم و الجنه و النار است، قاسم است، یعنی قسمت کننده بهشت و جهنم است. در قیامت امیرالمؤمنین به اذن خدا جهنمی ها را به جهنم و بهشتی ها را به بهشت فرا می خواند. به جهنم دستور می دهد که دوستان مرا نگیر و دشمنان مرا بگیر، پس علی - سلام الله علیه - قاسم است. و چون خداوند متعال علی بن ابیطالب را در همان دوران کودکی به دامان پیامبر منتقل کرد و از همان طفولیت رسول خدا معلم علی بن ابیطالب شد⁽¹⁴⁶⁾ و علی بن ابیطالب - علیه السلام - که شاگرد پیامبر بود، از رسول خدا علوم فراوانی آموخت، در محضر آن حضرت تربیت شد و هر شاگردی فرزند استاد است و استاد حق پدری بر او دارد پس علی بن ابیطالب، که قاسم جنه و نار است، چون شاگرد پیامبر است بمنزله فرزند او است و پیامبر بمنزله پدر او است پس پیامبر را ابالقاسم نامند. این معنا و تفسیر برای ابالقاسم جزء اسرار این کنیه است.⁽¹⁴⁷⁾ این مطلب که چرا پیامبر را ابوالقاسم گفته اند هر کسی نمی تواند بفهمد و معنا کند. این حدیث را استادمان مرحوم آیه الله حاج شیخ محمدتقی آملی - قدس الله نفسه الزکیه - که در علم و عمل کامل بود، روزی بعد از درس نقل کردند و بعد فرمودند: اگر این شاگرد که از معصوم - علیه السلام - می پرسد که چرا پیامبر را ابالقاسم نامیدند توفیق و شرح صدر بیشتری می داشت و به

همین مقدار قانع نمی شد و از حضرت سؤال می کرد زدن بیانا حضرت بیان دیگر می فرمود.

بنابراین آنچه در تعبیرات بعنوان الفاظ عبادات آمده است به اندازه فکر ما با ما سخن گفته اند. اینطور نیست که اسرار نماز و حقیقت نماز همین باشد که ما می خوانیم بلکه پشت پرده این الفاظ و معانی و مفاهیم، حقائق است. البته آنان به اندازه فکر ما با ما سخن گفتند. اگر فکرمان را توسعه دادیم از پشت پرده و ماورای این الفاظ مطالب دیگری را هم کم و بیش می فهمیم که حقیقت و باطن نماز چیست. چون رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود ما موظفیم با مردم به اندازه فکر آنها سخن بگوئیم، لکن هرکس به اندازه فکر خود می فهمد: انا معاشر الانبياء امرنا ان لا نكلم الناس الا على قدر عقول قدر عقولهم⁽¹⁴⁸⁾.

امام صادق - علیه السلام - نقل فرمود که رسول خدا - علیه آله التحیه والتناء - در تمام مدت عمر به اندازه کنه عقل خود با کسی سخن نگفت: ما کلم رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - العباد بکنه عقله قط⁽¹⁴⁹⁾. پس اینطور نیست که آنچه ما می فهمیم کنه و تمام اسرار این عبادات باشد، بلکه قشر و صورت و پرده هائی از این عبادات است. اگر خواستیم پشت پرده را کنار بزنیم، دو راه دارد: یا راه درس و بحث و تحصیل، راه مدرسه، کتاب خواندن و کتاب نوشتن؛ و یا راه تهذیب نفس، تلاش و کوشش برای تطهیر درون و تصفیه باطن. اگر پرده ای جلو ما آویخته باشد ما نمی توانیم منظره ای را که پشت پرده می باشد، ببینیم؛ مگر اینکه یکی از این دو کار انجام بگیرد؛ اولی راه عقل است، و دومی راه شهود و تهذیب نفس. اگر انسان دشمن های درونی را یکی پس از دیگری مهار کرد آن لطف الهی چون نسیم می وزد، پرده کنار می رود و انسان مقداری پشت پرده عالم طبیعت را می بیند و آرام می شود. جمع این دو راه که کسی هم اهل درس و بحث باشد و هم راه تهذیب را طی کرده باشد نیز ممکن است؛ اما اگر جمع هر

دو نشد لا اقل یکی را از دست ندهیم. چیزی برای انسان لذیذتر از مشاهده پشت پرده عالم طبیعت نیست. هیچ چیز چون جهان غیب نمی تواند انسان را بخود مشغول کند. اگر انسان باطن این عالم را دید - ولو به مقدار کم - هیچ چیز او را نه بخود مشغول می کند و نه او را می ترساند. آیا شنیده اید که با انبیاء مانند یک سیاستمدار معامله کنند. الان که جهان بیش از 4 میلیارد بشر را در خود جای داده است - که در آستانه 5 میلیارد بشر است - سه چهارم این بشر را تنها چند نفر از انبیاء اداره می کنند. حضرت ابراهیم و موسی و عیسی و محمد - ﷺ - که اگر فشار را از روی بقیه هم بردارند آنها هم موحد و به خدا و قیامت و وحی معتقد خواهند بود. بالاخره مجموع مسیحی ها و یهودی ها و مسلمین بیش از 3 میلیارد هستند. یعنی مجموع افرادی که می گویند خدا و قیامت و وحی و نبوت و رسالت و دین وجود دارد، علیرغم همه فشارهایی که طاغوتیان داشته و دارند، اکثریت مردم روی زمین را تشکیل می دهند. و از آن طرف همه سلاطین و خاقان ها و قیصرها و کسری ها آمدند و رفتند و کاری از پیش نبردند.

الان هم اگر آن فشار اسلحه را از اتحاد جماهیر شوروی بردارند سنگرهای آنها در مسجدهای آنها جلوه می کند. الان هم اگر چنانچه شیطان بزرگ بنام آمریکا فشار تبلیغی را از روی مردم محروم آمریکا بردارد آنجا هم معابد و مساجدشان مملو از موحدان خواهد بود.

انبیاء مانند دیگر سیاستمداران نبودند. با سیاستمداران از دو راه کنار آمدند و آنها را از صحنه بیرون بردند: یکی راه تطمیع بود، دوم راه تهدید. تمام سیاستمداران در این دو صحنه باختند. بعضی ها تطمیع شدند و بعضی با تهدید از بین رفتند و بعضی هم با تطمیع و هم با تهدید. در هیچ تاریخی نیست. و از هیچ مورخی نرسیده است که درباره انبیاء حتی پیشنهاد تطمیع را داده باشند. نه تنها تطمیع در اینها اثر نکرد، بلکه پیشنهادش را هم ندادند. تهدید کرده اند اما تطمیع نکردند؛ یعنی به هیچ پیامبری نگفتند تو این مبلغ پول را

بگیر و ساکت باش یا با اعمال اینگونه از غرائز جنسی از صحنه بیرون برو. در برابر انبیاء الهی کسی پیشنهاد تطمیع ندارد چون قسمت مهم زندگی انبیاء در بین خود همان امت بود و معمولاً به چهل سالگی که می رسیدند، مقام شامخ نبوت را نائل می شدند. اینها مردانی بودند که طوری در میان مردم زندگی می کردند که کسی احتمال طمع درباره اینها نمی داد. انبیاء طوری زندگی کرده بودند که کسی به خود اجازه نمی داد که به آنها پیشنهاد پول بدهد. چون آنها نه تنها از حرام استفاده نمی کردند، بلکه سعی می کردند از هر حلالی هم استفاده نکنند و می کوشیدند آنچه را هم که در اختیار دارند و به دیگران بدهند. آنچه هم که در حجاز اتفاق افتاده بعنوان احتمال بود که به ابوطالب گفتند تو از برادرزاده ات پرس چه می طلبد، که حضرت فرمود: اینها اگر آفتاب را در دست راست من و ماه را در دست چپم بگذارند، و من را بر منظومه شمسی مسلط کنند، من دست از حرفم برنمی دارم⁽¹⁵⁰⁾. نه تنها مرا سید حجاز کنند دست برنمی دارم، اگر مرا سید کائنات بکنند، دست برنمی دارم. من که سید کائنات هستم، اما آنها اگر چنین توانی می داشتند من دست از حرفم برنمی داشتم. حضرت رسول در سن 25 سالگی با یک بانوی در سن چهل سالگی ازدواج کرد⁽¹⁵¹⁾ لذا از این راه غریزه هم خیال نمی کردند که بتوانند حضرت را تطمیع کنند. دیگر انبیاء هم همینگونه بودند. یکی از شاگردان مکتب انبیاء (علیه السلام) رهبر انقلاب است که دیدیم کسی به ایشان پیشنهاد تطمیع نداد، تهدید کردند، گفتند می زنیم می کشیم و هر روز هم تهدید می کنند، اما سخن از تطمیع نیست، این مرد را شناختند که این موجی از آن دریای بیکران امامت و نبوت است. طوری زندگی کرد که سیاستمداران شرق و غرب احتمال تطمیع نمی دهند، آنچه محصول تعلیم و تربیت انبیاء است این که انسان طوری زندگی کند که دیگری درباره او طمع نکند تا پیشنهاد تطمیع مطرح شود. لذا هر پیشنهادی بود، سخن از تهدید بود. می گفتند می زنیم می کشیم و بعد می گوئیم ما نمی دانستیم (لَكَيْتَنَّهُ وَاهْلَهُ ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِيِّهِ مَا شَهِدْنَا مَهْلِكَ

أَهْلِيهِ (152). و مانند این کارها را کرده اند و می کنند. اما تطمیع نکرده اند، چون انبیاء طوری زندگی کردند که باطن عالم را دیدند. کسی که باطن عالم را ببیند، به این مردار دل نمی بندد، چون باطن دنیا مردار است. اگر کسی طوری عبادت بکند که به احکام و آداب عبادات برسد و از آنجا به گوشه ای از اسرار عبادات پی ببرد، گوشه ای از اسرار دنیا را هم می بیند دنیا جز جیفه چیز دیگری نیست، آنچه که بنام دنیا است زمین و آسمان و دریا و صحرا دنیا نیست (153). این ها آیات الهی اند. خوردن و پوشیدن و نوشیدن و خوابیدن و استراحت کردن این ها دنیا نیست، این ها جزء مقررات نظام آفرینش است. آن خیال ها و اوهام اینکه این مقام مال من است، من بیشتر داشته باشم، باید تجاوز بکنم، این ها دنیا است. باطن دنیا مردار است، علی - علیه السلام - فرمود: الدنيا جيفة طالها كلاب (154). دنیا مردار است، مقام مردار است، مال حرام مردار است، جاه طلبی مردار است، اگر کسی خواست مردار بخورد، باید حمله سگ ها را هم تحمل بکند. دنیا یعنی آنچه که انسان را از خدا مشغول می کند و باز می دارد. این بنام دنیا است و مردار می باشد.

اینکه امیرالمؤمنین - سلام الله علیه - فرمودند: من دنیا را سه طلاقه کردم و اصلاً رجوع نمی کنم (155)، آیا یعنی خوردن و نوشیدن و خوابیدن را سه طاقه کردم؟ کشاورزی و اداره امور المسلمین به منهج عدل را سه طاقه کردم، که دیگر بر من حلال نیست؟ چه چیزی را حضرت سه طلاقه فرمود؟ یعنی مقام خواهی، حرام طلبی، تجاوز و تعدی و امثال ذلک را طلاق داده اند. این هم یک ریشه تاریخی دارد. در جریان جنگ جمل وقتی طلحه و زبیر بصره را به خیال خام خود فتح کردند، اولین کاری که کردند در بیت المال را باز کرده اند. آن روز اسکناس رائج نبود با شمش طلا و نقره و احياناً یک مقداری مسکوک معامله می کردند، دیدند یکی تلی از طلا و نقره، هست؛ وقتی چشمشان به طلا و نقره افتاد، گفتند ما به مقصد رسیدیم و پیروز شدیم. سپاهیان حضرت امیر -

سلام الله عليه - که دفاع کردند و حمله کردند و بصره را گرفتند حضرت علی (علیه السلام) وارد همین بیت المال شد. در مقابل کوهی از طلا و کوهی از نقره، فرمود: یا صفراء یا بیضاء غری غیری⁽¹⁵⁶⁾. فرمود: ای کوه طلا! ای کوه نقره! ای سفید! ای زرد! علی را فریب ندهید. من را نمی توانید فریب بدهید. برای آنکه من کل دنیا را سه طلاقه کرده ام، تا چه رسد به شما. اینکه فرمود من دنیا را سه طلاقه کردم آیا مقصودشان حکومت بود؟ ایشان که برای حکومت تلاش می کردند، که داشته باشند. خلافتی که برای اجراء حق باشد دنیا نیست. حکومتی که برای اجراء عدل و داد باشد، دنیا نیست. چه اینکه تا جایی که ممکن بود بیل می زدند و قنات و نهر و چاه احداث می کردند. تمام تلاش و کوشش حضرت علی (علیه السلام) این بود که آن باغ های خود را با آب شخصی آبیاری کند، پس اینها دنیا نیست. آن تعلق که می گوئیم این مال من است، این دنیا است. چون این یک امری اعتباری است. این است که خطر می آورد. قرآن می فرماید کافر جز در غرور زندگی نمی کند: **(إِنَّ الْكَافِرُونَ إِلَّا فِي غُرُورٍ فِي غُرُورٍ)**⁽¹⁵⁷⁾. چون فقط در دنیايند؛ در قبالتش اولياء الهی اند که اصلاً در دنیا نیستند؛ گروه سوم که متوسطین اند گاهی در دنیا هستند و گاهی به آخرت میل دارند. آن خیال و وهم دنیا می شود. هرچه که انسان را از خدا مشغول کند دنیا است.

یک وقت کسی که مأمور مستغلات حضرت امیر - سلام الله عليه - بود؛ به حضرت عرض کرد که کسی از شما چیزی خواست، گفت من نیازمندم و مقروضم، شما فرمودید به او هزار واحد بدهید، اما بیان فرمودید هزار واحد طلا یا نقره. فرمود: کلاهما عندی حجر اعطه انفعهما بحاله⁽¹⁵⁸⁾. هر دو پیش علی سنگ است - طلا یک سنگ زرد و نقره هم یک سنگ سفید است. طلا و نقره جزء گیاهان که نیستند، جزء جمادات اند. و به اصطلاح از احجار کریمه اند - فرمود: برای من بی تفاوت است. اما هرچه که به حال او نافع تر است و مشککش را حل می کند به او بده.

خلاصه آنکه: اینها طوری زندگی کرده اند که دشمن درباره آنها احتمال طمع نمی دهد، چون فهمیدند دنیا جیفه و مردار است. در جریان عقیل می فرماید⁽¹⁵⁹⁾ از من وامی خواست و به او ندادم. آنگاه فرمود من شب دیدم کسی آمده است منزل کنار لباسش یک بسته ای است، به او گفتم این بسته ای را که آورده ای اگر به مقصد زکوه و صدقه و امثال اینها است که بر ما حلال نیست. اگر یکی از اینها است که باید به بیت المال داد، نه به من. آن هم در روز می آوری و رسید هم می گیری. اگر عناوین دینی نیست، قصد دیگری داری، یعنی رشوه آورده ای. تو باید مخبط و دیوانه باشی. برای اینکه هیچ کسی حاضر نیست قی کرده افعی را که خمیر کرده اند، بخورد. اگر افعی یک غذائی را بخورد بعد تهوع کند آن تهوع کرده اش را به صورت یک خمیر در بیاورند، آیا هیچ عاقلی حاضر است آن را بخورد؟ فرمود این مال حرام همان است. این حرف کسی می باشد که می خواهد گوشه ای از باطن عالم را به ما نشان بدهد. در قبالتش باطن عبادت روح و ریحان و جنت نعیم شدن است. اگر ما توانستیم پرده را کنار بزنیم و پشت پرده را ببینیم، می فهمیم پشت این پرده چه خبر است. اگر راه مدرسه بسته است، راه تهذیب نفس وجود دارد. حیف است که انسان بمیرد و این اسرار را نبیند، و آن اسرار را مشاهده نکند که آنقدر لذیذ و گوارا است که بوصف نیاید.

این وعده را به ما دادند که لازم نیست شما از راه درس و بحث و مدرسه پشت پرده این جهان را ببینید. اگر در جای خود مهذب بودید، آن نسیم الهی این پرده را کنار می زند و پشت پرده را می بینید، و اگر کسی پشت پرده جهان طبیعت را دید چیزی او را به خود مشغول نمی کند نه تهدید و نه تطمیع؛ لذا دشمنان انبیاء نتوانستند با تطمیع آنها را منزوی کنند، چون اصلاً پیشنهادش را ندادند؛ و نه با تهدید توانستند. زیرا انبیاء (علیه السلام) می گویند انسان جاننش را که از دست نمی دهد، فقط جسمش را از دست می

دهد. مگر جان می میرد؟⁽¹⁶⁰⁾ مرگ عبارت از جدائی روح از بدن است، نه عبارت از نابودی روح. روح که نمی میرد⁽¹⁶¹⁾.

یک وقت خاورشناسان شوروی آمده بودند ایران با وزارت امور خارجه هم ارتباط برقرار کردند، از آنجا خواستند با بعضی دیداری داشته باشند، به همراه بعضی از نمایندگان وزارت خارجه آمده بودند در اتاق شورای عالی قضائی. سه نفر بودند، یک مترجمی هم همراهشان بود. خواستند بگویند حزب کمونیسم با اسلام سازگار است. گفتیم به اینکه هیچ جهت اشتراکی بین آن حزب و اسلام نیست.

شما عقیده بر آن دارید که انسان مثل یک میوه ای است که روی درخت قرار دارد وقتی عمرش تمام شد از درخت می افتد و می پوسد و خاک می شود و دیگران هیچ ما برآینم که انسان یک طائری است در قفس⁽¹⁶²⁾، وقتی که عمرش به سر آمده، آن قفس را می شکند و به عالم ابد پرواز می کند و برای ابد هست. بین این دو مکتب اصلاً جهت شرکتی نیست. اینها یک قدری به یک دیگر نگاه کردند که این اسلام چه می گوید. ما چه می گوئیم. اگر این معنا برای کسی روشن باشد نه به چیزی دل می بازد و نه از چیزی هراسناک خواهد بود.⁽¹⁶³⁾

اوائل برای رزمندگان صدر اسلام جنگ نابرابر مایه رعب بود، بعد وقتی که آیات شهادت و عظمت روح و جاودان بودن انسان و پرواز کردن او از عالم طبیعت به ماوراء طبیعت برای آنها جا افتاد، چیزی آنها را به عنوان جنگ نابرابر هراسناک نمی کرد. اینکه دشمن قویتر از ما است، ما پیشنهاد صلح آنها را بپذیریم، نجنگیم، یا حمله نکنیم، این حرف ها نبود. تمام تلاش و کوششان آن بود که این غبار ره را بنشانند تا نظر کنند که: غبار راه بنشان تا نظر توانی کرد⁽¹⁶⁴⁾.

انسان وقتی که در جاده خاکی راه می رود گرد و غبار دارد. این گرد و غبار جلو دید او را می گیرد و نمی گذارد خیلی از مناظر را ببیند؛ اما وقتی جای صاف راه برود و گرد

و غبار نکند، خیلی از مناظر را می بیند. به ما گفتند اگر کسی در مسیر مستقیم حرکت کرد، گرد و غباری ندارد، جلو او صاف است و خیلی از جاها را می بیند لذا چشم اندازش وسیع و راحت است. اما وقتی که در محیط گرد و غبار حرکت می کند یا خود گرد و غبار پراکنده می کند، خیلی از مناظر را نمی بیند.

دیگران گفتند چشم باز کنید تا ببینید، اما بزرگان اهل معنا گفتند، چشم ببندید تا ببینید. خیلی از چیزها را انسان باید نبیند تا چشم دلش باز شود. علی - علیه السلام - فرمود: مواظب خودتان باشید، برای اینکه خواننده بهشت داود - علیه السلام - است. اگر بخواهید صدا و صوت داود را بشنوید، اینجا بایستی مواظب گوشهایتان باشید. در نهج البلاغه فرمود: خطیب اهل الجنه و قاری اهل الجنه داوود⁽¹⁶⁵⁾. وقتی بخواهند چیزی را برای اهل بهشت بخوانند، حضرت داوود (علیه السلام) می خواند؛ پیامی را برسانند، او می رساند. اما کدام گوش است که می تواند آن صدا را بشنود؟ به ما گفتند ماه مبارک رمضان برای پی بردن به اسرار عالم عامل خوبی است، لازم است حداکثر استفاده را ببریم، مواظب گفتار و رفتار خودمان باشیم، به همان مقدار غذائی که انسان را تأمین کند، بسنده کنیم. هیچ کس با پر خوری به جائی نرسید. یکی از بدترین اموری که مانع فهمیدن اسرار می باشد همان پر خوری است. در تعبیرات اخلاقی اسلام آمده است که: ماملا ابن آدم وعاء شرا من البطن⁽¹⁶⁶⁾ یعنی هیچ ظرفی را انسان بدتر از شکم پر نکرده است. اگر انسان ساک یا چمدان را پر کند، تنها زیپ او پاره می شود، خطر دیگری ندارد. اما اگر انسان شکم را پر کرد، دیگر راه فهم بسته است. انسان پر خور هرگز چیز نمی فهمد؛ به فکر خوابیدن است و هرگز اسرار و باطن عالم را نمی فهمد. اینکه بسیاری از افراد معتدل عمر طولانی کردند، برای این است که مواظب خوردنشان بودند. خوردن بیش از اندازه لازم یک بارزائی است: که هم روح را سرگرم می کند که این غذای زائد را هضم کند، و هم بدن را به سوخت و سوز بیشتری وادار می کند، ضمن آنکه انسان را زود از

پای در می آورد. نوعاً آدمهای پرخور عمر طولانی ندارند⁽¹⁶⁷⁾. و این ها تازه جزء شرائط و آداب اولیه است، و اگر این راه ها را طی کرد به خواست خدا برای او روشن می شود که دنیا مرداری بیش نیست. قبل از آنکه خودش مردار بشود، مردار بودن دنیا را می فهمد، زیرا سرانجام همه ما بدنمان مردار خواهد بود. علی علیه السلام فرمود: انسان سرانجام کارش به جائی می رسد که یک مردار می شود: صار جیفه بین اهله واسلموه الی عمله⁽¹⁶⁸⁾. همه اعضاء خانواده بینی ها را می گیرند و می کوشند که زودتر این مردار را دفن کنند، تا بوی او آزارشان ندهد، که اگر کمی صبر بشود همه نگران اند، او را به اتاق عملش می برند و به اعمال دوران زندگی تحویل می دهند.

حیف انسان است که مردار شود قبل از آن که بفهمد طبیعت دنیا مردار است. همین علی - علیه السلام - که می فرماید دیگران مردار می شوند، می فرماید ما مردار نمی شویم: يموت منا من مات وليس بمیت ویلی منامن بلی ولیس بیال⁽¹⁶⁹⁾. خیلی ها می میرند، ولی ما که مردیم زنده ایم. چرا انسان مردار بشود؟ می تواند طوری زندگی کند که مردار نشود. می فرماید ما مرده نیستیم.

حیات ما با ممات ما یکسان است. زنده بودیم نور می دادیم، هم اکنون هم نور می دهیم، مردار که نور نمی دهد، فرمود این چنین باشید. ما می توانیم به جائی برسیم که ببینیم دنیا مردار است و خود را به مردار نفروشیم و برای همیشه زنده باشیم. این می شود آب زندگانی. آنها که به اسرار عبادات توجه کردند، همیشه زنده اند.

گفتار ششم «حای مباحث» :

باطن روزه انسان را کریم می کند
خوشا به حال کسی که عبادت را معشوق خود بداند
سر روزه پایه دین است
اعضاء و جوارح انسان سربازان حق اند
همه چیز در جهان به یاد حق است
داستان سوره هل اتی بیان مقام ابرار است
انسان با تقوی دو درجه دارد
بدن انسان به مقدار بهشت می ارزد

هر عبارتی یک ظاهر و یک باطن دارد. احکام واجب و مستحب ظاهر آن را ترسیم می کنند و اراده و نیت هم باطن آن را ترسیم می کنند. قرآن کریم، هم ما را به ظواهر عبادات دعوت کرده است، و هم ما را به اسرار عبادات آشنا فرموده است. در جریان روزه گرفتن همانطوری که اصل روزه گرفتن و ماه و ساعت شروع و ختم روزه و خصوصیات آن را تبیین کرد، فرمود: **من شهد منکم الشهر فلیصمه** ⁽¹⁷⁰⁾. اگر کسی شاهد ماه مبارک رمضان بود باید روزه بگیرد. در جای دیگر فرمود: **(أَتَمُّوا الصَّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ)** ⁽¹⁷¹⁾. تا شب روزه بگیرد. و آغاز روزه را هم به این صورت بیان فرمود: **(حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ)** ⁽¹⁷²⁾. سر روزه گرفتن را هم فرمود: **لعلکم تتقون؛ ولعلکم تفلحون** ⁽¹⁷³⁾. روزه بگیرید برای اینکه تقوی پیدا کنید؛ تقوی را هم که مدار کرامت می داند و هر انسان با تقوی، کریم است؛ و هر که تقوای او برتر است، اکرم است؛ پس باطن روزه گرفتن، انسان را کریم می کند، و کرامت همانطوری که در بحث های قبل به عرض رسید، از اوصاف برجسته فرشتگان است، فرشته مکرم است، کریم غیر از کبیر و عظیم و محترم است. ظاهراً چنانچه قبلاً گذشت در فارسی لفظی نداریم که کریم و

کرامت را معنا کند. کرامت بزرگی و عظمت و محترم بودن نیست، آن وصف ممتاز و برجسته ای است که اگر بخواهیم او را تبیین کنیم، ناچاریم از چند کلمه استفاده کنیم تا آن را بیان کنیم⁽¹⁷⁴⁾.

کرامت مخصوص فرشتگان است اما در قرآن خطاب به ما فرمود روزه بگیرید تا کریم بشوید. یعنی تا با تقوا بشوید، که تقوی محور کرامت است، آنگاه انسان کریم گناه نمی کند برای اینکه با کرامت او سازگار نیست، نه برای اینکه جهنم می رود و نه برای اینکه بهشت برود، بلکه چون انسان است گناه نمی کند.

امام صادق - سلام الله علیه - فرمود: ما که خدا را عبادت می کنیم چون خدا را دوست داریم: لا نعبدهم الا حبا، هل الدین الا الحب⁽¹⁷⁵⁾. و این جزء اسراری است که هر کسی به آن اسرار دسترسی پیدا نمی کند. همانطوری که باطن قرآن در کتاب مکنون است؛ لا یمسه الا المطهرون، پرستش دوستانه هم چنین است، یعنی برای هر کسی مقدور نیست که دوست عبادت باشد و معبود او را دوست داشته باشد. خدا آرزوی افراد با اشتیاق است: بمحبتک یا اهل المشتاقین⁽¹⁷⁶⁾. شوق آن است که انسان را به سوی خدا بکشاند، شوقا الی الجنه باشد⁽¹⁷⁷⁾. و او آرزوی مشتاق است. امل غیر رجاء می باشد.⁽¹⁷⁸⁾ امل آن آرزویی است که انسان را بی تاب کرده و به تب و تاب وادار می کند. یک وقت انسان امیدوار می باشد و یک وقت آرزومند است، که در اثر این آرزو تلاش و کوشش می کند. اگر کسی مشتاق خدا نباشد او را مشتاق نمی گویند. شوقش شوق کاذب است. آن شوقی که متعلقش باطل باشد، شوقی کاذب است. شوق صادق آن است که متوجه خدای سبحان است باشد و لاغیر، که خدا معشوق انسان باشد. اول مورد اشتیاق او باشد بعد مورد عشق. شائق⁽¹⁷⁹⁾. به کسی می گویند که ندارد و می طلبد، عاشق به کسی می گویند که رسید و نگه می دارد. فرق شوق و عشق این است⁽¹⁸⁰⁾. آن انسان تشنه ای که به دنبال چشمه می رود می گویند او مشتاق چشمه است؛ وقتی به آب رسید و آن آب را

گرفت و حفظ کرد، می گویند او عاشق چشمه است. شوق قبل از وصول است و عشق بعد از وصال.

رسول الله - صلی الله علیه و آله سلم - فرمود: افضل الناس من عشق العباده فعاتقها و احبها بقلبه و باشرها بجسده و تفرغ لها فهو لایالی علی ما اصبح من الدنيا علی عسرام علی یسر⁽¹⁸¹⁾. خوشا به حال کسی عبادت را معشوق خود بداند. با عبادت معانقه کند و او را با تمام وجود لمس کند. خوشا به حال چنین نمازگزار و روزه داری که عاشق صوم باشد.

این حدیث شریف که می فرماید بهترین چهره های مردم آن انسانی است که به عبادت عشق بورزد، ما را وادار می کند که اول شائق بعد عاشق عبادت باشیم. انسان که عاشق عبادت شد از خود اثری ندارد. به چه عشق می گوئید؟ و این کلمه شریفه عشق را از چه چیزی گرفته اند؟ گفته اند عشق که یک واژه عربی است از یک گیاه خاصی که عشقه نام دارد، مشتق شده است. همان پیچکی است که ما در فارسی می گوئیم. آن گیاهی که خود را به این درخت می تند و می چسباند. این گیاهی که پیچک نام دارد وقتی به بدنه درخت چسبید، این درخت را رها نمی کند. راه نفس درخت را می بندد کم کم آن درخت زرد می شود، برگهایش می ریزد و سرانجام درخت را خشک می کند در این هنگام می گویند این درخت را عشقه گرفت. عاشق به یک چنین انسانی می گویند. آن که پیچک عبادت او را گرفت⁽¹⁸²⁾، او را زرد کرد، راه نفس او را بست، و سرانجام او را خشک و از خود تهی کرد، به او می گویند عاشق عبادت است، که در این حدیث شریف هم فرمود برجسته ترین انسانها کسانی هستند که به عبادت عشق بورزند و اگر راه نفس و نفوذ او بسته شد، چیزی از خود ندارد تا رشد کند. لذا در اسرار روزه گرفتن، گفتند روزه بگیرد برای اینکه آن نشاط حیوانی کم بشود⁽¹⁸³⁾، مثل درختی که او را پیچک گرفته که دیگر رشد نمی کند. در بعضی از روایات آمده است که روزه بگیرد

برای آن که آن طراوت و خرمی و شادابی غیر ماه مبارک رمضان را از دست بدهید، زیرا آن یک نشاط کاذبی است. بعد وقتی انسان روزه گرفت و به روزه علاقه پیدا کرد و به آن دل بست، آنگاه کم کم به باطن روزه پی می برد. باطن روزه انسان را به لقاء حق می کشاند که خدای سبحان فرمود: الصوم لی وانا اجزی به⁽¹⁸⁴⁾. که این تعبیر فقط درباره روزه وارد شده است و درباره سائر عبادات وارد نشده است. انسان در روزه گرفتن اول از درجه ضعیفه آن اسرار شروع می کند، بعد به آن درجه عالیه سر روزه که لقاء حق است، خواهد رسید.

روایات یک سلسله از حکمت های ظاهری روزه را بیان می کند. هشام بن حکم از امام صادق - سلام الله علیه - می پرسد: چرا روزه گرفتن بر مردم واجب شد؟ فرمود: انما فرض الله - عزوجل - الصیام لیستوی به الغنی و الفقیر و ذلک ان الغنی لم یکن لیجد مس الجوع فیرحم الفقیر لان الغنی کما اراد شیئا قدر علیه فاراد الله - عزوجل - ان یسوی بین خلقه وان یدیق الغنی مس الجوع والالم لیرق علی الضعیف فیرحم الجائع⁽¹⁸⁵⁾. برای این فقیر و غنی هر دو در امساک یکسان اند هر دو نباید بخورند و بیاشامند. افرادی که دارند و همیشه سیراند اینها رنج گرسنگی را تحمل نکردند لذا بوسیله روزه گرفتن رنج گرسنگی را تحمل می کنند تا درد گرسنگان را بچشند زیرا کسی که وضع مالی اش خوب است، هر وقت هرچه بخواهد در اختیار او است، هرگز گرسنه نیست؛ بنابراین درد گرسنگی گرسنگان را احساس نمی کند و با روزه گرفتن درد فقرا را احساس می کند و با آنها همکاری خواهد کرد. این نازل ترین درجه روزه گرفتن است، انسان در غیر ماه مبارک رمضان هم نباید آنقدر بخورد که همیشه سیر باشد و درد گرسنگی گرسنگان را نچشد، و یا بی خبر باشد و نداند که در جهان چه می گذرد؛ این قدم اول است. خدای سبحان بوسیله روزه گرفتن می خواهد بین همه مردم مساوات برقرار کند که همه از درد گرسنگی و تشنگی با خبر بشوند. این حدیث شریف با ما به

زبان ما سخن گفته است. نه آنکه سر عمومی آن را بیان کرده باشد زیرا اگر علتش این است پس فقراء که همواره گرسنه اند چرا روزه بگیرند؟ روزه برای این نیست که انسان گرسنه و تشنه بشود. اگر کسی چیزی بدست نیاورد و گرسنه و تشنه ماند رنج گرسنگی را تحمل کرده است اما این صوم نیست. آن صومی که انسان را به تقوی و فلاح و در نتیجه به کرامت - که وصف فرشتگان است - می رساند، نیست. این قدم اولی است که با ما به زبان ما سخن می گویند که در ما شوق ایجاد بشود.

نامه ای امام هشتم علی بن موسی الرضا - سلام الله علیه - برای ابن سنان مرقوم فرمود و در آن نامه جریبان روزه گرفتن را چنین ذکر فرموده است: علت روزه گرفتن این است: لعرفان مس الجوع و العطش ذلیلا مستکینا ماجورا محتسبا صابرا و یکون ذلک دلیلا له علی شدائد الاخره مع مافیة من الانکسار له عن الشهوات واعظا له فی العاجل دلیلا علی الاجل لیعلم شده مبلغ ذلک من اهل الفقر و المسکنه فی الدنیا و الاخره.⁽¹⁸⁶⁾ انسان گرسنگی را برای اینکه خدای او گفت تحمل بکن تحمل می کند؛ تشنگی را برای اینکه خدای او دستور داد تحمل بکن، تحمل می کند. این حدیث یک درجه بالاتر از آن حدیث است که این تحمل را بعنوان اطاعت فرمان خدا تبیین می کند. همین که گرسنگی و تشنگی دنیا را تحمل کرد متذکر گرسنگی و تشنگی قیامت می شود که هم در آن عالم از شهوات دنیوی آزاد می شود و هم نسبت به دنیا برای او عالم پند و اندرز و نصیحت است و هم یک راهنمای خوبی است که او را به قیامت هدایت می کند. این بیان نشان می دهد که روزه گرفتن هم اسرار دنیوی دارد و هم اسرار اخروی. اما باز در بین راه است، آن سر نهائی روزه گرفتن را بیان فرمود. از امام باقر - سلام الله علیه - رسیده است که: بنی الاسلام علی خمسة اشیاء. دین پنج پایه دارد: علی الصلوة والزکوة والحج والصوم والولایه⁽¹⁸⁷⁾. روزه گرفتن بعنوان پایه دین مطرح است. آیا این روزه گرفتن که با

خوردن یک قطره آب باطل می شود، پایه می باشد یا آن باطن و سر روزه پایه دین است.

و قال رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم): الصوم جنه من النار⁽¹⁸⁸⁾. روزه یک سپری است در مقابل آتش؛ هم آتش شهوت در دنیا، هم آتش جهنم در آخرت. این بیان بعضی از اسرار و گوشه های درونی روزه است.

و قال - عليه السلام - قال الله تبارك و تعالی: الصوم لی وانا اجزی به⁽¹⁸⁹⁾. روزه مال من است و من شخصاً به این روزه جزا می دهم. اولاً همه اشیاء و موجودات جهان امکان از آن خدا است، چیزی در جهان خلقت نیست که مال خدا نباشد، چون مخلوق و مملوک او است چشم و گوش ما هم مال او است: (أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ)⁽¹⁹⁰⁾. خدائی که مالک چشم و گوش است، قادر بر هر چیز است. اینطور نیست که چشم و گوش ما در اختیار خود ما باشد. گاهی به ما اجازه بستن و مردن نمی دهند، با همان حالتی که چشم باز است می میریم. اگر کسی نباشد که در حالت گرمی بدن این چشم را به هم ببندد، منظره هولناکی است. ام در آیه منقطه است. به معنای بلی آمده است. به رسول خدا - علیه آلاف التحیه و الثناء - عرض کردند که چرا شما اینقدر در برابر خدای سبحان جزع می کنید؟ فرمود برای اینکه مقدورم نیست که این مژه های چشم و پلک های چشم را روی هم بگذارم و همچنین انسان جرعه آبی که می نوشد آنقدر قادر نیست که او را فرو ببرد⁽¹⁹¹⁾. پس چیزی در جهان نیست که مال خدا نباشد. و چون همه موجودات جهان مخلوق او است، در نتیجه مملوک او هم هست.

امیرالمؤمنین - سلام الله علیه - فرمود: مواظب کارهایتان باشید برای این که تمام اعضاء و جوارح شما سربازان حق اند، اگر خدای سبحان بخواهد کسی را بگیرد با دست و زبان و پایش، او را می گیرد: و اعلموا عباد الله ان جوارحکم جنوده و خلواتکم عیونه⁽¹⁹²⁾. مثلاً جائی که نباید امضاء بکند، با دستش امضاء می کند و گرفتار می شود.

اگر خدا خواست کسی را بگیرد با اعضاء و جوارح اش، او را می گیرد. لازم نیست دیگری را علیه او بشوراند، با جوارحش او را می گیرد. فرمود مواظب باشید در خلوت ها جلوت ها، بدانید در مشهد و محضر خدای سبحان هستید. خلوات شما جلوات او است عیون و مشهد و مرآی او است.

یک سلسه مأمورانی خدای سبحان دارد که رقم نفس های شما را شماره می کند، تعداد نفسی را که می کشید آن ها می دانند، و حتی برای چه این نفس را کشیدید. چرا در بزرگداشت شهادت سالار شهیدان حسین بن علی - علیه السلام - و دیگر اهل بیت عصمت و طهارت آمده است که نفس المهوم لنا تسبیح⁽¹⁹³⁾. انسان یک آهی برای مظلومیت این خاندان بکشد عبادت است، چرا؟ چون این نفس حساب دارد.

عمار یاسر وقتی در حضور علی بن ابیطالب - سلام الله علیه - نفس عمیقی کشید، حضرت فرمودند: برای چه نفس عمیق کشیدی؟ این نفس عمیق نشانه تأثر و اندوه است. اگر برای آخرت بود که بسیار خوب و عبادت است؛ و اگر برای دنیا کشیدی که من دنیا را خوب تشریح کنم تا بدانی جای افسوس نیست. کسی که دنیا را شناخت برای او افسوس نمی خورد. فرمود: عمار! تمام لذت های دنیا به اندوه و رنج آمیخته است، و بهترین لذتهای او در مسائل خوردن و پوشیدن است. بهترین غذائی که انسان می خورد و بهترین لباسی که انسان می پوشد، محصول کارگاه دو کرم است: هیچ غذائی بهتر از عسل مصفی نیست که او را یک کرم بنام زنبور عسل ساخته است؛ و هیچ پارچه ای هم ظریف تر و گران قیمت تر و عالی تر از حریر و پرنیان نیست که آن را هم یک کرم بنام پیله و کرم ابریشم می سازد. اگر افسوس تو برای خوردن است که دسترنج یک کرم است⁽¹⁹⁴⁾ و تو برای چه تلاش می کنی و افسوس می خوری که فلان غذا را نداری و یا افسوس می خوری که فلان پوشاک را نداری چون آدم عاقل برای دنیا آه نمی کشد و

اگر برای آخرت است که خوشا به حالتان. بزرگان اهل معرفت در هر نفسی به یاد حق اند، اینها کیانند و ما چرا اینقدر دور هستیم؟

یکی از اصحاب ائمه - سلام الله علیهم - مریض شد. امام معصوم با همراهانش به عیادت او رفتند. او در بستر بیماری می گفت: آه! این شخص که به همراهی امام به عیادت این مریض رفته بود خطاب به مریض گفت چرا نمی گوئی یا الله، چرا آه می کنی، حضرت فرمودند: آه اسم من اسماء الله تعالی⁽¹⁹⁵⁾. این شخص وقتی که آه می کشد خدا را می خواند. طبیب و معالج را می خواهد، چه بداند چه نداند. بلکه هر دمی یاد خداست چه اینکه حکیم سبزواری قده فرموده است:

دم چو فرو رفت هاست هوست چو بیرون رود⁽¹⁹⁶⁾

یعنی از او در همه هر نفسی، های و هوس اوست

چیزی در جهان نیست که به یاد حق و خدای سبحان نباشد. این انسان می باشد که گاهی غافل است و گاهی غیر غافل. فرشته ها، این نفس ها نفس ها را می شمارند که برای چه انسان تنفس می کند. وقتی سرتاسر جهان ملک و ملک خداست، و همه اعضاء و جوارح ما سپاه حق اند.⁽¹⁹⁷⁾ اگر خدای سبحان بخواهد کسی را بگیرد، با اعضاء و جوارح او، خودش را می گیرد؛ منظور آن است که چیزی در جهان نیست که ملک خدا نباشد. اما این تعبیر که فرمود روزه مال من است، یک خصوصیتی را می رساند، روزه ای که صائم دارد، ملک و مال خدا است، یک وقت انسان از سحر تا افطار امساک می کند، این یک درجه روزه داری است. تلاشی است که حداکثر در قیامت نسوزد یا وارد بهشت شود؛ بهشتی که (جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ)⁽¹⁹⁸⁾؛ اما به آن بهشت که فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی⁽¹⁹⁹⁾، راهش نخواهند داد. کسی که تمام تلاش و کوشش او این است که چه وقت اذان می گویند و وقتی افطار شد، احساس راحتی می کند گو اینکه از رنج روزه گرفتن در آمده است، او را به حرم کبریائی اله راه نیست؛ یعنی روزه ضمن

اینکه حکم و ادبی خاص دارد، سری هم دارد که آن لقاء و محبت خدا است. این حدیث در انسان شوق ایجاد می کند که بعد عاشق شود. انسان تا مشتاق نباشد که تلاش نمی کند، و تا تلاش نکند، که نمی رسد. وقتی روزه مال او بود، به روزه دار چه می دهد. خداوند شخصاً جزای روزه دار را بعهدہ گرفته است، و به تعبیر مرحوم مولی محمد تقی مجلسی - قدس الله نفسه الزکیه - مجلسی اول که گذشته از مقام شامخ فقاہت در بسیاری از معارف اسلامی و علوم عقلی نیز اهل نظر و راه بوده است در کتاب روضہ المتقین شرح من لایحضرہ الفقیہ - که از کتابهای قیم امامیه است - می گوید⁽²⁰⁰⁾: خدای سبحان به این معنا اکتفاء نکرد که بفرماید الصوم لی، فرمود: انا اجری به ضمیر متکلم وحده را قبل از فعل ذکر کرد. فرمود واجزی به؛ سخن از من است. خودش را مطرح می کند. روزه مال من است، من هستم که جزای روزه دار را می دهم، به فرشتگان نمی گویم او را به بهشت ببرند. من خودم جزای روزه دار را می دهم. خودش چگونه جزاء می دهد؟ به یک عده می فرماید: (فَادْخُلِي فِي عِبَادِي * وَادْخُلِي جَنَّتِي) ⁽²⁰¹⁾ به آن کسانی که مانند اولیاء الهی روزه های مستحبی می گیرند و سهمیه افطار خود را به یتیم و اسیر و مسکین می دهند⁽²⁰²⁾ آنها در عین حال که (جَنَّتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ) ⁽²⁰³⁾ را دارند و در اختیار آنها است، برای مطلب بالاتر روزه می گیرند. اما آنها که برای این روزه می گیرند که وارد بهشت بشوند و از میوه های بهشت استفاده کنند تنها یک سوداگری دارند. این جریان روزه گرفتن اهل بیت عصمت و طهارت که - حسنین سلام الله علیهما - مریض شدند و امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا - علیهما السلام - نذر کردند که اگر خدای سبحان این بچه ها را شفاء مرحمت کرد، روزه بگیرند. خدای سبحان آنها را شفاء مرحمت فرمود. امیرالمؤمنین، فاطمه زهراء، امام حسن و امام حسین و فضا هم که خدمتگزار و تربیت شده آنها بود، روزه گرفتند. این جریان برای آن است که ما هم می توانیم به این مقام برسیم، برای اینکه خدمتگزار اینها هم در این جا سهم داشت، تربیت

شده این خانواده به کجا می رسد! چون نهایت مقام اهل بیت (علیه السلام) این نیست که در سوره هل اتی بیان شده است. آنها یک حسابی جداگانه دارند، این مقام ابرار است، و آنها به مقربین رسیده اند و از مقربین گذشته اند.

قرآن کریم وقتی جریان روزه این عزیزان را نقل می کند می فرماید: (وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا). حالا آن گندم یا جو را چگونه علی بن ابیطالب تهیه فرمود، بماند؛ وام گرفت یا با کارگری تهیه کرد، بالاخره با دشواری یک مقدار گندم یا جو تهیه کرد و آن را در همان دستاس کوچک منزلی صدیقه کبری - علیها آلف التحیه و الثناء - آرد کردند، بعد به صورت خمیر و نان درآمد. روز اول را این اعضا خانواده روزه گرفتند و وقتی هنگام افطار فرا رسید، کسی بعنوان مسکین آمد و اینها سهمیه خود را به او دادند و آن شب را با آب خالی افطار کردند.

فردا روزه گرفتند و بقیه آن آرد را خمیر کردند و نان درست کردند و افطار شد و هنگام افطار یتیمی آمد و همگی افطار خودشان را دوباره به او دادند. و دوباره با آب خالص افطار کردند.

روز سوم شد روزه گرفتند و پایان روز سوم با همان بقیه آردها که نان شده بود، خواستند افطار کنند؛ اسیری آمد⁽²⁰⁴⁾، آنگاه این بزرگواران سهمیه خود را به این اسیر می دهند و پایان روزه روز سوم را هم باز با آب خالص افطار می کنند، که آن آیات عظیم سوره مبارکه هل اتی در شأن اینها نازل شد.

در این صحنه آیا فضا حضور داشت یا خیر؟ آیا او هم این کار را کرد یا خیر؟ پس معلوم می شود که یک انسان عادی هم می تواند این کار را بکند.

مقام ائمه - عليهم السلام - این نیست که انسان آنها را یک آدم های خوبی بداند؛ امام هشتم فرمود اصلاً شما نمی توانید امام را بشناسید: و هو بحیث النجم من ایدی المتناولین، این

العقول من هذا وأين الاختيار من هذا⁽²⁰⁵⁾. همانطوری که دست هیچکس به ستاره آسمان نمی رسد، عقل هیچکس هم به مقام امام نخواهد رسید.

وقتی امام باقر - سلام الله علیه - رحلت فرمودند سالم بن ابی حفصه به حضور امام ششم - سلام الله علیه - رسیده و گفت آن کسی که ما را از سخنان پیامبر با خبر می کرد و با اینکه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را ادراک نکرده بود قال رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) می گفت و مورد سؤال کسی قرار نمی گرفت ارتحال کرد و مرد. و مانند او هرگز دیده نمی شود امام صادق - علیه السلام - لحظه ساکت شد سپس فرمود: قال الله کذا. سالم بن ابی حفصه گفت: امام باقر (علیه السلام) بدون واسطه از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل می کرد و امام صادق (علیه السلام) بدون واسطه از خداوند نقل کرده است⁽²⁰⁶⁾.

منظور این است که آنچه که در سوره هل اتی آمده است بیانگر بلندترین مقام شامخ امام (علیه السلام) نیست، این را شاگردان آنها هم داشتند. وقتی نان ها را بردند و به یتیم و اسیر و مسکین دادند حرف همه شان این بود که **(إِنَّمَا نُنْطِعُكُمْ لَوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكْرًا)**⁽²⁰⁷⁾. حرف فضا هم همین بود، پس یک آدم عادی در اثر تربیت اهل بیت - **عَلَيْهِمُ السَّلَامُ** - می تواند به این جا برسد که به سر روزه راه پیدا کند که الصوم لی. ما خود را پائین نیاوریم، حداقل این است که بتوانیم در حد این بانوی تربیت شده قدم برداریم، و نگوئیم راه باز نیست، ما کجا و آنان کجا، بله ما کجا و ائمه کجا صحیح است، اما ما کجا و شاگردان ائمه کجا درست نیست.

در این بیان فرمود الصوم لی روزه مال من است و من شخصاً جزای روزه دار را می دهم. و جزای روزه دار را به غیر خودم واگذار نمی کنم. درباره اعمال دیگر، ملائکه الهی هنگام مرگ به بعد به استقبال مؤمنین می آیند و می گویند **(سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ)**⁽²⁰⁸⁾. درهای بهشت را باز می کنند و می گویند از هر دری که

خواستید بفرمائید، اما درباره روزه فرمود من به روزه دار جزاء می دهم. این نه جزء احکام روزه است و نه جزء آداب روزه، لذا نه بحث های واجب و مستحب که فقه عهده دار آنها است آمده و نه در بحث های آداب روزه سخنی از آن بمیان می آورند بلکه این جزء اسرار عبادات است که بحثهای دیگری عهده دار آنها خواهد بود، که چگونه انسان به جائی می رسد که خداوند متعال مستقیماً جزای او را بعهده می گیرد.

حال آیا در آن جا سخن از خوردن و پوشیدن و نوشیدن است، یعنی خوراکی آنقدر بالا است که در لقاء الله هم جا دارد؛ یا انسان به جائی می رسد که از آنچه بنام خوردن و پوشیدن و امثال ذلک است، می گذرد و به مقامی می رسد که جای خوردن و پوشیدن و نوشیدن نیست؛ در عین حال که خوراکی ها و پوشاکی ها را در مرتبه نازله دارد، فرمود: (إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ* فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ) (209).

اگر روزه برای این است که انسان به تقوی برسد انسان با تقوا دو درجه دارد: یکی همان بهشتی که در آن نعمتهای فراوان موجود است: ان المتقين فی جنات و نهیر، برای لذائذ ظاهری است؛ یک هم عنداللهی شدن است: فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر. همه برای این مرحله عندالله است، آنجا که دیگر سخن از سیب و گلابی نیست. سیب و گلابی از آن جسم و بدن او است، جنت و نهیر برای بدن او است، اما لقاء حق برای روح او است. این سر و باطن روزه است.

آنگاه نقل شده است که خدای سبحان به موسی کلیم فرمود: چرا مناجات نمی کنی. عرض کرد: من روزه دارم و انسانی که روزه گرفته است دهان او خوشبو نیست (210). فرمود: این دهن پیش فرشتگان معطر است. بویش پیش فرشتگان طیب و طاهر است. مناجات کن. این را در تعبیرات گوناگون نقل فرموده اند، بدنبال همین بیان از رسول خدا - علیه آلا ف التحیه و الثناء - نقل شده است که فرمود: الصوم لی وانا اجزی به. فرمود وللصائم فرحتان حین یفطر و حین تلقی ربه - عزوجل - در پایان فرمود: والذی نفس

محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) بیده لخلوف فم الصائم عندالله اطيّب من ريح المسك⁽²¹¹⁾. قسم به ذات کسی که جانم در دست اوست، بوی دهان روزه دار پیش خدا از مشک معطرتر و پاکیزه تر است.

این آثار ظاهری و اما اگر این حدیث بصورت صیغه مجهول خوانده شود: الصوم لی وانا اجزی به. و باین معنا باشد که من خودم جزای روزه دارم. ملاقات و لقاء و شهود من، جزای او است. دلالت روشنی دارد لیکن درست همان قرائت معلوم است نه مجهول دعاهاى سحرهای ماه مبارک رمضان انسان را به این مقام دعوت می کند، صائم در عالم سحر از خداوند جمال تام می خواهد: اللهم انی اسئلك من جمالك باجمله وکل جمالك جمیل⁽²¹²⁾. هر چه غیر خداست در معرض زوال و تغیر است.

نظامی گنجوی شاعر معروف در خمسه اش جریان عشق مجازی و حقیقی را که تبیین می کند⁽²¹³⁾، می گوید در پایان امر که لیلی مریض شد به مادرش وصیت کرد - چون بزرگان از این افسانه ها و داستان ها معارف بلند در نظر داشتند - گفت مادرم پیام مرا به مجنون برسان و به او بگو اگر خواستی به کسی علاقه پیدا کنی به یک موجودی که با یک تب از بین می رود دل نبند. حیف انسان است که به متغیر دل ببندد. انسان نه به خودش نه به غیر خدا، آنچه که متغیر است، دل نبندد. هرچه غیر خدا است نمی تواند جزای انسان باشد. جزای روزه دار لقای حق است. به ما گفته اند جمال مطلق را در سحرهای ماه مبارک رمضان، بخواهید. و به گوش دادن بسنده نکنید زیرا گوش دادن غیر از خواستن است. چه مقام بلندی برای انسان میسور بود که به ما گفتند بگوئید اللهم انی اسالك من نورک بانوره و کل نورک نیر⁽²¹⁴⁾. چرا این ها را در ماه مبارک رمضان به ما آموختند؟ برای اینکه انسان روزه دار است که لایق است این چنین سخن بگوید، و این دهان است که می تواند بگوید اللهم انی اسالك من جلالک باجله و کل جلالک جلیل⁽²¹⁵⁾. سخن از حور و غلمان نیست، سخن از سیب و گلابی نیست، سخن از جنات

و نهر نیست. بلکه سخن از کمال های معنوی است این مقام برای انسان هست. ائمه فوق این مقامات هستند. اگر این مقامات برای ما نبود، به ما دستور نمی دادند که بخوانید. اگر انسان عادی نمی توانست به این مقام برسد، فضا خادمه به این مقام نمی رسید؛ پس می شود به آن مقام رسید، می شود روزه مستحبی گرفت و افطاری خود را به یک غیرمسلمان داد. مگر اسلام حاضر است کسی گرسنه بماند ولو غیرمسلمان.

یکی از احکام فقه اسلامی مسئله وقف است⁽²¹⁶⁾. انسان می تواند یک باغ یا مغازه و خانه ای را وقف بکند که کافران گرسنه نمانند. این عبادت است. مگر کسی که درنده باشد چون مهدورالدم، حسابش جدا است. اگر انسان سگی را سیر یا سیراب کرد ثواب دارد و به بهشت می رود. لکل کبد حراء اجر⁽²¹⁷⁾. این را در کتاب های فقهی به اطلاقش تمسک کرده اند، حتی درباره حیوانات. گفته اند انسان اگر هر تشنه ای را سیراب کند به بهشت می رود ولو سگ باشد. اگر انسان روزه مستحبی بگیرد و محصول دستاس خود را بصورت نان دریاورد و به اسیر بدهد و بعد بگوید انما نظمکم لوجه الله این چیز دیگر است چون (اینما تولوا فثم وجه الله) اگر در این کار خدمتگذار این خاندان حضور دارد معلوم می شود که ما هم می توانیم به این مقام برسیم. و اگر خودمان را ارزان فروختیم، ضرر می کنیم.

این روایت لطیف را که مرحوم کلینی در کتاب قیم کافی نقل فرموده است⁽²¹⁸⁾ از امام هفتم - سلام الله علیه - مرحوم محقق داماد در شرح آن بیان شیرینی دارد و آن حدیث این است که حضرت فرمودند: بدن شما به اندازه بهشت می ارزد این را به غیر بهشت نفروشید. مرحوم محقق داماد می فرماید: این ناظر به آن است که روحان فوق بهشت است، روحان را باید به جنه اللقاء بدهید.

روحان بایستی به عند ملیک مقتدر برسد. و بهترین راه برای عندالله شدن روزه گرفتن است فرمود: الصوم لی وانا اجزی به. نه به فرشتگان بگویند او را وارد بهشت

کنید، آن درجه از آن کسانی است که بر محور جسم کار می کنند. للصائم فرحتان: عند الافطار و عندلقاء الله. روزه دار در دو وقت خوشحال است یکی هنگام افطار و دیگری هنگام ملاقات با پروردگار. معلوم می شود اگر کسی آن گونه روزه را گرفت به فرحه ثانیه هم می رسد. این جمله ها این گونه بود اولش این بود الصوم لی وانا اجزی به، دوم للصائم فرحتان حین یفطر و حین یلقى ربه - عزوجل -⁽²¹⁹⁾ روزه دار دو وقت خوشحال است: هنگامی که افطار می کند به شکرانه اینکه دستورم را انجام دادم، اطاعت کردم، مریض و مسافر نشدم، شیطان بر من مسلط نشد، پرخوری نکردم تا بیمار شوم؛ و مرحله دوم که روزه دار خوشحال می شود عندلقاء الله است. و آنگاه فرمود: قسم به ذات کسی که جانم در دست او است بوی دهان روزه دار پیش خدا از مشک خوش بوتر است.

گفتار هفتم «حاوی مباحث» :

قوانین الهی دارای اسراری هستند
اندیشه های انسانها در چهره ها ظهور می کند
اراده های بد صورت را سیاه می کند
هیچ بت پرستی برای بت روزه نگرفته است
روزه گرفتن صورت شیطان را سیاه می کند
جهاد آداب و اسرار و احکامی دارد
به مقام فضه خادمه که مقام ابرار است می توان رسید
روح را هر گونه عادت بدهیم تربیت می شود

همانطوری که عالم طبیعت و مجموعه آسمانها و زمین باطنی دارند، آنچه در عالم شریعت بنام قوانین الهی مطرح است هم دارای اسرار و باطن هائی هستند. لذا خدای سبحان قیامت را در برابر ظاهر که دنیا است معرفی می کند، می فرماید عده ای فقط ظاهر دنیا را می دانند و از آخرت غافل اند: **(يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ)**: معلوم می شود آخرت باطن دنیا و عالمی است - اگر آخرت باطن دنیا باشد، در آنجا باطن انسان و هر کسی، هر چه هست، ظهور می کند. در قرآن کریم فرمود عده ای در قیامت با چهرهای روشن و سفید و عده ای هم با صورت های سیاه محشور می شوند.

سفیدی و سیاهی پوست در دنیا نشانه فخر و فضیلت نیست و این دستور اسلام است که هیچ سفیدپوستی بر هیچ سیاه پوستی فضیلت ندارد الا تقوی⁽²²⁰⁾ وقتی هم که مکه را رسول خدا - علیه آلاف التحیه و الثناء - فتح کردند⁽²²¹⁾، این شعار علنی و عمومی به سمع جهانیان رسید که هیچ فخری برای سفیدپوست نسبت به سیاه پوست نیست، و

اصولاً کسی بر کسی فخر ندارد مگر - تقوی؛ و انسان با تقوی هم که متواضع ترین انسانها است.

سیاهی و سفیدی پوست در دنیا نشانه کمال نیست. بسیاری از افراد علاقه مند بودند که مؤذن خاتم الانبیاء - علیهم الصلوة و السلام - باشند و آرزو می کردند که به پشت بام کعبه راه پیدا کنند، ولی حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) به این سیاه یعنی بلال حبشی⁽²²²⁾ - رضوان الله علیه - دستور داد که تو مؤذن رسمی هستی، تو بر بام کعبه قرار بگیری و اذان بگو. پس سفیدی و سیاهی دنیا نشانه فضل و فخر نیست اما سفید و سیاهی آخرت نشانه عزت و ذلت است.

در قرآن کریم فرمود عده ای بصورت های سفید و عده ای بصورت های سیاه محشور می شوند، یعنی باطن افراد آنجا ظهور می کند: یوم تبيض وجوه وتسود فيه وجوه.⁽²²³⁾ در آن روز بعضی از صورت ها سیاه و بعضی سفید است. کسی که درونش سیاه است در قیامت صورت او سیاه خواهد شد و آن که درونش روشن و نورانی است، در قیامت با چهره روشن محشور می شود؛ زیرا قیامت عالم باطن است، یعنی عالمی است که باطن در آنجا حکومت می کند، لذا قیامت را در برابر دنیا که قرار می دهد، می فرماید دنیا ظاهر است: **(يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ)**. آخرت را هم در برابر دنیا که ظاهر است قرار داد، یعنی آخرت عالم باطن است.

این تعجب ندارد زیرا اندیشه ها، افکار و نیت های ما در چهره های ما ظهور می کند. بعضی از آثار را خدای سبحان در دنیا نشانمان داد تا روشن بشود که نیت و اندیشه و فکر در چهره اثر می کند. چرا انسان وقتی سخنی گفت، حرفی زد و خجالت کشید، صورتش سرخ می شود؟ آن اندیشه و ادراک است که صورت را سرخ می کند. اگر کسی یک مطلب باطلی را گفت و نفهمید که باطل است صورتش سرخ نمی شود، و اما وقتی فهمید باطل است، خجالت می کشد و این ادراک که یک امر باطنی است در چهره او

ظهور می کند، صورتش سرخ می شود؛ یا اگر کسی ترسید، وحشت زده شد، این اندیشه و علم به یک امر خوفناک چهره را زرد می کند؛ معلوم می شود فکر و اندیشه که امر باطنی است چهره را سرخ یا زرد می کند.

نیت ها و اراده های بد صورت را سیاه می کند، نیت ها و اراده های خوب صورت را روشن و نورانی می کند. نهایت خدای ستارالعیوب در دنیا پرده پوشی کرد و نگذاشت آن باطن ظاهر بشود. عده ای از اهل معنا بر اساس درون بیرون را می بینند، آن ها می بینند که صورت چه کسی سیاه و صورت چه کسی سفید است. آنها اهل معنایند، می بینند بعضی از افرادی که حرف می زنند، مرتب از دهانشان آتش بیرون می آید. آنها که اهل گناه اند و جز خلاف چیزی از دهانشان صادر نمی شود، اهل معنا آن را بصورت زبانه آتش می بینند. مرحوم ملا عبدالرزاق کاشانی - رضوان الله علیه - که از بزرگان علمای امامیه است، می گوید براساس این آیه کریم که خداوند فرمود یک عده فقط چرک می خورند، ما دیدیم. فرمود گناهکاران کفار (لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ صَرِيحٍ) ⁽²²⁴⁾؛ در بخش دیگری فرمود طعام اینها غسلین است که: (لَا يَأْكُلُهُ إِلَّا الْخَاطِئُونَ) ⁽²²⁵⁾ - غسلین همان چرک است - این بزرگوار در تفسیرش می فرماید: وقد شاهدنا من يأكله، کسی که چرک می خورد ما دیدیم. یعنی باطن این عمل را که همان غسلین است اهل معنا مشاهده می کنند.

بنابراین در قرآن کریم فرمود عده ای با صورت سیاه و عده ای با صورت سفید در قیامت ظهور می کنند. اینکه فرموده اند در هنگام وضوء گرفتن وقتی خواستید صورت را بشوئید، این دعا را بخوانید: اللهم بیض وجهی یوم تبيض فيه الوجوه، ولا تسود وجهی یوم تسود فيه الوجوه ⁽²²⁶⁾. سرش آن است یکی از مستحبات وضوء گرفتن که ما را به باطن این عبادت آشنا می کند، همین ذکر است که انسان هنگام شستن صورت بگوید

خدایا روزی که صورتها را سیاه می کنی صورت ما را سیاه مفرما. روزی که عده ای با صورت سفید محشور می شوند صورت ما را نورانی و سفید کن.

پس اندیشه در صورت اثر می گذارد. اگر یک مار و عقربی از کنار پای کسی بگذرد و او غافل باشد در حال غفلت چهره زرد نمی شود و اگر فهمید که مار و عقربی از کنار پای او می گذرند، از ترس صورت او زرد نمی شود. ترس یک ادراک نفسانی است، این ادراک نفسانی صورت را زرد می کند، اراده گناه، کفر، نفاق، معصیت و مانند آن که جزء امور نفسانی اند صورت را سیاه می کنند، منتها در قیامت که روز ظهور باطن است، معلوم می شود چه کسی صورتش سیاه و چه کسی صورتش سفید است.

قهرأ همانطوری که دنیا ظاهر است و باطنی دارد، هر چه در دنیا است ظاهر و باطنی دارد؛ عباداتی هم که برای ما در دنیا تنظیم کرده اند ظاهری دارد که بنام احکام و آداب عبادی است، و باطنی هم دارد که بنام اسرار عبادات است.

رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - از ماه مبارک رمضان به شهرالله یاد فرمود: قد اقبل الیکم شهر الله⁽²²⁷⁾. ماه خدا به شما روی کرد. چون در این ماه صوم الله مطرح است، چون روزه مال خدا است و این ماه، ماه روزه است، لذا ماه مبارک رمضان را شهر الله می نامند، چه اینکه ماه رجب شهر ولایت است. ماه شعبان هم شهر نبوت و رسالت است، لذا در دعاهای ماه رجب فرموده اند که از خداوند متعال بخواهید که زمینه توفیق ماه مبارک رمضان از هم اکنون برای شما مهیا و فراهم بشود.

اینطور نیست که هر کسی بتواند به عظمت ماه مبارک رمضان راه بیابد قبل از اینکه مقدماتی را طی کرده باشد. و در روایتی فرمودند: شما نگوئید رمضان آمد، رمضان رفت؛ بگوئید شهر رمضان آمد و شهر رمضان رفت؛ زیرا رمضان اسمی از اسماء مبارک خدای سبحان است⁽²²⁸⁾. شهر رمضان در حقیقت شهر الله است. اگر انسان در این شهر الله به لقاء الله نرسد، به باطن روزه نرسیده است؛ بلکه یک روزه ای در سطح طبیعت گرفته است و

پاداشی را هم که به او می دهند در همان سطح است. ابن اثیر در نهاییه می گوید: یکی از نکاتی که خدای سبحان براساس این حدیث قدسی فرمود الصوم لی و انا اجزی به⁽²²⁹⁾ این است که در هیچ ملتی از ملل شرک و بت پرستی برای بت ها روزه نمی گرفتند اگرچه برای بت ها نماز می خواندند، قربانی می کردند و مراسم دیگر داشتند. روزه تنها برای خداست و هیچ مشرک و بت پرستی برای تقرب به بت روزه نگرفته است. روزه یک فرمانی الهی است. سایر عبادات مورد شرک قرار گرفت و برای غیر خدا هم انجام می دادند اما روزه را جز برای خدا برای هیچ معبود باطلی انجام ندادند. هیچ بت پرستی شرک در روزه نداشت لذا خداوند متعال فرمود الصوم لی و انا اجزی به اسناد به خود داد⁽²³⁰⁾. یعنی روزه مال من است و من شخصاً جزای روزه دار را خواهم داد.

بیان دیگری از رسول خدا - علیه آلاف التحیه و الثناء - آمده است که فرمود: الا خبرکم بشیء ان انتم فعلتموه تباعد الشیطان عنکم كما تباعد المشرق من المغرب. قالوا: بلی یا رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) الصوم یسود وجهه⁽²³¹⁾. آیا نمی خواهید شما را با خبر کنم از چیزی که اگر آن را انجام دادید شیطان از شما دور می شود، همان مقداری که مشرق از مغرب فاصله دارد؟ عرض کردند بفرمائید یا رسول الله. اولین امری که حضرت ذکر فرمودند این بود که روزه صورت شیطان را سیاه می کند. این کدام روزه است که صورت شیطان را سیاه می کند و او را از انسان دور می کند؟ آیا همین روزه ایست که انسان دهان را ببندد، یا روزه ایست که از هر چه خداوند حرام فرمود، امساک کند.

دو نفر خدمت رسول خدا - علیه آلاف التحیه و الثناء - پیام فرستادند که روزه ما را از گرسنگی و تشنگی بی تاب کرد⁽²³²⁾. فرمود: شما اگر روزه دارید چرا گوشت خوردید. گفتند: ما روزه داریم چیزی نخورده ایم. حضرت فرمود طشتی حاضر کنند و به آنها هم فرمود: تهوع کنید! آنها تهوع کردند و در طشت گوشت ریخته شد، فرمود: این گوشتی

است که امروز خورده اید شما روزه دار نیستید. همان غیبتی که از آن مؤمن کردید گوشت مرداری را خوردید.

این که باطن غیبت بصورت گوشت مرده در می آید بوسیله وحی روشن می شود. علم ممکن است ترقی کند، دور را نزدیک کرده و انسان با میکروسکپ میکرب های ریزی را درشت و با تلسکوپ ها ستاره های دور را نزدیک یا با یک سلسله ابزار صناعی پشت کوه را ببیند. علم می تواند با دستگاه عکسبرداری درون انسان را ببیند، اینها از علم بر می آید؛ اما این که باطن را بصورت ظاهر در بیاورد از علم بر نمی آید. اما این که باطن را بصورت ظاهر در بیاورد از علم بر نمی آید. یعنی این که روشن شود غیبت بصورت گوشت درمی آید، از علم بیرون است این کار وحی است؛ این کار مادی نیست تا علم با پیشرفتنش بعهدہ بگیرد. گاهی حضرت می فرمودند من نشانه غذا را در گلو و حلقومت می بینم و تو روزه دار نیستی. غذا را علم می تواند با دستگاه مشاهده کند اما نیت و یا حرفی را که انسان درباره دیگری زده است بصورت غذا ببیند، این میسور علم نیست، این کار وحی است. این که باطن غیبت بصورت گوشت مرده در می آید، این باطن آن گناه است.

همانطوری که گناهان باطنی دارند، طاعات هم باطنی دارند. یکی از اسرار روزه گرفتن این است که صورت شیطان را سیاه می کند. تا انسان خود سفید چهره نباشد نمی تواند شیطان را سیاه کند. روزه اثری دارد که شیطان را از آدم دور می کند ما برای آن که بفهمیم شیطان با ما است یا نه، نزدیک است یا نه، خاطراتمان را ورق می زنیم، ببینیم چه در ذهن ما می گذرد. آنچه در ذهن ما می گذرد خود نساخته ایم. دیگری گذاشته است. اگر خوب است، معلوم می شود فرشتگان گذاشته اند؛ و اگر بد است، معلوم می شود جزء دست ساخته شیطان است. اگر این خاطرات صفحه نفس ما بد بود، نیت های بد داشتیم، یا همواره بدنبال طبیعت تلاش و کوشش می کردیم، آن شیطان است که این

خاطرات را بوسیله وهم و خیال در نفس ما تزریق می کند، معلوم می شود از ما دور نیست. ما برای آنکه بفهمیم آیا روزه ما مقبول است یا خیر، راه دارد. اگر هیچ خاطره ای علیه کسی یا علاقه به دنیا و مانند آن در قلب ما خطور نکرد. معلوم می شود روزه ما مقبول و شیطان از ما دور شده است و راحت شده ایم؛ و اگر در اختیار این خاطرات قرار گرفتیم، معلوم می شود او از ما دور نشده است و ما صرفاً یک روزه ظاهری گرفته ایم و این روزه ما باطن و راز و سری ندارد. در همین حدیث شریف فرمود: لکل شیء زکوة و زکوة الابدان الصيام⁽²³³⁾ هر چیزی زکات دارد، زکات بدن روزه گرفتن است که باعث نمو بدن است. مگر نه آن است که این بدن باید همراه روح این راه را طی کند.

در دعای ابوحمزه ثمالی⁽²³⁴⁾ به ما آموختند که به خدا عرض کنیم: خدایا چرا در موقع عبادت خوابمان می آید؟ چرا هر وقت شب می خواهیم با تو خلوت کنیم خوابمان می آید، سنگین هستیم؟ این چنین نیست که لذت یاد خدا رایگان نصیب هر کس بشود، این چنین نیست که بیدار ماندن در شب نصیب هر کسی بشود. یکی از این موانع این است که انسان مواظب غذا خوردنش نباشد که چیزی بدتر از پرخوری نیست. هر چه انسان در حال امساک باشد سالم تر است، قهراً خوابش هم کمتر است. روزی کسی آمد در کنار سفره غذای امیرالمؤمنین - علیه آلاف التحية و الثناء - دید سفره خیلی ساده است حضرت فرمود گویا می بینی که سفره ساده است و می پنداری که اگر سفره ساده است من چگونه در میدان نبرد می جنگم؟ فرمود: اگر همه عرب در برابر من صف بیندند من رو بر نمی گردانم: لو تظاهرت العرب علی قتالی لما ولیت عنهم⁽²³⁵⁾. آنگاه می فهمیم که قدرت بوسیله خوردن نیست. آن که پرخورتر است، ضعیف تر است.

در جریان کندن درب خیبر حضرت فرمودند: ما قلعت باب خیبر بقوه جسدانیه بل بقوة ملکوتیه و نفس بنور ربها مضیه⁽²³⁶⁾. اینطور نبود که من درب خیبر را با پرخوری

کنده باشم؛ چون غذاهای مقوی خوردم این قدرت را پیدا کردم. اگر کسی می گوید قوت جبریل از مطبخ نبود، یعنی انسان با خوردن قدرت پیدا نمی کند.

قوت جبریل از مطبخ نبود - بود از دیدار خلاق و دود

چشمشان را هم ز نور سرشته اند - تا ز روح و از ملک بگذشته اند

مثنوی مولوی

البته خوردن معتدل انسان را حفظ می کند ولی آن قدرت معنوی را بایستی از این راه ها تأمین کرد که امام صادق فرمود: ما ضعف بدن عما قویت علیه النیه⁽²³⁷⁾. هرگز در برابر قدرت اراده، بدن اظهار ضعف نمی کند. اگر اراده قوی شد بدن تابع است و هر اندازه که اراده ضعیف بود بدن نیز مطاع است. مثلاً روزه گرفتن در شرایط نامساعد و هوای گرم را دو نفر که یک ایمانش خیلی قوی است و یکی ایمانش متوسط است دو گونه احساس دارند؛ به یکی واقعاً سخت می گذرد و دیگری اصلاً احساس ندارد؛ چرا این چنین است؟ آن که ایمانش بیشتر است احساسش در برابر این روزه خیلی کمتر است، رنجی احساس نمی کند؛ و هر که ایمانش ضعیف تر، سختی روزه گرفتن بر او بیشتر، چون تمام توجه اش به طبیعت و تن است. و اگر اراده قوی شد تن را به سمت خود متوجه می کند. ممکن است در مناسک حج دو نفر از نظر مزاج و استعداد بدنی در شرائط مساوی باشند؛ یکی خیلی رنج ببرد و دیگری در نشاط باشد. صاحب دل از مناسک حج در آن هوای سوزان حجاز رنج نمی برد برای اینکه فیه آیات بینات⁽²³⁸⁾، بدنبال صاحب خانه است؛ و دیگری در کمال تلاش و کوشش است که فوراً از احرام بیرون بیاید. هرچه اراده را ما تقویت بکنیم بدن تابع تر خواهد بود و احساسش نسبت به جهان طبیعت کمتر خواهد شد.

در حدیث دیگری از امام صادق - علیه السلام - نقل است که فرمود: اصل و فرع و قله و کوهان برجسته اسلام را نماز و زکات و جهاد می دادند: اصله الصلوة و فرعه الزکوة و ذورته و سنامه الجهاد فی سبیل الله⁽²³⁹⁾.

جهاد هم یک حکم فقهی و یک آداب و یک اسراری دارد. در همین ارتباط که باطن روزه گرفتن انسان را به لقای حق می رساند و آن بنده ای که به لقای حق مشتاق شد توجهش به جهان طبیعت کم است، به ما دستور دادند در شدائد و مشکلات روزه بگیرد. یعنی اگر ما در هر نمازی چند بار از خدای سبحان استعانت می کنیم و می گوئیم ایاک نعبد و ایاک نستعین راه کمک رسانی را هم خدا بیان فرموده است. یعنی این چنین نیست که شما به ما بگوئید کمک برسان و ما رایگان کمک برسانیم. اگر سخن از ایاک نستعین است راهش را هم قرآن به ما آموخت که **(وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ)**⁽²⁴⁰⁾، و این صبر به صوم تفسیر و تطبیق شده است، که در همین حدیث شریف فرمود: **وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ**، قال یعنی بالصبر الصوم آنگاه فرمود: **إِذَا نَزَلَتْ بِالرَّجُلِ نَارُهُ أَوِ الشَّدَّةُ فَلْيَصُمْ**⁽²⁴¹⁾.
نه تنها مسئله جنگ بلکه اگر مشکلات دیگری هم برای انسان پیش آید، برای حل آن مشکل روزه بگیرد. این روزه چه نقشی دارد که مشکل را حل می کند؟ انسان را به کجا می رساند که بر مشکل پیروز می شود؟ این امساک ظاهر است یا اسراری دارد که آن اسرار روح را به مقام بالا می رساند و روح بلند بر طبیعت فائق است. فرمود: هر گاه برای شما حادثه یا مشکلی پیش آمد و در زندگی گرفتار شدت شدید، روزه بگیرد؛ خدا از این راه به شما کمک می رساند. چون الصوم لی وانا اجزی به اگر کسی برای خدا روزه گرفت چون کارها به دست او است مشکل را حل می کند: یا مسهل الامور الصعاب⁽²⁴²⁾. فرمود ما کارها را برای افرادی که در مسیر مستقیم اند راحت می کنیم: **(فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى * وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى * فَسَنِيَرُهُ لِلْيُسْرَى)**⁽²⁴³⁾.

عده زیادی وارد حوزه علمیه می شوند. آن توفیق را خدای سبحان به همه نمی دهد که به مقام والای علم و عمل برسند. اگر گروهی با تقوی و خلوص کم آمدند برای اینکه بمقصد مادی برسند خدای سبحان چند صباحی اینها را از لحاظ متاع دنیا در حوزه ها جا می دهد و بعد فوراً اینها را بیرون می کند. در جبهه هم همینطور است. در خدمتگزاری به نظام اسلامی و خدمت به مردم هم همینطور است. در هر کاری تقوی بیشتر باشد، خداوند سبحان توفیق ادامه آن را به انسان پارسا مرحمت می کند. انقلاب هم همینطور هر چه تقوی و خلوص مان و نیت مان صالح تر باشد، پیشرفتش بیشتر است، لذا فرموده اند. در مشکلات روزه بگیرد. اگر کسی دستورات دینی را انجام داد دیگر نگرانی ندارد، چون خدای سبحان - که همه امور بدست او کارها را آسان می کند - فرمود: **(وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ)** و این صبر هم به روزه تطبیق شده است و خودش هم وعده داد اگر کسی متقی و وارسته بود من روزه تطبیق شده است و خودش هم وعده داد اگر کسی متقی و وارسته بود من کارها را برای او آسان می کنم. اصل کلی * را این چنین فرمود: **(فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى * وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى * فَسَنِيْرُهُ لِيُسْرَى)** آنگاه نمونه هایش را هم به عنوان انبیاء عظام برای ما تبیین فرمود: وقتی موسی کلیم الله از خدای سبحان درخواست می کند: **(وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي)** ⁽²⁴⁴⁾ در پاسخ خداوند فرمود: **(قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى)** ⁽²⁴⁵⁾. تو برای براندازی طاغوت فرعون از ما آسان کردن امور را طلب کردی ما هم آن را به تو دادیم، خیلی از چیزها را از ما خواستی به تو دادیم، شرح صدر خواستی، روان بودن بیان خواستی، برادرت را بعنوان وزیر و شریک در رسالت از وحی خاص برخوردار کنم همه این کارها را که از من خواستی، دادم: لقد اوتيت سولك يا موسى. چیزی نبود که بخواهی و به تو ندهیم.

درباره رسول خدا - علیه آلاف التحية و الثناء - هم فرمود: **(أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ * وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ * الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ * وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ)** ⁽²⁴⁶⁾.

این راه ها را قرآن در اختیار ما گذاشته است. البته مقامات خاص که انبیاء و اولیاء الهی دارند و به فکر ما نمی رسد و نصیب ما نخواهد شد. اما نظیر جریان (إِنَّمَا نَطَعُكُمْ لَوَجْهِ اللَّهِ) (247) را که اهل بیت - ﷺ - داشتند، فضا خادمه (248) هم که در خدمتشان بود به این مقام رسیده بود. پس این مقام را می شود تحصیل کرد و به این عرصه و مقام می توان رسید. به حد شاگردان و اصحاب ائمه - ﷺ - بخوبی می شود رسید. خلاصه آنکه باطن روزه آنقدر نیرومند است که انسان را بر جهان طبیعت باذن الله پیروز می کند. فرشتگان موکلند که برای روزه دار دعا کنند.

قال رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - ان الله تبارک و تعالی و کل ملائکه بالدعاء للصائمين، اخبرني جبرئيل - عليه السلام - عن ربه تعالی ذکره، انه قال: ما امرت ملائکتی بالدعاء لاحد من خلقی الا استجبت لهم فيه (249). خداوند یک عده ای از فرشتگان را موکل فرموده است که برای صائمین دعا کنند. دعائی که فرشتگان به اجازه خدا برای صائمین می کنند یقیناً مستجاب است. فرشته چه دعائی برای انسان می کند. جز آن است که فرشته خیر خوبی را برای انسان مسئلت می کند.

تو فرشته شوی ار جهد کنی از پی آنک - برگ توت است بتدریج کنندش اطلس (250). در این عالم اگر برگ توت را حریر می کنند و یک کرم می تواند برگ توت را پرنیان درست کند، انسان را هم می شود فرشته کرد. در این عالم آنچنان رشد میسر است که کرم ابریشم برگ توت را پرنیان می سازد و قرآن کریم به ما می فرماید در بهشت فرش هائی است که آستر آنها پرنیان است - آبره فرش چیست خدا می داند - چون فرش یک آستری دارد که روی زمین می افتد یک ابره دارد که روی او می نشینند: (مُتَّكِيْنَ عَلَى فُرُشٍ بَطَّائِنُهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ) (251).

می فرماید فرش بهشت آستری دارد و ابره ای. آسترش استبرق و حریر و پرنیان ارزنده است اما ظاهر آن فرش چیست؟ چون بیش از حریر و بالاتر از پرنیان چیزی در

عالم طبیعت نیست که ما را به تشویق کند، لذا دیگر فرمودند ظاهر و ابره او چیست، بایستی رفت و دید. اما آن فرشها که باطنش حریر است را دیگر کرم ابریشم نبافت، آن را نماز و روزه بافته است. آن حریری را که کرم ابریشم بیافد او را هم یک کرم دیگری می تواند صدمه زند؛ اما آن فرشی را که نماز و روزه بیافد، دیگر آسیب نمی بیند. این فرش و لذائذ جسمانی بهشت؛ اما آن جنۃ اللقاء که به حساب نمی آید که باطن روزه انسان را به آن جنه اللقاء می رساند که فرمود الصوم لی وانا اجزی به بحث در او است. آن را فرشتگان برای صائمین مسئلت می کنند. خدای سبحان فرشتگان را موکل می کند که به روزه داران دعاء بکنند، دعای آنها گوناگون است چون آنها هم درجاتی دارند.

(وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ) ⁽²⁵²⁾. هر فرشته درجه ای دارد. آن فرشته ای که موکل است که برای صوم بندگان مخلص دعا کند غیر از فرشته ایست که برای دعاء کردن به دیگر صائمین موکل می شود. درجات فرشتگان و دعاها ی آنها هم فرق می کنند.

تا چه اندازه ما به باطن روزه بپردازیم؟ نه تنها ظاهرمان روزه بگیرد و چیز نخوریم و چیز نیشامیم، سر ما هم روزه بگیرد. نگذاریم خاطره ای را در دل خطور کند که خدا نمی پسندد، نگذاریم بد کسی را بخواهیم که در دل خطور می کند. این چنین نیست که اگر خاطرات در دل عبور کرد خدای سبحان نداند یا این دل تیره نشود. این سر صائم باید صائم باشد تا او به سر روزه برسد. گفتند صوم عوام، خواص و اخص هر کدام یک طور است و با هم متفاوتند. اگر ما روزه گرفتیم و به این فکر بودیم که کسی را خدای ناکرده برنجانیم یا این که به مقام و جاهی برسیم، یا نتوانستیم خود را آماده کنیم که اگر به جاه رسیدیم برای ما بی تفاوت باشد، باطن ما روزه نگرفته است. چون باطن ما روزه نگرفت ما هم به باطن روزه نرسیدیم.

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود جبرئیل - سلام الله علیه - به من گفت که خدای سبحان فرمود من فرشتگان را موکل برای دعای احدی نکردم مگر آنکه

دعای ملائکه را مستجاب می‌کنم. برای اینکه دعای فرشتگان را مستجاب بکند فرشتگان را موکل فرمود که برای صائمین دعا بکنند⁽²⁵³⁾.

از امام صادق - سلام الله علیه - نقل شده است که اوحی الله - تبارک و تعالی - الی موسی - علیه السلام - : ما یمنعک من مناجاتی. قال: یارب اجلک عن المناجات لخلوف فم الصائم، فاوحی الله - عزوجل - یا موسی لخلوف فم الصائم اطیب عندی من ریح المسک⁽²⁵⁴⁾. خداوند به حضرت موسی وحی فرستادند که چرا با من مناجات نمی‌کنی؟ عرض کرد خدایا روزه دارم و در حال روزه دهان خیلی معطر نیست. خداوند فرمود ای موسی بوی دهان روزه دار پیش خدا از مشک بالاتر است.

انسان مگر نمی‌خواهد در آن عالم مطیب و معطر باشد، آنجا که دیگر سخن از آهو و نافه اش نیست که عطری داشته باشد. آنجا روزه است که انسان را معطر می‌کند. باطن روزه به صورت عطر ظهور می‌کند، آن هم در سطح بدن؛ و اما مافوق او را خدای سبحان می‌داند. بسیاری از باطن‌ها را ما در دنیا می‌بینیم که ظهور می‌کنند. تعجب نکنیم که چگونه نیت و اندیشه و ادراک و خاطرات نفسانی در بدن ظهور می‌کند. انسان وقتی فهمید یک مطلبی را اشتباهاً گفته است صورتش سرخ می‌شود و خجالت می‌کشد؛ این اندیشه است که صورت را سرخ می‌کند؛ یا انسان وقتی هراسید، آن اندیشه است که صورت را زرد می‌کند. گاهی هم اندیشه و نیت صورت را سفید می‌کند. از امام صادق - سلام الله علیه - نقل فرموده اند که اگر کسی در روز گرمی روزه بگیرد و تشنه بشود خدای سبحان هزار فرشته را موکل می‌کند تا چهره او را مسح کنند و تا هنگام افطار به او بشارت بدهند و هنگام افطار خداوند - عزوجل - می‌فرماید: ما اطیت ریحک و روحک یا ملائکتی اشهدوا انی غفرت له⁽²⁵⁵⁾. عجب معطری تو! چه بوی خوبی داری! ملائکه من شاهد باشید که من او را آمرزیدم.

باطن روزه انسان را به آنجا می رساند که مخاطب خدا قرار می گیرد؛ اگر تاکنون می گفت یا الله از آن به بعد خداوند می فرماید یا عبدی؛ اگر در روز او می گوید خدا هنگام افطار خدا می گوید ای بنده. اگر خدای سبحان چیزی را به عظمت بستاید او را دیگر نمی شود با ناهه آهو تشبیه کرد: فان المسک بعض دم الغزال. یک مقدار خونی در کنار پیکر آهو بسته می شود و بصورت ناهه و مشک ظهور می کند، این قابل قیاس نیست با آن عطری که خدای سبحان از او تعریف می کند.

امام صادق - سلام الله علیه - فرمود: نوم الصائم عباده وصمته تسبیح و عمله متقبل ودعائه مستجاب⁽²⁵⁶⁾. خواب انسان صائم عبادت است، روزه دار مادامی که غیبت کسی نکرد مادامی که به حیثیت کسی آسیب نرساند در ثواب خداست، و صمت او یعنی خاموش بودن، بی جا حرف نزدن، هر حرفی را نزدن، کمتر حرف زدن، گزیده گوی بودن، مواظب زبان و دهان بودن او تسبیح است. اینطور نیست که ما مجاز باشیم این دروازه دهان را باز کنیم هر چه خواستیم بگوئیم و اگر چند نفر کنار هم نشسته اند مبادا یک کسی با شیرین کاری خنده آن جمع را بعهدہ بگیرد که او بگوید و دیگران را بخنداند و مضحکه دیگران شود. امیرالمؤمنین - سلام الله علیه - در آن نامه ای که به پسرش امام حسن مرقوم فرمود چنین نوشت⁽²⁵⁷⁾: پسرم داستانهایی که خنده دار است و گفتنش عده ای را می خنداند نقل نکن، خود را سبک نکن؛ انسان مقامی بس عظیم دارد. نه تنها کاری نکن که کسی بخندد، بلکه در یک جمعی که نشسته ای سنگین باش تا تو را وسیله خنده قرار ندهند، که تو کاری بکنی یا حرفی بزنی که دیگران بخندند.

روح را هر جور عادت دادیم تربیت می شود، چرا به چیزهای خوب عادت ندهیم؟ چرا به یاد گرفتن علوم عادت ندهیم؟ چرا به حل احکام، فهمیدن آیات، آشنا شدن به مسائل سیاست اسلامی عادت ندهیم؟

عمل روزه دار قبول و دعای روزه دار مستجاب است. انسان سعی کند در درجه اول نظام اسلامی و مسلمین را دعا کند بعد حاجت های شخصی را از خدای سبحان مسئلت نماید.

گفتار هشتم «حاوی مباحث» :

برای انسان همتی بالاتر از لقاء حق فرض ندارد
روزه و ماه روزه از آن خداوند است
قبولی عمل انسان مقدمه قبولی خود انسان است
ادب سخن گفتن را از عمومی پیامبر بیاموزیم

انسان بعد از مرگ به همان وضع باطنی خود محشور می شود، خواه باطن سر مثالی او که بصورت یک بدن مثالی در برزخ ظهور می کند و خواه یاطن و سر عقلی او که سخن از صورت و بدن در آن نیست. برای هر عبادت سری است که انسان با سر آن عبادت محشور می شود. باطن به دو قسمت مثال و عقل برمی گردد. یعنی بعضی از اسرار درونی روزه مثلاً مربوط به عالم مثال و بعضی از اسرار درونی آن مربوط به عالم فوق مثال است. اینکه از رسول خدا - علیه آلا ف التحیه و الثناء - رسیده است که خدای سبحان فرمود الصوم لی وانا اجری به روزه مال من است و من مستقیماً پاداش روزه دار را به عهده دارم، به این معنا خواهد بود که باطن روزه بصورت لقاء خدا ظهور می کند. برای انسان همتی بالاتر از لقاء حق فرض ندارد، پس روزه باطنی دارد که اگر روزه دار به آن برسد پاداشش لقاء خدای سبحان است. و چون انسان یک موجودی است ابدی که هرگز از بین نمی رود - نهایت از عالمی به عالم دیگر منتقل می شود - اگر باطن روزه که لقاء حق است نصیب او شد، او دائماً در محضر حق است، بدون اینکه از این حضور دائم خستگی و رنج ببرد، چون این یک یکنواختی رنج آور نیست. اصولاً در بهشت رنجی نیست، خواه بهشت ظاهری که (جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ)⁽²⁵⁸⁾ خواه بهشت معنوی. انسان بدون اینکه رنج خستگی و تشنگی و گرسنگی را بچشد لذت سیری را احساس می کند. مثل دنیا نیست. در دنیا انسان زمانی احساس سیری را احساس می کند که قبلاً رنج گرسنگی را تحمل کرده باشد. آب زلال برای کسی گوارا

است که قبلاً تشنه باشد و رنج تشنگی او را خسته کرده باشد. کسی که رنج تشنگی را تحمل نکرد، لذت سیراب شدن را هم نمی چشد. و همچنین در مسئله گرسنگی تا کسی رنج جوع را تحمل ننماید، لذت سیر شدن از غذای لذیذ را هم احساس نمی کند. ولی در بهشت این چنین نیست.

علی بن موسی الرضا - سلام الله علیه - از آباء کرام شان از علی - علیه السلام - نقل فرمود: ⁽²⁵⁹⁾ روزی رسول خدا خطبه ای ایراد فرمود، نفرمود آخرین جمعه ماه شعبان بلکه فرمود یک روزی، و این منافات ندارد با اینکه در بعضی از نقل ها بعنوان آخرین جمعه آمده و احياناً تکرارش هم ممکن است. فرمود: ایها الناس قد اقبل الیکم شهر الله. این خطاب ایها الناس یک هشدار عمومی است. فرمود: مردم ماه خدا رو کرده است، سخن از آمدن نیست. سخن از نزدیک شدن نیست این ماه به خدا منسوب است و این ماه خدا با همراهانش دارند می آیند. بالبركة والرحمة والمغفرة. این ماه با برکت و رحمت و مغفرت دارد می آید. مواظب باشید به استقبالش بروید. آماده باشید که او را درست درک کنید.

برکت خیر مستدام است، آنچه که می ماند برکت هست. گودال هائی که آب ها در آن جمع می شود و می ماند در بیابان به آنها برکه می گویند. این ماه به همراه برکت رحمت و مغفرت است. رحمت و مغفرت تنها آمرزش از گناهان نیست، آن درجات عالییه را هم خدای سبحان رحمت می نامد. رحمت خاصه که مخصوص مؤمنین است: **(إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ)** ⁽²⁶⁰⁾. در ماه مبارک رمضان تحصیلش آسان است.

شهر هو عندالله افضل الشهور، این ماه از دیگر ماه ها افضل است. اما افضلیتش را خدا تعیین فرموده، پیش خدا افضل است. همانطوری که هر انسان با تقوایی پیش خدا گرامی است، پیش خدا هر ماهی که پر برکت تر پر رحمت تر پرمغفرت تر باشد، افضل است.

برای ماه مبارک رمضان دو دستور هست: 1 - عمومی، و آن این است که کل ماه مبارک رمضان را انسان بعنوان یک واحد بداند، و برای این واحد نیت کند و عبادت را در کل ماه مبارک رمضان قصد کند. در شب اول ماه مبارک رمضان می تواند قصد کند که تا آخر ماه مبارک رمضان یک ماهه روزه بگیرد. البته 2 - خصوصی، که هر روز هم یک تکلیف مستقل و جدایی است.

و ایامه افضل الايام ولياليه افضل الليالي. تمام روزهای ماه مبارک رمضان از تمام ایام سال افضل است و تمام شب های ماه مبارک رمضان از تمام شب ها و لیالی سال افضل است.

و ساعاته أفضل الساعات. ساعت یعنی لحظه لحظات آن بهترین لحظه ها است. اینکه فرمود شهر الله به شما رو کرده است، مناسب است با حدیث شریف الصوم لی. اگر روزه مال خداست پس این ماه هم ماه خدا، و شهر الله است. و به همان نسبت تنها الصوم لی نخواهد بود، آن دعاهای سحر هم لله است. آن عبادت های دیگر هم لله است. چون این شهر شهر الله است اگر این ماه ماه خدا است، کل آنچه که در این ماه انجام می گیرد - خواه بعنوان دعاهای شب و سحر، خواه بعنوان عبادات روز و روزه روز - همه لله است.

هو شهر دعیتم فیه الی ضیافه الله. در این ماه شما مهمان خدا هستید. مهمان بایستی کاری بکند که صاحب خانه می کند. مهمان خدائی که یطعم و لایطعم است انسانی می باشد که یطعم و لا یطعم است. اگر خدای سبحان می بخشد و نمی گیرد، انسان هم بایستی در این ماه خوئی پیدا کند که ببخشد و نگیرد. چون هیچ دستی بهتر از دست بخشنده نیست، و هیچ دستی هم بدتر از دست بگیر نیست، خوی گدامنشی را خداوند ناپسند دارد و خوی بخشش را خدا می پذیرد. اگر کسی تلاش و کوشش کرد که دیگران در کنار سفره او به بهشت بروند، این ید بخشنده دارد و اگر کسی تلاش کرد که به برکت

دیگران به بهشت برود این دست گیرنده دارد: اید العلیا خیر من اید السفلی⁽²⁶¹⁾. این از کلماتی است که قبل از رسول خدا - علیه آلف التحیه و الثناء - کسی نگفته است. دست بالائی بهتر از دست پائینی است. انسانی که می بخشد دستش بالا است، وقتی می گیرد دستش پائین است. در شبهای ماه مبارک رمضان این روح بلند را به انسان می آموزاند و می گویند هر شب بگوئید خدایا تو که دینت را حفظ می کنی و ممکن نیست دست از دینت برداری آن توفیق را بده که دین تو بدست من زنده بشود. نه اینکه دیگران دین تو را زنده کنند، من کنار سفره دین بنشینم. بگذار که نماز و روزه بدست من و با خون من زنده بشود که دیگران مهمان من باشند، نه اینکه دیگران بچنگند و خون بدهند و دین را احیاء کنند و من نماز بخوانم و روزه بگیرم زیرا در آنوقت من می شوم بگیر: واجعلنی ممن تنتصر به لدینک ولا تستبدل لی غیری⁽²⁶²⁾. خدایا چنین عوض نکن که من را بدهی و دیگری را جای من بیاوری. چون این تهدید را خدای سبحان کرد فرمود من از دینم حمایت می کنم و دست از دینم بر نمی دارم، شما نشد دیگری: (وَإِنْ تَوَلَّوْا يَسْتَبَدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ)⁽²⁶³⁾.

فرمود این چنین نیست که حالا اگر دیگران در برابر اسلام صف بستند خداوند دست از اسلام بکشد. بطور یقین خدا دینش را حفظ می کند حال اگر حفظ دین با شما نشد، با دیگری شما اگر خلوص را از دست دادید شما را می برد و دیگری را جای شما می آورد. روی این تهدید و تعلیم قرآن کریم به ما دعاء آموختند. فرمودند در شبهای ماه مبارک رمضان بگوئید خدایا تو که دینت را حفظ می کنی آن توفیق را بده که دین تو بدست من زنده بشود. این را می گویند همت بلند. این را می گویند دست بخشنده. صاحب خانه را در دعاها این ماه معرفی کردند. هو یطعم و لا یطعم، یجیر و لا یجار علیه⁽²⁶⁴⁾ یهلک ملوکاً و یتخلف آخرین⁽²⁶⁵⁾ و امثال ذلک. بعد به ما گفتند شما مهمان یک همچو خدائی هستید.

دعاهای علی بن ابیطالب - سلام الله علیه - که نشانه روح بزرگوار آن حضرت است برای آن است که مهمان خدائی بود که خدا را به خوبی شناخت. همان آثار و اوصاف خدائی را از خدا طلب می کند: بی نیازی را از خدا طلب می کند. به خدای سبحان عرض می کند: اللهم اجعل نفسی اول کریمۃ تنتزعها من کرائمی وأول ودیعة ترتجعها من ودائع نعمک. ⁽²⁶⁶⁾ خدایا همه این نعمت هائی را که دادی از ما می گیری ولی اولین نعمتی را که از ما می گیری جانمان باشد. اینطور نباشد که اعضاء و جوارح ما را اول از ما بگیری و ما محتاج فرزندانمان باشیم، آنگاه جان ما را بگیری. آن زندگی ذلیلانه است. مشابه این روح بزرگ منشی در دیگر دعاهای ائمه - علیهم السلام - هست.

حضرت علی (علیه السلام) و نیز امام سجاد (علیه السلام) عرض می کنند: اللهم صن وجهی بالیسار ولا تبذل حساهی بالافتار فاسترزق طالبی رزقک فافتن بحمد من اعطانی و بدم من منعی و انت مع ذلک ولی الا عطاء والمنع ⁽²⁶⁷⁾. خدایا تمام روزی ها که از دست تو است و بدست تو است، مرا بدون واسطه این و آن از روزی ات برخوردار کن این چنین نباشد که روزی ام بدست این و آن باشد که از غیر به من چیزی برسد و من ناچار بشوم غیر را مدح کنم، در حالی که از تو است، و آن که به من نداد بد او را بگویم در حالی که سرپرست دادن و ندادن توئی.

این خوی بزرگ منشی را در دعاها به ما آموختند که سعی کنید این چنین دعا کنید. هرگز از خدا مال زیاد نخواهید، بخواهید آبرویتان محفوظ باشد، چون بقیه اش دیگر وبال است.

عبدالرحمن عوف پیش ام سلمه آمد و گفت وضع مالی ام خوب است؛ خیلی ثروت دارم و می ترسم این برای من وبالی باشد. ام سلمه گفت: انفق. در راه خدا انفاق کن برای این که من از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیدم که: ان من اصحابی من لا یرونی بعدما أفارقه ⁽²⁶⁸⁾. بعضی از اصحاب من دیگر مرا در قیامت نمی بینند چه اینکه خداوند

فرموده است: و امتازوا الیوم ایها المجرمون⁽²⁶⁹⁾. صف مجرمین را جدا می کنند لذا تبه کاران آن حضرت (صلی الله علیه و آله و سلم) را نمی بینند.

اینکه فرمود شما در این ماه مهمان خدایید یعنی ببینید صاحب خانه چه دارد، آنها را بخواهید. کسی که مهمان خدا شد، اوصاف صاحب خانه را بعنوان آنچه در نزد خدا است، از خدا مسئلت می کند. انسان روح بی نیازی و بزرگواری را بعنوان مسئلت از مهماندار - خدای سبحان - بخواهد. خدا اگر مهمان را پذیرایی می کند، ضیافه الله همان لقاء الله را نتیجه خواهد داد. وجعلتم فیہ من اهل کرامه الله. شما در این ماه کریم هستید. انسان کریم آن بزرگوار و بزرگ منشی است که طبعش به طبیعت آلوده نیست. هر کسی را کریم نمی گویند. مرحوم کلینی - رضوان الله علیه - نقل می کند⁽²⁷⁰⁾ در یکی از جبهه های جنگ در اثر سیل یا حادثه دیگری که اتفاق افتاد سربازان اسلام یک طرف و رسول خدا - علیه آلف التحیه و التناء - هم طرف دیگر، بین حضرت و ستاد نظامی حضرت فاصله شد. حضرت هم در دامنه کوه مشغول استراحت شدند. یکی از مشرکین از این فرصت استفاده کرده بالای سر حضرت آمد شمشیر کشید و گفت: مَنْ يُنَجِّيكَ مِنْي يَا مُحَمَّدُ؟ شما که در حال خوابیدن هستید، سربازان شما هم که از شما دورند، در این حال چه کس شما را نجات می دهد. فرمود: الله. بین سر من و این لبه تیز شمشیر تو یک قدرتی است که نمی بینی. آن مشرک که به این حرف معتقد نبود پوزخند زد و همراه پوزخند شمشیر را پائین آورد که حضرت آسیب برساند، خودش یک طرف و شمشیرش به طرفی دیگر افتاد. حضرت برخاست و شمشیر کشیدند فرمودند: مَنْ يُنَجِّيكَ مِنْي. من به خدا معتقد بودم در خطر می گفتم الله، تو به چه کسی معتقد هستی؟ گفت: کن خیر آخذ. من به کرامت تو تکیه می کنم. تو یک انسان بزرگواری هستی. فرمود: برخیز من از کشتن تو صرف نظر کردم. این روحیه کرم البته در بزرگان از بشر و انسان های کامل است.

در خطبه شریفه شعبانیه تا آخر، سخن از این نیست که از خدا خانه و لوازم زندگی بخواهید. خدا اینها را به دیگران هم می دهد. این همه کفار و منافقین را خداوند روزی می دهد. این همه درندگان را خداوند روزی می دهد. کدام مار و عقرب و درنده ایی را خدا بی روزی گذاشت تا ما برای روزی تلاش کنیم و از خدا روزی ظاهری طلب کنیم. البته آن را هم باید طلب کنیم خود را در رسیدن به او هم باید محتاج خدا می دانیم و محتاجیم و حرفی در او نیست اما در ماه رمضان چه بخواهیم؟ فرمود شما در این ماه از اهل کرامت هستید، یک انسان کریم از خدا چه می خواهد.

وقتی امام سجاد - سلام الله علیه - به مکه مشرف شدند⁽²⁷¹⁾ به حضرت عرض کردند شما در مدینه باغی داشتید که مأمورین هیئت حاکمه این باغ را از شما غصب کردند، الان عبدالملک خلیفه از شام به مکه آمده است شما تظلم کنید. بروید به عبدالملک بگوئید که باغ مرا در مدینه مأموران شما گرفتند، حق مسلم تان را بگیرید. حضرت فرمود: من در کنار خانه خدا از خدا دنیا نمی خواهم چه رسد با آنکه از عبدالملک بخواهم.

انسان در هر جائی نباید هر چیزی را از خدا بخواهد؛ این زشت است که آدم در بهترین دوران زندگی یا ایام سال پست ترین چیزها را از خدا بخواهد. بگوید: به من مال بده، خانه بده، زندگی بده، اینها را می دهند؛ اما این ها را نخواهید، فرمود شما در این ماه کرامت بخواهید و آبروی انسان کریم را خداوند نمی ریزد همیشه آن را حفظ می کند. سخن از کرامت است نه سخن از اینکه جهنم نرویم، یا بهشت برویم. فرمود: شما در این ماه بایستی توشه کرامت تهیه کنید که همان وصف خاص فرشتگان است. اگر فرشتگان بل عباد مکرمون⁽²⁷²⁾ بندگان مکرام اند و کریم اند، شما در کنار سفره کرامت دعوت شده اید سعی کنید کریم بشوید. انفاسکم فیه تسبیح نفسهائی که بر می آورید مثل آن است که

گفته باشید سبوح قدوس، ونومکم فيه عبادة خوابیدنتان عبادت است. وعملکم فيه مقبول کارهای جزیی را که انجام می دهید خدا قبول می کند.

این قبولی عمل مقدمه است برای اینکه خود انسان را خداوند قبول فرماید، لذا می بینیم در قرآن کریم دو نمونه تعبیر دارد: 1- اینکه خداوند عمل یک عده ای را قبول می کند 2- خدا یک عده را قبول می کند، نه فقط عملشان را؛ اینها فوق آن اند. یک عده عمل صالح دارند یک عده صالح اند. آنان که جزء الذین آمنوا و عملوا الصالحات اند، یعنی کارهای خوب دارند ولی هنوز به آن مقام نرسیدند که ذاتشان و گوهرشان خوب بشود، احياناً ممکن است در معرض خطر باشند. دسته دوم جزء صالحین اند. درباره ابراهیم خلیل - سلام الله علیه - می فرماید: **(إِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لِمِنَ الصَّالِحِينَ)** ⁽²⁷³⁾ صالح یعنی کسی که گوهر ذاتش دیگر شایسته شده است. اینها را خدا قبول می کند. درباره مریم - علیها السلام - تعبیر قرآن این است: **(فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا)** ⁽²⁷⁴⁾ خداوند کریم را قبول کرد؛ نه این که فقط عبادتش را قبول کرد، نه نماز و روزه اش را قبول کرد؛ نماز و روزه دیگران را هم قبول می کند بلکه گوهر ذات افراد کریم را خدا قبول می کند. هرکس را خداوند قبول نمی کند خلاصه آنکه قبول عمل طبیعه است برای اینکه انسان به جائی برسد که ذاتش مقبول باشد.

و دعائکم منه مستحبات اولاً دعاء در سطح بلند و برای همه باشد. اینطور نباشد که تنها خودمان را دعاء کنیم. مردی در حضور رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - عرض کرد ⁽²⁷⁵⁾ خدایا پیامبر را بیامرز، مرا بیامرز. لسانش لسان حصر بود. حضرت فرمودند تو چرا دور رحمت خدا را سنگ چین کردی. چرا فقط من و تو، بگو همه مؤمنین: اذا دعا احدکم فلیعم فانه اوجب للدعاء..

این دعای امام رضا - علیه السلام - چقدر کریمانه است: واغفر لمن فی مشارق الأرض ومغاربها من المؤمنین والمؤمنات⁽²⁷⁶⁾. خدایا در مشرق و مغرب عالم هر کسی که اهل ایمان است او را بیامرزد.

این معنای لطیف را حکیم متأله ابن سینا نیز می فرماید: استوسع رحمة الله. تعبیر لطیفی دارد که مرحوم خواجه نصیرالدین طوسی می گوید این عبارتها به روایت شبیه تر است مقدمه منطق شرح اشارات تا عبارات های یک کتاب عادی⁽²⁷⁷⁾ وسیع کن رحمت خدا را. بگذار دیگران زیر پوشش این رحمت واسعه قرار بگیرند. اگر دعاء مستجاب است، دعاهاى بلند کنیم آن هم برای همه.

مردی عصر روزه عرفه⁽²⁷⁸⁾ در سرزمین عرفات از دامنه های کوه پائین آمد، در حالی که یک چشمش آسیب دیده و چشم دیگرش سالم بود. چشم سالم او هم از بس که گریه کرده بود مثل شبکه و کاسه ای از خون بود. بعضی از دوستانش به او گفتند چرا این همه رنج و اشک و ناله؟ گفت: در تمام این ناله ها هیچ چیزی برای خودم نخواستم. همه این دعاها و ناله ها برای مؤمنین و دوستانم بود. این روحیه های بلند اصحاب را ائمه - علیهم السلام - تربیت کرده اند. آن دینی که می گوید سحر در نماز شب عده زیادی را دعاء کن، حداقل چهل نفر⁽²⁷⁹⁾ اگر توانستی 40 نفر یا بیشتر، همان دین می گوید روز به فکر حل کار 40 مؤمن هم باش. برای اینکه وقتی می گوید شب برخیز و دیگران را هم دعاء کن یعنی روز هم مواظب کارشان باش. این دین درس کرم به انسان می آموزد که دیگران مهمان سفره انسان باشند.

ابوحمزه ثمالی از شاگردان خوب حضرت سجاد - سلام الله علیه - بوده است. امام سجاد - سلام الله علیه - در دعای معروف⁽²⁸⁰⁾ به ابوحمزه ثمالی به ما چه می آموزانند؟ عرض می کند: خدایا بزرگ و کوچک ما، زن و مرد، بچه روستائی و شهری، دور و نزدیک، همه و همه را بیامرزد، گاهی به عنوان عموم و گاهی تک تک این عناوین و

اصناف را نام می برد. این چنین نباشد که انسان در دعاء فقط به فکر خود و بستگان نزدیکش باشد.

چون ماه مبارک رمضان از یک عظمتی برخوردار است حضرت در ماه شعبان می فرمایند: بروید خودتان را آماده بکنید و دعاء کنید که ماه مبارک رمضان را با این برکت و رحمت و مغفرتی که می آید، ادراک کنید. فرمود: فاسئلوا الله ربکم بنیات صادقة وقلوب طاهرة، ان یوفقکم بصیامه و تلاوه کتابه فان الشقی من حرم غفران الله - عزوجل - فی هذا الشهر العظیم، واذکروا بجوعکم وعطشکم فیہ جوع یوم القیامه و عطشه. آن کسی که محروم بماند از مغفرت خداوند در حقیقت شقاوتش کامل است.

در بعضی از روایاتی⁽²⁸¹⁾ که بعنوان فضیلت صوم نقل گردیده، آمده است که روزه بگیرد تا گرسنه بشوید و درد گرسنگان را بچشید. این به زبان ما با ما سخن گفتن است. این برای قدم های اولیه است وگرنه چرا ما بایستی بگذاریم کسی گرسنه باشد در عوض خودمان همیشه سیر باشیم؟ اما این تعبیر آن است که شما به فکر قیامت باشید، چون در قیامت واقعاً یک عده ای گرسنه هستند. در عین حالی که غذا می خورند سیر نمی شوند، نه اینکه نمی خورند بلکه می خورند ولی سیر نمی شوند: همانطوری که در دنیا هرگز سیر نمی شدند - در دنیا این حس آز و طمع تمام شدنی نیست - در آخرت هم به صورت هل من مزید ظهور می کند⁽²⁸²⁾. فرمود: شما به فکر گرسنگی و تشنگی قیامت باشید نه به فکر گرسنگی و تشنگی دیگران، آن را که باید در قدم های اولیه تأمین کرد.

وتصدقوا علی فقراء کم ومساکینکم روزه برای آن صحنه قیامت است و وظیفه دیگرش در این ماه آن است که به فقراء و مساکین صدقه بدهید، که صدقه بایستی با احترام و قصد قربت همراه باشد نه با تحقیر یا ترحم.

وقرؤا كباركم وارحموا صغاركم بزرگانان را گرامی بدارید و كوچكان را رحم كنید. استاد و معلم را تكريم نمائید و بزرگی تنها مربوط به سن نیست بلکه اگر کسی از شما از نظر مقام معنوی بزرگ تر بود او را گرامی بدارید.

روزی از عباس عموی پیامبر پرسیدند⁽²⁸³⁾: انت اكبر ام رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم -؟ شما بزرگتر هستید یا رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم)؟ فرمود: هوا اكبر وانا اسن. او بزرگتر ولی سن من بیشتر است. این را می گویند ادب در گفتار. نگفت من بزرگترم، گفت او بزرگتر است ولی سن من بیشتر است. یا: هو اكبر وانا ولدت قبله. به این تعبیر هم نقل شده است. نسبت به بزرگ مقام تكريم را رعایت كنید، كوچكان را رحم كنید. اگر چیزی می دانید كه دیگری نمی داند به او بیاموزید. تنها مسئله، مسئله عاطفی نیست. تعلیم، تربیت، تزکیه و مانند آن یکی از بهترین شعب رحم به صغار است.

گفتار نهم «حاوی مباحث» :

علم زمینه رسیدن به عقل است
عده ای در هنگام مرگ گرفتار زدن فرشتگان اند
اولیاء الهی هیچ وقت خاموش نیستند
عبرت گرفتن یعنی از صفات بد به صفات خوب عبور کردن
انسان فرومایه است که ستم را تحمل می کند
احساس شهداء کربلا در برابر تیرها
ناداری و ضعف مالی ننگ نیست
به اعتنایی فقراء نسبت به اغنیاء کرامت است

وصلوا ارحامکم واحفظوا السننکم، ارحام را صلّه و دیدن و زبانتان را حفظ کنید، نه تنها در روز که در روزه هستید؛ بلکه در تمام ماه زیرا این امور، آداب روزه نیست، آداب ماه روزه است. بحثی در آن نیست که روزه دار موظف است زبانش را حفظ کند اما وقتی شب فرا رسید می تواند دهان را باز کند هر چه خواست بگوید؛ بلکه در این ماه باید زبان را حفظ کند. چیزی بهتر از فراگیری علوم الهی، گفتن و شنیدن معارف دین، نیست. اگر انسان توفیقی داشت جلسه تفسیر یا حدیث یا احکامی داشت زهی سعادت او، اگر نداشت امر به معروف و نهی از منکر و مانند آن؛ اگر نتوانست لا اقل ذکر.

یکی از بهترین و مهم ترین کتابهای فقه امامیه کتاب جواهر است که مؤلف بزرگوارش در طی 30 سال این کتاب قیم امامیه را نوشت. در پایان این کتاب چنین مرقوم فرمود: که خدای متعال چنین مقرر کرد امشب که شب بیست و سوم ماه مبارک رمضان است این کتاب به پایان برسد. شب بیست و سوم که از تمام شب های ماه مبارک رمضان افضل است، از شب بیست و یک و نوزدهم هم افضل است این فقیه نامور مشغول نوشتن کتاب فقه بوده است که می گوید خدا را شکر می کنم که این چنین مقرر فرمود که در ليله قدر

این کتاب شریف به پایان برسد. چیزی بالاتر از عالم و آگاه شدن نیست. علم است که زمینه ای برای به عقل رسیدن انسان می گردد و انسان عاقل آسوده است. هرگز انسان عاقل در عذاب نیست، لذا فرمود در این ماه زبانتان را حفظ کنید.

امام صادق از اجداد کرامشان از رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - نقل فرمود: من عرف الله وعظمه منع فاه من الکلام و بطنه من الطعام و عنانفسه بالصیام والقیام⁽²⁸⁴⁾. حضرت فرمود برای اینکه انسان مواظب دهان باشد و حرفی را نزند معرفت خدا لازم است. کسی که خدا را بشناسد و او را بزرگ بشمارد در پیش خدای عظیم هر حرفی را نمی زند و شکم را هم به غذای حرام آلوده نمی کند.

در حالات امیرالمؤمنین - سلام الله علیه - نقل شده است⁽²⁸⁵⁾ که حضرت باغی داشت. روزی به باغبانش فرمود: غذائی داری؟ عرض کرد: یک غذای ساده ای دارم که شایسته شما نیست. از کدوی بی روغن غذائی تهیه کرده ام. فرمود: حاضر کن. باغبان می گوید: حضرت دستهای مبارک را شستند و این غذا را میل فرمودند بعد هم اشاره به شکم کردند فرمودند: شکمی که با این غذای ساده سیر می شود بدا به حال کسی که شکم او، او را به آتش ببرد.

لذت خوردن همان چند لحظه ایست که غذا در فضای دهان است. فرمود کسی که خدا را شناخت، شکمش را از غذای حرام حفظ می کند، کنار هر سفره ای نمی نشیند، عنایت دارد که خود را با روزه گرفتن پیوراند؛ خود او مورد عنایت او است، خودش را فراموش نمی کند.

یکی از نصیحت طلبان به اباذر نوشت که مرا نصیحت کن⁽²⁸⁶⁾. اباذر هم در جواب مرقوم فرمود: به عزیزترین دوستانت ستم نکن. دوباره آن شخص در جواب نوشت که این مطلب روشنی بود، انسان که به دوست عزیزش جفا نمی کند. من از شما نصیحت خواستم شما گفتید به عزیزترین دوستان جفا نکنید. اباذر در جواب فرمود: عزیزترین

افراد نسبت به آدم خود آدم است. هیچکس به اندازه خود آدم پیش انسان عزیز نیست. فرمود: جان خود را نیازار، نرنجان و آسیب نرسان. چون هر گناهی را که انسان مرتکب می شود فشاری است که به جان خود وارد می کند.

در چند جای قرآن کریم آمده است که عده ای هنگام مرگ گرفتار زدن فرشتگان اند؛ یعنی فرشتگان صورتها و پشت های اینها را می زنند: **(يَضْرِبُونَ وُجُوهُهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ)** ⁽²⁸⁷⁾. مرحوم آقای حاج شیخ محمد علی شاه آبادی - قدس الله نفس الزکیه - استاد امام خمینی - دام ظلّه - در علوم عرفانی کتابهای نافی دارند. یکی از آن کتابها شذرات المعارف است. در شذرات ⁽²⁸⁸⁾ می فرمایند اینکه خدای سبحان فرمود در هنگام مرگ فرشتگان صورتها و پشت های عده ای را می زنند، آن گرون کسانی هستند که کاری در دنیا فراهم و تحصیل نکردند. ملائکه ای که موکل دنیا هستند پشتش را محکم می زنند که وقت در دنیا تمام شد، از این جا بیرون برو. فرشتگانی که موکل آن عالم اند، می بینند این با دست خالی و روی سیاه دارد می آید، به صورت او می زنند که عمری در دنیا بودی چرا با دست خالی آمدی، به خودت عنایت نداشتی.

در این خطبه شریف هم رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - می فرماید: کسی که خدا را بشناسد و او را بزرگ بشمارد با روزه گرفتن به خودش می رسد. آن که روزه می خورد به خودش عنایت ندارد، آن که روزه می گیرد به خود می رسد و می خواهد خود را از این حیات حیوانی نجات بدهد. وقتی این بیان را از حضرت شنیدید: قالوا: بابائنا وامهاتنا یا رسول الله، هولاء اولیاء الله. قال: ان اولیاء الله سکتوا فکان سکوتهم فکراً وتکلموا فکان کلامهم ذکراً ونظروا فکان نظرهم عبره و نطقوا فکان نطقهم حکمة ومشوا فکان مشیتهم بین الناس بركة، لولا الاجال التي قد کتبت علیهم لم تستقر ارواحهم فی اجسادهم خوفاً من العذاب و شوقاً الی الثواب.

عرض کردند: یا رسول الله! پدر و مادر ما بفدای شما! اینها معلوم می شود از اولیاء الله اند. فرمود: اولیاء الله بالاتر از اینها هستند. اگر کسی مواظب دهانش باشد که هر حرفی را نزند، مواظب شکمش باشد که پر نخورد یا هر غذائی را نخورد، روزه اش را بگیرد نمازش را بخواند که جزء اولیاء الله نیست؛ این جزء مؤمنین معمولی است. اولیاء الله اهل تأمل و تفکراند. دوراندیش و مال بینند.

اولیای الهی متعمق اند. حرف می زنند و حرف این ها یاد حق است. به یک انسان مؤمن می گویند زیاد حرف نزن، به یک مؤمن عارف می گویند مرتب سخن بگو، مردم را هدایت کن، و مردم را به یاد حق متذکر کن. آن جزء صفات سلبيه مؤمن است که انسان حرف بد نزند، غذای زیاد و حرام نخورد؛ اینها جزء آداب اولیه است. اولیاء الهی کسانی اند که سخن می گویند و سخن آنها یاد حق است؛ به تعبیر مرحوم استاد علامه طباطبائی - رضوان الله علیه - تقریباً چند هزار نفر رسول خدا - علیه آلاف التحیه و الثناء - را درک کردند. در کتاب اسدالغایة فی معرفه الصحابه⁽²⁸⁹⁾ حدود چند هزار نفر از اصحاب را که رسول خدا را درک کردند نام می برد. همه آنها یک طرف، علی بن ابیطالب - سلام الله علیه - یک طرف. آن دوازده هزار نفر به اندازه علی بن ابیطالب (علیه السلام) حرفی که به درد بخورد، نزدند. آنها هم حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) را دیدند، پای منبر حضرت (صلی الله علیه و آله و سلم) سالها نشستند، پشت سر حضرت (صلی الله علیه و آله و سلم) سالها نماز خواندند، مجالس درس و بحث حضرت (صلی الله علیه و آله و سلم) را مکرر دیدند، اما آنها به اندازه حضرت علی (علیه السلام) حرف نزدند. آنها می آمدند و مادامی که در جلسه درس نشسته بودند لذت می بردند، اما لذت آنان زود گذر بود.

یکی از اصحاب رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به حضرت عرض کرد مجلس شما بسیار شیرین و سودمند است ولی از مجلس شما که بیرون رفتیم دیگر آن

لذت و نشاط برای ما نیست. حضرت فرمود: استعن بيمينك و اوماً بيده اي خط⁽²⁹⁰⁾. چرا به من می گوئی از دستت کمک بگیر، یعنی آنچه که این جا گفته می شود بنویس. تو هم دفتر خاطرات داشته باش. بگو فلان روز آن حدیث را ما شنیدیم، آن روز این آیه این چنین تفسیر شد. بعد وقتی منزل رفتی این دفتر خاطرات را ورق می زنی، مطالعه می کنی، لذت میبری. اگر مثل چوب خشک آمدی نشستی، وقتی بیرون رفتی لذت نمیبری. حضرت علی (علیه السلام) اگر وقتی نبودند، مسافرت بودند، از مسافرت که باز می گشتند فوراً به حضور رسول الله - علیه آلاف التحیه و الثناء - شرفیاب می شدند. و عرض می کردند: چه آیه ای نازل شده است؟ در چه زمینه نازل شده است؟ تفسیرش چیست؟ یا اگر حضرت نبودند همین که از سفر باز می گشتند رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به دنبال امیرالمؤمنین می فرستادند و به حضرت می فرمود: در غیاب شما این آیه نازل شده، در این زمینه نازل شده، معنایش این است. چون آن دوازده هزار نفر جزء اولیاء الهی نبودند که هنگامی که سخن می گویند کلامشان ذکر باشد. فرمود: اولیاء الهی حرفشان یاد خدا است، مرتب نور می دهند.

در قرآن کریم فرمود: یک عده ای نورانی اند: (وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي - بِهِ فِي النَّاسِ)⁽²⁹¹⁾. وقتی در بین مردم راه می روند نورافشانی می کنند راه که می رود حرف او، عمل او، رفتار او نور است. وقتی انسان با او می نشیند به یاد خدا متذکر می شود. سخن این نیست که چه خریدی و چه خوردی. سخن این است که آن آیه چیست و این حدیث چیست. اولیاء الهی کسانی اند که حرف می زنند نه ساکت اند. خودشان که تنها باشند، ساکتند؛ سکوتشان فکر است. هیچ وقت خاموش نیستند. در جمع که هستند یا به سؤالات جواب می دهند یا مسئله طرح می کنند. مجلس پربرکت رسول خدا - علیه آلاف التحیه و الثناء - اینطور بود. این چنین نبود که مجلس آن حضرت (صلی الله علیه

و آله و سلم) سرد باشد یا سؤال می کردند و حضرت جواب می فرمود، یا اگر کسی سؤالی نداشت حضرت ابتدای به سخن می فرمودند.

مردی در منطقه خودش دید رسول خدا - علیه آلاف التحیه و الثناء - با همراهانش بعنوان مسافر عبور می کنند⁽²⁹²⁾ و چند لحظه ای هم زیر درخت نشسته اند. این مرد با خود گفت محضر حضرت آموزنده است برای اینکه یا یک عده سؤالات خوب می کنند و حضرت جواب می دهند ما استفاده می کنیم؛ یا اگر آنها سؤال نکردند حضرت شروع به سخن می کنند - این چنین نیست در چند لحظه ای که کنار هم نشسته اند به تعطیلی بگذارد - می گوید من آدم جزء اعضای آن جلسه شدم، دیدم حضرت در زمینه فرق مومن و غیر مومن بحث می فرمایند که: مؤمن اگر از مرض شفا پیدا کرد این بیماری چند لحظه ای برای او مکتب است، او می فهمد سلامت در اختیار او نیست و همیشه هم نمی ماند، و مادامی که انسان سالم است باید بهره صحیح از نعمت سلامت ببرد و مانند آن؛ ولی غیر مومن این چنین نیست اگر مریض شد، نه می فهمد چه کسی او را مریض کرد و نه می فهمد که چه کسی او را سالم کرد و نه می فهمد که در زمان سلامت باید چه کرد.

کالناقه مثل یک شتری که او را یک جا ببندید و بعد او را باز کنید وقتی که بستید البته آب و علفش کم است، وقتی که باز کردی آب و علفش زیاد است، او نه می فهمد چه کسی او را بست، چرا او را بستند، حالا که باز شد، چه باید بکند؟ کجا باید برود؟ این بعنوان همان چند لحظه ای بود که پای درخت بعنوان استراحت نشسته بودند و سخن می فرمودند که کلامشان ذکر حق و یاد حق بود.

اولیاء الهی کسانی اند که وقتی نگاه به جهان می کنند نظرشان با نظریه توحیدی همراه است، عبرت می گیرند⁽²⁹³⁾. عبرت گرفتن، یعنی از صفات بد به صفات خوب عبور کردن. اگر کسی حوادث روزگار را ببیند و از صفت بد به صفت خوب عبور نکند نمی گویند او

عبرت گرفت می گویند تماشا کرد، ولی اگر از صفت بد و زشتی به نیکی عبور کند، می گویند اعتبار و عبرت گرفت. اینها نظرشان نظر عبرت آموز است. هم زبانشان به یاد حق گویا است که خداوند سبحان قرآن را که سراسر حکمت است بنام ذکر می نامد، و هم آموزنده است که انسان چگونه زندگی کند، و هم مجرای فیض حق است. برکات الهی بوسیله ایشان به امت اسلامی نازل می شود. زندگی و خط مشی آنان برکت است، در برابر عده ای که (فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ) ⁽²⁹⁴⁾ عده ای مشی شان روی شکمشان است؛ مانند خزندگان تمام تلاششان این است که برای شکم کار کنند. اما مشی اولیاء الهی برکت است.

بعضی از اصحاب امام رضا - سلام الله علیه - در قم حضور داشتند، یکی از آنها به نام زکریا بن آدم که در شیخان قم مدفون می باشد نامه ای برای حضرت نوشتند یا پیام دادند که رجال علمی و بزرگان یا پیرمردان قم رحلت کرده اند و من با نسل فعلی مأنوس نیستم و می خواهم اگر اجازه می فرمائید از قم بیرون بروم. حضرت به زکریا بن آدم فرمودند: خیر. تو در قم باش چون وجود تو برای مردم قم برکت است. خدای سبحان به برکت تو عذاب را از مردم قم بر می دارد، آن طوری که به برکت قبر پدرم موسی بن جعفر - سلام الله علیه - از کاظمین عذاب را بر می دارد. این یک عالم است که جزء اولیاء الهی است که مشی و حیات و مزار اینها برکت است.

قبلاً گفته شد که به مقام امام رسیدن ممکن نیست اما به مقام شاگردان آنها رسیدن میسر است. آنها هم افرادی عادی بودند که به اینجا رسیدند. آنها نه امام بودند و نه امامزاده، جزء افراد عادی بودند که با تلاش و درس خواندن جزء اولیاء الهی گردیدند. این راه میسر است اگر میسر نبود که این همه تشویق نمی کردند و دستور نمی دادند.

امام ششم - سلام الله علیه - فرمود: نعم الشفیع انا و ابی لحرمان بن اعین نأخذ بیده ولا نزایله حتی یدخل معنا الجنة ⁽²⁹⁵⁾. حرمان بن اعین از شاگردان امام پنجم و امام ششم

- علیهما السلام - بود. امام صادق فرمودند: من و پدرم شفیع خوبی هستیم برای حمران بن اعین⁽²⁹⁶⁾. من و پدرم دست حمران بن اعین را می گیریم، رها نمی کنیم تا با ما وارد بهشت بشود.

این حمران بن اعین یک جوان عادی بود و از علماء شد و به این مقام رسید. اینطور نیست که انسان بگوید رسیدن به مقام اولیاء الهی دشوار است. آن روز قیامت معلوم می شود که راه باز بود و ما نرفتیم. اگر آن قضاء و قدر الهی نبود که برای هر کسی یک زمان معین و عمر مشخصی است، این اولیاء الهی هرگز حاضر نبودند در دنیا بمانند.

اگر یک امتی روحش این چنین شد، آنگاه او از تهدید ابر قدرت شرق و غرب نمی ترسد؟ به لطف الهی الان این روح در بین امت اسلامی احیاء شده است، و الا کجای دنیا را انسان سراغ دارد که به این صورت زیر گلوله و آتش و آوار رفتن را تحمل کنند. اینها یک چیزهائی نیست که اگر مسئله انقلاب اسلامی نبود، انسان بطور عادی تحمل یا قبول می کرد. این مکتب است که اینها را به این جا رسانده است. چون هیچ کس جز انسان فرومایه ستم را تحمل نمی کند. از بیانات علی بن ابیطالب - سلام الله علیه - است که فرمود: لا یحتمل الضیم الا الذلیل⁽²⁹⁷⁾. ستم را فقط افراد پست تحمل می کنند. اگر کسی بزرگوار و کریم شد زیر بار ستم نمی رود. اینطور نیست که اگر زیر آوار موشکها مانده و تلی از آوار روی او ریخته او فشاری در جان دادن داشته باشد. اگر یک وقت تیری به یک سرباز یا سپاهی یا رزمنده ای در جبهه جنگ خورد و او تا غروب در خونش دست و پا زد او لذت می برد، او فشار جان دادن ندارد. و اگر یک منافق و کافری سخته کرد او در فشار جان دادن است، چون مرگ به لسان دین غیر از مرگ به لسان طب است. طب وقتی بدن کسی سرد شد می گوید او مرد، اما دین انتقال از دنیا به برزخ را مرگ می گوید. تا این شخص وارد برزخ شود چه رنجها و فشارها که تحمل نمی کند. همین یضربون وجوههم وأدبارهم⁽²⁹⁸⁾ همان حالت انتقالی به برزخ هست.

از امام باقر - سلام الله علیه - سؤال کردند⁽²⁹⁹⁾ که شهدای کربلاء در برابر آن همه تیر چه احساسی داشتند؟ فرمود: مثل اینکه شما با دو انگشتان خود گوشت یک انگشت دیگران را فشار بدهید. چقدر درد می آید؟ شهدای کربلا هم در برابر آن همه تیرها و خنجرها و نیزه ها و دشنه ها همین مقدار احساس داشتند. چون وقتی روح متوجه جای دیگر باشد، دردی را احساس نمی کند. روح متوجه تن باشد درد را احساس می کند. آن که حواسش پیش بدن و تن است، خستگی و تشنگی و گرسنگی را بیشتر احساس می کند و بیشتر رنج می برد؛ و آن که حواسش متوجه مولای او است، خستگی و گرسنگی و تشنگی را احساس نمی کند. اصلاً در میدان جنگ هم همینطور است. در حال نماز - که خود نماز محراب و جنگ با شیطان است - نیز همینطور است. آنها که مشتاق لقای حق اند، اگر قضا و قدر الهی نبود یک لحظه حاضر نبودند در دنیا بمانند. حیف آدم خوب که در دنیا بماند.

در خطبه همام⁽³⁰⁰⁾ علی بن ابیطالب - علیه السلام - فرمود: متقین مشتاق رفتن به آن عالم اند. ریشه این مطلب در همین حدیث رسول خدا - علیه آلاف التحیه والثناء - است. حضرت فرمود: این هاجزه اولیاء الهی اند. معلوم می شود آنکه به ولایت رسید، به سر روزه رسیده است؛ این که مواظب زبانش هست، به ادب روزه رسیده است؛ و آن که به احکام و آداب روزه می پردازد، او بین راه است که به باطن روزه راه پیدا کند. و این که حضرت در خطبه شعبانیه فرمود: واحفظوا السننکم، مواظب زیانتان باشید، بعنوان ادب؛ چه در حالت روزه گرفتن و چه در حالت افطار در شب، برای آن است که انسان را از مرحله آداب به مرحله اسرار برساند.

وغضوا ابصارکم عمالاً یحل النظر الیه. چشمهایتان را از چیزی که نگاه به او حلال نیست، بیوشانید. گاهی انسان مبتلا است که نامحرمی را نگاه کند: النظرة سهم من سهام ابلیس⁽³⁰¹⁾، نگاه به نامحرم یک تیری از تیرهای شیطان است. یک وقت در اثر تمرین و

تهذیب نفس از این خطر رهائی پیدا کرد، اما بدش نمی آید که نامه ها و نوشته ها و اسرار دیگران را هم سری بزند و ببیند، این هم صحیح نیست. کسی حق ندارد نامه و اسرار دیگری را نگاه کند. فرمودند در ماه مبارک رمضان چیزی که نگاه به او حلال نیست، نظر نکنید. نه تنها در روز که روزه دارید، بلکه در این ماه انجام ندهید. چون جزء آداب این ماه است.

وتحننوا علی ایتام الناس، کما یتحنن علی ایتامکم. اگر علاقه مند هستید که بعد از مرگ شما با فرزندان شما با عاطفه رفتار کنند، شما هم نسبت به بازماندگان دیگران با عاطفه و چنین رفتار کنید، مخصوصاً به بازماندگان شهدا؛ آنها بیش از هر چیزی به مسئله عاطفه نیازمندند. این عاطفه یک ملاطی است که بنا روی این ملاط استوار است. این سنگ های سخت و آجرها و خشت ها با آن ملاط نرم مرتبط می شود و یک قصر محکمی ساخته می شود. عاطفه مثل آن ملاط است، آن نرمی است که این افراد و این اعضاء را به هم مرتبط می کند. خداوند تهدید فرمود: **(وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكَوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَلْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا)**⁽³⁰²⁾ نسبت به بازماندگان دیگران ستم نکنید که به بچه های شما همین ستم تحمیل می شود؛ و انسان بعد از مرگ از جریان خانوادگیس باخبر است. روزها اگر آزاد باشد سری به منزل می زند، مخصوصاً هنگام ظهر تا ببیند بازماندگانشان مشغول نماز هستند یا خیر. البته آنها که فرصت بیشتری دارند هر روز سری می زنند، آنها که آزادترند، امکانات بهتری دارند، هر روز سری به منزل بازمانده می زنند. آنها که در بند هستند و گرفتارند هفته ای یکبار، و بعضی که گرفتاری شان بیشتر است ماهی یکبار، و بعضی دیگر که گرفتاری شان خیلی زیاد است، سالی یکبار، بالاخره سری به منزل ها می زنند. این طور نیست که ارتباط بالکل قطع بشود.

وتوبوا الى الله من ذنوبكم، از گناهانتان در این ماه توبه کنید که این هم جزء آداب این ماه است.

وارفعو اليه أيديكم بالدعاء في اوقات صلواتكم. در هنگام نماز دستها را به دعاء بردارید که این دعاها مستجاب است و بهترین حال هم حالت نماز است، در نماز فرمودند دستتان را به دعاء بردارید.

انسان هرچه دعا را آهسته تر بخواند، ادب دعاء را بهتر رعایت کرده است؛ و سعی کند تنها برای خود دعا نکند، برای همه مسئلت کند؛ و چنین پیشنهاد ندهد که خدایا به من این یا آن را بده، بلکه بگویند به من خیر بده، حالا هرچه هست.

در بسیاری از موارد است که انسان با یک شتاب و فشار پیشنهاد می دهد و از خدا این متاع یا آن را می خواهد، در حالی که خطر او در همان چیزی است که او می طلبد. (303) رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ (304) ادب دعاء را به ما می آموزاند. خدایا به ما در دنیا خیر و حسنه بده ما نمی دانیم خیر ما در چیست. بسیاری از افراد بودند که خیال می کردند که خیرشان در داشتن مال است در حالی که در همان راه به هلاکت رسیدند. انسان از خدا خیر بخواهد، خدا ممکن است مؤمن را از نظر مالی ضعیف کند ولی هرگز آبروی مؤمن را نمی ریزد.

در حدیث معصوم (علیه السلام) آمده است که مؤمن از نظر مالی ضعیف می شود، اما آبرومند است. نداری و ضعف مالی ننگ نیست (305) خزی و بی آبرویی بد است.

ممکن است کسی مال داشته باشد اما حیثیتی نداشته باشد. خداوند سبحان هرگز آبروی مؤمن را نمی ریزد. اگر انسان از خدا خیر بخواهد، دیگر حق پیشنهاد خاص ندارد، چون همان مال او را سرگرم می کند. کمتر کسی است که هم مال داشته باشد و هم به وظائفش آشنا باشد و انجام بدهد. زیرا بسیار مشکل است که مال دوست وقتی هم که بیمار شد و لعی نسبت به مال نداشته باشد.

مناظره مانندی بین علی بن ابیطالب - سلام الله علیه - و حضرت خضر - سلام الله علیه - واقع شده است. خضر - علیه السلام - این چنین فرمود: ما أحسن تواضع الاغنیاء للفقراء طلباً لما عندالله⁽³⁰⁶⁾. چقدر خوب است که اغنیاء برای رضای خدا به فقراء تواضع کنند. حضرت - امیر سلام الله علیه - فرمود: وأحسن منه تیه الفقراء علی الاغنیاء، اتکالا لما عندالله. بالاتر از تواضع اغنیاء برای فقراء، بی اعتنائی فقرا نسبت به اغنیاء می باشد، برای اینکه توکلشان به خداست.

این کرامت است که از آن تواضع بالاتر است. تواضع اغنیاء برای فقراء فضیلت است، اما کرامت فقراء نسبت به او افضل است. فرمود بالاتر از تواضع غنی برای فقیر، بی اعتنائی - نه بی ادبی - فقیر است نسبت به غنی.

اسلام فرمود شما نسبت به هر انسانی مؤدب باشید - خواه مسلمان خواه کافر - ادب جزء وظائف اسلامی است، فرمودند: صانع المنافق بلسانک واخلص ودک للمؤمن و ان جالسک یهودی فاحسن مجالسته⁽³⁰⁷⁾. اگر با یک یهودی برخورد کردی نشستن با او را نیکونما - انسان بایستی در طرز نشستن، برخاستن، سخن گفتن، برخورد کردن و امثال آن ادب را حفظ کند. انسان باید با وقار و سنگین باشد. اگر این روح در جامعه باشد آن وقت آیا کسی حاضر است مال اندوز باشد؟ بعد از پیروزی انقلاب چرا عده ای تلاش نمی کنند ثروت پیدا کنند؟ چون می دانند هرچه ثروتشان بیشتر باشد در جامعه منفورترند. کسی برای این ها حرمتی قائل نیست. چون نظام ارزشی بالکل عوض شد. اگر جامعه این چنین باشد آیا کسی سعی می کند که زراندوز باشد؟ وقتی دیدند که جامعه طوری است که فقیرش به غنی اعتناء نمی کند، اگر یک غنی وارد جلسه شد آن احترامی که دیگران برای فقیر قائل اند برای او قائل نیستند - نه اینکه بی ادبی می کنند - بلکه او را فوق العاده بخاطر پولش تحویل نمی گیرند؛ آیا کسی صرفاً دنبال ثروت می رود؟ اسلام می گوید اگر کسی خواست خانه شخصی بسازد اگر بیش از اندازه حاجت

طبقات ساختمان را بالا برد، برای فخر فروشی است و فرشتگانی هستند که به او می گویند یا افسق الفاسقین این ترید⁽³⁰⁸⁾، ای بدترین فاسق ها کجا می روی اگر کسی این اصل را فهمید دیگر حاضر نیست خانه چند طبقه بسازد و آن جور زندگی کند.

گفتار دهم «حاوی مباحث» :

هر چه انسان را به غیر خدا مشغول کند دنیا است
تشخیص صراط مستقیم سخت و پیمودن آن هم دشوار است
بینید در دریای دل چه می گذرد
دوست و دشمن فهمیدند امام خمینی برای خدا کار می کند
ما انقلاب کردیم تا جز خدای سبحان کسی بر ما مسلط نشود
قرآن دو اصل کلی نجات بخش به ما ارائه می دهد
طریق سبک شدن از بار سنگین گناه

گاهی انسان گرفتار دنیا است و نمی داند که گرفتار دنیا است. گاهی گرفتار تکاثر
است و نمی داند که مبتلا به تکاثر است. شیطان وقتی که بخواهد یک عالم و یک
روحانی را بفریبد، او را با تکاثر مناسب با رشته اش می فریبد. مثلاً می گوید من اینقدر
شاگرد دارم، من اینقدر مأمور دارم، من اینقدر کتاب نوشته ام، من اینقدر درس گرفته ام،
من اینقدر مقلد دارم، مقلد من بیش از مقلد او هستند، کتابهایی که من نوشته ام بیش از
کتابهایی است که رقیب من نوشت، شاگردهایی که من تربیت کردم بیش از شاگردهایی
است که او تربیت کرده است.

هرچه که انسان را به غیر خدا مشغول کند تکاثر و دنیا است. یک رزمنده می گوید
من چند بار و بیش از دیگران به جبهه رفته ام. تشخیص راه آنقدر دقیق و دشوار است
که گفته اند پل صراط از مو باریک تر و از شمشیر تیزتر است تشخیص اینقدر سخت
است.

مرحوم محقق طوسی - قدس سره - رساله ای بنام آغاز و انجام⁽³⁰⁹⁾ دارد. این رساله
در مبدء و معاد است، که انسان از کجا آمد و به کجا می رود و در چه مسیری است. در
آنجا وقتی معاد را تبیین و صراط را معنا می کند، می فرماید: اینکه صراط از مو باریک

تر و از شمشیر تیزتر است، یعنی هم تشخیص دادن وظیفه این چنین است و هم رفتن راه وظیفه اینقدر سخت است. انسان تا بخواهد بفهمد وظیفه اش چیست، مثل اینکه از راهی که از شمشیر تیزتر و از مو باریک تر است، می گذرد. و بعد از آن که وظیفه را تشخیص داد وقتی بخواهد به آن وظیفه درست عمل کند، مثل آن است که می خواهد از راهی که از مو باریک تر و از شمشیر تیزتر است عبور کند.

اینطور نیست که اگر انسان به خواهد به سر عبادت برسد کار آسانی باشد. هم در تشخیص راه بسیار مشکلات هست و هم در پیمودن. اگر خدای سبحان با تکاثر زمین و مانند آن نمی فریبد. او نمی گوید من اینقدر زمین یا خانه دارم. شیطان هر کسی را با رشته خاص او می فریبد. گاهی به تعبیر مرحوم استاد علامه طباطبائی - رضوان الله علیه - انسان عمری در تحت ولایت شیطان است و نمی داند، این است که هر روز باید حساب کند.

این صراط مستقیمی که می گوئیم اهدنا الصراط المستقیم از مو باریک تر و از شمشیر تیزتر است، هم تشخیصش سخت است و هم پیمودنش دشوار است. البته وقتی انسان تشخیص داد و پیمود دیگر از هر فرشته ای فرشته خوی تر می شود و همه فرشتگان خدمتگذار او خواهند بود. درهای بهشت را ملائکه باز می کنند و به استقبال مؤمن می آیند و می گویند: سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین⁽³¹⁰⁾. این که این چنین ملائکه به استقبال مؤمن می آیند و آن همه فرشتگان خدمتگذار انسان اند، رایگان نیست، این همه فرشتگان که روزه دار را دعاء می کنند رایگان نیست. این همه فرشتگان که از زمین تا عرش نمازگزار را در بر می گیرند رایگان نیست. چون تشخیص و انجام این وظیفه بسیار سخت است آن هم اگر بخواهد خالص باشد.

دین که صراط مستقیم است در قیامت به صورت پل در می آید و آن پل روی جهنم استوار است و دو طرف و زیرش آتش است که باطن و سر همین دین است. دینداری برای بعضی بسیار آسان است و برای بعضی بسیار سخت است.

در دعای روزه سیزده⁽³¹¹⁾ ماه مبارک رمضان از خدای سبحان مسئلت می شود که: خدایا ما را از هر چه آلودگی است تطهیر کن. به ما نگفته اند مال مسکن بخواهیم، آن را که خداوند می دهد. خدا هیچ کس را بدون روزی نمی گذارد، باید تلاش کرد و گرفت. در دعاهای ماه رجب هست که: خدایا با این همه منافقین و کفار که تو را نمی شناسند و قبول ندارند و از تو نمی خواهند، روزی می دهی؛ روزی به ما هم می دهی: یا من یعطی من لم یسئله ومن لم یعرفه تحنناً منه ورحمه، اعطنی بمسئلتی ایاک جمیع خیر الدنیا و جمیع خیر الاخرة، واصرف عنی بمسئلتی ایاک جمیع شرالدنیا و شرالآخره فانه غیر منقوص ما اعطیت وزدنی من فضلک یا کریم⁽³¹²⁾.

در تعبیرات دینی، آمده است که اگر خواستید بفهمید دنیا و ثروت چقدر می ارزد، ببینید پیش چه کسانی است. اگر دیدید نزد افراد خوب است بفهمید ثروت و دنیا می ارزد اما اگر دیدید پیش افراد خوب نیست معلوم می شود چیز خوبی نیست وگرنه خدای سبحان آن را به خوب ها می داد.

حضرت امیر - سلام الله علیه - استدلال می فرماید⁽³¹³⁾ آیا رسول خدا پیش خدا معزز و مکرم و محترم هست یا خیر؟ آیا خدای سبحان پیامبرش را گرامی داشت یا خیر؟ یقیناً گرامی داشت: ورفعنا لک ذکرک. در اینکه پیامبر پیش خدا معزز و مکرم است حرفی نیست. در این که خدای سبحان رسول گرامی اش را تکریم و تعظیم کرد و محترم داشت حرفی نیست. در اینکه زندگی پیامبر - علیه آلاف التحیه والثناء - یک زندگی ساده فقیرانه بود این هم حرفی نیست. بعد می فرماید پس دنیا پیش پیامبر نبود؛ حال یا باید بگوئیم ثروت کمال است و ثروتمند از این جهت در سعادت است، یا باید

بگوئیم ثروت کمال نیست. اگر ثروت کمال است پس معنایش آن است که معاذالله خدای سبحان رسولش را گرامی نشمرد و این کمال و عزت و حرمت و مقام را به او نداد. آنگاه حضرت می فرماید: کسی می تواند بگوید که خدا پیامبرش را گرامی نشمرد و او را تحقیر کرد؟ اگر بگوئید هر چه که در کرامت و گرامی داشتن و حرمت دخیل بود خداوند به پیامبرش مرحمت کرد و چیزی را فروگذرا نکرد، معلوم می شود که دنیا و ثروت جزء کمالات نبوده و گرنه به پیامبرش می داد⁽³¹⁴⁾. این معنا را بصورت یک حساب ریاضی روشن استدلال می کند.

هر چه که انسان را به غیر خدا مشغول می کند، دنیا است. گاهی شیطان یک رزمنده یا سپاهی را به این می فریبد که می گوید: بگو من ده بار به جبهه رفته ام و دیگری یکبار و به این افتخار کن. به روحانی می گوید: بگو من ده تا کتاب نوشته ام و دیگری پنج تا و به این کثرت مباحثات نما و به دیگران از راه های دیگر. اینطور نیست که اگر ما آنی غافل باشیم او ما را رها نکند.

در مجلس هفتم کتاب امالی⁽³¹⁵⁾ شیخ صدوق این چنین آمده است: امام صادق - سلام الله علیه - فرمود: تبخروا قلوبکم فان انقاهالله من حركة الواجس لسخط شیء من صنعہ فاذا وجدتموها کذلک فاستلوه ماشتم. شما در دریای دلتان غواصی کنید و ببینید چه چیزی در آن است. در این بحر دل آیا ماهی های حلال هست یا ماهی های حرام. ببینید در این دریای دل چه می گذرد. اگر برای مؤمن مقام بسیار بلند است که همه فرشتگان به استقبال او می آیند، کار هم کار سنگین است. در دریای دل تبخر و تعمق کنید ببینید چه خاطراتی هست. به چه چیزی بیشتر علاقه مند هستید. شب و روز دلتان نگران چیست. به اینکه شما مطرح بشوید، یا به اینکه دین خدا به دست تان احیاء بشود، چه ما مطرح شدیم چه نشدیم. اگر خواستیم ضمن اینکه ما مطرح می شویم دین خدا بدست ما مطرح و احیاء بشود در حقیقت خواسته ایم خودمان را مطرح کنیم این شرک می شود.

اگر در قلب ما جز رضای حق و احیاء دین او چیز دیگر نبود این قلب طاهر است. رسول خدا در خطبه شعبانیه دستور فرمود که: فاسئلوا الله ربکم بنیات صادقہ و قلوب طاهرہ، در این بیان امام صادق - سلام الله علیه - به ما دستور می دهند: فاسئلوه ماشئتم، هرچه خواستید مسئلت کنید.

امام مجتبی حسن بن علی - علیه السلام - فرمود: ⁽³¹⁶⁾ اگر کسی مواظب قلبش باشد که هواجس و خاطراتی که مورد رضای خدا نیست، در آن خطور نکند، من ضامنم که او مستجاب الدعوه باشد و دعاهاى او مستجاب بشود: واناالضامن لمن لم یهجس فی قلبه الا الرضا بما قضی الله ان یدعو الله فیستجاب له عمده آن است که انسان خودش را نخواهد.

گفتم که کی ببخشی برجان ناتوانم گفت آن زمان که نبود جان در میانه حائل

گفتم خدایا کی به من می دهی؟ گفت آن وقت که تو نباشی. تا من مطرح است انسان فیض نمی برد. اگر این چنین شد انسان راحت است وگرنه همیشه در زحمت است. در درجه اول از دست خودش خسته است، بعد از دیگران همیشه در عذاب الیم است. مگر این نفس انسان را رها می کند.

در نجف از امام خمینی - دام ظلّه - اجازه می خواستند که رساله ایشان را به اردو ترجمه کنند تا برای پاکستان بفرستند. فرمودند: مگر آنجا رساله نیست؟ گفتند چرا رساله بعضی از مراجع هست. فرمودند: بس است دیگر.

اگر انسان این جور شد خدا او را یاری می کند. لذا دوست و دشمن فهمیدند که او برای خدا کار می کند. هر کسی این چنین باشد خدا هم بدون تردید یارش هست. اینطور نیست که اگر رسیدن به مقام شامخ امام معصوم محال باشد رسیدن به مقام شاگردانشان هم سخت باشد.

مرحوم آیت الله حاج شیخ محمدتقی آملی - رضوان الله تعالی علیه - حکیم و فقیه و متأدب به آداب اسلامی و متواضع بود⁽³¹⁷⁾. بزرگوار و کریم بود. یک وقت می فرمود: در خواب دیدم دشمنی به من حمله کرد. من با آن دشمن درگیر و گلاویز شدیم. این دشمن من را رها نمی کرد. من برای اینکه از شر او نجات پیدا کنم هیچ چاره نداشتم جز آن که دست او را بشدت گاز بگیرم، تا مرا رها کند و در این حال بیدار شدم دیدم دستم در دهان خود من است و بشدت دستم را گاز گرفته ام. در همان عالم خواب به من فهماندند که دشمن تو کسی جز خودت نیست؛ از خودت نجات پیدا کن.

کسی که کاری به انسان ندارد اگر دشمنی هست از خود ما است. این گونه از خواب های خوب را هم خداوند نصیب هر کسی نمی کند تا به انسان بفهماند که دشمن تو خود تو هستی. خیلی شرط دارد تا انسان خواب های خوب ببیند. در بعضی از تعبیرات روایی ما ائمه - علیهم السلام - فرمودند: اگر یک بنده ای مورد عنایت خداوند شد: بصره عیوبها و داءها⁽³¹⁸⁾ خداوند عیب و بدی دنیا را به نشان او می دهد. انسان اگر مواظب بیداری های خود نباشد خواب های خوب نصیب او نمی شود.

وارفعوا الیه ایدیکم بالدعاء فی اوقات صلواتکم فانها افضل الساعات ینظرالله تعالی فیها بالرحمه الی عباده. پس ماه مبارک رمضان که ساعت های او بهترین ساعت های ایام سال است، آن لحظه نمازش بهترین لحظه های ایام ماه مبارک رمضان است، خدای سبحان با نگاه رحمت بندگانش را در حالت نماز می نگرد.

یجیبهم اذا ناداه. اگر کسی خدا را مناجات⁽³¹⁹⁾ کرد، خداوند هم جواب می دهد. ویلیبهم اذا نادوه. و اگر بنده احساس دوری کرد و ندا داد خداوند لبیک می گوید. نظیر آنچه که درباره حضرت یونس - سلام الله علیه - آمده است: (وَدَا التُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاصِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ). انسان وقتی در خطر افتاد، احساس دوری می کند.

ویستجیب اذا دعوه. استجابت می کند هنگامی که او را بخوانند. آنگاه فرمود: ایها الناس ان انفسکم مرهونه باعمالکم ففکوها باستغفارکم. مردم شما آزاد نیستید، جانتان در گرو کارهای شما است. یعنی این کارهایی که انجام دادید یک قفسی و طنابی از کارهایتان ساخته اید که دست و بال خود را با آن قفس و طناب بسته اید؛ پس شما در رهن و گرو هستید.

کسی که بدهکار است گرو می سپارد. در دیون مادی اگر کسی مالی به کسی بدهکار باشد، متاعی مثلاً خانه و فرش را گرو می دهد، اما اگر کسی از لحاظ عقیده و اخلاق و عمل صالح بدهکار باشد، دیگر با مال قابل گرو نیست، این جا خود شخص را گرو می گیرند.

آزاد آن انسانی است که علی - علیه السلام - فرمود: من ترک الشهوات کان حراً. کسی که شهوت ها را ترک بکند آزاد است. نعمتی به ارزش نعمت آزادی بسیار کم است. فرمود: در این ماه خودتان را آزاد کنید، فک رهن کنید و فک رهن به استغفار و طلب مغفرت است. در قرآن کریم هم فرمود: کل امرء بما کسب رهین⁽³²⁰⁾؛ (كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ * إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ)⁽³²¹⁾. آنها که با میمنت کار کردند، آزادند. آنها که گرفتار شهوت و غضب نبودند، آزادند. این که می بینیم گاهی می شود اگر فلان شخص یک ستم به من کرد من چند برابر جواب می دهم، معلوم می شود که این گوینده براساس غضب کار می کند نه براساس عقل. این که می بینیم گاهی می گویند من هرچه دلم بخواهد می گویم، هرچه دلم بخواهد می کنم، هر جا دلم بخواهد می روم، معلوم می شود صاحب این مقال در گرو شهوت است نه در اختیار عقل. انسان برای این که ببیند آزاد است یا در قفس، ببیند چه گونه می اندیشد.

انقلاب برای این نبود که انسانها از بندگی حق آزاد بشوند. ما انقلاب نکردیم برای اینکه از عبادت خدا آزاد بشویم، ما بنده ایم، انقلاب کردیم برای این که جز خدای سبحان کسی بر ما مسلط نشود.

در نامه ای که امیرالمؤمنین - سلام الله علیه - برای مالک اشتر مرقوم فرمودند، آورده اند: ان هذا الدين كان اسيراً في ايدي الاشرار. يعمل فيه بالهوى ويطلب به الدنيا⁽³²²⁾. فرمود مالک تمام کوشش ما برای این است که دین را آزاد کنیم. این دین در دست اشرار اسیر بود. یعنی قرآن و نماز و روزه اسیر بود. حرمین اسیر بودند. الان مگر حرمین اسیر آل سعود نیستند؟ الان نماز جمعه ای که در مکه و مدینه خوانده می شود آیات در اسارت سعودی نیست؟ حداقل یک میلیون جمعیتی که می توانند محصول نماز جمعه مکه را به سراسر عالم منتشر کنند به چهار تا مسئله ساده مناسک حج خلاصه می شود. آیا این نماز جمعه در اسارت نیست؟ آن کعبه مقدسه در اسارت آل سعود نیست؟ مثل اسلام قبل از انقلاب در ایران که در اسارت رژیم ننگین پهلوی بود؛ این دین در اسارت اشرار بود؛ به میل خود عمل می کردند و به میل خود آن را تفسیر می نمودند.

این انقلاب برای آزاد کردن دین از دست اشرار بود وگرنه انقلاب نکردند تا انسان یله و رها باشد، هرچه خواست بکند. انقلاب برای این بود که ما بنده خدا بشویم و لاغیر، و دین را از حکومت دیگران نجات بدهیم تا فقط در اختیار خداوند باشد.

از برجسته ترین وظائف ماه مبارک رمضان این است که انسان آزادی خود را در این ماه تأمین کند. فرمود: شما در گرو هستید. این همه حرفها زدید، این قفس ها و این میله های پولادین را با دست خود درست کردید و خود را پشت این قفس های پولادین اسیر کردید. آیا نمی خواهید در ماه مبارک رمضان آزاد بشوید؟! فقط آنها اصحاب یمین اند که آزاد مردان عالم اند و آزادانه زندگی می کنند، و الا دیگران در گرفتاری اند. راه آزادی استغفار و طلب آمرزش است. با طلب مغفرت خودتان را آزاد کنید. اینکه گفتند

چندین بار در شبانه روز بگوئید استغفرالله ربی و اتوب الیه در نماز و در غیرنماز برای خود و برای دیگران طلب مغفرت کنید برای آن است که این میله های فولادین را یکی پس از دیگری بشکنید و از بین ببرید.

سخن این نیست که یک کاری کنیم تا جهنم نرویم. سخن این نیست که کاری کنیم به بهشت برویم و میوه بخوریم. هدف از این ها بالاتر است: تو بندگی جو گدایان بشرط مزد مکن.

چون خدا می دهد، حرفی در آن نیست. اما عبادت برای این نباشد که انسان به بهشت برود و میوه بخورد. فرمود خود را آزاد کنید آنگاه چیزی نمی تواند انسان را بترساند؛ یا چیزی نمی تواند انسان را بخود جذب کند. آنها که در جنگها شکست می خوردند گرفتار دو اصل بودند و اسلام که عامل پیروزی رزمنده های خود را به آنها نشان داد دو اصل دیگر آورد. آنها که شکست می خوردند و گرفتار می شوند و بردگی هیئت طاغوت را تحمل می کنند، برای این است که مایلند در دنیا بمانند و از رها شدن می ترسند. در تعبیرات دینی می بینیم این دو اصل را محکم کرده اند و دو اصل دیگر را به ما نشان داده است: یکی این که به طبیعت دل نبندید؛ و دیگر آنکه از ماوراء طبیعت نترسید، که اینها خطوط کلی قرآن کریم است.

وظهورکم تقلیه من اوزارکم⁽³²³⁾ فخففوا عنها بطول سجودکم⁽³²⁴⁾. پشت های شما پر از بار گناه است و خیلی سنگینی می کند سبک کنید آن را بطول سجده هایتان.

امام سجاد (علیه السلام) در دعای ابوحزمه ثمالی جریان برخاستن از قبر و صحنه قیامت به خوبی ترسیم فرموده است⁽³²⁵⁾: خدایا روزی که ما از قبر برخاستیم و بار سنگین گناه مم بر دوشمان است، گاهی چپ را نگاه می کنیم، گاه طرف راست را نگاه می کنیم تا ببینیم یک باربری پیدا می شود که این بار را برد، می بینیم کسی نیست.

افتادن و خیزان این بارها را خودم باید بدوش بکشم. گناه سنگین است سجده های طولانی بار گناه را کم می کند و پشت را سبک می کند.

یک بیانی از رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - رسیده است که آن بیان را امیرالمؤمنین - سلام الله علیه - با یک بیان رقیق و لطیفی تبیین کرد. از رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - رسیده است: نجی المخففون. آنها که بارشان سبک است نجات پیدا می کنند: کجا دانند حال ما سبک باران ساحل ها.

اینها که در ساحل ایستاده اند دو قسمت اند: یک عده افراد سنگین بار ترسو که در این لبه دریا هستند که سیر دریائی نکرده اند؛ و یک عده افراد سبک بار آشنای شجاع که دل به دریا زدند و دریا را پشت سر گذاشتند و به آن طرف ساحل رسیدند. آنها هستند که از حال دریا افتادگان باید با خبر باشند و دست آنها را بگیرند و الا گروهی که در این لبه ساحل ایستاده اند چه می دانند کسی که در دریا شنا می کند، چه می کشد. همین بیان را علی بن ابیطالب - سلام الله علیها - با یک آهنگ موزونی تبیین کرد فرمود: تحففوا تلحقوا⁽³²⁶⁾. سبک بشوید تا برسید و ملحق بشوید، شهداء از همراهی دیگران است: (وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ)⁽³²⁷⁾ که هنوز محق نشده اند خوشحال اند. جمله لم يلحقوا بهم عدم ملکه است. یعنی به کسانی که در راه هستند و شأنیت رسیدن دارند و باید می رسیدند و تاکنون نرسیده اند، می گویند هنوز نرسیده اند. و اما اگر کسی اصلاً در راه نیست، او به نحو سلب تحصیلی است. او را نمی گویند لم يلحق. یک اتومبیلی که در منزلش پارک کرده است به او نمی گویند هنوز نرسیده است. اما دو تا اتومبیلی که هر دو در راه اند یکی تند و یکی متوسط، می گویند تند به مقصد رسیدن آن متوسط هنوز نرسیده است.

شهداء که برای هر کسی پیام نمی دهند. برای آنان که در راه هستند پیام می دهند که
ترسید بیایید. حالا اینها که نرسیده اند، اگر بخواهید برسند راهش این است که تحفوا
تلحقوا، سبک بار شوید تا برسید.

سبک بار شدن عامل رسیدن است. گاهی انسان آن چنان سبک بار می شود که هم
می رسد و هم می رساند. براساس این بیان ها مرحوم شیخ بهائی - رضوان الله علیه -
نقل می کند که: حریقی در مدائن اتفاق افتاد. استاندار رسمی آن روز سلمان فارسی -
رضوان الله علیه - بود. او یک قرآن و یک شمشیر داشت. فوراً قرآن و شمشیرش را
برداشت و حرکت کرد و نجات یافت، اما دیگران تا آمدند خود را جمع کنند آسیب
دیدند. سلمان فرمود: هکذا ینجو المخففون، یعنی در روز حریق انسانهای سبک بار این
گونه نجات پیدا می کنند.

این همه بار سنگین آوردید بالاخره در روز خطر حملش دشوار است. راه سبک
شدن از بار سنگین گناه را رسول خدا - علیه آلاف التحیه والثناء - طولانی کردن سجده
می دانستند. گاهی انسان که مقدورش نیست در نمازهای واجب سجده های طولانی کند
اما اصل سجده کردن، چه در نماز و چه در غیر نماز، این خاصیت را دارد که بار را
سبک می کند. آنگاه انسان وقتی از شر خودش نجات پیدا کرد چیزی او را نمی رنجاند.
انسان همواره از دست خودش نیش می خورد. هرچه می بیند، می خواهد. هرگاه خانه
خوب، فرش خوب، اتومبیل خوب، غذای خوبی دید، می خواهد. چون ندارد، نداشتن را
تحمل می کند، نق می زند؛ یا وقتش را صرف می کند که تحصیل کند. محصول کار یک
چنین انسانی را علی - علیه السلام - بیان فرمود که اینها تمام زندگی شان بین
آشپزخانه و دستشوئی خلاصه می شود

عده ای که اموال مسلمین را به غارت برده بوده حضرت علی (علیه السلام) خطوط
زندگی آنان را چنین ترسیم فرمود: آنها بین نسیل و معتلف⁽³²⁸⁾ رفت و آمد می کنند.

فرمود خلاصه زندگی یک عده بین آشپزخانه و محل قضاء حاجت خلاصه می شود، نتیجه دیگری ندارند. نه مطلبی فهمیدند، نه خدمتی کردند، نه فهمیدند برای چه آمده اند، و نه فهمیدند چکار باید بکنند⁽³²⁹⁾.

اگر بار سبک شد، دیگر از دست این دشمن این همه آسیب نمی بیند. اولین لذتش آن است که از دشمن درونی نجات پیدا می کند تا برسد به لذت بعدی.

گفتار یازدهم «حاوی مباحث» :

انسان وقتی به سر عبادت رسید معبود را مشاهده می کند

دیو نفس و شیطان را رام کردن سخت است

مرگ در حقیقت همان مرگ روح است

تربیت مرحوم شیخ انصاری و بحرالعلوم

آنچه که بعنوان یک اصل مشترک در تمام عبادات مطرح است، آن است که انسان وقتی به سر عبادت می رسد که معبود را مشاهده کند. سر یعنی باطن، باطن پرستش معبود مشاهده معبود است. انسان برای اینکه بفهمد از نظر عبادت فقط احکام و آداب را رعایت می کند یا از احکام و آداب عبادات گذشته به اسرار عبادات هم رسیده است، یا خیر؛ ببیند معبود را مشاهده می کند یا نه. برای اینکه انسان بفهمد معبود را مشاهده کرد یا نه راه دارد. چون مشاهده معبود درجاتی دارد. آن درجات ابتدائی را انسان می تواند محاسبه کند. درجات نهائی مشاهده معبود، حساب را از دست انسان می گیرد. انسان وقتی به آن مرحله رسید دیگر حساب و کتابی در اختیار او نیست. درجات ابتدائی مشاهده معبود آن است که انسان سری به قلبش بزند و تأمل در قلب کند که آیا در این قلب غیر از خدا احدی هست یا خیر. به چه چیزی علاقه مند است. اگر به خودش و لذت شخصی خود علاقه مند است و به تعلقات جزئی خود دل سپرده است، معلوم می شود در قلب او خدا خالصاً نیست و این به سر عبادت نرسیده است زیرا سر عبادت وقتی است که عابد معبود را مشاهده کند و در ضمیر عابد جز معبود چیزی حضور و ظهور نداشته باشد.

آن مراحل نهائی مشاهده معبود همان است که از علی بن ابیطالب - سلام الله علیه - رسیده است: ما کنت أعبد ربا لم اره. من آن نیستم که خدائی را که با چشم جان و باطن نبینم، عبادت کنم. درجات ابتدائی آن است که ببیند چه می خواهد. آیا خدا را برای خود

می طلبد یا خود را برای خدا می خواهد؟ خدا را عبادت می کند که خدا وسیله رفاه او را فراهم بکند و خدا و عبادت او را وسیله قرار می دهد که به بهشت برود و متنعم بشود یا خود و عبادتش را برای رضای خدا می طلبد و دوست دارد؟

این که در خطبه شعبانیه از رسول خدا - علیه آلاف التحیه و الثناء - رسیده است که خدا را با نیت های صادق و قلب طاهر بخوانید، قلب طاهر را امام ششم تبیین فرمود که آن قلبی است که در آن خاطره ای غیر از خاطره الله نباشد. و همین معنا نیز از امام صادق - علیه السلام - در تبیین این آیه کریمه نقل شده است، فرمود: **(الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا)** ⁽³³⁰⁾ مرگ و زندگی هر دو وسیله آزمایش اند تا روشن بشود که کدامیک از شما از نظر اعمال احسن از دیگران هستید عملاً نه این به معناست که کدامیک از شما بیش از دیگران عبادت می کنید. سخن از کمیت نیست. سخن این نیست که معلوم شود که چه کسی بیش از دیگران عبادت کرده است: قال: ليس يعني اكثركم عملاً، ولكن اصوبكم عملاً وانما الا صابة خشيه الله والنيه الصادقه ثم قال: العمل الخالص الذي لا تريد ان يمدحك عليه احد الا الله - عزوجل - والنيه افضل من العمل ⁽³³¹⁾. آفرینش مرگ و زندگی برای آن است که روشن بشود که چه کسی از دیگری عملش اصوب ⁽³³²⁾ است، یعنی به صواب و مصلحت نزدیک تر است.

فرمود کسی اهل صواب و حقیقت است که بیشتر از خدا هراسناک و دارای قلب خالص باشد. عمل خالص آن است که منظور انسان در عمل این نباشد که کسی از او تعریف بکند. نگویند که از ما تشکری نکردند. حیف است انسان عمل عبادی خالصی انجام بدهد و از دیگران توقع تشکر داشته باشد. حیف است که انسان آن مقام عظیم و بلند را با این توقع پست تنزل بدهد. البته مدح و ثنای خدا مطلوب بندگان خالص خداوند است. نیت از کار بهتر است، چون نیت اگر خالص و قوی بود انسان را به کاروادر می کند. نیت مشکل تر از کار است .

اینکه گفته اند: نية المؤمن خير من عمله⁽³³³⁾، نیت انسان مؤمن از عمل او بالاتر است. یا این که گفته اند: أفضل الاعمال أحمرها⁽³³⁴⁾، هر عملی که دشوارتر باشد ثوابش بیشتر است. این نه برای آن است که نیت با این که آسان هست از ثوابش از ثواب عمل بیشتر است. این دو اصل دینی را وقتی کنار هم بررسی می کنیم می بینیم نتیجه اش آن است که نیت مشکل است. اگر بهترین عمل دشوارترین اعمال می باشد، پس نیت چگونه بهتر از عمل است آیا مگر نیت آسان نیست؟ می فرمایند: نه. نیت احمز الاعمال است یعنی نیت از همه اعمال سنگین تر است.

انسان ممکن است در جبهه ها شرکت بکند و کشته هم بشود. کشته شدن خیلی سخت نیست. آن اخلاص العمل لله سخت است. دیونفس و شیطان را رام کردن سخت است، لذا در این روایت حضرت فرمودند نیت افضل از عمل است. چون نیت جان عمل است. این که می گویند در هنگام عبادت نیت کنید نه یعنی هنگام نماز مثلاً این معنا را در ذهن ترسیم کنید که چهار رکعت نماز ظهر بجا می آورم قربه الی الله. این به تعبیر اهل معنا نیت است به حمل اولی و غفلت است به حمل شایع. این که نیت نیست. نیت آن انبعاث و پرش روح است. اگر انسان از طبیعت پر کشید و بالا آمد می گویند نیت کرد چون به حمل شایع نیت است وگرنه این یک اخطار حصولی و مفهوم ذهنی است؛ و این برای همین حداقل عبادت ما است که واجب اداء بشود و اعاده و قضاء نخواهد، بس است. اما آن نیتی که باطن عمل به او بسته است و از عمل بالاتر است انبعاث روحی است که روح پرواز می کند؛ آن را نیتی می گویند که افضل از عمل است. گفتند خدای سبحان را با نیت مسئلت کنید. اگر انسان قرآن می خواند که تلاوت قرآن عبادت است اگر متکلم را در این کلامش مشاهده کرد، به سر تلاوت رسیده است. اگر معبود را در عبادت هایش با جان مشاهده کرد، به سر عبادت رسیده است.

امیرالمؤمنین - علیه السلام - فرمود: فتجلی لهم سبحانه فی کتابه من غیر أن یکونوا
رآوه⁽³³⁵⁾. یعنی خدای تعالی در این کتاب برای بندگانش تجلی کرد و اینها کتاب خدا را
می نگرند و می خوانند، اما خدا را نمی بینند.

پس تلاوت یکی سری دارد که مشاهده متکلم است. در این کلام یک حکم و ادبی
هم دارد که انسان چگونه این حروف را از مخارج اداء کند؛ کی وقف و کجا وصل کند.
اینها جزء احکام و آداب تلاوت است. اما سر تلاوت قرآن این است که انسان خدا را
مشاهده کند. پس انسان می تواند طرزی قرآن را بخواند که متکلم را مشاهده کند.
طرزی عبادت کند که معبود را مشاهده کند. و مرحله نازله مشاهده معبود آن است که در
صحنه ضمیر و قلب عابد چیزی جز علاقه به معبود نباشد. انسان می تواند بخوبی
تشخیص بدهد که آیا در قلبش چیزی جز خدا هست یا خیر.

امام سجاد - سلام الله علیه - فرمود: لومات من بین المشرق والمغرب لما استوحشت
بعد أن یکون القرآن معی⁽³³⁶⁾. اگر همه مردمی که بین مشرق و مغرب عالم سیر می کنند از
بین بروند و کسی روی زمین نباشد و من تنها باشم اگر قرآن با من باشد هرگز احساس
وحشت نمی کنم.

وکان - علیه السلام - اذا قرء (مَالِكِ يَوْمَ الدِّينِ) یکررها حتی کاد ان یموت⁽³³⁷⁾. -
مالک یوم الدین را وقت قرائت آنقدر تکرار می کردند که نزدیک بود جان از بدنشان
مفارقت کند.

این که حضرت فرمودند اگر همه مردم بین مشرق و مغرب عالم بمیرند و کسی روی
زمین نباشد و من تنها باشم اگر قرآن با من باشد من احساس وحشت نمی کنم، به چه
معنا است؟ یک وقت انسان از تنهایی خسته می شود چون مونس ندارد لذا از تنهایی
خسته می شود؛ یک وقت منظور از این که همه مردم عالم بمیرند یعنی همه کافر بشوند،
که مرگ حقیقی او است، امام سجاد می فرماید ما احساس وحشت نمی کنیم.

مرگ در حقیقت همان مرگ روح است. وقتی انسان کافر می شود مرده است از نظر قرآن کریم کسانی زنده اند که دین خدا را قبول کنند، (لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ) ⁽³³⁸⁾. یک وقت هم کفر زمین را گرفته بود، خدای سبحان به رسولش فرمود به اینکه اگر احدی تو را یاری نکرد، تو تنها قیام بکن: .. (لَا تُكَلِّفُ إِلَّا نَفْسَكَ وَحَرِيصَ الْمُؤْمِنِينَ) ⁽³³⁹⁾. اگر کسی در جبهه حاضر نشد و در جنگ نا برابر با کفر جهانی تنها شدی اینطور نباشد که بگوئی من تنها هستم. تو اگر تنها هم ماندی مبارزه کن چون متکلمی که کلامش قرآن است، با تو است. چه کسی شیرین گوتر از خدا. الان هم خداوند با انسان سخن می گوید. چرا؟ چون جزء آداب تلاوت قرآن این است که وقتی جمله یا ایهاالذین آمنوا رسیدیم بگوئیم: لیبیک. معلوم می شود خطاب فعلی است، الان هم خطاب با ما است.

انسان لیبیک را به یک منادی می گوید. اگر کسی ندا داد و انسان را خواست، انسان می گوید: لیبیک. معلوم می شود الان هم یا ایهاالذین آمنوا کلام الله است. الان هم خدا در این کلام ظهور می کند که اگر به رسولش فرمود: (وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ) ⁽³⁴⁰⁾، نشان می دهد که آنچه که انسان الان می خواند کلام الله است که از این زبان و دهان شنیده می شود.

چگونه گاهی خداوند سبحان می فرماید شما با کفار بجنگید، خدا کفار را به دست شما عذاب می کند. تعذیب، تعذیب خدا است؛ منتها شما مجرای قهر او هستید. او عذاب می کند، دست شما دست خداست: قاتلوهم یعذبهم الله بایدیکم ⁽³⁴¹⁾. پس عذاب، عذاب خدا است و انسان ها دست فعلی حق اند.

اگر کسی قرآن می خواند این کلام خداست که او زبان او شنیده می شود، اذتکلم می کند؛ لذا فرمود گر کافری خوگاست آیات را بشنود به او امان بدهید تا کلام خدا را بشنود، اگر چه که گوینده و خواننده یک مؤمن باشد. همانطوریکه دست مؤمن دست

خدا است⁽³⁴²⁾ کلام مؤمن هم کلام خدا است، در صورتی که جز حق نگوید و جز حق نطلبد. لذا وقتی کسی شنید که می گویند یا ایها الذین آمنوا ادب تلاوت این است که بگوید لبیک. انسان لبیک را به منادی می گوید. اگر ندائی نباشد که لبیک معنا ندارد. معلوم می شود الان هم او را می خوانند و کلام هم کلام الله است.

قرآن مانند کتابهای دیگر نیست بلکه، (إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا)⁽³⁴³⁾، یعنی جمله اعضا چشم باید بود و گوش.

وقتی قرآن می خوانند هیچ حرف نزنید. نه تنها خاموش باشید، بلکه گوش دهید. انسان تا نفهمد که استماع نمی کند، پس باید بفهمد. استماع باشد نه سماع، خاموش بودن نباشد، فهمیدن باشد.

خدای سبحان وقتی با دیگران حرف می زند به پیامبرش می فرماید تو به اینها بگو: (قل یا ایها الکافرون). اما وقتی به مؤمنین خطاب می کند در بسیاری از موارد بلاواسطه است. در سوره انعام فرمود: (وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ)⁽³⁴⁴⁾. این ادب مجلس علم تفسیر است که خدای سبحان پیامبرش را به این ادب مؤدب نموده است. فرمود: وقتی شاگردان، دوستان و اصحاب در مجلس درس تو حضور پیدا کردند که احکام الهی را یاد بگیرند، بگو سلام علیکم. آنان که اوساط محضرند سلام را از تو دریافت می کنند و آنها که جزء اوحدی از شرکت کنندگان اند، سلام من را تحویل می گیرند، کلام الله را تحویل می گیرند، نه فقط کلام رسول الله را. تو به آنها سلام بکن، یا سلام مرا به آنها برسان.

معلوم می شود کسانی که در جلسه قرآن می نشینند درجات گوناگونی دارند بعضی کلام رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) را می شنوند و برخی کلام الله را تحویل می گیرند، لذا امام سجاد (علیه السلام) می فرماید: اگر قرآن با من باشد من هرگز احساس

ترس نمی‌کنم خواه همه مردم دنیا به مرگ حقیقی، که همان کفر است، بمیرند، اگر همه کافر بشوند، برای ما تفاوتی ندارد.

ما از هیچ کس وحشت نداریم. چون انسان در نبرد با کافر چیزی را از دست نمی‌دهد که جبران پذیر نباشد. جز آن است که از یک عالم محدودی به جهان ابد پر می‌کشد؟ این که نگرانی ندارد. اگر کسی از انتقال از عالم طبیعت به ماوراء طبیعت هراسی ندارد، از کفر جهانی هم هراسی ندارد.

سر عبادت آن است که عابد معبود را در ضمیر خود مشاهده کند و این راه، راه محالی نیست، بلکه شرائط و آداب و احکامی دارد. برای این که تشخیص بدسیم آیا در ضمیر ما جز معبود احدی هست یا خیر روایتی که گذشت، سند گویائی است. چه کنیم که به این جا برسیم؟ انسان تا می‌تواند مواظب چشم و گوشش باشد. مواظب باشد که جز وظیفه شرعی چیزی در محل کار و اتاق کارش یافت نشود. در خانه هم بکوشد که آنجا جای غفلت نباشد.

مرحوم سید عبدالحسین شرف الدین جبل عاملی - رضوان الله تعالی علیه - در کتاب شریف المراجعات در شرح حال بعضی از صحابه و بزرگان این چنین نقل می‌کند که بعضی از اصحاب و بزرگان دینی و بزرگان علم و سیر و سلوک، برنامه‌ها را در منزل تقسیم می‌کردند. یعنی اعضاء خانواده در کل شبانه روز این خانه را روشن نگاه می‌داشتند. در شب اینطور نبود که همه اعضاء خانواده بعد از خوردن غذا تا صبح بخوابند؛ بلکه نگهبانی می‌دادند. مثلاً فلان مقدار از شب را یکی مشغول عبادت و درس و بحث و تلاوت و دعاء بود و دیگری می‌خوابید؛ سپس دیگری برمی‌خاست و به عبادت می‌پرداخت و اولی می‌خوابید بدنبال آن سومی برمی‌خاست و به عبادت می‌پرداخت. منزل را شب تا صبح روشن نگاه می‌داشتند، که جز نام حق در این خاده چیز دیگری برده نشود و این خانه خاموش نشود.

اگر شما ملاحظه می فرمائید که از یک خانواده چون شیخ انصاری تربیت می شود، یک انسان کاملی چون بحرالعلوم و مانند آن تربیت می شود، این محصول زحمات چندین ساله گذشتگان است و نیاکان آنها است. اینطور نیست که خدای سبحان رایگان فردی ممتاز را به یک خانواده مرحمت کند. آنها سعی می کردند که خانه را روشن کنند و چیزی که خلاف رضای حق است در آن خانه انجام نشود تا کم آن خانه بتواند مرکز نورانیت باشد، یک شهری را روشن کند. خانه ای که در آن قرآن خوانده می شود و دین در آن خانه حاکم است آن خانه برای ملائکه آسمان آن طور نور می دهد که ستاره های آسمان برای اهل زمین نورافشانی می کنند. همانطور که انسان وقتی فضای باز را نگاه می بیند که بعضی از جاها تاریک بعضی از جاها روشن است؛ بعضی جاها ستاره دارد و بعضی جاها ستاره ندارد؛ یا ستاره ای کوچک و دیگری بزرگ است؛ ملائکه آسمانی هم وقتی زمین را نگاه می کنند بعضی از جاها را تاریک و بعضی جاها را روشن می بینند. علی ای حال خانه ای که در آن قرآن خوانده می شود و دین در آن خانه حاکم است برای اهل سماء نور می دهد.

صدیقه کبری - سلام الله علیها - را که زهراء نامیدند برای این است که زهراء یعنی تابناک. خانه و محراب و مرکز عبادت او برای اهل آسمان تابناک بود. انسان کامل برای اهل آسمان نور می دهد.

دو آیه در قرآن کریم است یکی اینکه فرشتگان و حاملان عرش برای مؤمنین طلب مغفرت می کنند، و دیگر این که حاملان عرش برای من فی الارض عبادت می کنند⁽³⁴⁵⁾:
(الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا)⁽³⁴⁶⁾. حاملان عرش الهی برای مؤمنین طلب مغفرت طلب مغفرت می کنند و در آیه دیگر می فرماید: آن فرشتگان الهی برای هر که در زمین است طلب مغفرت می کند. گفته اند مراد این دو آیه یکی است آنجا که خدا فرمود: فرشتگان رحمت، حاملان عرش برای مؤمنین طلب مغفرت می کنند، آنجا که خدای می کنند؛ منظور از این آیه

کریمه ویستغفرون لمن فی الارض، همان مؤمنین اند. برای این که غیر مؤمن را نمی بینند. غیر مؤمن تاریک است. هر خانه ای را که فرشته می بیند برای اهل آن خانه طلب مغفرت می کند. آن خانه ای که دین در آن خانه حاکم است. روشن است لذا فرشتگان آن خانه را می بینند و برای آن خانه طلب مغفرت می کنند. کافر تاریک است، فرشته او را نمی بیند. خدا هم در روز قیامت آنها را نمی نگرد: (وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ⁽³⁴⁷⁾ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ)⁽³⁴⁸⁾. خدا هم او را نگاه نمی کند، گر چه بکل شئی علیم است.

پس معلوم می شود همانطوری که ستاره های آسمان روشن است و برای اهل زمین بعنوان یک موجود نورانی مطرح است؛ خانه هائی که در آن عبادت و اطاعت و تلاوت قرآن مطرح است، برای اهل آسمان نورانی است. اگر انسان توانست خانه و مرکز کار و محیط زیست اش را این چنین روشن کند، کم کم نیل بمقام عالی آسان می شود. اوائل سخت است اما بعد که انسان راه افتاد می بیند حرف های باطل زدن او را می رنجاند. وقتی انسان یک سلسله مسائل عقلی و معارف و امثال ذلک را با کسانی در میان می گذارد، چهره اینها گرفته می شود، چون در ذائقه اینها تلخ است.

وقتی کسی به آنها عادت کرد و از این کلمات لذت برد، آنگاه اگر در جمعی بنشیند که سخن از گفتن و شنیدن و خندیدن و خنداندن است رنج می برد. چون انسان می تواند به هر نحو روح خود را تربیت کند، پس چرا انسان او را از راه خوب پرورش ندهد؟ چرا به چیزهای خوب عادت ندهد؟

پس اگر خواستیم ببینیم گذشته از احکام و آداب تلاوت قرآن به سر تلاوت هم رسیده ایم یا نه، باید ببینیم آیا متکلم را در کلامش مشاهده می کنیم یا نه. اگر عبادت های ما با سر است، ببینیم معبود را مشاهده می کنیم یا خیر. راه پی بردن به اسرار عبادت این است که عابد جز معبود چیزی را مشاهده نکند و این هم درجاتی دارد که رکن اساسی آن است که انسان چیزی جز حق را دوست نداشته باشد؛ و آنگاه نگران هم

نیست، چون چیزی که از دست رفتنی است مورد علاقه او نیست، و چیزی هم که مورد علاقه او نیست از دست رفتنی است؛ لذا نه غمی به سراغ عارف می آید و نه اندوهی او را فرا می گیرد.

انسان گاهی از گذشته غمگین و از آینده هراسناک است. چیزی را که در گذشته از دست داد و الان بیاد از دست داده گذشته خود هست، غمگین است؛ یا چیزی که در آینده ممکن است از دست بدهد، الان هراسناک است. اگر کسی از گذشته و آینده نجات پیدا کرد دیگر سخن از ماضی و مستقبل نیست. از زمان بالاتر آمده است، روی گذشته و آینده پا گذاشته است، چیزی را قبلاً از دست نداده است اندوهگین باشد و چیزی را بعداً از دست نمی دهد که هم اکنون خوفناک باشد. علی ای حال به تعبیر بوعلی سینا: او فرحان است: العارف هش بش بسام یبجل الصغیر من تواضعه کما یبجل الکبیر و ینبسط من الخامل مثل ما ینبسط من النبیه و کیف لایهش و هو فرحان بالحق و بکل شیء

مؤمن همواره قلبش مسرور است. اینها نشانه پی بردن به اسرار عبادات است:

او علموا ان الله تعالی - جل ذکره - اقسام بعزته ان لا یعذب المصلین والساجدین ولایرועهم بالنار یوم یقوم الناس لرب العالمین⁽³⁴⁹⁾. فرمود: بدانید که خدای سبحان به عزت خودش قسم یاد کرد که نمازگزاران و اهل سجود را عذاب نکند و آنها را به آتش نترساند، روزی که همه گرفتار آن ترس عمومی اند نمازگذاران و اهل سجده نمی ترسند چون صدای آتش جهنم را هم نمی شنوند: (لَا یَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا)⁽³⁵⁰⁾.

أیها الناس من فطر منکم صائماً لله فی هذا الشهر کان له بذلک عندالله عتق رقبه و مغفرة لمامضى. فقیل: یا رسول الله ولیس کلنا یقدر علی ذلک فقال (علیه السلام): اتقوا النار، ولو بشق ثمره⁽³⁵¹⁾. هر کسی در راه خدا، در ماه مبارک رمضان افطاری به روزه دار بدهد مثل آن است که بنده ای را آزاد کرده است و گناهان گذشته او هم بخشیده می شود. آیا ثواب بنده آزاد کردن را خداوند به او می دهد، یا نه اصلاً روزه دار خودش را

آزاد کرده است عرض کردند یا رسول الله: این که برای افطار دادن اینقدر فضیلت است که همه ما که قدرت افطار دادن نداریم چگونه ما به این فیض برسیم؟ فرمود: شما که می توانید با یک خرما یا نیمی از خرما افطار بدهید، این کار را بکنید. آن روز خیلی سخت بود، آن روز یک نصف خرما هم افطاری دادن محسوب می شد.

یک وقت معاویه بعنوان عوام فریبی خواست در جمعی سخنرانی کند، بگوید که شما از کمبود یا گرانی گله نداشته باشید، برای اینکه خدا در قرآن فرمود روزی ها را به اندازه ای که خودش مصلحت بداند نازل می کند. برای شما همین مقدار نازل کرده است، چه گلایه ای دارید⁽³⁵²⁾:

(وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ)⁽³⁵³⁾. هر چه که در دست شما است از مخزن الهی نازل شده است و خدای سبحان برای شما همین مقدار صلاح دید که از خزانه غیبی اش نازل کند. چرا شما از گرانی و کمبود می نالید؟ آن که قرآن نمی خواند و نمی فهمد قدرت دفاع ندارد. احنف در آن جمع برخاست و به معاویه اعتراض کرد. گفت: معاویه این جا سه مطلب است و این مطلب ها را به هم مخلوط کردی:

مطلب اول: این که در خزانه غیب خدای سبحان همه اسرار و حقائق هست کسی درباره او حرفی ندارد.

مطلب دوم: این که خدای سبحان برای اداره بندگانش از مخزن غیبیت به مقدار لازم که مصلحت باشد روزی نازل می کند در آن هم حرفی نیست.

مطلب سوم: این است که ما می گوئیم خدای سبحان از مخزن غیب روزی کافی برای اداره مسلمین نازل کرده است اما تو گرفته ای و در خزانه خودت پنهان کرده ای. ما به این امر سوم اعتراض داریم. سخن آن نیست که خدا کم داده است، سخن آن است که خدا داد و تو گرفته ای و احتکار کرده ای⁽³⁵⁴⁾.

اگر همه به وظیفه خودشان آشنا باشند و کسی موش صفت نباشد اهل ذخیره و پس انداز و احتکار نباشد، در این مملکت هم چیزی کم نیست. چرا یک عده در قیامت بصورت مور و مورچه و موش در می آیند؟ برای این است که در دنیا این صفات در جانشان رسوخ کرده بود.

رسول الله فرمود: بسیار خوب اگر شما یک مؤمن را هم نتوانستید افطار بدهید، لااقل یک نصف خرما بدهید. آن هم نشد، یک شربت آب به روزه دار بدهید.

آن روز این گونه بود. یک عده در مدینه وضع مالی شان خوب بود که بعدها به این صورت ناتوانی در آمدند و یک عده هم از ابتداء وضعشان این گونه فقیرانه بود. حضرت هم با همین مردم جهان را به اسلام فرا خواند و رهبری کرد. فرمود: بدون کمترین تردیدی پیش می روید اگر از شکم نجات پیدا کنید، چیزی بر شما مسلط نمی شود و اگر از این هوس و نفس رها بشوید چیزی بر شما پیروز نخواهد شد. لذا حضرت فرمودند: اگر نتوانستید افطار کامل بدهید ولو بشربه من ماء افطار اندک را ترک نکنید.

آنگاه فرمود: ایها الناس من خفت منکم فی هذا الشهر عما ملکت یمنه خفف الله علیه حسابہ. که این بحث راجع به آن است که انسان به زیردستانش کمک کند، انسان نسبت به آنها که سمتی دارد خیلی دوستانه رفتار کند. در ماه مبارک رمضان نسبت به کسانی که حرف انسان را باید گوش بدهند ارفاق و تخفیف بایستی داشت. گرچه زیر دست و بالا دست در قیامت معلوم می شود. بسا پیاده که در آنجا سواره می آید، بسا سواره که در آنجا پیاده خواهد شد، بسا اسیر که آن جا امیر می آید، بسا امیر که آنجا اسیر خواهد شد. ان الغنی والفقیر بعد العرض عل الله.

گفتار دوازدهم «حاوی مباحث» :

در قیامت اعمال انسان را با یک واحد مخصوص می سنجند
هر چه دریم محصول تربیت رسول خداست
فرق صلوات خداوند بر رسول و بر مؤمنین
سخن امام مجتبی در مورد امامت با محمد بن حنفیه
و من اکثر فیه من الصلوة علی ثقل الله میزانه یوم تخفف فیه الموازین.
هرکس در این ماه بر من زیاد صلوات بفرستد ترازوی اعمالش سنگین خواهد شد،
روزی که ترازوی اعمال بسیاری از مردم سبک می شود.

قیامت اعمال انسان را با یک واحد مخصوصی می سنجند، نه با اجرام مادی و امثال
آن. در دنیا انسان اگر خواسته باشد متاع مادی را بسنجد آن را با یک ترازوی خاص
مادی توزین می کند. انسان اگر خواست درجه حرارت یا برودت هوا را بفهمد با یک
میزان الحرارة خاصی می فهمد. اگر خواستند فشار آب یک رودخانه ای را بسنجند با
یک ابزار مادی می سنجند. در مسائل ادبی اگر خواستند شعری را بسنجند با یک وزن
خاصی می سنجند. هر چیزی در جهان طبیعت برای خود یک وزنی دارد که با آن وزن
آن موزون را می سنجند. اعمال ما را که در قیامت می سنجند با چه واحدی می سنجند؟
آیا اعمال ما را با سنگ و متر و عدد و رقم می سنجند، که چقدر عبادت کردیم یا واحد
وزن در قیامت چیز دیگری است؟ قرآن می فرماید: والوزن یومئذ الحق⁽³⁵⁵⁾، یعنی در
قیامت اعمال را با حق می سنجند. نفرمود والوزن یومئذ حق، در قیامت وزنی هست مثل
آن که بگوئیم؟ الجنة حق و النار حق بهشتی هست جهنمی هست. کلمه حق در آیه با
الف و لام آمده است، یعنی در آن روز اعمال و عقائد و اخلاق مردم را با حق می
سنجند. حق در یک طرف و اعمال در طرف دیگر. حق وزن است، عقائد و اخلاق و
اعمال موزون. اگر کسی خواست نان را بسنجد سنگ در یک طرف ترازو و نان در طرف

دیگر ترازو گذاشته می شود. سنگ بنام وزن است و نان موزون است. در قیامت اعمال انسان ها را با وزن حقیقت می سنجند. آنجا حقائق و اعمال را با سنگ و متر و رقم نمی سنجند؛ مثل گردو نیست که با عدد شماره کنند، و یا مثل نان و گوشت نیست که با سنگ وزن کنند. اعمال را با حق می سنجند که مشخص شود چه عملی حق داشت و چه عملی از حق بی بهره بود؛ لذا در قرآن کریم وقتی سخن از توزین اعمال مطرح است می فرماید: آنان که اعمالشان سنگین است. اهل سعادتند و آنان که اعمالشان سبک است، از سعادت محروم اند. یعنی این واحد را که حق است عده ای دارند و عده ای ندارند.

در بیانات امیرالمؤمنین - سلام الله علیه - آمده است، چه این که در بیان رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - رسیده است که حضرتش فرمود: زنوا قبل ان توزنوا⁽³⁵⁶⁾. قبل از این که شما را وزن کنند خودتان را وزن کنید.

روزی فرا می رسد که انسان را وزن می کنند که کدام انسان سبک و کدام انسان سنگین است. گاهی انسان بدن خود را می کشد که چند کیلو است، این بار زائد را موجودات دیگر هم دارند. کمال انسان به عقل و معارف عقلی او است؛ خود را با یک میزانی که خدای سبحان نازل فرموده است، بسنجید.

حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود قبل از این که شما را بکشند خود را وزن کنید، ببینید سبک هستید یا سنگین. با میزان قرآن کریم و با وزنی که حق است تشخیص این کار که انسان بفهمد روی حقیقت کار می کند یا خیر، خیلی دشوار نیست.

در این خطبه حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود در ماه مبارک رمضان هر کس بیشتر بر من صلوات بفرستد خدا ترازوی او را سنگین می کند. صلواتی را که ما می فرستیم از طرف ما نسبت به حضرت کمالی عائد نمی شود. خدای سبحان کمالات لائق را به آن حضرت (صلی الله علیه و آله و سلم) مرحمت کرد و می کند، ما آن چیزی را که از خدای سبحان مسئلت می کنیم، بعنوان یک علت فاعلی و واسطه در

فیض سبب خیر نخواهیم بود که پیامبر بوسیله درود ما کامل بشوند، بلکه بوسیله درود ما کمالاتشان ظاهر می شود و علت فیاضه اش خدای سبحان است. از ما خیری به آن حضرت (صلی الله علیه و آله و سلم) نمی رسد، چون هر چه ما داریم محصول تربیت ایشان است. مثل یک باغبانی که در روزه عید دسته گلی از باغ صاحب باغ داده بچیند و به صاحب باغ اهداء کند، آیا این باغبان چیزی از خود به صاحب به صاحب باغ داده است؟ ما به هر خیری که برسیم، گلهائی است که از بوستان رسول خدا - علیه آلف التحیه و الثناء - نصیب ما شده است؛ اگر هم یک دسته گلی می چینیم و به حضرتش تقدیم می کنیم از باغ او است. بنابراین دروهای ما چیزی نیست که حضرت (صلی الله علیه و آله و سلم) از آن به کمالی برسند، اما برای خود ما یک تقریبی است که ما از آن راه به کمال نائل می شویم. معنای صلوات فرستادن بر رسول خدا آن است که خدایا رحمتت را بر پیامبر و آل پیامبر نازل فرما. وقتی این رحمت بر حضرت نازل شد به دیگران هم می رسد چون او مجرای فیض است. اگر بخواهد خیری به دیگران برسد باید به عنوان رحمت خاصه اول بر حضرت نازل بشود تا به دیگران برسد؛ لذا علی - علیه السلام - فرمود هرگاه حاجتی داشتید، دعائی کردید، چیزی از خدا خواستید، همراه با آن یا بعداً صلوات بر پیامبر را فراموش نکنید⁽³⁵⁷⁾ زیرا صلوات بر آن حضرت یک دعائی مستجاب است، و چون همراه صلوات حاجت خود را خواستید، خدای سبحان این چنین نیست که یکی را برآورده کند و دیگری را برآورده نکند؛ لذا گفتند اگر خواستید دعا کنید اول از خدای سبحان درود بر پیامبر را مسئلت کنید تا در پرتو این صلوات که یک دعائی است مستجاب، سائر دعاها هم مستجاب بشود. لذا در برنامه های آموزنده امام سجاد - سلام الله علیه - که مثل اعلائی نیایش و دعا را به ما می آموزاند، در بسیاری از فرازهای ادعیه ایشان صلوات بچشم می خورد. هر مطلبی را که آن حضرت از خدا می

خواهند قبل و بعدش صلوات است چون آن اول و این آخر را خداوند مستجاب می کند بین آن ها را هم مستجاب خواهند فرمود.

این صلوات را که خدا و ملائکه بر پیامبر می فرستند بر مؤمنین هم می فرستند. این مؤمن چه مقامی دارد که خدای سبحان بر او صلوات می فرستد. در سوره مبارکه احزاب این دو جریان وجود دارد: 1 - صلوات خدا و ملائکه بر پیامبر - علیه آلف التحیه والثناء - 2 - صلوات خدا و فرشتگان خدا بر مؤمنین.

اما اول: (إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا) ⁽³⁵⁸⁾. به ما هم دستور دادند، فرمودند: شما هم بر خدا صلوات بفرستید. بگوئید: اللهم صل على محمد و آل محمد.

اما دوم: فرمود: (هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ) ⁽³⁵⁹⁾ خدا و ملائکه او بر شما صلوات می فرستند تا شما را از تاریکی ها به نور هدایت فرماید.

مؤمن به جایی می رسد که خدا بر او صلوات می فرستد تا او را به فضای نور منتقل کند. مؤمن به جایی می رسد که فرشتگان بر او صلوات می فرستند تا او را به فضای روشن منتقل کنند. پس معلوم می شود خاصیت صلوات نورانی کردن است. صلوات خدا، که صفت فعل خدا است، همان نورانی کردن است. قول خدا همان فعل خدا است و لفظ خدا همان کار خدا است. وقتی خدای سبحان توفیقی داد که یک مؤمن نورانی بشود، یعنی بر او صلوات فرستاد؛ وقتی توفیقی نصیب یک انسان شد که او در فضای دلش تاریکی احساس نکرد، معلوم می شود که صلوات فرشتگان نصیب او شده است. هر جا که انسان گرفتار خیال باطل است، در آنجا صلوات فرشتگان شامل حالش نشده است. هر جا در خود نورانیتی احساس کرد، معلوم می شود صلوات الهی و فرشتگان الهی نصیب او شده است. درباره پیامبر فرمود: (إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ) ⁽³⁶⁰⁾ در

تجلیل پیامبر همه فرشتگان را با خود یک جا ذکر می کند. جمله هنوز تمام نشده، ملائکه را هم ذکر فرمود. مثلاً اگر مهمان عزیزی وارد شهری بشود و شخصیتی بخواهد از او تجلیل کند با همه دوستان و آشنایانش به دیدار او می روند. این دیدار دست جمعی یک تجلیل ظاهری است. وقتی خدا بخواهد بر پیامبرش صلوات بفرستد، همه ملائکه را در خدمت خود قرار می دهد.

اما در تعبیر دوم و صلوات بر مؤمنین این چنین نیست، فرمود: هو الذی یصل علیکم وملائکتہ. یعنی خدا جدا و فرشتگان جدا. بعد از تمام شدن جمله، ملائکه را ذکر فرموده است. تجلیلی که خداوند نسبت به مؤمنین می کند نظیر تجلیل از پیامبر نیست. فرق دیگر در آن است که درباره پیامبر فرمود ما بر پیامبر صلوات می فرستیم تا او را از ظلمت ها به نور خارج کنیم؛ او خود نور است، و او را خدا نور کرد و مصداق کامل و جعلنا له نوراً یمشی به فی الناس⁽³⁶¹⁾ است. ولی درباره مؤمنین فرمود خداوند بر شما صلوات می فرستد و فرشتگان او نیز، تا شما را از ظلمت ها به نور بیرون بیاورند. معلوم می شود صلوات خدا یعنی نورانی کردن و اگر این فیض قطع بشود و خدا بر کسی صلوات نفرستد، یعنی در ظلمت ماندن. ما باید خود را با این معیار وزن کنیم. ببینم از صلوات خدا بهره می بریم یا خیر؟ بدانیم هر جا که لغزیدیم و گرفتار گناه شدیم در آن حال صلوات فرشتگان خدا نصیب ما نشده است؛ و هر لحظه که توفیق اطاعت و انجام تکالیف شرعی نصیب ما شد، از احکام و آداب عبادات کم و بیش به اسرار عبادات راه پیدا کردیم، بفهمیم به اینکه صلوات خدا و فرشتگان خدا نصیب ما شده است.

این مقام شامخ مؤمن است که مؤمن به جایی می رسد که خدا و ملائکه او بروی صلوات می فرستند، تا او را نورانی کنند. اگر کسی از این راه نور گرفت، هم راه خود را می بیند و هم راه را به دیگران نشان می دهد؛ و اگر از این راه نور نگرفت، نه راه خود را می بیند و نه می تواند راهنمای دیگران باشد.

علی - علیه السلام - فرمود: لیس فی البرق الخاطف مستمتع لمن یخوض فی الظلمه⁽³⁶²⁾. آن انسانی که در تاریکی فرو رفته است، هرگز با برق جهنده نمی بیند و به مقصد نمی رسد. یک مسافر راه گم کرده که در شب تار سرگردان است. گاهی به هنگام رعد و برق لحظه ای فضا برای او روشن می شود. آیا با آن یک لحظه او می تواند به مقصد برسد؟ آن یک لحظه ممکن است جلوی پا را به اندازه یک گام روشن کند، اما فوراً خاموش می شود. انسان دنیازده هم مثل آن گرفتاری است که در تاریکی فرو رفته است. و هیچ نوری برای او نیست، مگر همان برقی که گاهی می جهد و خاموش می شود و با آن یک لحظه برق کسی را نمی بیند و به هدف نمی رسد. انسان دنیازده چند لحظه ای در لذت و نشاط است، خیال می کند این سعادت، کمال، رفاه و آسایش او است؛ این انسان مانند مسافر در شب تار است که احياناً دل را به آن یک لحظه برق خوش کرده است، لذا فرمود به آن برق کسی به مقصد نمی رسد.

کسی که در ظلمت و تاریکی فرو رفته است هرگز خود را نمی بیند تا راه را ببیند و احياناً به دیگران هم نشان بدهد.

امام مجتبی (علیه السلام) در اواخر عمرشان به قنبر فرمودند: برو ابن حنفیه را حاضر کن. وقتی حاضر شد، فرمود: ابن حنفیه! الان سخنانی مطرح است که با آن سخنان مرده ها زنده می شوند و مناسب نیست که تو این سخن ها را نشنوی. آنگاه فرمود: کونوا اوعیه العلم و مصابیح الهدی⁽³⁶³⁾ بکوشید که اوعیه علم و دانش مصابیح الداجی⁽³⁶⁴⁾ باشید. بکوشید جانتان ظرف دانش باشد و در دلتان دانش و علم راه پیدا کند.

چیزهایی که سودمن نیست به دل راه ندهید. نه تنها اوعیه و ظرف های علم و دانش باشید، بلکه مصباح ها و چراغ های هدایت باشید. عالم باشید که راه خود را می بینید، مصباح باشید که به دیگران راه نشان بدهید. هم راه خویش را طی کنید، هم عده ای را همراه ببرید. انسان عالم مؤمن، هم راه خود را طی می کند، هم راه دیگران را نمی بندد.

بلکه عده ای را به همراه خود می برد. انسان غیر عالم راه خود را نمی داند؛ انسان عالم غیر مؤمن راه را می داند ولی راهزن است، راه را می بندد. حضرت مجتبی (علیه السلام) فرمود: بکوشید که دلهایتان ظرف دانش و چراغ هدایت باشد. از جانتان علم و از دلتان نور به امت اسلامی افاضه بشود، چون علم بدون ایمان سودی ندارد، لذا فرمود: به عالم شدن بسنده نکنید، از یک طرف عالم شدن و از طرف دیگر چراغ هدایت را فرا راه دیگران قرار دادن.

بعد از این که این سلسله سخنان حکیمانه امام مجتبی - سلام الله علیه - تمام شد، درباره امامت و خلافت سخن گفت، فرمود: بعد از من حسین بن علی - علیهما السلام - به مقام امامت و خلافت می رسد. این مقام مخصوص آن حضرت است، گرچه تو ای ابن حنفیه فرزند علی بن ابیطالب و برادر ما هستی، اما مقام امامت ارثی نیست که مانند امور دنیائی هر فرزندی از پدرش ارث ببرد. بلکه موهبتی است بعد از من امامت مخصوص حسین بن علی بن ابیطالب است، مبادا در این کار طمع کنی و بگوئی من هم فرزند علی و برادر حسن بن علی هستم لذا من هم شایسته مقام امامت و خلافت می باشم. وقتی این سخنان را ابن حنفیه از امام حسن - علیه السلام - شنید، به آن حضرت عرض کرد: آیا من مجاز هستم عقیده ام را درباره امامت و خلافت مطرح کنم؟ حضرت (علیه السلام) فرمود: بگو: عرض کرد: عقیده ام آن است که این مقام مخصوص حسین بن علی بن ابیطالب است. حسین بن علی بن ابیطالب - سلام الله علیهما - درجاتی دارد که ما آن را نداریم. چندین خصوصیت ممتاز در حسین بن علی - علیهما السلام - است که ما فاقد آنها هستیم: کان اعلما واحلما و اقربنا الی رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) رحماً و کان فقیهاً قبل ان یخلق و قرأ الوحی قبل ان ینطق. او در عالم غیبت به کرسی فقاقت رسیده و قبل از این که به عالم ناسوت بیاید، عالم بود. او علمش را از مکتب و

مدرسه نیاموخت و چیزی از این راه نیندوخت. او قبل از آن که به این عالم بیاید در عالم دیگر فقیه بود.

علی بن ابیطالب - سلام الله علیه - فرمود: اول کسی پیامبر را تصدیق کرد، من بودم و من وقتی پیامبر را تصدیق کردم که هنوز آدم ابوالبشر بین ملکوت و ناسوت یا بین جبروت و ملکوت و بین عالم عقل و مثال بود. هنوز آدم ابوالبشر به مقام کمال وجودی اش نرسیده بود و در آن عالم همه اهل بیت حضور داشتند که من پیامبر را تصدیق کردم⁽³⁶⁵⁾؛ لذا ابن حنفیه می گوید: حسین بن علی کان فقیها قبل ان یخلق. قبل از اینکه به حرف بیاید، قاری وحی بود. وحی را می دانست و وحی را می خواند. یا قبل از آن که وحی به عالم نطق و لفظ تنزل کند و به کسوت عبادت در بیاید، حسین بن علی عالم به وحی بود. این ها همه نگارانی بودند که به مکتب بشری نرفتند و به تعلیم الهی با یک غمزه مسئله آموز صد مدرس شدند. این ها در کنار مکاتب بشری درس نخواندند، علوم شان مستقیماً از راه رسالت خاتم الانبیاء - علیه آلاف التحیه و الثناء - به خدای سبحان می رسد. وقتی ابن حنفیه گزارش اعتقاد خود را در محضر امام مجتبی - سلام الله علیه - داد، روشن شد که دیگر او درباره امامت ادعائی ندارد.

در یکی از مسافرتها حسن بن علی - سلام الله علیهما - به پای درختی خشکیده ای تکیه داد که دیگری هم در جوار حضرت (علیه السلام) قرار داشت. آن شخص به حضرت عرض کرد: اگر این درخت سبزه بود و میوه و خرما می داد در این هوای گرم ما از خرما می این درخت استفاده می کردیم. حسن بن علی - علیهما السلام - براساس این پیشنهاد دعائی فرمودند و آن درخت پژمرده و خشکیده سر سبز و شاداب شد و میوه ای داد. ساربانانی که آنجا بود گفت حسن بن علی سحر و جادو کرد. امام مجتبی (علیه السلام) - سلام الله علیه - فرمودند: این سحر نیست ولکن دعوة ابن نبی مستجاب⁽³⁶⁶⁾ دعای فرزند پیامبر است که مستجاب شد.

اگر کسی به سر عبادت برسد معبود خود را مشاهده می کند قهراً خواسته او خواسته معبود است و اگر چیزی را بخواهد انجام می گیرد. در ذیل آیه مبارکه (وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ) ⁽³⁶⁷⁾، این روایت شریف است که: معصوم - علیه السلام - فرمود: ان قلوبنا اوعية اراده الله ⁽³⁶⁸⁾، دل‌های ما ظرف اراده خدا است. خدای سبحان اگر در جهان کار مشخصی انجام می دهد، با اراده جزئی انجام می دهد و این اراده خدا صفت فعل خدا است و زائد بر ذات است و در یک موجودی ممکن و در محل و مظهر ممکن ظهور می کند، و آن مظهره قلب معصوم اولیاء الهی است. لذا استاد علامه طباطبائی - رضوان الله علیه - می فرمودند: معنای صلوات بر محمد و آل محمد - علیهم افضل صلوات المصلین - این است که: خدایا آن رحمتت را بر این ها نازل کن که از این ها به ما برسد. اگر یک کشاورزی بخواهد مرکز کشتش رشد کند، از خدا بارون می خواهد. باران بالاخره باید از بالا بیارد. اول فضا را سیراب می کند، بعد به زمین می رسد. رحمت اگر بخواهد بیارد اول بر این خاندان می بارد، بعد به دیگران می رسد، لذا همین طلب رحمت کردن مستلزم استجاب دعا است. از این نظر معصومین فرمودند ان قلوبنا اوعية اراده الله.

مرحوم سید حیدر آملی این سخن بلند را نقل فرمود و به مرحوم محقق طوسی منسوب است که درباره ولی عصر - ارواحنا فداه - گفته می شود و بیمنه رزق الوری و بوجوده ثبتت الارض و السماء ⁽³⁶⁹⁾، از ادله دیگر اثبات این مطلب آسان است.

در یکی از سفره های پر برکت حسن بن علی - علیه السلام - که حضرت در حالی که وسائل نقلیه و مرکوب های راهوار داشتند، مع ذلک برای اینکه فیض بیشتری برده باشند پیاده به مکه مشرف می شدند، در یکی از این مسافرت ها پای مبارک آن حضرت آماس کرد؛ به خدمتگزارش فرمود: این پول را بگیر و چند قدم جلوتر مرد سیاه چهره ای می آید این پول را به او بده و روغنی دارد از او بگیر و بیاور که من به پایم بمالم تا

درمان بشود. همه اینها با استفاده آن علم درونی امام حسن بن علی - علیهما السلام - است. خدمتگزار حضرت جلو رفت و دید با همان نشانه و خصوصیتی که امام فرمود مردی سیاه چهره می آید. از او پرسید: چنین روغنی داری که برای ورم پا مفید باشد؟ گفت: آری. گفت این پول را بگیر و آن روغن را بده. گفت: برای که می خواهی؟ گفت: برای حسن بن علی. این مرد سیاه چهره گفت: حسن بن علی مولای من است و من به او ارادت دارم این روغن را بگیر و ببر. گفت: من باید این روغن را از شما بخرم و شما اگر ارادتی داری به حضور مولایم شرفیاب شو و در آنجا عرض ارادت کن. پول را داد و روغن را گرفت و با هم به حضور حسن بن علی - علیهما السلام - شرفیاب شدند. این مرد بین مکه و مدینه در آن هوای سوزان به امام مجتبی یک مطلبی پیشنهاد داد، عرض کرد: یابن رسول الله شما از خدای سبحان مسئلت کنید که فرزندی به من می دهد شیعه و از دوستان شما باشد. من وقتی از منزل به قصد مسافرت بیرون می آمدم عیالم باردار بود، دعا کنید وقتی فارغ می شود فرزندی باشد که جزء دوستان شما باشد. این را بعنوان بهترین دعا از امام مجتبی (علیه السلام) مسئلت کرد و ایشان فرمودند: خدا به تو فرزندی داد که شیعه است و ما را دوست دارد. (370)

این تلاش یک انسان سیاه چهره زیر آسمان سوزان حجاز است. بعنوان دعائی که از امام زمانش می خواهد، نخواست که خدایا به من مال و مسکن بده یا خدایا به من دنیا بده، بلکه او فرزند صالح می طلبد. چون یکی از بهترین برکات حیات انسانی داشتن فرزند صالح است که تا زنده است و طلب مغفرت می کند آثار خیر برای گذشتگان محفوظ خواهد بود.

و من تلی فیه آیه من القرآن کان کمن ختم القرآن فی غیره من الشهور (371).
 عظمت ماه مبارک رمضان به نزول قرآن کریم است و دستور تلاوت قرآن کریم را در این ماه حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) آن چنان تبیین می کند که اگر کسی

یک آیه در این ماه تلاوت کرد مثل آن است که یک قرآن در غیر ماه مبارک رمضان
ختم کند.

گفتار سیزدهم «حاوی مباحث» :

تعبیر تجلی یکی از ظریفترین تعبیرات فرهنگ اسلامی است

شایسته نیست مؤمن بمیرد و قرآن را یاد نگیرد

قرآن طناب و ریسمان الهی است

اهل معنی شرم از گناه دارند

اسلام به تک تک افراد امت روح کرامت می دهد

وقتی انسان به فیض تلاوت قرآن نائل می شود که متکلم در این کلامش مشاهده کند، صاحب این سخن را در متن سخن زیارت کند. علی - علیه السلام - فرمود: فتجلی لهم سبحانه فی کتابه من غیر أن یکونوا رأوه⁽³⁷²⁾. خدای سبحان در این کتاب برای بندگانش تجلی کرد و اینها خدا را نمی بینند. آنگاه فرمود همه حقائق در قرآن کریم هست؛ جریان گذشته و آینده در قرآن کریم هست. قرآن را به سخن در بیاورید، از او سخن بگیرید، از او سؤال کنید، ولی هرگز قرآن با شما سخن نمی گوید ولیکن من هستم که سخنگوی قرآن هستم و از زبان قرآن سخن می گویم و معارف قرآن را می دانم و برای شما بازگو می کنم؛ و معنای تلاوت راستین را هم تبیین کرد، فرمود: خدا که صاحب این کتاب است در این کتاب برای بندگانش تجلی کرد. همین مضمون با تعبیر دیگر از امام صادق - سلام علیه - نقل شده است که فرمود: لقد تجلی الله سبحانه تعالی لعباده فی کلامه ولیکنهم لایبصرون خدای سبحان برای بندگانش در کلام و کتابش تجلی کرد ولی اینها آن خدای متجلی را نمی بینند، فقط حروفی را می شنوند و الفاظی را اداء می کنند.

امام ششم - سلام الله علیه - این سخن را فرمود و آنقدر امام - سلام الله علیه - بعضی از آیات قرآن مثل (ایاک نعبد یا مالک یوم الدین) را تکرار می کرد که می فرمود: حتی کانی سمعته من قائله. این قول را آنقدر تکرار کردم که گویا از گوینده اش می شنوم، که گویا از خدای سبحان می شنوم. الان هم این ندا هست⁽³⁷³⁾.

یکی از بهترین و ظریف ترین تعبیرات در فرهنگ اسلامی همان تعبیر ظریف تجلی است. تجلی را قرآن و روایات به ما این چنین آموختند، وقتی خدای سبحان بخواهد یک حقیقتی را که از جهان غیب تنزل می کند و پائین می آید برای ما تبیین کند می فرماید این تجلی شده است. تجلی غیر از تجافی است. قرآن که در ماه مبارک رمضان نازل شده نه یعنی آنطوری که باران از بالا آمد. وقتی باران نازل می شود بصورت تجافی است، یعنی جا خالی می کند. وقتی بالا هست دیگر در پائین نیست و وقتی به پائین آمد دیگر بالا نیست. اما وقتی خدای سبحان می فرماید در ماه مبارک رمضان ما قرآن را نازل کردیم آیا همانطوری که باران را نازل کردیم؟ آنطور قرآن را نازل کردیم که وقتی قرآن در پیش ما است دیگر در دست شما نیست و وقتی آمد به زمین دیگر پیش ما نیست؟ معنای (إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ)⁽³⁷⁴⁾ معنای (شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ)⁽³⁷⁵⁾ این نیست که قرآن در این ماه نازل شد، آنطور که باران نازل شد، بلکه معنای آن چنین است که قرآن در این ماه تنزل کرد نه نزول یافت. یعنی این حقیقت که پیش خدا بود و الان هم هست و همیشه خواهد بود، رقیق شد، نازل شد، تنزل کرد، بصورت لفظ در آمد که انسان می تواند آن را بگوید، بشنود، بنویسد و بخواند. قرآن تنزل یافت نه تجافی کرد. اگر یک وقت مجتهد فقیه یا حکیم الهی یک مطلب منقول یا معقولی را که جزء معارف بلند اسلامی است در عاقله خود می پرواند و کم کم برای اینکه دست دیگران هم به او برسد آن معنای بلند نقلی یا عقلی را تنزل می دهد، به صورت لفظ یا نقش کتاب در می آورد، بصورت موج در می آورد که با زبان بگوید و یا بصورت نقش در می آورد که بنویسد، شنونده می شنود و خواننده می خواند، نه به این معنا است که دیگر در عاقله و فکر او این معنا نباشد. وقتی می گویند یک مجتهد یک مطلب فقهی را تنزل داد بصورت یک مسئله ساده در آورد که هر مکلفی بخواند و بفهمد نه به این معنا است که آن ملکه اجتهادش بصورت رساله درآمد و دیگر چیزی بعنوان ملکه اجتهاد در

جان و روح بلند او نیست، زیرا آن ملکه اجتهاد را انزال نکرد پایین نیامد بلکه آن حقیقت را تنزل داد. یعنی براساس همان حقیقت الفاظ و معانی و مفاهیمی را به دیگران القاء کرده است. این معنای تنزل است قرآن کریم و روایات از این معنا به تجلی تعبیر می کنند.

صحیفه سجادیه امام سجاد - سلام الله علیه - جزء کتابهای قیم امامیه است، بلکه در کنار قرآن کریم، نهج البلاغه و صحیفه سجادیه حتماً حضور دارند. ترجمه فارسی این کتاب شریف دشوار نیست؛ حضرت سجاد (علیه السلام) دعائی دارند بنام دعای ختم قرآن⁽³⁷⁶⁾، وقتی انسان قرآن را تمام کرد آن دعا را بخواند که حضرت بعد از فراغت از ختم قرآن آن دعاء را می خواندند. دعاء مزبور در عظمت قرآن و این که قرآن درباره قاری قرآن چه برکتی دارد مطالب فراوانی در آن هست، تا می رسد به این جملات که امام سجاد (علیه السلام) به خدای سبحان عرض می کند: پروردگار آن روزی که تجلی ملک الموت لقبها من حجت الغیوب و رماها عن قوس المنايا باسهم وحشة الفراق فرشته مرگ عزرائیل - سلام الله علیه - از پشت پرده های غیبت تجلی کرده است و برای قبض ارواح متجلی شد، آن روز به ما رحم کن. از نازل شده عزرائیل - سلام الله علیه - بعنوان تجلی یاد شده است که برای محتضر فرشته مرگ تجلی می کند.

این اصطلاح تجلی که در قرآن درباره موسای کلیم آمده است: (فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ)⁽³⁷⁷⁾، در نهج البلاغه⁽³⁷⁸⁾ درباره قرآن آمده است، از زبان امام صادق درباره عظمت قرآن نقل شده کردند⁽³⁷⁹⁾ از زین العابدین درباره عزرائیل نقل شده که بهترین و لطیف ترین تعبیری است که انسان را به ماوراء طبیعت مأنوس و آشنا می کند.⁽³⁸⁰⁾

ما اگر خواستیم ببینیم به سر تلاوت قرآن رسیدیم یا خیر مشاهده کنیم ببینیم آیا متکلم را با جانمان زیارت کرده ایم یا خیر. صاحب این کلمات را با چشم دل دیده ایم یا نه. اگر صاحب این کلمات را با چشم دل دیده ایم، به سر تلاوت قرآن رسیده ایم،

وگرنه انسان ممکن است به احکامش برسد؛ انسان ممکن است با ادب تلاوت مؤدب بشود ولی ممکن است به سر تلاوت قرآن نرسد.

درباره تلاوت قرآن و عظمت مقام قرآن در جوامع روائی ما کتابی است که مشتمل بر چندین باب است. مرحوم کلینی - رضوان الله علیه - در کتاب قیم کافی بحثی دارند بنام فضل قرآن آنگاه بایی است بنام فضل حامل القرآن که انسانی که حامل قرآن باشد با فرشتگان محشور خواهد بود. کسی که قرآن را حمل کند نه مثل یهودی ها که تورات بر آنها تحمیل شد اما تورات را حمل نکردند. درباره یهود در سوره جمعه فرمود: (مَثَلُ الَّذِينَ حُمِلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا) ⁽³⁸¹⁾ خطر یهودزدگی را در چند جای این سوره می بینیم، که مبادا آثار یهودیت در بین مسلمین رواج پیدا کند. فرمود شما با قرآن کاری نکنید که یهودی ها با توراتشان کردند. تورات را ما بر اینها تحمیل کردیم، ولی اینها حمل نکردند؛ ما به اینها دادیم نگرفتند. فضل از آن کسی است که قرآن را حمل کند، معانی اش را بفهمد، احکامش را عمل کند، به آدایش مؤدب باشد، به اسرارش هم پی ببرد. لذا اگر کسی با قرآن این چنین رفتار کرد، از امام صادق - سلام الله علیه - رسیده است که فرمود: الحافظ للقرآن العامل به مع السفره الكرام البرره ⁽³⁸²⁾. اگر کسی قرآن بفهمد و به قرآن عمل کند با فرشتگان، که سفرای الهی و اهل کرامت و نیکی اند محشور خواهد شد. آن عظمتی که برای قرآن کریم ذکر شده است نشان می دهد که باطن قرآن در قیامت از صف مؤمنین و صدیقین متقین و شهدا و صالحین می گذرد. چون در قیامت صفوف فراوانی است: صف متقین، صف صالحین، صف شهداء، صف صدیقین، صف ربانیین و مانند آن. یک انسان نورانی با یک چهره روشن از کنار این صفوف می گذرد. از کنار هر صف که گذاشت افراد آن صف می گویند ما او را بخوبی می شناسیم، او از ما است ⁽³⁸³⁾. ولی از مقام آنها هم می گذرد. این که فرمود کسی که قرآن را بفهمد و عمل کند با فرشتگان مکرم محشور می شود سرش آن است که مسیر

نزول وحی را فرشتگان کریم تأمین کرده اند: بآیدی سفره کرام برره⁽³⁸⁴⁾. یعنی این کتاب بدست سفرای کرام گذاشت، و بدست شما رسید.

بیانی از امام صادق - سلام الله علیه - است که از رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - نقل فرمود، که فرمودند: حملة القرآن عرفاء اهل الجنة⁽³⁸⁵⁾. حاملین قرآن چهره های شناخته شده و شناسای اهل بهشت اند. برای مردم بهشت، این چهره ها شناخته شده است و اگر کسی یادگیری قرآن برای او دشوار است، این دشواری را تحمل کند و یاد بگیرد، اجرش دو چندان است، آن که برای او حفظ و یادگیری قرآن آسان است یک برابر اجر می برد، و آن که برای او دشوار است این مشقت را تحمل بکند و یاد بگیرد، اجرش دو برابر خواهد بود. که امام صادق طبق این نقل فرمود: ان الذی یعالج القرآن و یحفظه بمشقه منه لعله حفظه له اجران⁽³⁸⁶⁾.

از امام ششم - سلام الله علیه - باز رسیده است که: ینبغی للمؤمن ان لایموت حتی یتعلم القرآن او یکون فی تعلیمه⁽³⁸⁷⁾. شایسته نیست که مؤمن بمیرد و قرآن نداند، چون بعد از مرگ انسان به زبان قرآن سخن می گوید. این که در تلقین میت به عربی گفته می شود برای آن است که بعد از مرگ کسی که مسلمان باشد و برنامه اش برنامه قرآنی باشد، آن باطن ظهور می کند، بزبان عربی خوب سخن می گوید و عربی خوب حرف می زند؛ زبان اهل بهشت عربی است. نباید گفت کسانی که به عربی آشنا نیستند چگونه در بهشت سخن می گویند. زبان بهشت تابع عقیده اهل بهشت است و اصولاً زبان و چهره و اندام به قالبی در می آید که مناسبت قلب این شخص باشد. چطور یک عده بصورت انسان محشور می شوند و یک عده بصورت حیوان؟ و عده ای که صورتشان سیاه است و عده ای صورتشان سفید⁽³⁸⁸⁾؟ صورت و لفظ و اندام و لغت و کلمات را باطن بعهد می گیرد، نه ظاهر. در قیامت عقیده به زبان می آموزاند که این چنین بگو. در بهشت همه عربی سخن می گویند و لاغیر. خطیب اهل الجنة داود - سلام الله علیه -

خواهد بود که امیرالمؤمنین در نهج البلاغه فرمود: برادر ما داود قاری اهل الجنه، خطیب اهل الجنه است⁽³⁸⁹⁾. در مرگ و بعد از آن آنچه حاکم است عقیده است و اگر کسی به عقیده قرآن و اسلام از دنیا رفت یقیناً عربی سخن می گوید و یقیناً عربی را هم می فهمد.

در این حدیث شریف فرمود شایسته نیست که مؤمن بمیرد و قرآن یاد نگیرد. او باید در تلاش باشد تا قرآن بیاموزد، جهاد با جهل یک نحوه جهاد اکبر است. همانطوری که در میدان نبرد یک رزمنده سه حال دارد، در نبرد با جهل یا سائر رذائل نفسانی هم یک رزمنده سه حالت دارد، یک رزمنده در میدان جنگ یا شکست می خورد - اعم از اینکه فرار کند یا اسیر شود - یا پیروزی می شود، یا در همان صحنه نبرد شربت شهادت می نوشد؛ بیش از این سه حال نیست: در جنگ با جهل و دشمن درونی هم انسان این سه حال را دارد: یا اسیر می شود، یا شهید می شود، یا فاتح.

اگر کسی در برابر خواسته ها و رذائل نفسانی تسلیم شد، این اسیر هوس شده است. این که بعضی ها می گویند هر چه دلم می خواهد می کنم یا می گویم، معلوم می شود او در جنگ با هوس اسیر شده است. این از میدان نبرد علیه کفر و جهل درونی گریخت و فرار کرد، و همین فرار کردن هم به دام کفر افتادن و اسیر شدن هست. اگر حق گفته شد و ما در برابر حق ایستادگی کردیم، معلوم می شود در این جنگ با هوس شکست خورده و اسیر شدیم. اگر کسی اعتراض کرد و حق باوری بود و ما در برابر اعتراض حق او استنکار و عکس العمل حادی نشان دادیم، معلوم می شود در جنگ با هوس اسیر شدیم. اگر کسی همواره با خاطرات خود در نبرد بود، رذائل نفسانی اگر او را به گناه وادار کنند، او سعی می کند به دام آنها نیفتد، و در همین حالت بمیرد، این شخص شهید در میدان جنگ با دشمن درونی است؛ و اگر همه رذائل را رام کرده است و دیگر در درون او وصفی نیست که او را بیازارد و برنجاند و او را به خود متوجه کند، این شخص

فاتح در میدان جهاد اکبر است. این همان است که رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: لیس منکم من احد الا وقد وکل به قرینه من الشیاطین. قالوا: وانت یا رسول الله. قال: نعم، ولكن الله اعانتی علیه فاسلم⁽³⁹⁰⁾. شیطانی، آن عامل وسوسه، اسیر و مطیع و منقاد من شد.

اگر ما خواستیم ببینیم در این میدان نبرد فاتح یا لااقل شهید هستیم یا نه، ببینیم تن به ذلت گناه می دهیم یا نه. هیچ ذلتی بدتر از ذلت گناه نیست؛ لذا - معصوم سلام الله علیه - فرمود: انسان با جهلش باید مبارزه کند، قرآن یاد بگیرد که جهل را رام کرده باشد و بر جهل پیروز شده باشد که در این جهاد اکبر فاتح شده است، یا در حین یادگیری با آن بمیرد، مثل کسی که در حین معرکه کشته می شود که شهید است.

این که در روایات آمده است اگر کسی در بستر بیماری بمیرد، وقتی به احکام حق معتقد بود مات شهیداً این شهید است برای آن است که در میدان جنگ با هوس تسلیم نشد؛ اگر آن توفیق را پیدا نکرد که همه امیال نفسانی را رام کند، حتماً به این درجه رسیده است که تسلیم آنها نشود؛ لذا حضرت فرمود: ینبغی للمؤمن ان لایموت حتی یتعلم القرآن اویکون فی تعلیمه⁽³⁹¹⁾. انسان سعی کند در نبرد با جهل یا فاتح یا شهید شود، هرگز اسیر جهل نگردد. و اگر کسی قرآن یاد بگیرد بعد در اثر بی اعتنائی فراموشش بشود، احیاناً گرفتار کیفر دردناک خواهد شد، که روایات مبسوطی هم وارد شده است.

امام صادق فرمود: القرآن عهد الله الی خلقه فقد ینبغی للمسلم ان ینظر فی عهده و ان یقرء منه فی کل یوم خمسين آیه⁽³⁹²⁾. قرآن عهدنامه الهی است، به سوی خلقش. شایسته است که انسان به عهدنامه خدا نگاه کند و شبانه روز لااقل 50 آیه بخواند. چون النظر الی المصحف عباده⁽³⁹³⁾. نگاه به این کلمات هم عبادت است. این کتاب نظیر دیگر کتب نیست که اگر کسی معنایش را نداند، نخواند و از خواندنش لذت نبرد. این کتاب چون کلام الله است اگر کسی معنای آن را هم نداند خواندنش ثواب و برکت دارد. باید

تلاش کرد معنایش را یاد گرفته و به معارفش رسید، اما خواندنش نور است. این کتابی نیست که احدی مانند آن بتواند سخن بگوید. در فصاحت نهج البلاغه را می بینیم که شهره آفاق است، ولی آن خطبه های بلند علی بن ابیطالب - سلام الله علیه - را که انسان می خواند اگر یک جمله قرآنی در خلال آن خطبه قرار بگیرد، درخشش خاصی دارد. کلمات علی بن ابیطالب را نمی شود در کنار قرآن قرار داد. وقتی انسان خطبه هایش را که از رسول خدا - علیه آلف التحیه والثناء - رسیده است، می خواند؛ اگر یک جمله قرآنی در وسطش باشد، پیداست، می تابد. با کلمات حضرت رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - هم نمی شود هماهنگش کرد.

این قرآنی را طناب و ریسمان الهی می دانند که به ما گفته اند واعتصموا بحبل الله جميعا⁽³⁹⁴⁾ همه به این حبل که دین خدا و کلام خداست تمسک کنید، که این طناب به یک سقف محکم زوال ناپذیر بسته است. این طناب را بگیرید و بالا بیایید. اعتصام کنید و از چاه بالا بیایید. درون چاه نباشید، چون طناب قرآن یک طرفش به دست انسانها است و یک طرفش هم بدست خدا است. هر که این طناب را بگیرد و درباره آیات قرآن بحث کند، بفهمد جا دارد تا به لقاء الله برسد. فرمود این را هم بگیرید و با هم بالا بیایید. این شکست ناپذیر است، گسستنی نیست. چون (لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ)⁽³⁹⁵⁾، چیزی این کتاب را باطل نمی کند. با هم چنگ بزنید و با هم بالا بیایید.

پیداست که سر تلاوت آن است که انسان آن طرف طناب را ببیند. اگر در تلاوت قرآن به این جا رسید که دید طناب بدست کیست، این شخص به سر قرآن و به سر تلاوت رسیده است؛ وگرنه اگر یک قرآنی خواند ولی نفهمید آن طرف این طناب بدست کیست، این به سر قرآن نرسیده است؛ لذا فرمودند حداقل شبانه روز پنجاه آیه از قرآن کریم بخوانید، که با عهد الله در تماس باشید. برای این که روشن شود این قرآن یک

طنابی است که یک طرفش بدست انسان است و یک طرفش بدست خدا. انسان هر چه بفهمد باز جا دارد که کنجکاوی بیشتری کند.

امام سجاد - سلام الله علیه - فرمود: آیات القرآن خزائن فكلما فتحت خزانه ینبغی لك ان تنظر ما فیها⁽³⁹⁶⁾. آیات قرآن خزائن الهی است، خزینه خدا تمام ناشدنی است، هر آیه خزینه ای از خزانه های الهی است، هرگاه یک آیه باز شد شایسته است شما در این مخزن نگاه کنید ببینید چه ها در این خزینه است اینطور نیست که بگوئیم گفتنی ها گفته شد، هرچه باید بگویند گفتند چون ان القرآن یجری مجرى الشمس والقمر⁽³⁹⁷⁾. همانطوری که آفتاب و ماه، شب و روز، زندگی انسانها را نور می دهند، قرآن هم در شادان زندگی، شب و روز، به انسانها نور می دهد، هرگز فرسوده و کهنه نمی شود؛ این بیان تشبیه معقول به محسوس.

تذکر: برداشت ها مفسران یکسان نیست مثلاً برخی می گویند مضاف در کلمه محذوف است؛ مثل (وَاسْأَلِ الْقَرْيَةَ)⁽³⁹⁸⁾ در سوره یوسف. در جریان برادران یوسف وقتی آن برادر دیگر را هم بردند و نیاوردند، یعقوب - سلام الله علیه - فرمود: آن برادر را چه کردید؟ گفتند: (وَاسْأَلِ الْقَرْيَةَ). یعنی از آن محل و شهر پرس. منظور این است که از مردم این شهر پرس. جریان را بازگو می کنند که ما تقصیر نداشتیم، یعنی واسئل اهل القریه. این یک برداشت قرآنی است اما نظر دیگر این است که برخی از مفسرین می گویند چیزی در این جا حذف نشده است. (وَاسْأَلِ الْقَرْيَةَ) یعنی از خود قریه پرس. اگر توانستی با زبان قریه حرف بزنی و زبان آنها را بفهمی، در و دیوار قریه جواب می دهند؛ منتها شما نمی توانید سؤال کنید، آنها که زبان در و دیوار را می فهمند سؤال می کنند. مضافی در اینجا محذوف نیست. مگر در و دیوار عالم شاعر و آگاه نیستند؟ مگر ما اگر مطیع باشیم به نفع ما در قیامت و اگر تبهکار باشیم علیه ما گواهی نمی دهند؟ مگر زمین شهادت نمی دهد؟ پس معلوم می شود همه اشیاء چیز می فهمند. مگر مسجد

شکایت یا شفاعت نمی کند؟ درباره حجر الاسود عده ای اصرار کردند که ما چرا استلام کنیم، یا ببوسیم. حجر لا یضر ولا ینفع، این یک سنگی است مانند سنگ های دیگر، نفع و ضرری ندارد. خواستند این بدعت را بگذارند، معصومین - علیهم السلام - جلو این بدعت را گرفتند. از امام صادق - سلام الله علیه - رسیده است که فرمود: آن که این بدعت را گذاشته است، دروغ گفت او در قیامت شهادت می دهد و شکایت می کند، اگر ضار و نافع نباشد که شهادت نمی دهد. این یمین الله فی الارض و تجلی دست خدا در روی زمین است، نه تجافی دست خدا.⁽³⁹⁹⁾

آنها که اهل معنایند شرمشان می آید که گناه کنند. می گویند همه موجودات عالم چشم باز کرده اند و ما را می بینند. ما در محضر اینها چگونه گناه کنیم. او با این دید به سراغ قرآن می رود. آیات قرآن خزائن الهی است، به یک تفسیر و دو تفسیر تمام نمی شود. وقتی یک آیه ای مطرح می شود درب یک خزینه الهی باز می شود. شما نگاه کنید ببینید در این خزانه چیست. هر چه که مقدور شما است بگیرید ولی تمام شدنی نیست.

اگر کسی به باطن قرآن رسید و خوب تلاوت کرد، فضای منزل او نورانی است. همانطوری که ستاره ها نورانی اند، اهل زمین ستاره ها را با نورشان می بینند، خانه ای که در آن خانه قرآن تلاوت بشود، نورانی است. فرشتگان آن خانه را می بینند.⁽⁴⁰⁰⁾ عزرائیل - سلام الله علیه - شبانه روز پنج بار به هر خانه ای نگاه می کند، که ظاهراً اوقات پنجگانه نماز است. ببیند آنها در موقع نماز چه می کنند.⁽⁴⁰¹⁾ هر خانه ای که در آن قرآن خوانده بشود، نورانی است و فرشتگان آن خانه را می بینند. در این زمینه باز از رسول خدا - علیه آلاف التحیه و الثناء - رسیده است که فرمود: نوروا بیوتکم بتلاوة القرآن و لا تتخذوها قبوراً كما فعلت اليهود و النصارى صلوا فی الكنائس و البیوع و عطلوا بیوتهم.⁽⁴⁰²⁾ خانه ها را با خواندن قرآن روشن کنید و نور بدهید. خانه با مقبره خانوادگی فرق دارد، اگر عده ای با هم در یک جا زندگی می کنند که نه آثار علمی دارند، نه

خدمتی به اسلام و مسلمین می کنند، آن جا خانه نیست بلکه یک مقبره خانوادگی است که عده ای مرده در آن جا هستند.

خانه ها را قبرستان نکنید. اگر اثری از این خانه بر نخیزد مقبره خانوادگی می شود، بگذارید از این خانه به جامعه نور برسد. مثل یهودی ها و مسیحی ها نکنید که ایتها خانه عبادت می کنند فقط در کنیسه، آن هم در زمان مشخص؛ بلکه عبادت های عمومی را در مسجد و عبادت های خصوصی را در منزل انجام دهید. فرمودند مراکز دینی و مساجد و نماز جمعه و جماعت را حفظ کنید. سعی کنید از این فیض عظیم محروم نمانید.

علی - علیه السلام - فرمود: الشاذمن الناس للشیطان كما ان الشاذمن الغنم للذهب⁽⁴⁰³⁾. تک رو نباشید. همانطوری که یک گوسفند مانده از رمه در تحت سرپرستی شبان نیست و طعمه گرگ است؛ انسان تک رو و مانده از رمه اجتماع هم تحت سرپرستی امام جامعه نیست و طعمه شیطان است. کسی که جامعه را رها کرده است، مثل گوسفندی است که رمه را رها کرده باشد.

مرد نابینائی حضور معصوم - سلام الله علیه - عرض کرد: من گاهی راهنما دارم که من را به مسجد می آورد، گاهی هم راهنمائی که دست من را بگیرد و به مسجد بیاورد، ندارم، چه کنم؟ فرمود بین مسجد و مرکز کار یا منزلت یک طناب یا نخ بکش که اگر کسی نبود تا تو را از منزل به مسجد بیاورد، آن طناب و نخ را بگیری و به مسجد بیائی⁽⁴⁰⁴⁾ حضرت به یک نابینا می فرماید به هر وسیله ای که هست خودت را به مسجد برسان.

فاصله گرفتن از امت اسلامی و جامعه مسلمین این خطرها را دارد و بودن در جمع آن ها برکات را به همراه دارد. آن گاه اگر کسی بین منزل و مرکز عبادت رابطه برقرار کرد، مسجد را در حقیقت به خانه آورده است. چگونه یک مسلمان به خودش اجازه می دهد که شب و روز یک مقدار قرآن در خانه اش خوانده نشود. قرآن برای این نیست که

کسی را از زیر قرآن رد کنند، وقتی قرآن موثر است که انسان قرآن را بخواند و بفهمد و عمل کند. فرمود با تلاوت قرآن خانه ها را روشن کنید. کدام خانه را؟ این خانه را که در زمین است با ظاهر قرآن می سازد. آن بیت المعمور را که حقیقت قلب نورانی خود شما است، با فهمیدن قرآن روشن کنید. بگذارید در این قلب جز یاد حق چیزی نباشد. چون هر کسی هر نعمتی پیدا کرده است همه را از دولت قرآن دارد. اینطور نیست که کسی قرآن را رها بکند و بتواند سرفراز باشد. خانه ای که در آن قرآن زیاد خوانده شود، خیرش هم زیاد است: نور و بیوتکم بتلاوة القرآن فان البیت اذا کثر فیه تلاوة القرآن کثر خیره⁽⁴⁰⁵⁾ گاهی از یک خانه یک فرزند پیدا می شود که امت های در بند را رهائی می بخشد. انسان نمی داند که خیری که خدای سبحان بخواهد مرحمت کند چیست. یک استدلالی علی بن ابیطالب - سلام الله علیه - در نهج البلاغه دارد، می فرماید: اینقدر خود را ارزان نفروشید. و سپس بعنوان یک تفکر منطقی استدلال می کنند:

مقدمه اول این است که: آیا خدا پیامبرش را گرامی داشت یا نه؟ عزیزترین بندگان پیش خدا پیامبر است و هیچ کرامت و عزت و حرمتی نبود، مگر آن که خدای سبحان به پیامبرش داد.⁽⁴⁰⁶⁾

مقدمه دوم: زندگی پیامبر بسیار ساده بود و حتی ایشان مدت ها گرسنه می خوابیدند؛ چه در شعب ابی طالب و چه در غیر آن؛ و اگر یک مالی از خدیجه - سلام الله علیها - رسید در راه اسلام خرج شد و خود حضرت مصرف شخصی نکرد. در آن سه سال شعب ابیطالب، اینها چه گرسنگی ها کشیدند، خدا می داند.

بعد می فرماید: یا باید مال داشتن کمال و شرافت باشد؛ پس باید ملتزم بشوید که خدا پیامبرش را تحقیر کرده، این که صحیح نیست؛ یا چون پیامبرش را تکریم کرده و تحقیر نکرده، بدانید کسی را که خدا به مال وی را سرگرم کرد، او را اهانت کرد. او را به مال سرگرم کرد که دیگر به سراغ معارف نیاید.

و این تحلیلی که در نهج البلاغه آمده است با بیان سوره فجر منافات ندارد، چون خداوند در سوره فجر فرمود⁽⁴⁰⁷⁾: کسی که مال دارد خیال نکند که کریم است و کسی هم که ندارد خیال نکند که حقیر است؛ نفرمود کسی که مال دارد حقیر نیست. اما در نهج البلاغه آمده است: کسی که خدا او را به مال سرگرم کرده است، تمام عمرش به صرافی می گذرد؛ او بداند که از عنایت الهی دور افتاده است.

ظاهراً این بیان از امام سجاد - سلام الله علیه - است که فرمود: خدای سبحان وقتی سخن از علم و معرفت و حکمت و دانش و توحید مطرح می باشد، صاحبان این نعمت ها را با فرشتگان ذکر می کند؛ وقتی سخن از خوردن و پوشیدن و داشتن و امثال ذلک است، صاحبان این نعم را با حیوان ذکر می کند.⁽⁴⁰⁸⁾ در سوره آل عمران فرمود: (شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ)⁽⁴⁰⁹⁾. خدا به وحدانیت شهادت می دهد و ملائکه و علماء اهل توحید هم به وحدانیت شهادت می دهند. این جا علماء و دانشمندان را با فرشته ها ذکر فرمود. اما وقتی سخن از مادیات است، می فرماید، ما دستور دادیم که آفتاب بتابد و باران برای شما بیارد، بارش باران و تابش آفتاب برای آن است که باغ تان سرسبز و خرم بشود: (مَتَاعًا لَّكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ)⁽⁴¹⁰⁾. مال شما و دام شما است. این جا که سخن از خوردن است انسان را با دام ذکر می کند و آنجا که سخن از فهمیدن است انسان را با ملک نام می برد. و در جای دیگر می فرماید: (كُلُوا وَارْعَوْا أَنْعَامَكُمْ)⁽⁴¹¹⁾. یک قدری خودتان بخورید و قدری هم به دام هایتان بدهید. اگر انسان بیش از آن مقدار که آبرویش محفوظ باشد عمر خود را برای دنیا مصرف کند، ضرر می کند، و بواقع خسارت دیده است. این دنیائی که محصول درآمدهای یک عده ای را ممکن است افراد ناپاک یک شبه در کنار میز برد و باخت ببازند یا ببرند، این معیار ارزش است؟ یک گروهی ممکن است در تمام مدت عمر این مقدار مال پیدا نکنند که طغاه زمانه در کنار میز برد و باخت یک شبه می بازند یا می برند، پس این نشانه فخر

نیست. فرمود: بیش از آن مقدار که آبرویتان محفوظ باشد برای شما و بال است اما این نه به آن معنا است که بیکار باشیم و تولید نکنیم. فرمود: کار کنید، کوشش کنید کسورتان را بی نیاز کنید، اما دل نبندید و به دیگران بدهید، یک حرف این است که انسان دل ببندد که اگر دل بست خدا هم می فرماید یک قدری خودت و یک قدری هم دام تو، تو و دام پیش ما یکسان هستید. (كُلُوا وَارْعَوْا أَنْعَامَكُمْ)؛ ما اعا لکم و لانعامکم. و سخن دیگر آنکه همت بر تولید فراوان بگمارد تا جامعه اسلامی را تأمین نماید علی - علیه السلام - می فرماید: من وجدما و ترا با ثم افتقر فابعده الله⁽⁴¹²⁾. فرد یا گروه، امت و ملتی که آب و خاک به اندازه کافی داشته باشد و مع ذلک مقروض این و آن باشد خدا او را دور کند. آیا این دعوت به تولید نیست این نفرین آن مستجاب الدعوه شامل امت بیکار نیست. هیچ گروهی بدتر از گروه بیکار نیست. از آن سوی می فرماید دل نبند، و از سوی دیگر می فرماید اگر تولید نکردی مرگ بر تو. این اسلام است که امت را اداره می کند و به تک تک آنها روح کرامت می دهد.

باغبان حضرت امیر - سلام الله علیه - می گوید: باغی که ما داشتیم کم آب بود در این باغ حضرت کندوکاو کردند. خواست چاه یا چشمه ای را احداث کند چندین بار می آمد و کلنگ می زد ولی آب نمی جوشید تا بالاخره روزی آمد و کلنگ را گرفت و نفس های علی بن ابیطالب در اثر خستگی کارگری به گوشم می رسید. آنقدر کندوکاو کرد تا آب جوشید. همین که آب از چشمه یا چاه جوشید من دیدم صیغه وقف را علی بن ابیطالب جاری کرد فرمود: هذه صدقه دیگر مهلت نداد.

اگر می گوئیم شیعه علی هستیم یعنی از لحاظ ترک تعلق زاهد بودن و از لحاظ خدمت به همنوع فعال شدن. هم تولید و از بیگانه بی نیاز بودن و هم خود دل نبستن. چون در حجاز باغی که از خود آب داشته باشد باغ ها است پیام این حدیث آن است کار بکن و به دیگران نیازمند نباش و خود را هم بی نیاز از آن بدان که به او دل نبندی

این چنین باشید که فرمود: فان البيت اذا كثر فيه تلاوه القرآن كثر خيره و اتسع اهله و
اضاء لاهل السماء كما تفيئى نجوم السماء لاهل الدنيا⁽⁴¹³⁾. آثار خیری که از یک خاندان
اهل قرآن به دیگران می رسد نمونه هایش اینها است که برای ملائکه نور می دهد.

گفتار چهاردهم «حاوی مباحث» :

طنین کوبه درب بهشت یا علی است

مفتاح دوجنبه دارد باز کردن و بستن

شیطان از جن است نه از ملائکه

برای انسان های خوب ماندن در دنیا حیف است

ایها الناس ابواب الجنان فی هذا الشهر مفتحه فاسئلوا ربکم ان لا یغلقها علیکم و ابواب المیزان مغلقه فاسئلوا ربکم ان لا یفتحها علیکم⁽⁴¹⁴⁾ مردم درهای بهشت در این ماه باز است، از خدا مسئلت کنید که آنها را به روی شما نبندد؛ گرچه همواره درب بهشت باز است اما در این ماه بازتر است، وقتی بهشتیان وارد بهشت می شوند، کوبه در را می کوبند، دق الباب می کنند زیرا در زدن خود یک نحوه تأدبی برای مهمان است، اگر انسان بجائی وارد می شود گرچه در بسته نباشد، بهتر است در بزند. درب بهشت باز است ولی مؤمنان اهل بهشت که وارد می شوند، در می زنند. وقتی یک بهشتی کوبه درب را می کوبد صدائی از این کوبه در شنیده می شود: یا علی! طنین اش یا علی است: عن النبی - صلی الله علیه و آله و سلم - : قال: ان حلقة باب الجنة من یاقوتیه حمراء علی صفایح الذهب فاذا دقت الحلقة علی الصفحه، طنت و قالت: یا علی⁽⁴¹⁵⁾ مرحوم استاد علامه طباطبائی - رضوان الله علیه - در شرح این حدیث در جلسه درس چنین می فرمودند که چرا صدای کوبه درب یا علی است؟ برای اینکه مهمان وقتی به خانه ای می رود صاحب خانه را صدا می زند؛ و او را می خواند و اگر صاحب خانه نام معینی داشته باشد مهمان همان نام معین را می برد. ایشان می فرمودند صاحب بهشت، مهماندار بهشت صاحب خانه، علی بن ابیطالب - سلام الله علیه - است؛ لذا صدای کوبه درب هم یا علی است. چون هرکسی به بهشت می رود در سایه هدایت و رهبری این خاندان است، مهمان این خاندان است. اگر این انوار طیبه نبودند کسی راه بهشت را طی نمی کرد. درب های

بهشت در این ماه مبارک باز است و ما باید بکوشیم که به روی ما نیندند. ما بخوبی می توانیم احساس کنیم که الان در بهشت هستیم یا خیر و درب بهشت به روی ما باز است یا نه.

بیانی از رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - به امیرالمؤمنین فرمودند: أنا مدینة الحکمه و هی الجنة و أنت یا علی بابها⁽⁴¹⁶⁾. من شهر حکمت ام و این حکمت بهشت است و ای علی تو درب این بهشتی. این که فرمود من شهر حکمتم و تو در این شهری نه یعنی همه اطراف این شهر دیوار است و فقط یک گوشه اش درب است. بلکه همه اطراف این شهر درب است و هر کسی از هر راه بخواهد به من می رسد، ولی تا از تو نگذرد به من نمی رسد. باید اول به حضور تو بیاید و بعد به من راه پیدا کند؛ نظیر این که خدا سراسر آسمانها را در هنگام تشکیل قیامت درب می داند: وفتحت السماء فکانت ابوابا⁽⁴¹⁷⁾ سراسر آسمانها درب اند که انسان از آسمانها بگذرد نه اینکه یک گوشه معینی از آسمان را به خود اختصاص داده باشد. سراسر مرز مدینه حکمت و علم درب است و رسیدن به شهر حکمت، که خود بهشت است، بدون استمداد از ولایت اهل بیت عصمت و طهارت ممکن نیست.

انسان اگر خواست خود را بیازماید که آیا در بهشت است یا نه، ببیند دلش به گناه تیره و آلوده شد یا نه. اینکه از امام صادق رسیده است که حضرت فرمودند: تبحروا قلوبکم. برای همین نکته است که انسان اگر قلبش را رها کند، نمی داند که در این قلب چه گذشت و چه می گذرد؛ ولی اگر رها نکند، می تواند بفهمد که در این قلب چه خاطرات خوبی و چه خاطرات بدی گذشته است؛ تبحروا قلوبکم فان انقاها الله من حركة الواجس لسخط شیء من صنعه فاذا وجدتموها کذلک فاسئلوه ماشئتم⁽⁴¹⁸⁾ در بحر قلب تان غوطه ور شوید. ببینید در این دریا خاطرات الهی است یا غیر الهی. چگونه می شود انسان سری به قلب نزند و مطمئن باشد که به اسرار عبادت رسیده است.

شیخ مفید قده در مجلس هفتم امالی از قول امام صادق (علیه السلام) فرمود: در دریای دلتان فرو بروید، ببینید این قلب نقی و طاهر و پاکیزه است یا نه. اگر دیدید در این قلب جز علاقه به خدا چیزی نیست، هر چه خواستید از او مسئلت کنید و خدا می دهد، چون دعای موحد مستجاب است. موحد کسی است که در قلبش جز اعتقاد به حق چیزی راه پیدا نکرده و به سر توحید رسیده باشد.

وقتی ابن الکواء از امیرالمؤمنین - سلام الله علیه - سؤال کرد. شما که می گوئید سلونی قبل آن تفقدونی، از جایی که شما ایستاده اید تا عرش خدا چقدر فاصله است؟ حضرت فرمود: تو برای تعلم و یادگیری سؤال کن و برای تعنت و خود نمائی مسئله را مطرح نکن: سل متعلماً ولا تسأل متعنناً. این طرز سؤال نیست؛ اما حال که سؤال کردی پاسخ می دهم. فاصله جایی که من ایستاده ام تا عرش خدا، این است: ان يقول قائل مخلصاً لا اله الا الله. (419) که یک انسان با اخلاص این کلمه بگوید، توحید انسان را به عرش می رساند. توحید آن چیز مستقیمی است که فرشی ها را عرشی می کند. انسان می تواند به خوبی احساس کند که درب بهشت به روی او باز یا بسته است؛ زیرا اگر تن به آلودگی داد، می فهمد که درب بهشت به روی او بسته است، چون بهشت جایی برای آلودگی نیست: (لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْتِيًا). (420) و اگر چنانچه دید جز سلم و امن چیزی دیگر در قلب او نیست، بداند درب های بهشت به روی او باز است. کلید تمام سماوات و ارض بدست خدا است: (لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ). (421) بخواهید درب های بهشت به روی شما بسته نشود.

رحمت خدا همواره بیش از غضب او است؛ وقتی خدا از ربوبیتش نام می برد، از نحوه تدبیر خود سخن می گوید، طرزی سخن می گوید که نشانه رحمت از سخن گفتن خدا پیدا است. اما این کلید دنده دارد و دو جور می شود او را حرکت داد، به یک سمت می شود مفتاح و مخزن را باز می کند، و اگر به سمت دیگر حرکت دادی، می شود

مغلاق و درب مخزن را می بندند. این کلید هم مفتاح است هم مغلاق؛ هم ابزار باز کردن است و هم وسیله بستن. خدا، هم می بندد هم می گشاید. اما نفرمود و عنده مغالِق الغیب یعنی پیش خدا بستن ها و ابزار و بستن غیب است، فرمود (وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ) ⁽⁴²²⁾ کلیدهای غیب، که درب غیب را باز می کند، بدست خدا است، یعنی آنچه بدست خدا است مفتاح است، نه مغلاق؛ باز کردن در اختیار او است، بستن بوسیله بدرفتاری خود انسان است. او درب رحمت را به سوی کسی نمی بندد و همواره مفتاح به دست او است که می گشاید. بکشید که این مفتاح، مغلاق نشود. بکشید که این باز شدن به صورت بستن در نیاید. شماتید که می بندید و گرنه آنچه پیش خدا است همواره سعی می کند که کلید را به سمت باز شدن حرکت بدهد که در باز بشود. باز کردن های درب غیب و مخزن بدست او است با اینکه کلید هم مفتاح است هم مغلاق. اما از این تدبیر و ربوبیت حق به مفاتیح تعبیر کردن نشانه آن است که همواره او دائم الفیض علی البریة است. کاری نکنیم که این درب بسته بشود زیرا او مرتب فیض می رساند و از این طرف انسان است که باید فیض محروم است، دیگری از فیض برخوردار است؛ معلوم می شود او دائم الفیض علی البریة است. باید از این طرف انسان آماده باشد و بگیرد و گرنه خودش می بندد. قلب را انسان خود می بندد، لذا رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ایها الناس ابواب الجنات فی هذاالشهر مفتحة. نفرمود مفتوحه وقتی تمام درها کاملا باز باشد می گویند مفتحه اما اگر بطور معمول باز باشد می گویند مفتوح؛ که فرق بین فتح و تفتیح هم همین است، ⁽⁴²³⁾ درب های جهنم بعد از اینکه جهنمی ها وارد شدند همواره بسته است؛ درب های بهشت چه قبل از رفتن و چه بعد از رفتن همواره باز است. بهشتیان که وارد بهشت سعادت شدند باز درب باز است: (جَنَّاتٍ عَدْنٍ مَّفْتَحَةٌ لَهُمُ الْأَبْوَابُ) ⁽⁴²⁴⁾ درب بهشت را هرگز نمی بندند و درب جهنم را هم هرگز باز نمی کنند؛ زیرا بسته بودن درب خود یک عذاب است و باز بودن درب خود یک رفاه و نعمت. درب بهشت همیشه

باز است نه غیر مؤمن می تواند بهشت برود، نه مؤمن حاضر است از بهشت بیرون بیاید؛ ولی باز بودن درب یک نعمتی است به نام آزادی. درب جهنم هم همیشه بسته است، نه مؤمن را به جهنم می برند و نه انسان جهنمی می تواند از جهنم بیرون بیاید؛ اما بسته بودن درب یک عذاب فوق العاده است. اگر جهنم است: (فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ) (إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّوَصَّدَةٌ)؛ است. نه تنها نمی توانند بیرون بروند بلکه درب هم بسته است و سراسر درب جهنم پشتش بسته است. این قفل هائی که درب را می بندند دو نوع اند: یک وقت یک بندی است که دولنگه درب را به هم متصل می کند؛ یک وقت هم نوار سراسری است که سرتاسر دولنگه درب را به هم متصل می کند؛ یک وقت هم نوار سراسری است که سرتاسر دو لنگه را به هم می بندد. در این آیه کریمه فرمود سرتاسر درب جهنم پشتش بسته است که هیچ راهی برای بیرون رفتن نیست. درب بهشت همواره باز است در حالی که نه بیگانه ای وارد می شود و نه آشنائی می رود. درب های جهنم بسته است یعنی غضب و سخط و انتقام خدا در این ماه بسیار کم است.

والشیاطین مغلوله شیطانها در این ماه در زنجیراند. اینها فقط پارس می کنند اما کسی را نمی گزند. شیطان یک موجودی است که باذن خدای سبحان درباره انسانها وسوسه می کند. این وسوسه شیطان نعمت و رحمت است، چون هر کس به جائی رسید در اثر مبارزه با وسوسه در میدان جهاد اکبر بود که پیروز شد. اگر وسوسه نباشد و راه برای گناه باز نباشد، راه اطاعت یک طرفه است و اطاعت ضروری می شود و اگر اطاعت ضروری شد دیگر جا برای ضرورت وحی و رسالت و تکلیف و دین نخواهد بود. عالمی که در آن گناه نیست آن عالم عالم دین تکلیف و امر و نهی و امثال ذلک نیست. شیطان در حد یک وسوسه مأموریت دارد که پارس کند؛ آنکه آشنا است اعتناء به این پارس نمی کند، راه را طی می کند، به مقصد می رسد، آن که بیگانه است بیراهه می رود و به

دام شیطان می افتد؛ شیطان این پارس را به گزیدن تبدیل می کند و از آن به بعد می گزد.

شیطان در تحت ولایت خدای سبحان است، بدون اذن خدا کاری نمی کند و در قیامت صریحاً می گوید (مَا أَنَا بِمُضْرِحِكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُضْرِحِيَّ) ⁽⁴²⁵⁾. نه من امروز به داد شما می رسم و نه شما به داد من می رسید. من بر شما مسلط نبودم فقط شما را دعوت کردم؛ خودتان آمدید. شما را به فریب وعده دادم، شما فریب خوردید: (إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقِّ وَوَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ). خدا وعده حق داد و من وعده فریب، شما وعده حق خدا را نپذیرفتید و وعده آمیخته به فریب من را پذیرفتید، پس من سلطه ای بر شما ندارم.

اگر کسی وعده الهی را عمداً پشت سر گذاشت و به دنبال فریب شیطان رفت، خدای سبحان به او مهلت می دهد. اگر از این مهلت استفاده نکرد، از آن به بعد شیطان را بر او مسلط می کند و لذا بعنوان یک کیفر فرمود: (أَنَا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَوْرَهُمْ آزًا) ⁽⁴²⁶⁾. ما شیطانها را بر کفار مسلط کردیم که آنها را می جنبانند. و از راه بیرون می برد کفار در تحت ولایت شیطانها هستند، (إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ) ⁽⁴²⁷⁾. آنها که مؤمن نیستند در تحت ولایت شیطان اند و خدای سبحان شیطان را مانند کلب معلم بر آنها مسلط کرد. این سگ تربیت شده در ماه مبارک رمضان بسته است، عملاً کاری نکنید که او باز بشود. او فقط از دور پارس می کند، شما کنارش نروید، با دست خود زنجیر او را باز نکنید، کاری نکنید که خدای سبحان او را بر شما مسلط کند. در اینجا سؤالی که مطرح هست این که اگر ملائکه گناه نمی کنند پس شیطان چگونه گناه کرد؟ شیطان جزء جن است و در بین فرشتگان بود ولی فرشته نبود. قرآن کریم وقتی جریان شیطان را مطرح می کند می فرماید و كان من الجن ففسق عن امر ربه. ⁽⁴²⁸⁾ شیطان در بین ملائکه بود، نه ملک بود، خود از جن بود و گفت مرا از آتش خلق کردی

خدا هم او را تکذیب نکرد، و اصل اینکه جن از آتش خلق شده در قرآن کریم مورد تأیید هست.

جن جمع اوجنه است، نه اجنه. اجنه به معنای جن ها نیست بلکه به معنای جنین ها است: (وَإِذْ أَنْتُمْ أَجِنَّةٌ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ).⁽⁴²⁹⁾ یعنی شما جنین هائی بودید در شکم مادرانتان. شیطان از جن بود نه از فرشتگان. فرشته معصیت نمی کند و جن است که گاهی اطاعت دارد و گاهی عصیان؛ لذا فرمود: والشیاطین مغلولة فاستلوا ربکم ان لایسلطها علیکم. از خدا مسئلت کنید که شیطان را بر شما مسلط نکند.

اگر خدا بخواهد شیطان را مسلط کند بوسیله ابزار درونی و خاطرات نفسانی ما بر ما مسلط می کند؛ این قوای نفسانی ما ابزار دست شیطان قرار می گیرد. وقتی سخن رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - به این جا رسید: قال امیرالمؤمنین - علیه السلام - فقلت: یا رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم)! ما افضل الاعمال فی هذا الشهر.⁽⁴³⁰⁾ از اول خطبه تا به این جا راوی خطبه امیرالمؤمنین - سلام الله علیه - است. حضرت همه این معارف و اخبار را که شنیدند فرمود من در بین مردم برخاستم از پیامبر سؤال کردم بهترین اعمال در این ماه چیست؟.

فقال: یا ابا الحسن افضل الاعمال فی هذا الشهر الورع عن محارم الله - عزوجل - . بهترین عمل در این ماه پارسائی از محرّمات خدا است. آنچه را که خدا تحریم فرمود انسان نسبت بآنها ورع داشته باشد، وارسته باشد.

ورع درجاتی دارد:

اولین درجه آن که از همه نازل تر است ورع اهل توبه است که انسان از معصیت می پرهیزد و توبه می کند و به اطاعت روی می آورد.

از این بالاتر ورع اهل صلاح است که آنها از مشتبهات نیز می پرهیزند: دع ما یریبک الی ما لا یریبک. چیزی که شبه ناک است، کاری که مشتبه است و حلال بودن او روشن

نیست ترک کنید. غذای شبهه ناک را نخورید و حرف شبهه ناک را نزنید. ترک کن چیزی که تو را به شک می اندازد و در حلیت او شک داری، گرچه ظاهراً حلال است؛ ولی چون حلیتش مشکوک است، ترک کن. چیزی که مشکوک نیست، بگیر، این ورع صالحین است.

از این بالاتر ورع اهل تقوی است. ورع اهل تقوی آن است که نه تنها از محرمات پرهیز دارند و از مشتبهات هم می پرهیزند. از حلال هائی که انسان را به سوی مشتبه می کشاند فضلا از حرام نیز می پرهیزند. گاهی انسان درباره افراد سخن می گوید همین که دید کم کم ممکن است سخن بکشد به چیزی که احتمال هتک حیثیت یا غیبت می دهد ترک کند. یا در مسائل مالی کم کم ممکن است دستش به مال مشتبه آلوده بشود، ترک می کند. آن حاللی را که احتمال می دهد کم کم پی آمد شبهه ناک باشد، او را هم ترک می کند، این ورع اهل تقوی است.

از این بالاتر ورع صدیقین است ورع صدیقین آن است که از هر چه غیر خداست وارسته اند؛ از هر چه غیر از حق است پرهیز می کنند. اگر قلب جز محبت خدا چیز دیگر نپذیرفت قلب صدیق است. در سوره احزاب خداوند فرمود ما جعل الله لرجل من قلبین فی جوفه⁽⁴³¹⁾. قلب یعنی همان لطیفه الهی و همان جان الهی و یک انسان دو قلب ندارد.

اگر هر انسانی یک قلب دارد و اگر به ما آموختند که از خدای سبحان مسئلت کنید که در این قلب جز محبت حق چیزی راه پیدا نکند: وقلبی بحبک متیما. این ترتیب، ترتیب صدیقین است. آنگاه چیزی در قلب غیر از یاد حق نیست و این قلب از هر چه غیر حق است پرهیز می کند و وارسته می شود.

این که رسول خدا - علیه آلاف التحیه و الثناء - در جواب امیرالمؤمنین فرمود بهترین اعمال ماه مبارک رمضان ورع است، هر کسی به اندازه خود از این ورع استفاده

می کند. اهل توبه به یک اندازه، اهل صلاح به یک اندازه، اهل تقوی به یک اندازه، صدیقین هم به اندازه خودشان.

بعد از اینکه این سؤال و جواب تمام شد امیرالمؤمنین می فرماید که رسول خدا گریه کرد: ثم بکی، فقلت: ما بیکیک یا رسول الله؟ فقال: ابکی ما يستحل منک فی هذا الشهر، کانی بک وانت تصلی لربک وقد انبعث اشقی الاولین والآخرین. شقیق عاقر ناقة ثمود تضربک ضربة علی قرنک تختضب منها لحيته⁽⁴³²⁾. عرض کردم چرا گریه می کنید. فرمود: آن حادثه ای که بر تو وارد می شود و تو را مستحق آن حادثه می دانند و برای تو آن حادثه را حلال می شمارند، آن معنی مرا گریان کرد. نه تنها بر تو حادثه وارد می شود بلکه نسبت به تو روا می دارند. گویا اینکه من تو را با این وضع می بینم که تو در حال نماز هستی آن انسانی که از همه انسان ها شقی تر است در اولین و آخرین مردی به شقاوت او نیامده او برمی خیزد و با خون سرت محاسنت را رنگین می کند. کسی به شقاوت ابن ملجم نیامده چون شهیدی چون علی بن ابیطالب نیامده. اینکه ابن ملجم اشقی الاولین و الاخرین است تنها نه برای آن است که با شمشیر او امامی شهید شد، چون هرکس امام را شهید کند یقیناً اهل جهنم است و هر کسی امام معصوم را بکشد، یقیناً اهل جهنم است. ابن ملجم با شمشیرش امام اول را شهید کرد و با شمشیر امام دوم کشته شد. یقیناً یک انسانی این چنین به جهنم می رود با شمشیر امام معصوم هیچ کسی کشته نمی شود مگر اینکه اهل جهنم است. شقاوت عمیق ابن ملجم برای این نکته بود زیرا او کسی را شهید کرد که بعد از رسول خدا همانندی ندارد. امیرالمؤمنین در معرفی خود چنین فرمود: الا انی عبدالله واخو رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) و صدیقه الاول صدقته و آدم بین الروح والجسد.⁽⁴³³⁾

اول از بندگی شروع کرد فرمود بدانید من بنده خدا و برادر پیامبر خدایم. اول کسی که او را تصدیق کرد من بودم و آن وقتی که من رسول خدا را به رسالت و وحی تصدیق

کردم آدم ابوالبشر هنوز خلق نشده و بین عالم غیب و شهادت بود. معلوم می شود که اگر آدم ابوالبشر مسجود همه ملائکه است به پاس احترام آن ولایت مطلقه ایست که یکی از مظاهر آن ولایت مطلقه آدم ابوالبشر است. و برجسته تر از او علی و اولاد علی - علیه السلام - اند.

اگر چنانچه امیرالمؤمنین اول کسی است که رسالت رسول خدا را تصدیق کرد و هنوز نه آدمی بود نه آدمیزاد، کشتن انسانی این چنین شقاوتی آن چنان هم در بر دارد؛ لذا ابن ملجم اشقی الاولین و الآخرین است. آن کسی که ناقه ثمود را که به اعجاز صالح - سلام الله علیه - پیدا شده پی کرد، با این همه آن برکاتی که از آن ناقه نصیب امت صالح - سلام الله علیه - می شد، این شخص شقیق تر از اوست؛ اگر او بود این کار را نمی کرد؛ چون هر کسی در حد معینی از درکات شقاوت قرار دارد.

از مدت‌ها قبل رسول خدا - علیه آلاف التحیه و الثناء - این جریان ضربت خوردن امیرالمؤمنین را خبر دادند، آنگاه امیرالمؤمنین عرض کرد: یا رسول الله وذلک فی سلامة من دینی؟ فقال - صلی الله علیه و آله و سلم - فی سلامة من دینک. ⁽⁴³⁴⁾

آنوقتی که این حادثه را بر من روا می دارند و من این ضربت را می بینم دینم سالم است یا خیر؟ رسول الله فرمود: آری، دین تو سالم است. لذا وقتی آن شمشیر پائین آمد، فرمود: فزت و رب الکعبه. ⁽⁴³⁵⁾ سوگند به صاحب آن خانه ای که در خانه او به دنیا آمد، رستگار شدم.

ثم قال یا علی من قتلک فقد قتلنی و من ابغضک فقد ابغضنی. چون امیرالمؤمنین از رسول خداست که فرمود علی منی و انا من علی. و این تعبیر مخصوص حسین بن علی - علیهما السلام - نیست، بلکه یک حقیقتی است به دو صورت. او به منزله جان من است، لذا فرمود: هر که تو را بکشد من را کشته است و هر کسی تو را به غضب درآورد من را به غضب درآورده است.

اینکه می بینیم در کتابهای کلامی مرحوم محقق طوسی و شاگردش مرحوم علامه - رضوان الله علیهما - می فرمایند: محارب علی کفره و مخالفوه فسقه،⁽⁴³⁶⁾ سرّش این است. این بزرگان می گویند کسی که محارب علی بن ابیطالب است و به جنگ با علی برخاسته او کافر است، چون رسول خدا فرمود حربک حربی. جنگ با تو جنگ با من است، جنگ با پیامبر مستلزم کفر است، جنگ با علی بن ابیطالب هم مستلزم کفر است. ولی اگر کسی با امیرالمؤمنین در جنگ نباشد، مخالف او باشد نه معاند، او فاسق است. خصوصیت معصوم آن است که بغض و غضب آن برای رضای خدا است نه برای هوای نفس.

و انک منی کنفسی و طینتک من طینتی و انت وصیی و خلیفتی علی امتی.⁽⁴³⁷⁾ یا علی تو به منزله جان من هستی، وصی و خلیفه من هستی، کشتن تو همانند کشتن من است. تذکر: بالاترین عبادت در شبهای احواء، عالم شدن به احکام خدا و اصول و فروع دین خدا است که بسیاری از بزرگان دین ما وقتی پایان کتابهای آنها را می بینیم، مرقوم می فرمایند که خدا توفیق داد این کتاب را ما در شب قدر نوشته ایم. اگر گفتند انسان عالم خوابش بهتر از عبادت جاهل است برای این است که عالم را بزودی نمی توانند فریب بدهند و جاهل را زود فریب می دهند.

اگر انسان توانست نسبت به مسائل اسلامی اش عمیق باشد، هیچ حادثه ای او را نمی لرزاند، هیچ تبلیغ شومی او را از صحنه بیرون نمی برد. اگر سراسر عالم علیه انسان موحد سلاح باشد، لحظه ای نمی لرزد. سخن از این نیست که ما باشیم، سخن از آن است که دین باشد. بنابر آن است که قرآن باشد. و برای انسانهای خوب ماندن در دنیا حیف است؛ هم فرشتگان آرزو دارند که اینها زودتر بیایند و هم خودشان مایل نیستند که در دنیا بمانند. حیف آدم خوب که در دنیا باشد.

چون این مکتب را نه شرق فهمید و نه غرب و نه بوئی از اسلام بردند که اسلام چه پیروانی دارد لذا تبلیغات سوء می کنند. سراسر جهان سپاهیان وجود حق اند و خدا فرمود اگر در راه دین من قدم برداشتی همه عالم یار و یاور شما هستند، پس چه وحشتی است. اگر انسان توانست در بهترین شبهای ماه مبارک رمضان توحید را در جان خودش مستقر کند، او این شبها را احیاء گرفته و زنده کرده است. زمان را آن متزمن زنده می کند، تا چه کسی در این زمان زنده باشد، وگرنه این همان شمس و قمری است که بر آرامگه عاد و ثمود تاییده است. ما اگر زنده بودیم، زمان زنده است، زمین زنده است. شب را زنده کنید، یعنی خود را زنده کنید، وگرنه (تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِّنْ كُلِّ أَمْرٍ * سَلَامٌ هِيَ حَتَّىٰ مَطْلَعِ الْفَجْرِ)⁽⁴³⁸⁾، شب که مرده نیست. اگر انسانی موحد شد و باورش شد که چیزی در جهان بدون اذن حق نیست و هرچه خدای سبحان برای مؤمن می خواهد، خیر است، او زنده است؛ نه تنها شبی را زنده کرد، نه تنها ماه و سالی را زنده کرد، بلکه قرن و عصر و دهر را زنده کرد؛ زیرا دهر به وجود یک مؤمن کامل زنده می شود.

گفتار پانزدهم «حاوی مباحث» :

چیزی در قیامت بدتر از رسوائی شرک نیست

مرگ پلی بیش نیست

علی علیه السلام سخنگوی قرآن است

فضیلت هائی که برای شب قدر است برای روز قدر هم هست. محتملاً روز 19 ماه مبارک رمضان قدر باشد و از طرفی هم سالروز ضربت خوردن امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب - علیه افضل صلوات المصلین - است. وقتی از امیرالمؤمنین - سلام الله علیه - سؤال کردند که بین آسمان و زمین چقدر فاصله است، فرمود: مد البصر ودعوة المظلوم.⁽⁴³⁹⁾ فاصله بین زمین و آسمان را دو چیز می تواند پر کند، و فاصله بین آسمان و زمین به اندازه دو چیز است و با دو واحد می شود این فاصله را تعیین کرد: یک نگاه چشم؛ و دیگری دعای مظلوم. یعنی فاصله بین آسمان و زمین به اندازه ای است که شما با یک نگاه می بینید. پایان دید شما همان آسمان است به مقداری که چشم می بیند، این ناظر به آسمان ظاهری؛ اما دعای مظلوم، فاصله زمین و آسمان را یعنی آن سر و باطن آسمان را می پیماید. این راجع به سر او است.

همانطوری که در بحث های قبل گفته شد هر چیزی یک ظاهری دارد و یک باطنی. آسمان یک ظاهری دارد که فاصله بین زمین و آسمان ظاهری را با نگاه چشم می توان دید و طی کرد؛ و یک باطنی دارد که آن را باید با عمل دل پیمود، نه با دید بصر. دعای مظلوم به آسمان می رسد و فاصله بین زمین و آسمان دعای مظلوم است؛ یعنی دعای مظلوم یقیناً به سماوات می رسد همانطوری که دید چشم به آسمان می رسد، آه مظلومانه مظلوم هم به باطن و سر آسمان می رسد. یک آسمان ظاهری داریم که در آن ستاره و شمس و قمر است و یک آسمان باطن و معنوی داریم که در آن آسمان فرشتگان اند که نور غیبی و معنوی اند، در آسمان و فضای ظاهر ستارگان هستند که

نور ظاهری می دهند، در آسمان باطن فرشتگانی هستند که نور معنوی می دهند. قرآن کریم سخنش این است که درهای آسمان به روی همه باز نیست. برای کفار و منافقین درب های آسمان باز نمی شود: (لَا تُفْتَحُ لَهُمُ أَبْوَابُ السَّمَاءِ).⁽⁴⁴⁰⁾ مسئولین آسمان فرشتگانی اند که خدا با وحی اینها را هدایت می کند: (وَأَوْحَى فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا)⁽⁴⁴¹⁾ در هر آسمانی امر مربوط به آن آسمان را خدای سبحان با وحی اعلام می دارد.

پس آسمان یک ظاهری دارد که نورهای ظاهری در اوست و یک سر و باطنی دارد که نورهای درونی در اوست. امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب - سلام الله علیهما - در جواب این سؤال که بین زمین و آسمان چقدر فاصله است، هم به آسمان ظاهری اشاره کرد و هم به سر آسمان که آسمان باطنی است، فرمود: مد البصر ودعوة المظلوم. اگر کسی خواست دعاء کند که به باطن آسمان برسد و یقیناً مستجاب بشود راهش این است که تمام علاقه ها و امیدهایش را که به غیر خدا تعلق گرفته بود قطع کند. به هر اندازه که انسان موحد است دعای او مستجاب است. خدای سبحان دعای موحد را رد نمی کند، به اندازه توحید او دعاء مستجاب است. اگر کسی به هیچ مبدئی جز خدا تکیه نکرد دعای او یقیناً مستجاب است.

اگر مظلومی چشم کمک به احدی نداشت، دعای او یقیناً مستجاب است. مظلوم دو قسم است: یک قسم ستم دیده ای است که احیاناً به دیگران تکیه می کند، به قبیله و بستگانش یا به قدرت و مقام خود تکیه می کند و با اتکاء به آنان می خواهد آن ستم را برطرف کند وی اگر دعاء می کند دعای او دعای موحد محض نیست. قسم دیگر مظلومی است که دستش از همه جا کوتاه است، هیچ تکیه گاهی جز خدا ندارد که به آن اعتماد کند و در صدد جبران برآید. مظلومی این چنین تمام قلبش متوجه خدا است و در دعاء موحد است؛ چون در دعاء موحد است دعای او مستجاب است. لذا طبق این نقل امیرالمؤمنین - علیه السلام - فرمود فاصله بین زمین و باطن آسمان دعای مظلوم است.

امام سجاد - سلام الله عليه - می فرماید پدرم حسین بن علی - سلام الله علیهما - آخرین وصیتی که فرمود این بود: ایاک وظلم من لا یجد علیک ناصر الا الله (442) همین معنا را امام سجاد به عنوان آخرین وصیت به امام باقر می فرماید که امام پنجم - سلام الله علیه - می فرماید: پدرم در هنگام ارتحال مرا فرا خواند و به من فرمود: به تو وصیت می کنم چیزی را که پدرم سیدالشهداء در آخرین لحظه به من وصیت کرد و آن این است: گرچه همه اقسام ستم بد است ولی نسبت به مظلومی که هیچ پناهگاهی جز خدا ندارد، ستم نکنید؛ زیرا دعاء و آه او یقینا مستجاب است.

اگر ما در این دعاهائی که برای پیروزی رزمندگان داریم موحد خالص باشیم، یقینا آن دعاء مستجاب است. لازم نیست انسان از همه امکانات محروم باشد تا موحد شود، بلکه انسان وقتی در دعاء موحد است که خود را از همه امکانات محروم ببیند، نه از همه امکانات محروم باشد. دعاء باید به جائی برسد که فرمان از آن جا صادر می شود. جای صدور فرمان را عرش می نامند. عرش یعنی مقام فرمانروائی خدای سبحان که مالک یوم الدین و دنیا و آخرت است.

مقام فرمانروائی اش جهان هستی را اداره می کند و از این مقام فرمانروائی به عرش خدا تعبیر می کنند. این که می گویند اگر یتیمی را آزرده کردید عرش خدا به لرزه در می آید، یعنی مقام فرمانروائی در مورد ظلم به یتیم تصمیم می گیرد و در مقام فعل یک تحولی حاصل می شود. این که می گویند بعضی دلها عرش خداست چون با عرش خدا در ارتباط است.

کسی از امام صادق - سلام الله علیه - سؤال کرد چرا کعبه را کعبه نامیدند، فرمود: چون کعبه چهار دیوار دارد به او کعبه می گویند. عرض کرد: چرا چهار دیوار دارد. فرمود: چون بیت المعمور که در آسمانها هست چهار دیوار دارد. عرض کرد: چرا بیت المعمور چهار دیوار دارد. فرمود: برای آن که عرش خدا چهار ضلع دارد. چرا عرش خدا

چهار ضلع دارد. عرض کرد چرا عرش خدا چهار ضلع دارد. فرمود: برای این که کلمات توحیدی خدا چهارتا است: سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله و الله اكبر. اسمای حسناى حق به این چهار کلمه توحید و تحمید و تهلیل و تکبیر برمی گردد⁽⁴⁴³⁾. به وحدانیت خدا، به بزرگداشت خدا، به مجد و کبریائی خدا، به منزّه بودن آن سبوح قدوس؛ انسان در این کلمات خدا را می ستاید. یک انسان مکه می رود برای اینکه چهار دیواری را زیارت کند، او ظاهر حج را دیده است، کسی به مکه می رود و معرفتش تا بیت المعمور است؛ کسی به مکه می رود، معرفتش تا عرش خدا است، کسی به مکه می رود و به این کلمات تامات عارف شده است، این سر حج است. اینطور نیست که هر کسی دور کعبه بگردد، باطن این معنا را هم بیابد و برگردد. جواب امام - سلام الله علیه - این بود که این کعبه را، بیت معمور را، عرش را، بر اساس توحید و تحمید و تکبیر و تنزیه حق ساختند.

چیزی در قیامت بدتر از رسوائی شرک نیست. ما اگر از این آبرویزی نجات پیدا کردیم، امید نجات هست. بسیاری از ما در درونمان شرک ذخیره و خریده شده و راهی برای تشخیص آن نداریم، چه رسد به معالجه اش. ما همواره در کارها به غیر خدا متکی هستیم، بعد هم یک عبادتی را بعنوان عادت داریم. آیا شد ما در کارها چشم به طمع به غیر خدا ندوزیم؟ به خود یا کار خود تکیه نکنیم؟ چرا در اواخر سوره مبارکه یوسف این چنین آمده است: (وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ)⁽⁴⁴⁴⁾ اکثر این مؤمنین مشرک اند. در ذیل این آیه مبارکه از امام معصوم - علیه السلام - سؤال شده است یا ابتداء حضرت (علیه السلام) تبیین فرمود که سرش آن است این که مردم می گویند اگر فلان کس نبود کار درست نمی شد یا اینکه در تعبیرات رائج ما این است که اول خدا دوم فلان کس این تعبیر یک موحد نیست چون (هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ)⁽⁴⁴⁵⁾، خدا اولی نیست که دومی بردارد. از امام - علیه السلام - می پرسند پس چه بگوئیم و چگونه تعبیر کنیم؟ فرمودند: بگوئید خدا از این راه به ما کمک کرد و این مشکل را حل

کرد؛ در سراسر این کار فاعل حقیقی را ببینید؛ در سراسر این فعل حق را ظاهر ببینید. چون هو الظاهر جا برای غیر نگذاشت. ما باید اول دعاء کنیم که خدا یک قلب خالص قابل دعائی به ما مرحمت بکند، بعد دعاء بکنیم.

امام صادق فرمود اگر خواستید دعای شما مستجاب بشود اول از غیر خدا قطع امید کنید. ناامید بشوید تا دلتان جز به حق به هیچ قدرتی تکیه نکند، آنگاه دعا کنید و یقیناً آن دعاها مستجاب است. (446)

دو نفر عازم مکه و مدینه بودند، دیدند همه در صدد حرکت بسمت حج اند. این دو نفر هم حرکت کردند. کسی که گویا امیر قافله بود به این دو نفر گفت: شما ظاهراً اهل عراق هستید؟ گفتند آری، ما در کوفه می نشینیم. گفت: از کدام قبیله اید؟ گفتند: از قبیله بنی کنانه ایم. بعد خودشان را معرفی کردند. امیر قافله آنها را ترحیب کرد و پذیرفت؛ آنگاه از او سؤال کردند: تو کیستی؟ گفت من سعد بن ابی وقاص هستم.

این شخص که خود را به عنوان امیر کاروان معرفی می کرد سخنانی با این دو نفر در میان گذاشت و گفت: من چهار خصلت و کلمه و فضیلت درباره علی بن ابیطالب شنیدم که اگر یکی از آن چهار کلمه درباره من صادر می شد برایم بهتر از همه دنیا ارزش می داشت. اگر همه دنیا در اختیارم بود و من به اندازه نوح عمر می کردم برای من اینقدر گوارا نبود که یکی از این کلمات چهارگانه ای که درباره علی بن ابیطالب صادر شده است درباره من صادر می شد.

گفتند: آن کلمات چهارگانه چیست؟

گفت: اول اینکه وقتی سوره مبارکه توبه که اعلام انزجار مسلمین از کفار است، نازل شد؛ این سوره را رسول خدا به ابابکر داد که برای مردم مکه بخواند. وقتی مقداری از راه را طی کرد حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) علی بن ابیطالب را فرستاد و فرمود سوره براءت را از او تحویل بگیر و به پیش من بیاور تا من کسی را بفرستم که

برای این کار شایسته است. امیرالمؤمنین - سلام الله علیه - رفت و آن سوره توبه را تحویل گرفت و آورد، آنگاه سؤال کردند: چرا ابی بکر این سوره را به مردم مکه ابلاغ نکند آیا حادثه ای اتفاق افتاده است؟ رسول خدا فرمود: جبرئیل از طرف خدای سبحان پیام آورد و فرمود: لا یؤدی عنک الا انت اورجل منک⁽⁴⁴⁷⁾ ای پیامبر یا شخصاً تو این سوره را برای مردم مکه بخوان یا مردی که از تو باشد اعزام کن. وعلی منی وانا من علی. علی از من است من هم از علی هستم⁽⁴⁴⁸⁾ تنها علی می تواند این سوره برائت را از طرف من برای مشرکین بخواند و به آنها اعلام کند.

همین بیانی که درباره حسین بن علی - سلام الله علیه - آمده است، درباره علی بن ابیطالب - سلام الله علیه - هم آمده است. این که رسول الله فرمود حسن منی و انا من حسین نه چون حسین فرزند من است، سخن از فرزند زاهدی نیست، سخن از پدر و پسر و نوه و جد بودن نیست.

عبدالله بن جعفر به امام صادق - سلام الله علیه - عرض کرد من و برادرم موسی بن جعفر مساوی هستیم پدر و جد من و او یکی است: الیس اصلی واصله واحداً وابی وابوه واحداً⁽⁴⁴⁹⁾ عبدالله بن جعفر به پدرش عرض می کند: پدر بزرگوار چرا اینقدر به برادرم موسی بن جعفر علاقه مند هستی؟ پدر هر دو ما یکی است، جد هر دو ما هم یکی است. چرا این برادر ما پیش شما اینقدر عزیز است؟ امام صادق - سلام الله علیه - به فرزندش عبدالله فرمود: انت ابنی و هو من نفسی، بین تو و برادرت فرق است، تو پسر من هستی اما برادرت موسی از جان من است. در پیدایش تو بدن دخیل بود اما در ظهور و تجلی او جان من دخیل است. تو نگو من هم فرزند امام صادق هستم، این چنین نیست؛ فرزند زاهدی یک معنا است و وارث مقام شدن مطلب دیگری است. خلاصه آنکه همان بیانی که رسول خدا درباره حسین بن علی فرمود حسین منی و انا من حسین همان بیان را هم درباره علی بن ابیطالب دارد که علی من و انا من علی.

فضیلت دوم این که سعد بن ابی وقاص می گوید: همه ما در مسجد مدینه جا داشتیم. مسجد مدینه یک جایگاهی بود بدون سقف و خانه های اطراف به مسجد راه داشت و در این مسجد می توانستند بیتوته کنند و از او به عنوان یک خانه استفاده کنند. ما همه در مسجد پیامبر بودیم و آل علی و ابی بکر و عمر هم بودند. شبانه دستور رسید که از مسجد بیرون بروید جز آل رسول و آل علی کسی حق ندارد در مسجد بماند.

همه ما بیرون رفتیم، آنگاه وقتی صبح شد عموی پیامبر حمزه - رضوان الله علیه - عرض کرد: یا رسول الله اخرجتنا واسكنت هذا الغلام⁽⁴⁵⁰⁾ همه ما را از مسجد بیرون کردی و این جوان یعنی علی بن ابیطالب را در مسجد راه دادی. ما عموهای شما هستیم و از پیران اهل شما هستیم. رسول خدا - علیه آلاف التحية والثناء - فرمود: من شما را از مسجد بیرون نکردم و من او را در مسجد جا ندادم و لکن خدا مرا امر کرد که علی بن ابیطالب - علیه السلام - می تواند از مسجد آنطور استفاده کند که از اطاق خود استفاده می کند؛ این چقدر مقام است؟

یک وقت به مریم - علیها السلام -⁽⁴⁵¹⁾ در هنگام مادر شدن دستور می رسد که از خانه خدا و مرکز قدس بیرون برو، اما به فاطمه بنت اسد - علیها السلام - این دستور نمی رسد به امیرالمؤمنین - سلام الله علیه - این دستور نمی رسد. این که در دعای ندبه آمده است و سد الابواب الا بابہ تمام دربها را بست مگر درب خانه علی - علیه السلام - را سرش این است.

فضیلت سومی که برای علی بن ابیطالب - سلام الله علیه - بود و برای دیگران نبود: در جریان فتح خیبر بعضی را حضرت رسول فرستادند، آنها پیروز نشدند. حضرت عصبانی شدند و فرمود: لا عطين الراية غدا رجلا يحبه الله و رسوله و يحب الله و رسوله کرار غیر فرار⁽⁴⁵²⁾ فردا من پرچم را به دست کسی می دهم که؛ خدا و رسول، او را

دوست دارند و او نیز خدا و رسول را دوست دارد و روی محبت عبادت می کند؛ کسی که هجوم می آورد و اهل فرار و وحشت از جنگ و موت نیست.

علی فرمود: لا ابالی أدخلت علی الموت او وقع الموت الی (453) برای من یکسان است چه من بسراغ مرگ بروم و چه مرگ به سراغ من بیاید، در هیچ صحنه ای فرار نکرد. زره حضرت فقط در قسمت جلو بسته بود، پشت نداشت. فرمود: من نیازی ندارم که قسمت پشت زره را تأمین کنم، چون من از دشمن رو بر نمی گردانم تا از پشت به من حمله کنند (454) این از کلمات بلند آن حضرت است که فرمود: در مسائل نظامی و جنگی عاطفی برخورد نکنید.

در یکی از جنگها سپاهیان علی (علیه السلام) [اسیرانی] را به اسارت گرفتند به حضرت عرض کردند اجازه بدهید ما از بیت المال بودجه ای در اختیار بگیریم که این اسراء را آزاد کنیم. فرمود: آزاد کردن اسیر به نوبه خود کار خوبی است و ادامه مبارزه است اما اگر خواستید اسیر آزاد کنید ببینید اولاً این ها زخم خورده اند یا نه. کسی که به اندک حادثه فوراً دست بلند می کند و تسلیم می شود و زخمی ندارد او شهادتی نداشته است آنها که زخمی اند و اسیرند اگر زخم در جلو بدن آنها است اینها را آزاد کنید. معلوم می شود تا آخرین لحظه مقاومت کرده اند و بعد اسیر شده اند و آنهایی که زخم در پشت بدنشان هست، معلوم می شود صحنه را ترک کرده اند و فرار کرده اند و از پشت سر به آنها تیر رسیده است و آنها را دستگیر کرده اند (455).

آن کسی که میدان جنگ را ترک می کند او بدرد ما نمی خورد او معلوم می شود شهادت را نشناخته است، او خیال می کند مرگ یعنی نابودی و فکر می کند ماندن برای او بهتر است. او نمی داند ما الموت الاقنطرة تعبر بکم (456).

این چقدر بیان زیبایی است که از حسین بن علی - سلام الله علیه - نقل شده است. مرگ یک پلی بیش نیست این طرفش دنیا آن طرفش بهشت؛ این پل شما را از دنیا به

بهشت می رساند. این روح بلند که افطاریه خود را به اسیر می دهد⁽⁴⁵⁷⁾ در هنگام آزاد کردن سربازان اسیر خود دستور می دهد آن سرباز زخم خورده ای که زخمش در قسمت پشت بدن او است او را آزاد نکنید. برای او بیت المال را صرف نکنید. معلوم می شود او فرار کرده است و کسی که میدان جنگ را پشت سر می گذارد و فرار می کند، مورد علاقه ما نیست. او خود را بهتر از دین می داند و نمی داند که شهادت همان و بهشت همان سعادت همان؛ لذا رسول خدا درباره او فرمود کرار غیر فرار لا یرجع حتی یفتح الله علی یدیه⁽⁴⁵⁸⁾ او بدون پیروزی و اینکه تا قلعه خیبر را فتح نکند بر نمی گردد.

درنامه ای که علی بن ابیطالب - سلام الله علیه - برای سهل بن حنیف انصاری نوشت، آمده است که فرمود: ما قلعت باب خیبر بقوة جسدانیه او قوة غذائیه بل بقوة ملکوتیه و نفس بنور ربها مضمیئه⁽⁴⁵⁹⁾. من درب قلعه خیبر را در اثر غذا و خوراک نکنم؛ آن قوه ملکوتی بود که: قوت جبریل از مطبخ نبود⁽⁴⁶⁰⁾. آن قوه در من بعنایت حق پیدا شد و درب خیبر را کندم، که رسول خدا فرمود او عملیات خیبر را با پیروزمندی به پایان رساند و تا فتح نکند بر نمی گردد. همه علاقه مند بودند که بدانند این انسان کیست که رسول خدا این همه درباره او تعریف می فرماید. وقتی فردا فرا رسید دیدند فرمود علی بن ابیطالب را حاضر کنید. حضرت را حاضر کردند در حالی که او به بیماری چشم مبتلا بود. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) مقداری از آب دهان مبارک خود را در چشمان حضرت علی (علیه السلام) ریختند و بعد پرچم را بدست وی دادند و حضرت علی (علیه السلام) به آن پیروزی نائل شدند⁽⁴⁶¹⁾.

فضیلت چهارم این که سعد بن ابی وقاص می گوید: در جریان جنگ تبوک حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) بیرون رفتند و علی بن ابیطالب را در مدینه بعنوان خلیفه خود قرار دادند که مدینه را حفظ کند. عده ای حسادت کردند و این فضیلت را یک نقطه ضعف تلقی کردند و گفتند پیامبر نمی خواست که علی در این جنگ شرکت

کند. امیرالمؤمنین از شنیدن این مطلب حرکت کرد و به دنبال رسول خدا - علیه آلا ف التحیه و الثناء - آمد و عرض کرد: من شما را رها نمی کنم. امیرالمؤمنین گریه کرد حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: برای چه آمدی؟ عرض کرد قریش می گویند شما من را به همرا هتان در جبهه نبردید، برای اینکه مایل نبودید که من در جبهه بیایم. حضرت (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: مردم را جمع کنید، من یک سخنی دارم. منادی حضرت (صلی الله علیه و آله و سلم) ندا داد همه جمع شدند، فرمود: ایها الناس افیکم احد الا وله من اهله خاصه ان علی بن ابیطالب خاصه اهلی و حبیبی الی قلبی⁽⁴⁶²⁾ هر کدام از شما در امور خانوادگی کسی دارید که به شما خیلی نزدیک است و مورد اطمینان شما است؛ علی بن ابیطالب هم نسبت به من این چنین است، او دوست من است.

رسول خدا جز به خدا به چیزی نمی اندیشید و جز به خدا به احدی علاقه نداشت. علی بن ابیطالب مظهر خداست؛ دوستی او دوستی خدا است، بیگانه نیست. آنگاه در حضور مردم فرمود: همانطوری که هارون وزیر موسی - علیه السلام - بود: اما ترضی ان تکون منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی. تو یا علی وزیر و خلیفه من هستی فرق من و موسی این است که بعد از موسی پیامبران دیگری آمد اما بعد از من پیامبر دیگری نیست. آنگاه علی بن ابیطالب به رسول خدا عرض کرد: رضیت عن الله و رسوله. من راضی شدم از خدا و رسولش.

اینکه ما در عرض ادب به پیشگاه ولی عصر - ارواحنا فداه - می گوئیم: السلام علیک یا شریک القرآن. به امام زمان عرض می کنیم تو شریک قرآن هستی ریشه اش این حدیث به استناد یک آیه قرآن کریم است. شریک که یک واژه عربی است به آن مقدار کوتاهی از طناب می گویند که دو لنگه بار را به هم مرتبط می کند. مقام امامت و حقیقت قرآن دو ثقل ثقیل و وزنه وزین اند. امام هم قرآن را به امامت وصل می کند و

هم امامت را به قرآن وصل می کند لذا می شود شریک قرآن. در قرآن کریم چنین آمد موسای کلیم به خدای عرض کرد پروردگارا بار سنگینی بر دوش من قرار دادی، من باید با فرعون بجنگم، برای این که در این کار موفق بشوم برادرم هارون را شریک کار من قرار بده: ⁽⁴⁶³⁾ (وَأَشْرِكُهُ فِي أَمْرِي).

چند خواسته از موسای کلیم در قرآن آمده است که خدای سبحان می فرماید تمام این خواسته ها را ما به تو دادیم. خواستی ما هارون را شریک کار تو قرار بدهیم، دادیم. هارون شریک موسی شد در مسئله رسالت، هدایت، ارشاد مأموریت الهی. آنگاه رسول خدا به علی بن ابیطالب - سلام الله علیه - فرمود: تو نسبت به من همان سمتی را داری که هارون نسبت به موسی داشت: انت منی بمنزلة هارون من موسی. همانگونه که هارون شریک کار موسی بود، تو هم شریک کار من هستی، بیگانه نیستی. و چون رسالت و برنامه رسول خدا همان قرآن کریم است، اخلاق رسول خدا هم همان قرآن کریم است، پس اگر کسی شریک رسول خدا شد یعنی شریک قرآن شد و مانند آن طنابی است که امامت را با حقیقت وحی مرتبط کرد؛ لذا ما در پیشگاه امام معصوم (علیه السلام) می گوئیم تو شریک قرآنی. خواه امام زمان خواه ائمه معصومین دیگر. علی بن ابیطالب اول الامام و حجة بن الحسن، سلام الله علیه - آخر الامام - عليهم افضل صلوات المصلين - اینها شریک قرآن هستند.

علی علیه السلام - فرمود: من سخنگوی قرآن هستم. قرآن همه حقائق دارا است او را به حرف در بیاورید. اما او با شما سخن نمی گوید و لکن من شما را از قرآن باخبر می کنم ⁽⁴⁶⁴⁾ پس او می شود شریک قرآن.

فضائل دیگر که در برابر قرآن برای علی بن ابیطالب که حقیقت قرآن است نقل می کنند چندان مهم نیست. آن حضرت را باید خیلی بالا دید و بالا شناخت. به دنبال این چهار کلمه طیبیه ای که درباره امیرالمؤمنین گفته شده است، سعد بن ابی وقاص می گوید

من یک کلمه خامسه و جریان پنجمی را هم نشان دارم. گفتند: بگو. گفت ما با رسول خدا - علیه آلاف التحية والثناء - در حجة الوداع بودیم. وقتی حضرت به غدیر خم⁽⁴⁶⁵⁾ رسیدند ایستادند: امر منادیه فنادی فی الناس. من كنت مولاه فهذا علي مولاه. اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره و اخذل من خذله.⁽⁴⁶⁶⁾ هر کس من مولای او هستم این علی مولای او است فرمود علی مولای اوست تا بگویند علی در دنیا و در مدینه و قافله زیاد است فرمود: این علی مولای او است. خدایا هر کس که تحت ولایت این علی است تو او را تحت ولایت خود بگیر، و هر کس دشمن این علی است تو هم دشمن او باش. خدایا هر کس که علی را یاری کرد تو او را یاری کن، هر کس که علی را مخذول کرد و او را یاری نکرد، تو هم او را مخذول کن و یاری نکن.

گفتار شانزدهم «حاوی مباحث» :

سخنان امام سجاد نشان می دهد که به اسرار عبادات رسیده اند

شیوه قربانی کردن در زمان جاهلیت

وصیت علی بن ابیطالب لحظه وداع

آب زندگانی کنایه از ایمان و محبت است

علی فرمود به حضور انبیاء می روم

سخنان امام سجاد - سلام الله علیه - که در بالای منبر شام ایراد فرمود نشان می دهد که اینها به اسرار عبادت رسیده اند. در فرازهای سخنان امام سجاد - سلام الله علیه - آمده است که: انا بن مکة و منی، انا بن زمزم و صفا! من فرزند مکة و منی هستم، یعنی آن عبادتی که باید در مکة و منی انجام بگیرد من به آن عبادت رسیده ام و آن عبادت من را به اینجا رساند نه من فرزند سرزمین مکة و منی هستم آنها که در منی زندگی می کنند و اهل آن سرزمین اند فرزند منی نیستند آنکه قربانی می دهد تا دین زنده و محفوظ بماند. او فرزند منی است. با اینکه در این مسافرت حسین بن علی - سلام الله علیه - از مکة برگشت دیگر به مشعر و عرفات و منی نرفت و در منی قربانی نکرد قبل از روز دهم ذی الحجه حضرت از مکة به طرف کوفه برگشتند امام سجاد به منی نرفت و قربانی نکرد و قربانی نکرد اما مع ذلک می فرمایند: انا بن مکة و منی.

آنکه حاضر است بهترین شهید را ایثار و نثار کند تا دین خدا محفوظ بماند او به حقیقت قربانی رسیده است؛ او فرزند منی است گرچه منی نرفته باشد. وقتی سر قربانی را خداوند کریم ذکر می کند، می فرماید: این قربانی کردن یک ظاهری دارد و یک باطنی. ظاهر قربانی به خدا نمی رسد، باطن قربانی است که به خدا رسد: (لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومَهَا وَلَا دِمَائُهَا وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَى) (467) یعنی، گوشت و خون قربانی به خدا نمی رسد. آن

تقوایی که در آن قربانی و کشتن گوسفند و شتر هست، که روح و درون و سر این عبادت است و آن را تبیین می کند، به خدا می رسد.

در جاهلیت وقتی قربانی می کردند مقداری گوشت قربانی را به دیوار کعبه می آویختند و مقداری از خون قربانی را به دیوار کعبه می مالیدند که قبول بشود. اسلام آمد روی این کار خط بطلان کشید، فرمود گوشت و خون به خدا نمی رسد تقوای این عمل به خدا می رسد. پس انسان متقی که در حقیقت به باطن عبادت رسیده و می کوشد که به اسرار نهائی عبادت برسد، او به خدا می رسد.

چون امیرالمؤمنین - سلام الله علیه - در همه این ابعاد عبادت مثل اعلا بود، در توحید فرمود: ما کنت اعبد رباً لم اره⁽⁴⁶⁸⁾؛ در معاد فرمود: لو كشف الغطاء ما ازددت یقیناً⁽⁴⁶⁹⁾ سخنان آن حضرت می تواند راهگشای انسان برای رسیدن به اسرار عبادت باشد. بعد از آنکه ضربت بر سر مبارک مولی الموحدین آمد، وصیتی فرمود و آن وصیت صرفاً برای امام حسن و امام حسین نبوده است بلکه در بعضی از فرازهای این وصیت آمده است که به شما و به کسانی که کتاب من به آنها می رسد وصیت می کنم. این وصیت به همه مسلمین متوجه است: وصیتی لکم ان لا تشرکوا بالله شیء⁽⁴⁷⁰⁾ چیزی را شریک خداوند قرار ندهید و کاری که برای خداوند است به غیر خدا نسبت ندهید که این می شود شرک. مشرکین کار خدا را به غیر خدا نسبت می دادند؛ نه اینکه یک قدری را برای خدا و یک قدری را برای غیر خدا انجام می دادند زیرا آن شرک معهود نیست، بلکه ریا است. معمولاً مشرکین کاری که باید به خدا نسبت دهند به غیر خدا نسبت می دادند. بجای این که خدا را عبادت کنند، بت ها را عبادت می کردند؛ نه این که مقداری خدا و مقداری بت ها را عبادت می کردند. بعنوان شرک در پرستش معتقد بودند یک مبدء جهان را آفرید که خداوند است و مبدء دیگر جهان را اداره می کند. وصیت توحیدی آنست که نه کار را به خودت واگذار کن نه به غیر خودت؛ کار را تنها از آن

خدا بدان و بدانید که تنها خداوند است که عالم را تدبیر می کند. هیچ نعمتی بالاتر از نعمت توحید نیست و هیچ گناهی هم بدتر از شرک نیست: (إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ) (471). آیا رواست که انسان در تمام حالات هستی است در کنار سفره خدای واحد بنشیند و غیر خدا را بعنوان رب، مبدء اثر بداند، این شرک، رسوائی دو جهان را در بر دارد. و محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - فلا تضيعوا سنته. بعد از توحید رسالت پیامبر را حفظ کنید و به وحی و نبوت پیامبر احترام بگذارید. سنت پیامبر را ضایع نکنید. اخلاق و آداب پیامبر را محترم بشمارید. چیزی که از پیامبر نقل شده است او را گرامی بدارید. دینش را ضایع نکنید.

بعد از آنکه راجع به اصل توحید و اصل نبوت و دین خدا سفارش کرد، آنگاه تاکید فرمود: اقيموا هذين العمودين واوقدوا هذين المصباحين. این دو ستون را بپا بدارید: یکی توحید، یک نبوت. این دو چراغ را همیشه روشن نگاه بدارید، کاری نکنید که این دو چراغ خاموش بشود. چراغ توحید و چراغ وحی. معاد به مبدء باز می گردد، چون انسان در معاد به حضور خدائی می رسد که از آن خدا نشأت گرفت. اگر این دو چراغ را روشن نگاه داشتید عقل و شرع شما را مذمت نمی کنند و اگر این دو چراغ را خاموش نگاه داشتید، هم عقل و هم شرع شما را مذمت می کنند.

انا بالامس صاحبكم واليوم عبرة لكم وغدا مفارقتكم. من دیروز صاحب شما و در بین شما بودم و شما هم با من بودید؛ مانند شما بودم، قبل از ضربت خوردن، اما امروز عبرت هستم برای شما. امروز علی در بستر بیماری افتاده است. مرا ببینید تا ببینید که قدرت و سلامت و ثروت پایدار نیست. اینطور نیست که انسان همیشه سالم و قدرتمند باشد. فردا هم از بین شما رخت بر می بندم و مفارقت می کنم. اگر من از این ضربت سالم ماندم و شهید نشدم اختیار قصاص طرف بعهد خود من است، یا عفو می کنم یا

قصاص می کنم. و اگر رحلت کردم، رحلت قرارگاه همه ما است چون کل نفس ذائقة الموت. کسی در جهان طبیعت برای ابد نمی ماند.

آب زندگانی کنایه از ایمان و محبت است. خداوند هم به رسولش - صلی الله علیه و آله وسلم - فرمود: وما جعلنا لبشر من قبلک الخلد افان مت الایه⁽⁴⁷²⁾ ما برای بشرهای قبل از شما جاودانه بودن را قرار ندادیم که در جهان جاوید بمانند. هم قبل از تو هر کسی که بود از جهان رخت بریست و هم تو رخت بر می بندی و هم آیندگان می میرند. این جهان معبر است. دنیا نمی تواند ظرف ابدیت باشد. اگر من شهید شوم مرگ و انتقال به آخرت یک قرارداد است و اگر من از قاتلم عفو بکنم برای تقرب الی الله است. اگر من زنده ماندم و عفو بکنم بعنوان تقرب الی الله است و اگر شما خواستید عفو بکنید آنهم برای شما حسنه است، و اگر ممکن است عفو کنید که این فضیلت را درک کنید. مگر دوست ندارید که خدا شما را بیامرزد. خدا انسان رؤوف و مهربان را دوست دارد و مشمول رحمت خاصه خود قرار می دهد؛ آنگاه فرمود: والله من از این حادثه ای که اتفاق افتاد، ضربتی که بر سرم وارد شد، حادثه ای گرانباری بر من تحمیل نشد. یک امر پیش بینی نشده غیر قابل تحملی بر من تحمیل نشد. مرگ چیزی است که من سالها به انتظار او بودم: تالله لابن ابیطالب انس بالموت من الطفل بشدی امه⁽⁴⁷³⁾ همانطوری که کودک به پستان مادر مأنوس است من با مرگ مأنوسم. من از مرگ وحشتی ندارم. انس من به مرگ پیش از انس کودک به پستان مادر است زیرا کودک بر اساس غریزه و خواهش طبیعی به پستان مادر علاقه دارد، اما من با خواهش عقل به شهادت علاقه مندم. کودک هر چه سنش بالا می آید علاقه اش به پستان مادر کم می شود و من هر چه سنم بیشتر می شود علاقه ام به شهادت بیشتر می شود. من از مرگ هراسی ندارم: ما فجأنی من الموت وارد کرهته⁽⁴⁷⁴⁾ یک امر مکروهی به من روی نیاورده است، یک چیزی طلوع نکرده است که ناشناس باشد. اگر مرگ از کرانه شرق طلوع کرد من ستاره مرگ

را می شناسم، برای من معروف است؛ منکر و ناشناس نیست؛ چهره مرگ برای من شناخته شده است. جریان من و مرگ مثل جریان انسان تشنه ای است که بعد از تلاش و کوشش و سرچشمه رسیده است.

انسانی که به سرچشمه می رسد عطشش را با آن چشمه های زلال برطرف می کند. مرگ مرا به سرچشمه حیات رسانده است و می رساند. من با مرگ گمشده ام را پیدا می کنم. یک مهمان عزیزی که مدت ها میزبان و مهماندار به انتظار او بود، اگر وارد مهمانسرا بشود به او خوش می گذرد. فرمود مهماندار من از مدت ها قبل به انتظار من بود و من هم مهمان او هستم که وارد مهمانسرای مرگ می شوم، مقصودم را می یابم. چیزی از من کم نمی شود چیزی را از دست نمی دهم: وما عند الله خیر وابقی⁽⁴⁷⁵⁾

در کنار بستر بیماری امیرالمؤمنین - سلام الله علیه - به ام کلثوم فرمود: اگر می دیدی آنچه را که من می دیدم، گریه نمی کردی، عرض کرد شما چه می بینی؟ فرمود: می بینم که صفوف ملائکه و انبیاء عظام - ﷺ - همه منتظرند که من بروم. همه وصف بسته اند برای استقبال از من، این که گریه ندارد⁽⁴⁷⁶⁾.

سخنی را هم که حسین بن علی - سلام الله علیه - در سفر تاریخی کربلاء دارند همین مضمون را می فرماید: ما اولهنی الی اسلافی اشتیاق یعقوب الی یوسف⁽⁴⁷⁷⁾ من خیلی به نیاکانم علاقمندم. مشتاق دیدار اجداد و پدر و برادرم هستم؛ همانطوری که یعقوب مشتاق ملاقات یوسف بود، من هم مشتاق ملاقات جد و پدر و مادر و دیگر انبیاء عظام الهی هستم. خواست تفهیم کند که ما از مرگ هراسی نداریم، زیرا افراد ناسازگار را رها می کنیم و به حضور افراد سازگار، که انبیاء الهی باشند، می رویم.

در یکی دیگر از فرازهای وصیت نامه آمده است: کنت جاراً لکم جاورکم بدنی ایام. فرمود من یک چند صباحی همسایه شما بودم، منتها بدنم همسایه شما بود نه روحم. روحم با شما نبود. باغی را که وقف کرده بود، فرمود درخت ها را نفروشید بگذارید این

باغ محفوظ باشد. مسائل مالی و سیاسی را تبیین کرد. وصیت رسمی اش را به امام حسن و امام حسین - علیهما السلام - واگذار فرمود. با حفظ این معنا که حسن بن علی - سلام الله علیهما - باید به مقام شامخ امامت برسد. نسبت به همه مردم توصیه فرمود که نماز را فراموش نکنید، ایتم را فراموش نکنید. بپرهیزید از خدا در مورد نماز و ایتم. و مخصوصاً بازماندگان شهداء. نسبت به زیارت خانه خدا فرمود: خانه خدا را ترک نکنید. اگر خانه خدا ترک شود و کسی به زیارت خانه خدا نرود، خدا به شما مهلت نمی دهد، عذاب الهی نازل می شود.

از اینکه حسنین - سلام الله علیهما - در محضر بودند، برنامه های خاصی برای آنها معین کرده بودند که چه شخصی همراه حضرت باشد و چه شخصی نباشد. چه وقت بیاید چه وقت نیاید. و علی بن ابیطالب - سلام الله علیه - می دانست که شهید می شود و این علم روی ولایت و باطن عالم است، و آن علم ولایتی اثر شرعی ندارد و نیز به ما فرمودند: کن وصی نفسک. هر کسی از شما وصیع خودش باشد. وصی برای آن است که مسئله تجهیز مرده را بپذیرد، برای آن نیست که کارهای مرده را بپذیرد. کار خود را به وصی واگذار نکنید، که چقدر نماز بخواند و چه قدر روزه بگیرد چقدر زیارت کند یا خدمت کند و کار خیر انجام دهد. اینها را خودتان انجام دهید وصی برای آن است که صغار انسان را سرپرستی کند و جریان دفن و کفن او را بپذیرد نه آن که کارهای مانده انسان را بپذیرد. فرمود هیچ کسی بهتر از خود انسان نیست. هر کسی وصی خودش باشد و اینطور نباشد که کارها را به دیگران واگذار کند.

گفتار هفدهم «حاوی مباحث» :

قیامت باطن دنیا است

انسان ها فضای بهشت را نورانی کرده اند

جهنمی ها در راه جهنم افتان و خیزان می روند

قبر یعنی برزخ و برزخ یعنی قبر

انسانی که به طرف فضیلت می رود احساس سبکباری می کند

علی فرمود در شگفتم که بعضی خود را گم کرده اند و جستجو نمی کنند

قیامت 50 ایستگاه کنترل دارد

ظاهر انسان با ظاهر عبادات و باطن انسان با باطن عبادت در ارتباط است. یک انسان ناقص از ظاهر عبادات برخوردار است و یک انسان کامل از باطن عبادت برخوردار می باشد و هر انسانی در قیامت بصورت آن اخلاق و ملکات درونی خود محشور می شود اگر اهل عبادت بود و به اسرار عبادت رسید، در قیامت به بهترین چهرهای نورانی محشور می شود؛ و اگر جزء افراد عادی بود، بصورت یک انسانی در می آید که فقط جلوی پای خود را می بیند و به اندازه خود نور می دهد؛ و اگر معاذالله اهل عبادت نبود، بصورت ملکات دیگری در می آید که خودش آن ملکات را تحصیل کرده و پرورانده است، او بصورت انسان محشور نمی شود.

در روز قیامت انسانها بصورتهای گوناگون محشور می شوند. وقتی نفخ صور شود، فوج فوج و گروه گروه به قیامت می آیند: (يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا) ⁽⁴⁷⁸⁾ ذیل این آیه مبارکه از رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - نقل شده است که عده ای در قیامت بصورت حیوانات محشور می شوند و اسامی آن حیوانات را هم در این روایت برده اند. ⁽⁴⁷⁹⁾ آنها که بصورت حیوانات محشور می شوند برای آن است که سر آنها در دنیا حیوانی بود؛ خوی و ملکات آنها ملکات حیوانی بود: فالصورة صورة انسان والقلب قلب

حیوان⁽⁴⁸⁰⁾ علی - علیه السلام - فرمود: بعضی صورتشان صورت انسان است، اما سیرت و حقیقتشان حقیقت حیوان است.

قیامت، باطن دنیا است و افراد هم بصورت باطنی شان محشور می شوند. روی این اصل که هر چیزی ظاهر و باطنی دارد، آخرت باطن دنیا است و انسان در آخرت بصورت باطن های خود در می آید؛ لذا عده ای در آخرت به صورت حیوان و عده ای هم بصورت انسان محشور می شوند. و آنهایی هم که بصورت انسان محشور می شوند یکسان و یکنواخت نیستند. بعضی فقط جلوی خود را نور می دهند و بعضی هم سعی نور هم بین ایدیه‌م و ایمانهم⁽⁴⁸¹⁾، نورشان در جلوشان و طرف راستشان در حرکت است که هم آنها را نور می دهد و هم دیگران را نورانی می کند و صحنه قیامت را هم نورانی می نماید.

در بهشت که هوا و فضا روشن است، روشنایی فضای آن بوسیله ماه و ستاره و نورهای ظاهری نیست بلکه خود انسان است که آن فضا را نور می دهد. اینطور نیست که در خانه بهشتی چراغ و یا در فضای بهشت آفتاب و ماه باشد، بلکه آفتاب و ماه برجیده می شود: (إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ * وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ)⁽⁴⁸²⁾. هم ماه و هم آفتاب تیره می شوند و هم ستارگان بساطشان را جمع می کنند. وقتی یک نور جدیدی در فضا می تابد می گویند این چه نور است. می گویند نور مؤمن است که از غرفه ای به غرفه دیگر می رود. این باطن انسان است؛ این باطن عبادت است. باطن نماز و روزه و جهاد و حج همان نور است. زیرا هر یک از عبادات اسراری دارند و اسرار عبادات هم عبارت از همان نورانیتهای جهان غیب است. اگر یک وقت خدای سبحان درباره بعضی تعبیر فرمود (وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ)⁽⁴⁸³⁾ ما برای عده ای نور قرار دادیم که در بین مردم بعنوان نور حرکت می کنند، این نور در قیامت ظاهر می شود. هر که نور دارد فضا را روشن می بیند و هر کس نور ندارد در ظلمت و تاریکی است.

اینطور نیست که جهنمی ها راه جهنم را ببینند، بلکه افتان و خیزان می روند. ندیدن راه هم یک عذاب و بلائی است. اینطور نیست که راه صاف و روشن باشد و روشنائی راه را ببینند و طی کنند. این طور نیست که جهنمی در جهنم جای او وسیع باشد. باطن انسان جهنمی تنگ و بسته و محدود است و او در هر سه عالم در تنگنا است. باطن انسان مؤمن باز و روشن است و او در هر سه عالم در وسعت و فسحت است. مؤمن هم در دنیا وسعت زندگی می کند و هم در برزخ و قیامت؛ کافر و منافق، هم در دنیا در مدار بسته زندگی می کند و هم در برزخ و جهنم. یک مؤمن در دنیا از شرح صدر برخوردار است و چیزی او را سراسیمه و دست پاچه نمی کند. هر حادثه ای که برای او پیش بیاید به عنوان یک مکتب و کلاس امتحان تلقی می کند. طوری نیست که با یک حادثه دست از تکیه گاهش که خداون سبحان است بردارد. هیچ امری او را از مسیر راست بیرون نمی برد و بر دل او مسلط نمی شود، جان او را مهار نمی کند، لذا غمگین نیست.

وقتی شاگردان رسول خدا - علیه آلاف التحیه والثناء - در محضر آن حضرت مطالب را می نوشتند هر چه حضرت می فرمود آنها ضبط و یادداشت می کردند. به بعضی از اینها گفتند شما چرا تمام حرف های پیامبر را می نویسید؛ او گاهی در حال غضب است حرفهای تند دارد و گاهی در حال نشاط است حرف های نرم دارد؛ شما سخنان عادی او را بنویسید نه هر چه او می گوید. ممکن است که در حال عصبانیت سخن بگوید و یا در حال نشاط و رضا سخن بگوید، آن سخنان که قابل نوشتن نیست. لذا به حضرت (صلی الله علیه و آله و سلم) عرض کردند: آیا هر چه شما فرمودید بنویسیم ولو در حال عصبانیت و یا در حال نشاط و سرور سخن می گوئید؟ فرمود: من هر چه می گویم یادداشت کنید. عرض کردند: فی الرضا والغضب؟ فرمود: فی الرضا والغضب⁽⁴⁸⁴⁾. زیرا در حال غضب، غضب ما برای خدا است و جز حق نمی گوئیم؛ در حال نشاط، نشاط و

سرور ما برای خدا است و جز حق نمی گوئیم. چیزی ما را به خود مشغول نمی کند که ما در اثر اشتغال به غیر خدا سخن باطلی بگوئیم.

مؤمن از شرح صدر برخوردار است هرگز نمی گوید این حادثه را چگونه جبران کنیم و به چه کسی پناه ببریم چون از شرح صدر برخوردار است. دنیا نمی تواند او را در فشار قرار بدهد و هیچ عاملی نمی تواند او را در مضیقه قرار بدهد. و همین معنای شرح صدر و وسعت او در برزخ ظهور می کند. هنگام مرگ هیچ فشاری برای مؤمن نیست، هیچ رنجی ندارد، قهراً در برزخ هم در فسحت و وسعت است و در فشار نیست.

قبر یعنی برزخ، برزخ یعنی قبر. بیش از سه عالم نیست: دنیا، برزخ، قیامت. در برزخ برای مؤمن هیچ فشاری نیست، زیرا او در دنیا با شرح صدر به سر برده و در شرح صدر زندگی می کند. در قیامت کبری هم که فرشتگان می گویند: **(سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ)**.⁽⁴⁸⁵⁾ جاهای وسیع باز در اختیار اهل بهشت است که اگر همه اهل دنیا بخواهند در خانه بهشتی وارد بشوند جا دارد. این چه عالمی است که خانه هر بهشتی اینقدر وسیع است؟ اما کافر که از شرح صدر برخوردار نیست گرفتار تنگنای طبیعت و ماده است و محکوم به باطن خود هست؛ هم در دنیا در مضیقه است و هم در برزخ و قیامت. در دنیا همواره به این فکر است که برداشتش بیفزاید و چیزی او را سیر نمی کند. چیزی غیر مؤمن را سیر نمی کند. آن قناعت است که انسان را سیر می کند که در غیر مؤمن نیست. روح قناعت را خدای سبحان به غیر مومن نمی دهد. او هرگز احساس آسایش و آرامش نمی کند. او مانند کرم پيله است که به دور خود می تند و هر چه بیشتر بتند محورش بسته تر و دیوارش محکم تر و در آن دیوار محبوس و اسیر می شود تا بمیرد. انسان دنیاپرست مثل کرم پيله است که به خود می تند و به تعبیر دیگری همواره مانند دوک نخریسی نخریسندگان است که همواره نخ می ریسند اما خود برهنه اند. چیزی در دنیا انسان کافر را راضی نمی کند. همین معنا در برزخ هم بنام فشار مرگ

ظهور می کند اینطور نیست که او از دنیا راحت به برزخ منتقل بشود. اگر بخواهند دندان کسی را، بدون تخدیر و بی هوشی موضعی، بکشند چقدر رنج آور است؛ مرگ برای کافر و منافق این چنین است. چرا موقع کندن دندان انسان درد شدیدی احساس می کند؛ زیرا این عضو را می خواهند از انسان جدا کنند. روح می خواهد ارتباطش را از این عضو قطع کند، لذا رنج می برد، تمام اعضاء و جوارح انسان غیر مؤمن را از او می گیرند و این تعلق را قطع می کنند، مثل اینکه تمام دندانها را بدون بی حسی و بی هوشی بکشند. البته این یک مثل است و گرنه فشار مرگ برای کافر و منافق به حساب نمی آید، که او چقدر در فشار است.

همین معنا که در برزخ برای کافر هست در جهنم هم همراه اوست. در جهنم جای کافر تنگ است: (الْقُورَانِ مِنْهَا مَكَانًا ضَيِّقًا مُّقَرَّنِينَ) ⁽⁴⁸⁶⁾. جهنمی ها را با اعضای بسته در جای تنگ جهنم می اندازند. در جهنم میدان وسیعی نیست که هر جا بخواهد آزادانه حرکت کند. کسی که گرفتار طبیعت است در هر سه نشأه بسته است.

سر عبادت آن است که (وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ) ⁽⁴⁸⁷⁾. یکی از اسرار عبادات این است که اگر انسان این تعلق هائی که بین او و جهان طبیعت است یکی پس از دیگری باز کند، احساس آرامش و سبکباری کند. انسان می بیند اگر چند قدم بطرف فضیلت حرکت کرد احساس سبکی می کند. و اگر به طرف گناه قدم برداشت احساس می کند سنگین است. عبادت برای آن است که انسان را سبکبار کند: تخففوا تلحقوا ⁽⁴⁸⁸⁾ هر شب امیرالمؤمنین - سلام الله علیه - برنامه ای در مسجد بعد از نماز عشاء داشتند. روز تازیانه در دست داشتند و وارد بازار می شدند؛ سخنرانی می کردند، مردم را به فقه فرا می خواندند که عالم به احکام بشوند تا کسی گران نفروشد، احتکار نکنند، ربا نگیرد، کم ندهد، مشکلاتی فراهم نکند. وقتی حضرت با تازیانه وارد چهار سوق کوفه می شد همه دست از کار می کشیدند و می گفتند علی بن ابیطالب آمد. بعد

می گفتند سمعاً و طاعه. در روز با تازیانه در بازار فرمان صادر می کرد. شب بعد از نماز عشاء با صدای رسا، هنوز نمازگزاران از مسجد بیرون نرفته اند، می فرمود: تجهیزوا رحمکم الله⁽⁴⁸⁹⁾ بارها را ببندید فردا می خواهیم حرکت کنیم. چون مؤمن باید این چنین باشد. اگر فردا را به حساب عمر خود بیاورد حق مرگ را اداء نکرده است. تا امروز جزء عمر ما بود، فردا را موظف نیستیم به حساب عمر خود بیاوریم که کار را به پس فردا حواله بدهیم؛ لذا هر شب می فرمود تجهیزوا رحمکم الله. آن دستور شبانه و این فرمان روز در عین حال که تلاش و کوشش این بود که قلمرو حکومتش را به بیگانه نیازمند نکند، مع ذلک می فرمود خود را سبکبار کنید و دل به چیزی نبندید. اگر انسان دل به چیزی نبست احساس می کند که سبک است.

سر عبادت این است که انسان را چون فرشته سبکبار می کند، و ما اگر خواستیم ببینیم آیا به سر روزه، به سر جهاد، به سر حج رسیدیم، ببینیم آیا سبکبار شدیم یا خیر. این معنا را در خود دیدن سخت نیست. قرآن کریم به ما آموخت، فرمود: **(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ)**⁽⁴⁹⁰⁾ **(أَنْفُسَكُمْ)**⁽⁴⁹¹⁾. مؤمنین مواظب جانتان باشید. از جانتان جدا نشوید، گاهی انسان خودش را گم می کند و نمی داند که گم کرده است. علی - علیه السلام - فرمود: عجت لمن ینشد ضالته وقد اضل نفسه فلا یطلبها⁽⁴⁹²⁾ من در شگفتم بعضی بدنبال گمشده خود حرکت می کنند که گمشده خود را پیدا کنند. گاهی انسان یک دفتر، یک خودکار، یک تسییح، یک دستمال را گم می کند و به دنبال گمشده اش از این و آن سؤال می کند. حضرت علی (علیه السلام) فرمود من در شگفتم که بعضی گمشده خود را می جویند و جستجو می کنند ولی خودشان را گم کرده اند و حاضر نیستند که از این آن بپرسند که من خودم را گم کرده ام و کجا هستم. اینها برای خودشان به اندازه خودکار ارزش قائل نیستند. انسان وقتی سری به جای دستمال زد دید دستمال در جایش نیست می فهمد گم شده است وقتی سری به جای قلم زد، دید قلم در جایش

نیست می فهمد گم شده است، همینطور دفتر و دستمال و... از این و آن می پرسد که قلم - دفتر - دستمال کجاست تا پیدا می کند؛ اما سری به جان خود نمی زند که ببیند جان او در جای خودش هست یا نه؛ اگر در جای خود نباشد پس جان خود را گم کرده است. جان ما یک جا و مقام معینی دارد. انسان جز بنده بودن و پرستیدن خدا جای دیگری ندارد. اگر انسان گفت من معلوم می شود در جای خود نیست و خود را گم کرده است. چه کسی باید او را پیدا کند؟ چه کسی باید به او بگوید تو این هستی، بیا این توئی خودت را بگیر؛ آن که تو پنداشتی عوضی رفتی، تو نیستی؟ درباره قم آمده است: لولا القمیون لضاع الدین او لزال الدین⁽⁴⁹³⁾ اگر اهل قم نبودند دین ضایع می شد. آن عده رفتند عده دیگری روی کار آمدند که حافظ آن معارف و احکام نبودند یکی از سرایندگان در آن عصر گفته بود:

شنیده ای که لولا القمی لضاع الدین تو نیستی در زیر خاک مدفون اند

الان هم این چنین شد. اگر این حوزه و برکت فاطمه معصومه - سلام الله علیها - نبود، دین ضایع شده بود. انقلاب از آنجا شروع شد. یک انسان کاملی باید باشد که به افراد بگوید تو گم شدی این توئی خودت را بگیر. گاهی ممکن است انسان عمری را عوضی برود و نداند کیست. سر عبادت این است که انسان خودی خود را پیدا می کند. در کتابهای ادبی و عرفانی آمده است که محبی در خانه محبوب را زد، محبوب از درون خانه گفت: کیست؟ گفت: منم. آن محبوب از درون خانه به محب درب خانه گفت: تا تویی تو هنوز از تو نرفت، لائق آمدن داخل خانه نیستی. رفت و با تهذیب برگشت و دوباره در زد باز او از درون خانه گفت: کیست؟ گفت: توئی نگفت منم. گفت: اکنون بیا. این مثل برای آن است که گاهی انسان خودش را گم می کند.

در امالی⁽⁴⁹⁴⁾ آمده است که حضرت عبدالعظیم حسنی - قدس الله نفسه الزکیه - فرزند چهارم امام مجتبی - سلام الله علیه - خود را به حضور انسان کامل امام دهم می برد⁽⁴⁹⁵⁾

و عرضه می کند و می گوید عقاید و افکار و اندیشه من این است، ببینید من سر جایم هستم یا گم شدم.

سر عبادت آن است که انسان بفهمد در جای خودش هست. باطن عبادت برای آن است که به انسان بگوید تو این هستی، سر جای خودت باش. اگر کسی به این جا رسید به سر عبادت توجه کرده است. فهمیدن، خواندن، نوشتن، باسواد شدن به همان مقداری که می داند اکتفاء نکردن جزء شعارهای مکتب ما است. خون هر شهیدی به اندازه معرفت او نهال مذهب را می رویاند و تقویت می کند. اینطور نیست که همه شهداء در یک درجه باشند. آن که عارف تر، عالم تر، فاضل تر، دانشمندتر، و با کمال تر است؛ مقام او بالاتر است.

در جنگ احد رسول خدا - علیه آلاف التحیه و الثناء - دستور دادند وقتی شهداء را می خواستند دفن کنند سرباز باسواد را جلو و سرباز بی سواد را پشت سر او دفن کنند، چون چند نفر را در یک قبر می توان دفن کرد. یک قبر وسیع کردند تا همه را با حفظ شؤون دفن کنند؛ که باید مصطحباً نحو القبلة باشد؛ به پهلو بخوابانند نه به پشت. همه یک ردیف بطرف قبله خوابانده شوند، فرمود: جنازه آن سرباز باسواد را جلو بخوابانید و بی سواد را پشت سر که نعش انسان باسواد بالاتر از نعش آدم بی سواد است.

هر کسی به مقدار معرفتش می ارزد. علی - علیه السلام - فرمود: قيمة كل امرء ما يحسنه⁽⁴⁹⁶⁾. و این چنین نیست که اگر کسی گفت من در فلان رشته نظامی کار کرده ام دیگر راهی به درس و بحث نداشته باشد. علوم و معارف فراوان است و هیچ کس نمی تواند بگوید این راهی را که من رفتم راه تکامل عملی است، خیر. راههای علمی مختلف و مسائل علمی مختلف است. درجات علمی فرق می کند.

امیرالمؤمنین - سلام الله علیه - به یک گروهی برخورد کرد که سلمان - رضوان الله علیه - در آن گروه بود: فقال لهم سلمان: قوموا، فخذوا بحجزه هذا فوالله لا يخبركم بسر نبیکم غیره⁽⁴⁹⁷⁾.

سلمان وقتی دید حضرت علی (علیه السلام) می آیند به آن جمعیت گفت برخیزید و دامان این مرد را بگیرید. والله غیر از علی - سلام الله علیه - کسی نیست که شما را به سر نبوت آشنا کند. ظاهر نبوت را شما می فهمید، اما سر و درون نبوت را غیر از علی کسی خبر ندارد.

چندین هزار نفر محضر مبارک رسول خدا را ادراک کرده اند اما آن چند هزار نفر یک طرف و امیرالمؤمنین - سلام الله علیه - یک طرف. آنها به اندازه حضرت علی (علیه السلام) نه چیز یاد گرفتند نه حرفی تحویل دادند. عدد صحابه ای که رسول خدا را ادراک کردند از چند هزار نفر گذشته است همه آنها به اندازه امیرالمؤمنین نه مطلب یاد گرفتند و نه مطلب به مردم رساندند⁽⁴⁹⁸⁾ لذا سلمان می گوید دامن علی را رها نکنید زیرا غیر از او احدی نیست که شما را به سر نبوت آشنا کند، که پیامبر به انسان چه می گوید.

انسان وقتی طبیعت را رها کرد با سر و باطن خود کار دارد؛ دیگر نه کسی با او کار دارد نه او با کسی کار دارد. بعد از رهائی بدن، انسان با سر خود کار دارد و لاغیر و مهمان اسرار خود است و لاغیر. آنگاه انسان باید سری به سرش بزند و ببیند چرا دعاها ی او مستجاب نیست. آنها که انسان را می شناسند این دستورات را می دهند. وقتی به اهل بیت عصمت و طهارت مراجعه می کنیم می گوئیم ما کجائیم؟ ما باید کجا باشیم؟ آیا ما را پیدا کردید یا نه؟ آنها که به سر عبادت رسیده اند، باطن ما را می شناسند. علی - علیه السلام - فرمود: لوشئت ان اخبر کل رجل منکم بمخرجه و مولده و جمیع شأنه لفعلت⁽⁴⁹⁹⁾ من اگر بخواهم تمام سرگذشت و اسرار تک تک شما را بگویم، می توانم. اینگونه از افراد باید به انسان بگویند تو گمشده ای یا نه و جای تو کجاست.

از امام معصوم - سلام الله علیه - سؤال کردند چرا دعاهای ما مستجاب نمی شود، مگر خدا نفرمود دعاء کنید من مستجاب می کنم؟ فرمود: لانکم تدعون من لا تعرفونه (500) شما کسی را می خوانید که نمی شناسید. شما خدا را نمی شناسید.

چه چیزی باعث می شود که ما خدا را نشناسیم با این که او نور السموات والارض است؟ (501) این گرد و غبار خود ما است که نمی گذارد ما خدا را ببینیم وگرنه او که نقاب و پرده ندارد که: غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد (502)

ما برای اینکه ببینیم آیا خدا را می شناسیم یا نه، این بیان از امام صادق - سلام الله علیه - می تواند راهگشا باشد. فرمود: اگر شما خواستید دعای شما مستجاب بشود، از آنچه که پیش غیر خدا است ناامید بشوید.

قال ابو عبدالله جعفر بن محمد - علیهما السلام - اذا اراد احدکم ان لایسأل الله تعالی شیئا الا اعطاه فلییاس من الناس کلهم ولا یكون رجاء الا من عند الله - عزوجل - فاذا علم الله عزوجل ذلک من قلبه لم یسئل شیئا الا اعطاه فحاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا فان فی القیامه خمسين موقفاً. کل موقف مثل الف سنه مما تعدون ثم تلی هذه الایة: (یَوْمَ کَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِینَ اَلْفَ سَنَةٍ) (503).

اگر کسی خواست طوری مسئلت کند که هر چه از خدا خواست خدا عطا فرماید، از همه ناامید باشد. چطور انسان وقتی غرق شد دیگر به جائی تکیه ندارد. آنگاه (دَعْوًا اللّٰهُ مُخْلِصِیْنَ لَهُ الدِّیْنَ) همان حال را هم در جریان عادی داشته باشد. فرمود: از همه مردم ناامید بشوید تا خدا به سؤال شما پاسخ بدهد. از خودمان، از کارمان، از قدرت و مقاممان قطع علاقه کنیم و بعد مسئلت کنیم. یأس از غیر خدا و امید به خدا زمینه استجابت دعاء را فراهم می کند و وقتی خدا از قلب او این معنا را آگاه شد که او به خدا امید دارد و از غیر خدا نا امید است، چیزی از خدا نمی خواهد مگر آنکه خدای سبحان به او می دهد؛ این می شود سر دعاء و سر عبادت. قبل از آنکه شما را محاسبه کنند

خود را به حساب بیاورید. ببینید دار و ندار شما چیست. اولاً ما وقتی خواستیم حسابرس خود باشیم، باید خود را بشناسیم، باید خودمان را پیدا کنیم، ببینیم کجا هستیم. اگر خودمان را پیدا کردیم و دیدیم که سر جای خود بود، آنگاه به حساب او می‌رسیم؛ اما اگر این درب و آن درب را گشتیم و خودمان را پیدا نکردیم، چگونه می‌توانیم به حساب خودمان برسیم؟ چرا یک عده وقتی به مقام می‌رسند همه چیز فراموششان می‌شود و یک عده ای هم وقتی به مقام می‌رسند هیچ تغییری پیدا نمی‌کنند؟ مال و علم و مقام در آنها تاثیری نمی‌گذارد؟ انسان برای این که ببیند خودش را گم کرد یا نه ببیند سواره است یا پیاده. اگر دید پیاده است خوشحالش و اگر دید سواره می‌رود بداند که خودش را گم کرده است. فرمود قیامت پنجاه ایستگاه کنترل دارد که هر کدام هزار سال طول می‌کشد. (504)

ذیل این آیه کریمه از سوره معارج در یک جلسه خصوصی درس رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) معاذبن جبل در منزل زید بن ارقم از حضرت سؤال کرد: ما اطول هذا اليوم، یا رسول الله (505). چه روز طولانی! یک روز معادل با پنجاه هزار سال. حضرت فرمود: قسم به ذات کسی که جانم در دست اوست، این قیامت پنجاه هزار سال برای مؤمن به مقدار صلوة مکتوبه و وقت نماز واجب خواهد بود، یک نماز ظهر حداکثر ده دقیقه طول می‌کشد. مؤمن همه این راهها را رفته است و به سر این عبادت رسیده است و معطلی ندارد.

معلوم می‌شود نماز یک سری و یک ظاهری دارد. عبادت هم یک سری و یک ظاهری دارد. اگر کسی توانست مسافت پنجاه هزار ساله قیامت را با نمازش بپیماید او به باطن عبادت رسیده است و هم اکنون خود را بیازماید ببیند اگر سبک و متواضع است، بداند که به مقصد می‌رسد وگرنه نمی‌رسد.

برخی سؤال می کنند که وقتی امیرالمؤمنین - سلام الله علیه - وارد مسجد شدند و خود ابن ملجم را بیدار کردند، چگونه می شود؟

مختصراً آن که بعضی از علم ها است که تکلیف آور نیست و بعضی از آن تکلیف آور است. علم های عادی تکلیف می آورد. یعنی انسان باید از دشمن بپرهیزد و در معرض خطر نرود و مانند آن. اما آن علم های غیب و آن هائی که براساس ولایت است و با دید قضاء و قدر عالم می نگرد از آن جهت مثل یک فرشته ایست که می داند امشب در مسجد کوفه چه حادثه ای اتفاق می افتد. آن علم تکلیف آور نیست و براساس آن علم هر چه باید واقع می شود، این است که آنها در عین حال که به همه این افراد عالم بودند مع ذلک وظیفه دیگری هم داشتند.

گفتار هیجدهم «حاوی مباحث» :

قلب ترازوی عجیبی است
خداوند متعال هدف است نه وسیله
انسان با محبت زنده است
هر شهیدی به مقدار معرفتش می ارزد
اعمال را به مقدار معرفت پادش می دهند
هر صدقه ای را خداوند قبول نمی کند

خداوند در قرآن می فرماید آنانکه هنگام یاد خدا دل های آنان می تپد و هنگام تلاوت آیات خدا ایمانشان افزوده می شود و بر پروردگارشان توکل می کنند کسانی که نماز را به پا می دارند و از آنچه روزی آنها نموده ایم انفاق می کنند اولئک هم المؤمنون حقاً لهم درجات مؤمنین حقیقی اند و برای آنان درجاتی است.⁽⁵⁰⁶⁾ بهشت و درجات بهشت اوائل نسبت به انسان های عادی در حد یک پاداش بیان می شود.⁽⁵⁰⁷⁾ باز در همین قرآن کریم در جای دیگر سخن از لهم درجات نیست. حرف لام مطرح نیست؛ بلکه می فرماید: هم درجات⁽⁵⁰⁸⁾ خود اینها می شوند درجات و خود اینها می شوند انوار و بهشت. در اینجا دو مطلب است: یکی آنکه بهشت برای مؤمن است و یکی اینکه خود مؤمن بهشت است. هم آن حق است که برای مؤمن بهشت است و هم این حق است که خود مؤمن بهشت می شود. انسان کامل به جایی می رسد که فروح و ریحان و جنه نعیم⁽⁵⁰⁹⁾ خود بهشت می شود و این کمال را در همین چند روزه دنیا باید تهیه کرد و لاغیر. و این در عبادت کردن فقط نیست بلکه به سر عبادت رسیدن است.

یک وقت انسان نماز می گذارد و حواسش متوجه خدا نیست، این یک نماز صحیحی خوانده است که از نظر حکم اعاده یا قضا ندارد ولی نماز مقبولی نخوانده است؛ نمازی نیست که او را بالا ببرد، چون خود این نماز بالا نمی رود. یک وقت هم نماز خوانده که

در نماز جز یاد حق چیزی در حرم قلب او راه پیدا نکرد، این نماز است که بالا می رود و او را هم بالا می برد؛ این هم صحیح است و هم مقبول. برای این که ما در نماز به این سر برسیم باید بیرون نماز را مواظب باشیم. در بیرون نماز اگر چشم و گوش را مهار کردیم، در درون نماز راحت هستیم. اگر مواظب غذا و حرکات و ادراکاتمان بودیم، آنگاه در درون نماز راحت هستیم. این که می بینیم ما در نماز آرام نیستیم، برای آن است که در بیرون برای خود دشمن تراشیدیم، در بیرون نماز کارهای ناحساب انجام دادیم در هنگام نماز دست ما بسته است دشمن حمله می کند. آنچه که ما شنیدیم و گفتیم و رفتیم و آمدیم همه و همه ذخیره می شود و در موقع نماز به انسان حمله می کند، در حال روزه و جهاد و حج به انسان حمله می کند. ما اگر دشمنی برای خود تراشیده باشیم و بیرون نماز را مواظب باشیم، در درون نماز کسی کاری به ما ندارد و همه حواسمان جمع است؛ هم لذت می بریم و هم اگر حواس ما جمع بود به سمت خدا رو کرده ایم و لطف خدا هم به سمت ما متوجه می شود. آنها که به اسرار عبادت رسیدند، یعنی اهل بیت عصمت و طهارت، عبادتهایشان عصاره ای از همین معارف است.

به ما گفته اند اگر خواستید ببینید پیش خدا محترم هستید یا نه، ببینید خدا در قلب شما چقدر حرمت دارد.⁽⁵¹⁰⁾ این دل چه حقیقتی است که می تواند میزان بین عبد و مولی باشد؟ این قلب چه ترازوی عجیبی است که می تواند انسان را آگاه کند که پیش خدا عزیز است یا نه؟ بعضی خودشان و قلبشان را گم کرده اند آنکه نمی شناسد کجائی است و برای چه آمده است، خودش را گم کرده است. یک انسان کامل بنام امام معصوم - علیه السلام - لازم است که به ما بگوید تو این هستی؛ این توئی توست. اگر انسان در جای خود نبود، معلوم می شود خودش را گم کرده است.

برای هر عبادتی عموماً و در روزه خصوصاً به ما راهی نشان داده اند که به سر این عبادات راه پیدا کنیم. امیرالمؤمنین - سلام الله علیه - که این راه را رفت، می فرماید به

دنبال من بیائید؛ به ما فرمودند: اگر در حال نماز قلبتان متوجه خدای سبحان بود، لطف خاص الهی هم متوجه شما خواهد شد و ما به خوبی می توانیم احساس کنیم که لطف خدا شامل حال ما شده است یا خیر. آن حالت سبکباری را که یک انسان وارسته در خود احساس می کند، نشانه شمول لطف الهی است. آن بی اعتنائی به فریائی طبیعت که در انسان پیدا می شود، نشانه شمول لطف الهی است.

نسبت به این امور بعضی از فرازهایی از امیرالمؤمنین و امام صادق - سلام الله علیهما - در این زمینه رسیده چنین است:

امام صادق فرمود: لا یجمع الله لمؤمن من الورع والزهد فی الدنيا الا رجوت له الجنة وانی لا حب الرجل المؤمن منکم اذا قام فی صلوته ان یقبل بقلبه الی الله تعالی و لا یشغله بامر الدنيا. فلیس من مؤمن یقبل بقلبه فی صلوته الی الله الا اقبل الله الیه بوجهه و اقبل بقلوب المؤمنین الیه بالمحبتة له بعد حب الله اياه⁽⁵¹¹⁾ چیزی بالاتر از پرهیز گناه نیست، اگر برای مؤمن با زهد این ورع جمع شد من امید بهشت دارم. من دوست دارم که نماز را با توجه بخوانید. این جا سخن از حکم و امر وجوبی نیست؛ این جا سخن از سر صلوه و ادبی است که به این سر منتهی می شود. خدا را وسیله قرار ندهید که شما را به بهشت ببرد یا از جهنم نجاتتان بدهد، خدا هدف است، نه وسیله. او شما را به جهنم نمی برد به بهشت می برد و لکن شما در عبادت این ادب را رعایت کنید که از او چیزی طلب نکنید. چیزی انسان مؤمن را مشغول نکند و یا خودش قلب خود را به امری از امور دنیا مشغول نکند زیرا هر چه غیر خدا است دنیا است.

برای بعضی تکاثر در علم و تألیف و تربیت و تدریس دنیا است، چه اینکه برای بعض دیگر، تکاثر در مال دنیا است. هر کسی را شیطان به یک راه می فریبد. یک عالم را شیطان از این راه می فریبد که تو شاگردان بیشتری داری، کتابهای بیشتری نوشته ای، سالیان متمادی درس گفتی، تو بالاتری؛ این تکاثر در رشته های علمی است. به یک

رزمنده این نیرنگ را می زند که تو چند بار جبهه رفته ای، تو فداکارتری، تو چند بار تلاش کرده ای، تو مقرب تری. شیطان هیچ کسی را رها نمی کند. اگر انسان از دام وهم رهید دیگر در دسترس شیطان نیست.

برای بندگان مخلص چیزی گواراتر از اخلاصشان نیست. چون هیچ دشمنی به آنها دسترسی ندارد، نه از درون نه از بیرون. هیچ مؤمنی نیست که با قلبش در نماز متوجه بشود، مگر اینکه خداوند وجه خود را متوجه او می نماید و دل‌های دیگر مؤمنین را هم متوجه او می کند. همه مؤمنین نسبت به او علاقمندند، دوست او می باشند، در حال خطر دعا گوی او هستند.

انسان بامحبت زنده است و انسان بدون محبت هرگز طعمی از زندگی نمی چشد؛ و اگر خدای لطفش را متوجه انسانی کرد، دل‌های دیگر مؤمنین را نیز متوجه او خواهد کرد. این خصیصه عبادت با سر است. اگر کسی لوجه الله عبادت کرد، می شود ابدی. چون وجه خدا زوال پذیر نیست⁽⁵¹²⁾ و اگر کسی لوجه الله عبادت کرد، زوال ندارد؛ تاریخ او را از بین نمی برد.

در بیانات امیرالمؤمنین - سلام الله علیه - آمده است: يموت منا من مات وليس بميت⁽⁵¹³⁾ از ما اهل بیت اگر کسی بمیرد به حسب ظاهر مرده است و گرنه مرگ در آنجا راه ندارد. آب زندگانی را که باران نمی بارد، چشمه و چاه هم نمی جوشاند؛ آن آب زندگانی افسانه ای بیش نیست. آبی در عالم نیست که اگر کسی یک قطره یا یک قدح از آن بنوشد برای ابد زنده باشد. این که در تعبیرات ادبی به آب زندگانی تعبیر می شود، یک مثل است؛ والا دنیا جای جاودانه بودن نیست. آن معرفت و علم و ایمان است که جاودانی است. عالم عارف مؤمن همیشه زنده است. در بهشت نامه ای از خدا برای مؤمن می آید که در متن و عنوان آن نامه نوشته است: من الحي الذی لا يموت الى الحی الذی لا يموت. این نامه ای است از خدائی که ذاتاً نمی میرد، به مؤمنی که در پرتو احیاء

حق از مرگ مصون است. این می شود آب زندگانی و گرنه دیگران قبل از آن که بمیرند، مرده اند و از خاطرها هم محو می شوند. انسان یک راه دارد که به حیات ابد برسد و آن عبادت برای وجه الله است، چون کل شیء هالک الا وجهه، و اگر کسی لوجه الله عبادت کرد برای ابد زنده است.

اینطور نیست هر کسی که شهید شد با شهدای دیگر یکسان باشد. هر شهیدی به مقدار معرفتش می ارزد. هر شهیدی به مقدار سر عبادتش می ارزد و هر خونی به مقدار سرش دین خود را حفظ می کند. مثلاً وقتی سیل آمد باید هزارها گونی شن پر کرد تا جلوی سیل را گرفت. یک وقت سد به تنهائی سیل بند است که سیل را مهار می کند گاهی یک شهید به تنهائی سیل بیگانه ها را مهار می کند، و گاهی هزار انسان باید شهید بشود تا کار یک شهید را انجام بدهد. اینطور نیست که هر خونی بتواند در برابر سیل بایستد، یا هر شهیدی به لقاء الله برسد: الناس معادن کمعادن الذهب والفضة⁽⁵¹⁴⁾ این از بیانات بلندی است که از رسول خدا - علیه آلاف التحیه والثناء - رسیده است. مردم معدن های گوناگون اند، بعضی ها مثل ذغال سنگ هستند و بعضی مثل برلیان اند و بعضی مثل لعل. در محضر درس امام پنجم - سلام الله علیه - یکی از شاگردان تعریف کرد، گفت: امروز عجب جواهری از شما فیض بردیم. فرمود: آیا این حرف ها را تشبیه به طلا کردی: هل الجواهر الا الحجر⁽⁵¹⁵⁾ این حرف های آسمانی را به گوهر تشبیه کردی؛ گوهر مگر غیر از سنگ قرمز یا زرد چیز دیگری است؟ این معارف الهی را به سنگ تشبیه کردی که عجب طلاهایی ما امروز استفاده کردیم. مردم مانند معادن گوناگون اند. شهداء این چنین اند، علماء این چنین اند، صلحاء این چنین اند، صدیقین هم این چنین اند. همه یکسان و در یک حد نیستند. برای یک عده درجات است و یک عده خود درجات اند.

ای برادر تو همان اندیشه مابقی تو استخوان و ریشه ای

در مسائل علمی و عملی هم ای برادر تو همان نیتی⁽⁵¹⁶⁾ انسان با نیتش محشور می شود. انسان با محبوبش محشور می شود. اگر انسان توانست با این معارف انس بگیرد اگر شربت شهادت نوشید، هم خود به لقاء الله می رسد و هم خون او مانند دیگر خونها نیست بلکه به تنهایی یک سدی است در برابر سیل ها.

وقتی زینب کبری و زین العابدین - علیهما آلف التحیه و الثناء - در هنگام تودیع با آن ابدان طیبه و طاهره قرار گرفتند و اظهار تأسف می کردند که چرا به ما اجازه ندادند که ما این ابدان بی سر را دفن کنیم و از کربلاء برویم، فرمود: این جا امروز بیابان است این ابدان بارقه عشق الهی اند، یک سلسله ابدان عادی نیستند. این ابدان شهرهای آباد را ویران می کنند و این بیابان را سرسبز و خرم و شهر می کنند و طولی نمی کشد که این جا شهر می شود. حرف زینب کبری - سلام الله علیها - در کنار آن بدن بی سر این است که این بدن این جا را آباد می کند.

هر شهیدی و هر خونی به مقدار قلبش اثر دارد، لذا اعمال را وقتی بخواهند پاداش بدهند به مقدار معرفت پاداش می دهند؛ تا انسان از یک درجه به چند درجه و از چند درجه به خود درجه برسد. چرا در سوره مجادله بین مؤمن و مؤمن عالم فرق گذاشت؟ فرمود: (يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ)⁽⁵¹⁷⁾. یعنی مؤمن غیر عالم را درجه می دهند اما مؤمن عالم را درجات می دهند. اینطور نیست که عالم و غیر عالم را یک جور درجه بدهند؛ البته علمی که نور باشد و دنیا نباشد و عالمش مستأکل به آن علم نباشد. اگر در سوره مجادله و انفاق سخن از درجات است در سوره آل عمران سخن از اتحاد مؤمن و درجات است. می فرماید هم درجات. آنگاه است که انسان از دل خویش نور به آفاق دهد: چون به خورشید رسیدیم غبار آخر شد.

فضای وسیع بهشت را مؤمن نور می دهد و دیگر سخن از ماه و خورشید نیست؛ زیرا بساط منظومه شمسی بر چیده شد با (إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ)⁽⁵¹⁸⁾ آن جهان با عظمت را

مؤمن باید نور بدهد. آنجا نه برق است و نه چراغ و نه اختر آسمانی. این فضای باز بهشت را مؤمن روشن می کند که (نُورُهُمْ يَسْعَى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ) (519) اگر العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء (520) و مانند آن؛ باید این نور را این جا تهیه کرد و به مقدار معرفت به انسان نور می دهند و به مقدار معرفت آن فضای باز بهشت را انسان نورانی می کند.

در تایید بیان امام صادق - سلام الله علیه - این حدیث را نقل می کنیم: وقتی امام پنجم - سلام الله علیه - رحلت کرد، سالم بن ابی حفصه می گوید من به دوستانم گفتم ما امامی را از دست دادیم با این که پیامبر را ادراک نکرده بود و در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در دنیا نبود مع ذلک وقتی، می گفت قال رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) کسی نمی پرسید شما که پیامبر را ندید چگونه از او نقل می کنید، ما یک چنین امامی را از دست دادیم. شاگردان که به امامت او مؤمن بودن این سخن را می پذیرفتند و گفتند برویم خدمت جعفر بن محمد فرزند امام باقر - سلام الله علیه - و او را تسلیت بگوئیم. سالم بن ابی حفصه می گوید رفتیم خدمت جعفر بن محمد گفتیم انالله و انا الیه راجعون بعد گفتیم کسی رفت که با این که پیامبر را زیارت نکرده بود وقتی که می گفت قال رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) کسی سؤال نمی کرد که شما از قول چه کسی می گوئید. و دیگر مردی مثل او نمی آید. هنوز مسئله امامت امام صادق هم برای آنها روشن نشده بود. آنگاه امام صادق - سلام الله علیه - چند لحظه ساکت شدند و بعد فرمود: قال الله - عزوجل - ان من عبادی من یتصدق بشق تمره فاریبها له کما یربی احد کم فلوّه حتی اجعلها له مثل احد.

امام صادق بعد از چند لحظه سکوت فرمود: خدا می گوید بعضی ها هستند که نصف خرما صدقه می دهند و خداوند سبحان این صدقه آنها را چنان می پروراند که مثل کوه احد می شود.

سالم بن ابی حفصه با شاگردان دیگر وقتی که این صحنه را دیدند گفتند: پدر بزرگوار او بلاواسطه سخنی را از پیامبر نقل می کرد و الان او بجائی رسیده است که بلا واسطه سخنی را از خدا نقل می کند⁽⁵²¹⁾ اینها کیانند؟ اگر اینها مکتب نرفته با یک غمزه مسئله آموز صدها حکیم و عارف و فقیه اند، این راه را دارند.

این که خدای سبحان متوجه اولیاء خودش هست یعنی معارف را در قلب آنها القاء می کند؛ این وحی تشریحی نیست که مخصوص پیامبر باشد. وحی تشریحی مخصوص نبی است و لاغیر و بعد از خاتم انبیاء کسی وحی تشریحی ندارد که حکم فریضه یا سنت جدیدی بیاورد اما الهام ها و القاءات و معارف حقه بعنوان وجه الله در دلها القاء می شود؛ که امام صادق فرمود، قال الله - تبارک و تعالی - .

وقتی این صحنه گذشت سالم بن ابی حفصه می گوید من از محضر حضرت بیرون آمدم و به حضور دوستان رفتم و گفتم من چیزی شگفت انگیزتر از این صحنه ندیدم که ما سخن امام باقر را که می گفت قال رسول الله و بدون واسطه نقل می کرد با اینکه پیامبر را ندیده بود قبول می کردیم و او را بزرگ می شمردیم اما امام صادق می گوید قال الله - عزوجل - بدون اینکه به کسی نسبت بدهد و بدون واسطه می گوید خدا این چنین گفت.

در دعای ابوحمزه ثمالی آمده است که خدایا بین من و تو احدی فاصله نیست. من اگر رازم را بخواهم با شما در میان بگذارم می گذارم و تو اگر بخواهی به من لطفی بکنی می کنی و بین من و تو هیچ حجاب و شفیعی نیست؛ فقط یک حجاب است و آن خود من هستم⁽⁵²²⁾ که از بیانات بلند امام پنج - سلام الله علیه - است: احتجب بغير حجاب محجوب واستتر بغير ستر مستور و ليس بينه تعالى و بين خلقه حجاب غير خلقه⁽⁵²³⁾. خدای سبحان بی پرده پوشیده است و پرده ای او را نپوشاند. از بس روشن است، پوشیده است و هیچ حجابی بین خدا و خلق خدا جز خلق خدا نیست.

اگر گفتند وجودک ذنب لایقاس به ذنب: تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیر
خوشا کسی که در این راه بی حجاب رود⁽⁵²⁴⁾ از این روایت است. یک حجاب است که
نمی گذارد انسان خدا را ببیند و آن حجاب خودبینی است.

مگر هر صدقه ای را خدای سبحان قبول می کند. به این منافقین بگو هر چه می
خواهید بدهید، نفقات و صدقات و کمک های این ها مقبول نیست. چون اینها کمک را
یک نحوه غرامت می دانند و با خلوص نمی دهند: (وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَن يَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ
مَغْرَمًا)⁽⁵²⁵⁾ این نحوه دید، باعث آن می شود که خدا این انفاق را قبول نکند. اگر یک
باغبانی درخت را تمیز می کند و اضافات را حذف می کند آیا عمل این غرامت و هزینه
است. آن شاخه های زائد را می زند که درخت شکوفا بشود. آیا این غرامت درخت
است، یا این غنیمت درخت است. اگر انسان چیزی را که در راه اسلام خرج می کند آن
را غنیمت بداند نه غرامت خدای سبحان را می پروراند و مانند کوه احد بزرگش می کند.
گرچه آن چیز، نیمی از خرما باشد، انسان وقتی وارد محکمه عدل الهی می شود می بیند
کوهی از خیرات در برابر چشمان او است. این به سر صدقه بر می گردد که کدام صدقه
با سر همراه است و کدام صدقه بدون سر است.

گفتار نوزدهم «حاوی مباحث» :

هیچ بلائی بدتر از شک و تردید نیست
قلب کافر و منافق همواره در عذاب الیم است چ
انسان مردد به مقصد نمی رسد
عبادت نردبان است به آسمان برود یا چاه
هر خونی به یک اندازه می ارزد چ
تعین فائده عبادت است
محب با محبوب محشور می شود
شاکردان ائمه یکسان نبودند
اصبع بن نباته و علی علیه السلام

خداوند متعال فرمود: (وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ)⁽⁵²⁶⁾ این سر عبادات است. به
یقین رسیدن یعنی به پایان نهائی عبادت و به کمال عبادت رسیدن. به سر عبادت رسیدن
نه به این معنا است که عبادت کن تا به یقین برسی و اگر به یقین رسیدی عبادت لازم
نیست تا به معنای غایت باشد، بلکه به معنای فائده و منفعت است. یعنی اگر خواستی
یقین پیدا کنی راهش عبادت است و اگر خواستی یقین پیدا کنی به این که عالم مبدء و
معاد و راهی دارد و سرنوشت انسان چیست، راهش عبادت است. بدون عبادت ممکن
نیست کسی به اسرار عالمی پی ببرد. بدون عبادت ممکن نیست کسی آغاز و انجام عالم
را بشناسد و یقین پیدا کند بلکه همواره در تردید است. کافر و منافق همواره در شک و
تردیداند و هیچ بلائی بدتر از شک و تردید نیست که انسان را سرگردان می کند. وقتی
خدای سبحان عذاب منافقین و کفار را تبیین می کند می فرماید: فهم فی ریبهم یتردون.
اینها در شکشان سرگردان اند و راه خروج ندارند؛ همواره در یک مدار بسته دور می
زنند. تردید، آن رد مکرر است. کسی که راه بلد است مردد نیست؛ از آن راهی که آمد

برمی گردد. کسی که راه بلد نیست، بیراهه می رود؛ چون بیراهه می رود، برمی گردد دوباره حرکت می کند؛ این رد مکرر را تردید می گویند. باب تردید و باب تردد رد مکرر است. و رد مکرر در اثر ناپینائی است. کسی که راه را نمی بیند چند بار می رود و برمی گردد. کافر و منافق چون راه را نمی بینند همواره در شک اند و عمری را در عذاب تردید می گذرانند. در همان مدار بسته شک مکرر از سمتی به سمت دیگر حرکت می کنند و به نتیجه نمی رسند. تعبیر دیگر قرآن کریم این است که دل‌های اینها گرفتار تردید است: **(إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ)** (527) تا این قلب چنین هست، بسته است و راه را بلد نیست و سرگردان است؛ مگر آنکه دل تکه تکه و تقطیع بشود.

قلب کافر و منافق همواره در عذاب الیم است و نمی دانند به که تکیه کنند؛ لذا وقتی خدای سبحان بیان رسول خود را تشریح می کند، می فرماید: پیامبر به غیرمسلمین می گوید: فاین تذهبون. کجا می روید، راه غیر از این است. لسان **(فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ)**؟ (528) که در قرآن کریم از رسول خدا - علیه آلا ف التحیه والثناء - نقل شده است نشانه آن است که انسان عبادت کننده هدف دارد و راه بلد است و به مقصد می رسد، و انسانی که اهل عبادت نیست، نه راه بلد است نه هدف دارد نه می داند به کدام سمت برود؛ لذا رسول خدا می فرماید فاین تذهبون؟ کجا می روید؟ وقتی هم که خدای سبحان رسولش را می ستاید، می گوید من پیامبری را فرستادم که هم هدف دارد و هم راه را بلد است: **(وَالْتَّجُمِ إِذَا هَوَىٰ * مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ)** (529) سوگند به ستاره وقتی که به شما نزدیک شده و نور می دهد، رهبر و پیامبر شما نه گرفتار غوایت است و نه گرفتار ضلالت. غوایت بی هدفی است و ضلالت بیراهی است. آن کس که نمی داند چه کند بی هدف است آن که می داند چه کند اما راه را بلد نیست ضال و گمراه است. آن مسافری که می داند باید به سمت مکه حرکت کند و هدفش زیارت کعبه است او هدف دارد ولی راه را بلد نیست؛ آن کسی که باید راهنمای او باشد هم باید از هدف او باخبر باشد و هم

راه آن هدف راه بشناسد. انسان چون مسافری است که عوالمی را پشت سر گذاشته و عوالمی را در پیش روی دارد؛ هم هدف دارد هم راه. کسی که انسان کامل است هم هدف را می شناسد هم راه را می داند و آن امام و پیمبر است که باید رهبری مردم را بعهده بگیرد.

یک انسان مؤمن مطمئن و راحت است و هدف و راهش هم مشخص است لذا سرگردان نیست. وقتی که خدای سبحان مؤمنین را می ستاید، می فرماید: اینها آرامند. در جنگها وقتی از مؤمنین یاد می کند، می فرماید: (فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ) ؛ یا: انزل سکینه علیهم⁽⁵³⁰⁾ پیامبرش و مؤمنین را با سکونت و طمأنینه و آرامش می ستاید. مؤمن در سکونت و آرامش است و کافر در تردید.

انسان مردد نمی آرد و به مقصد هم نمی رسد. این خصیصه و سر عبادت است. عبادت کن تا به یقین برسی نه اگر به یقین رسیدی عبادت را رها کن. مثل این که به انسان می گویند اگر خواستی به سقف برسی و پشت بام را ببینی از نردبان استفاده کن؛ پله های نردبان را طی کن تا پشت بام را ببینی. این نه به آن معنا است که وقتی پشت بام را دیدی بگویی نردبان چیست: زیرا اگر گفتی نردبان چیست همان لحظه می افتی. در اثر تکیه به این نردبان است که پشت بام را می بینی. عارف اگر به مقام یقین می رسد چون به عبادت متکی است و اگر به جائی رسید که یقین پیدا کرد و عبادت را ترک کرد، ترک عبادت همان و سقوط همان؛ لذا هیچ کسی ممکن نیست در هیچ مرحله ای بی نیاز از عبادت باشد: (وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ).

بندگی برای بنده ذاتی او است، خواه در دنیا خواه در آخرت، منتها در آخرت عبودیت بنحوه دیگر ظهور می کند. در دنیا به صورت نماز و روزه است و در قیامت که به انسان می گویند: اقرء و ارق. آنجا جای عمل نیست، بلکه جای ظهور نتایج اعمال است. می گویند آنچه که در دنیا از آیات خوانده ای یکی پس از دیگری در این جا

ظهور می کند و یکی پس از دیگری بالا می روی: اقرء وراق⁽⁵³¹⁾ نه یعنی در قیامت قرائت بکن و بالا برو. اولاً هم در دنیا به ما می گویند بخوان و بالا برو و به این حد اکتفاء نکن چه آیات قرآن خزائن الهی است، بخوانید و بالا بروید و هر درجه ای که گرفتید پله ای باشد که شما را بالاتر ببرد و شما را متحرک کند نه همانجا بایستید و ثانیاً در قیامت هم به اینها گفته می شود این درجاتی که می بینید محصول کارهای دنیائی شما است. ظهور کارهای دنیا در قیامت به این است که هر چه در این جا خواندید در قیامت بصورت ترقی نصیب شما می شود.

بنابراین عبادت نردبان است. گاهی انسان این نردبان را می گیرد به دورن چاه می رود، مثل یک کسی که منافقانه یا ریاکارانه عبادت می کند؛ عبادت می کند تا دیگران او را ببینند و پیش دیگران عزیز باشد، این شخص نردبان را گرفته و بطرف چاه می رود. این نردبان را وقتی شما به دست یک مغنی و چاه کن بدهید که کارش چاه کندن است، به چاه می رود، و وقتی به یک مهندس برق بدهید، بطرف بالا می رود؛ پس بستگی دارد که این نردبان را بدست چه کسی بدهید.

منافقین عبادت را انجام می دهند که پائین بروند و مؤمنین عبادت را انجام می دهند که بالا بروند. برای مؤمنین این نقش را دارد که (وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ) برای منافقین این نقش را دارد که (فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ).

این نردبان هر چه پله هایش بیشتر باشد یک مغنی چاه کن به عمق چاه بیشتر فرو می رود و یک منافق هر چه بیشتر عبادت کند، چون ابن ملجم در می آید می شود: اشقی الاولین والآخرین. و از آن طرف هر چه درجات ایمان بیشتر باشد، می رسد به جائی که به جز خدا نبیند. این باطن عبادت است. باطن عبادت با باطن ما کار دارد. ما اگر در باطن احساس آرامش کردیم، می فهمیم به سر عبادت رسیده ایم؛ لذا چیزی ما را نمی لرزاند، هیچ حادثه ای ما را نگران نمی کند.

مثلاً شهدای کربلاء با دیگر شهداء فرقیشان این است که اینها اصلاً به این فکر نبودند که جنگ نابرابر است و ما چیزی نداریم. همه شهداء به مقام والای شهدای کربلا نمی‌رسند. چون یک وقت انسان سخنش این است که ما با دشمن قوی چه کنیم. سعی می‌کند حداکثر تلاش را فراهم می‌کند تا خود را برابر کند و یا اگر نابرابر بود احساس نگرانی می‌کند؛ یک وقت اصلاً احساس نگرانی نمی‌کند. در جنگی که اصلاً سلاح خودی به هیچ وجه قابل قیاس با سلاح دشمن نیست اینها اصلاً سخنی ندارند به اینکه ما سلاحمان کم است یا عدد و وعده و آمارمان کم است؛ اینها مطرح نیست. آن روز اگر می‌شناختند یاران سالار شهداء - سلام الله علیه - کیانند، همه اموال آنها را مصادره می‌کردند و همه بستگان را در زحمت قرار می‌دادند. در حالی که یاران حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) روز عاشورا اسامی خود را در چله‌های تیر می‌نوشتند و آن تیرها را به سمت اردوی عمر سعد رها می‌کردند که بگویند ما ناشناس نیستیم؛ ما چهره‌های شناخته شده اسلام هستیم. و اگر هم خواستید اموال ما را مصادره کنید، آزادید. اینطور نیست که ما از ترس و مخفیانه به اینجا آمده باشیم.

عده شهید و عالم می‌شوند اما همه یکنواخت نخواهند بود. هر خونی به یک اندازه می‌ارزد. آن که به سر عبادت رسید، ممکن است یکنفره بتواند در برابر سیل تهاجم سدی پولادین باشد. به این فکر نباشیم که جهنم نرویم، به این فکر نباشیم که وارد بهشتی بشویم که تجری من تحتها الانهار چون مقامات بیش از این‌ها است، فرمود: **(وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ)**.

چیزی کمتر از یقین در عالم خلق نشده است و نعمتی هم گرانبهارتر از نعمت یقین نیست: ما انعم الله علی عبد اجل من الیقین⁽⁵³²⁾ هیچ نعمتی جلال مندتر از نعمت یقین نیست. چون یقین باطن عبادت است، به عبادت متصل است. بدون عبادت انسان نمی‌تواند یقین پیدا کند. ممکن است کسی عالم بشود اما به سر عبادت نرسد؛ یک عبادت

صوری داشته باشد؛ او اهل یقین نیست؛ او اگر هنگام گناه یا امتحان رسید دستش می لرزد؛ احیاناً ممکن است از آیات الهی بیرون بیاید مثل بلعم باعور⁽⁵³³⁾ که از پوست درآمد: (وَأَنْتَلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ⁽⁵³⁴⁾ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ)⁽⁵³⁵⁾ فرمود ما آیات و انوار را به او دادیم و این لباس نورانی را در بر او کردیم اما او عملاً از این لباس درآمد. گاهی خداوند به انسان لباس بزرگی می پوشاند ولی او عملاً این لباس را می کند. برهنه می شود و وقتی برهنه شد شیطان او را دنبال می کند.

پس اگر خواستیم ببینیم عبادات ما مغزی دارد یا نه، ببینیم به یقین رسیده ایم یا نه؛ چون یقین را خدای سبحان فائده عبادت می داند و این یقین محبت می آورد. انسان تا به چیزی معرفت پیدا نکند محبت پیدا نمی کند و انسان به مقدار محبتش می ارزد و با محبوبش محشور می شود. اگر یک وقت انسان خواست دوست علی و اولاد علی - عليه السلام - بشود که ذخیره ای بالاتر از مسئله تولی و تبری نیست⁽⁵³⁶⁾ یعنی باید بعد از معرفت خدا آنها را اولیاءش قرار بدهد. این جزء بهترین دعاهاست. مگر دوستی کار آسانی است؟ به رسمیت شناختن غیر از دوست داشتن است. یک وقت انسان موظف است به کسی از نظر برنامه های نظامی یا قانونی احترام بگذارد اما دوست داشتن حساب دیگری است. انسان پیش عده زیادی درس می خواند اما گاهی یکی از آن اساتید را دوست دارد. دوستی غیر از تعظیم و تجلیل و تکریم است. آن سر سپردن و دل بستن چیز دیگری است. گفتند سعی کنید علی و اولاد علی (علیه السلام) را دوست داشته باشید؛ این دوست داشتن ذخیره و یکی از ارکان اصلی دین بنام ولایت است. تنها آنها را بعنوان سرپرستی قبول کردن نیست بلکه باید در تمام نمازها بیاد اینها باشیم. کدام نماز است که سخنی از علی و اولاد علی در او نیست؟ کدام نماز است که در او تشهد نیست؟ در تشهد یکی از واجباتش این است که بگوئیم اللهم صل علی محمد و آل محمد. این در متن عبادت ما است. در کنار شهادتین درود بر این خاندان در متن عبادت

است. سخن از تجلیل و تکریم قانونی نیست که آنها هر چه گفتند ما اطاعت کنیم؛ این مرحله اول پیروی است. این که به ما گفته اند دوست آنها باشید، دوستی به آسانی نصیب کسی نمی شود؛ و دوستی بی معرفت میسر نیست و معرفت باطن عبادت است. همه کارهای ما که صبغه عبادی دارد باید به این باطنش که یقین است، برسد.

در روایت امام صادق - سلام الله علیه - آمده بود اگر مؤمن با قلبش متوجه خدای سبحان بشود، خدا هم وجهش را متوجه او خواهد کرد و دل‌های مؤمنین را نسبت به او دوست می کند: (537) بعد از آنکه او محبوب خدا شده است، چیزی بهتر از آن نیست که انسان در اثر محبت محبوب خدا بشود.

ابن مسعود گفت: ما همسفر رسول خدا - علیه آلاف التحیه والثناء - بودیم. در بین راه یک اعرابی درشت صوت با صدای بلندی صدا زد: یا محمد (صلی الله علیه و آله و سلم). رسول خدا فرمود: چه می خواهید؟ گفت: المرء یحب القوم ولا یعمل باعمالهم. گاهی می شود که انسان دوست یک گروه است اما کار آنها را انجام نمی دهد؛ به آنها علاقه مند است ولیکن کاری را که انجام می دهند این شخص انجام نمی دهد. فقال رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم): المرء مع من احب. (538) فرمود انسان با محبوبش هست یعنی اگر محبتت محبت صادق است با محبوب خود محشوری. چگونه ممکن است دوست. آنها باشی و کار آنها را انجام ندهی؛ و اگر دوست آنها هستی یقیناً صفت آنها را هم نداری پس با آنها نیستی و این یک محتت صادقی نیست. دوستی منهای اطاعت، دوستی نیست؛ بلکه تمنی است. محبت آن است که زمام کار را بعهدہ بگیرد و تصمیم گیرنده محض باشد. محبت آن مرحله عالیہ اراده است. چگونه ممکن است محبت باشد و انسان به میل خود عمل نکند، نه به رضای محبوب. این اعرابی چه کسی بود و چطور این سؤال را کرد و این جواب بلند رسول خدا - علیه آلاف التحیه والثناء - که جزء اصول کلیه است: المرء مع من احب، چیست؛ جای بحث دارد.

وقتی رسول خدا - علیه آلف التحیه والثناء - لحظه های آخر عمر مبارک را می گذرانند، عده ای گریه می کردند. حضرت فرمودند: چرا گریه می کنید؟ عرض کردند: برای چند جهت: اول آنکه شما را از دست می دهیم و محبوب را از دست دادن گریه دارد. دوم وحی از این به بعد قطع می شود و اخبار آسمان دیگر به زمین نمی رسد. سوم برای این گریه می کنیم که نمی دانیم بعد از شما تکلیف چه خواهد شد و کار بدست که می افتد و ما از آینده نگران هستیم.⁽⁵³⁹⁾ در اثناء این جریان سخن دیگری نیز نقل شده است. در آنجا رسول خدا - علیه آلف التحیه والثناء - به امیرالمؤمنین - سلام الله علیه - می فرماید: یا علی! اذا انامت فغسلنی...⁽⁵⁴⁰⁾ یا علی بعد از آنکه من رحلت کردم من را غسل بده و وقتی تجهیز تمام شد و کفن کردی اطراف کفنم را بگیر و مرا بنشان. وقتی اطراف کفنم را گرفتی و مرا نشانیدی، هر چه خواستی از من بپرس و من هر چه گفتم یادداشت کن.

(آیا اینها علومشان با مرگشان از بین می رود؟ آیا اینها از مکتب بشر علم آموختند که با مردن دیگر نتوانند معلم باشند؟ آن که با یک غمزه مسئله آموز است، بعد از مرگ نیز هست.) اسراری را که خواستی از من بعد از رفتن بپرس که در حال رفتن بر شما چه گذشت؛ وقتی وارد آن عالم شدی چه دیدی؛ چگونه دنیا را سر گذاشتی. این سلسله علوم علمی نیست که در مکتب و مدرسه بشری باشد.

یکی از شاگردان از امام - علیه السلام - سؤال کرد: آیا این صحنه اتفاق افتاد یا نه؟ امیرالمؤمنین هر چه خواست سؤال کرد و رسول خدا هم فرمود و او یادداشت کرد یا صرف وصیت بود؟ فرمود: آری.

شاگردان ائمه - علیهم السلام - همه یک درجه و یکسان نبودند. ائمه - علیهم السلام - هم برای همه یک اندازه مقام قائل نبودند. به بعضی ها اگر سؤال می کردند یک جواب سطحی می دادند و برای بعضی پیام می دادند که بیائید امشب دور هم باشیم. ببین تفاوت ره از

کجاست تا به کجا. گاهی امام هشتم - سلام الله عليه - مرکوب مخصوص خود را بدنبال احمد بن محمد بن ابی نصر بزنتی⁽⁵⁴¹⁾ - که از شاگردان معروف حضرتش بود - می فرستادند که بیائید امشب پیش ما باشید. بعضی ها از راه دور سعی می کنند که به زیارت امام بروند اینها یکسان نیستند. وقتی صحبت ها با احمد بن محمد بن ابی نصر بزنتی تمام می شود و می خواهد مرخص شود، حضرت می فرمایند: نه، امشب شام را پیش ما باشد. وقتی هم که شام تمام شد می خواهد مرخص بشود، می فرمایند: نه، همین جا بخواب حضرت دستور می دهند رختخواب مخصوص خودشان را در پشت بام برای بزنتی بگذارند. هر سری را برای هر کسی نمی گفتند. همه شاگردان یکسان نبودند.

امیر المؤمنین - سلام الله عليه - دست کمیل بن زیاد نخعی را می گیرد و به بیرون از کوفه می برد و برای او درد دل می کند و آن حدیث معروف یا کمیل ان هذه القلوب اوعیة فخيرها اوعاها⁽⁵⁴²⁾ را بیان می کنند. ای کمیل این دلها ظرفها است، بهترین دل دلی است که ظرفیتش برای علوم و معارف بیشتر باشد

حالاتی که برای رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در اواخر عمر بود اسراری داشت و گوشه هائی از این اسرار از این حدیث پیدا است که به امیر المؤمنین می فرماید وقتی مرا غسل دادی کفنم را بگیر من را بنشان و هر چه خواستی از من بپرس و من هم می گویم و تو هم یادداشت کن⁽⁵⁴³⁾ اما حضرت برای عده ای از توده مردم وقتی در اواخر عمر مبارک بود گریه می کردند حضرت فرمود: اما انکم المقهورون و المستضعفون بعدی⁽⁵⁴⁴⁾ شما را ضعیف می کنند و حقان را از بین می برند.

درباره جریان اواخر عمر مبارک امیر المؤمنین است که اصبع بن نباته که از شاگردان مخصوص امیر المؤمنین است نقل می کند و می گوید⁽⁵⁴⁵⁾ وقتی آن ضربت بر سر مطهر علی بن ابیطالب اثر کرد، عده ای از اصحاب آمدند و دیدند صدای گریه از درون خانه به گوش می رسد. اینها هم بی تابی و گریه کردند. حسن بن علی - علیه السلام - از خانه

بیرون آمدند و فرمودند: چه خبر است. اصحاب و شاگردان گفتند: ما صدای گریه را از درون خانه شنیدیم و نتوانستیم تحمل بکنیم؛ مشتاق زیارت مولائیم. فرمود: حضرت در حالی نیست که شما بتوانید با او ملاقات کنید، بروید. اصبع بن نباته می گوید وقتی حسن بن علی - علیه السلام - دستور داد بروید زیرا امام ملاقاتی ندارد، همه رفتند، اما من ماندم. صدای گریه از درون خانه حضرت بلند شد و من هم گریه کردم. باز حسن بن علی - علیه السلام - از منزل بیرون آمده و فرمود: مگر نگفتم بروید. اصبع می گوید: من عرض کردم دستور دادید ولی والله یا بن رسول الله ماتتا یعنی نفسی. قسم بخدا نمی توانم بروم، قلبم این جا است؛ نه پایم برای رفتن آماده است و نه قلبم مقاومت می کند؛ باید علی بن ابیطالب را ببینم و امام را زیارت کنم. امام حسن فرمود: پس صبر کن تا من بروم ببینم اجازه می دهند یا خیر. اصبع بن نباته می گوید من چند لحظه صبر کردم، حسن بن علی - علیه السلام - رفتند از درون اجازه گرفتند و به من فرمودند: بیا. من رفتم. وقتی وارد شدم دیدم علی بن ابیطالب - سلام الله علیه - یک پارچه زردی را به سر مبارکشان بسته اند و خون هم مرتب از سر ریخته و رخسار شریفشان هم زرد شده است که من نتوانستم بین آن پارچه با رنگ مبارک صورتشان فرق بگذارم: من نمی دانم آن پارچه زرد، زردتر است یا صورت مبارک حضرت. آنگاه من خودم را به دامان حضرت انداختم و بوسیدم و گریه کردم. حضرت به من فرمود: لا تبک یا اصبع فانها والله الجنه. اصبع گریه نکن؛ قسم بخدا من به بهشت می روم. این سخن همانا کلام اهل یقین است. در دعای کمیل ملاحظه می کنید که چه جور حضرت دستور می دهند ناله کنید، گریه کنید، ضجه کنید. خدایا اگر مرا به جهنم ببری چه می کنم: صبرت علی حرنارک فکیف اصبر عن النظر الی کرامتک. آن نردبان یقین است. خلاصه آنکه فرمود: والله من به بهشت می روم.

انسان چراغ را روشن می کند و می بیند، و وقتی که دید دیگر نباید بگوید چراغ چیست. با چراغ می بیند و اگر چراغ نباشد که دیدنی نیست: (وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ). چطور شهدای کربلاء در شب عاشوراء جایشان را در بهشت دیدند؛ و اینکه ما می گوئیم خدایا شهدای ما را با شهدای کربلا محشور بکن برای این است که آنها پشتازند. در بین ما کسی نیست که مانند شهدای کربلاء در شب عاشوراء جایشان را ببیند؛ به آن مقام رسیدن کار آسانی نیست که انسان جایش را در بهشت ببیند.

اصبغ بن نباته گفت: یا امیرالمؤمنین من هم می دانم که شما اهل بهشت هستید اما گریه من برای آن است که ما شما را از دست می دهیم، تکلیف ما چیست: انی اعلم والله انک تصیر الی الجنة. او هم شاگرد همان مولی است. در قرآن کریم آمده است یک عده صیوررتشان بهشت است، یعنی بهشت می شوند؛ نه به طرف بهشت سیر می کنند بلکه بهشتی شدن است.

اصبغ بن نباته عرض کرد: حدثنی بحدیث سمعته من رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - فقال: نعم الحدیث. یک حدیثی از پیامبر بفرمائید چون دیگر من حدیثی از شما نمی شنوم، آخرین حدیثی باشد که شما از پیامبر - علیه آلاف التحیه والثناء - نقل می کنید. فرمود: یک روزی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) من را خواند، فرمود: یا علی به مسجد می روی و مردم را دعوت می کنی بطرف خودت بیایند. خدا را حمد می کنی و بر من درود می فرستی، بر خدا ثناء بر من صلوات می فرستی. وقتی خطبه ات با این مقدمه شروع شد به مردم بگو: ایها الناس انی رسول رسول الله الیکم. من پیام آور پیام آور خدایم. رسول خدا مرا فرستاد که پیام او را به شما برسانم و پیام رسول خدا این است: ان لعنة الله ولعنة ملائکته المقربین وانبیاء المرسلین ولعنتی علی من انتهى الی غیر ابیه وادعی علی غیر موالیه او ظلم اجیرا اجره. لعنت خدا و فرشتگان و انبیاء بر کسی که به غیر پدرش انتساب پیدا کند و به غیر موالیانش ارتباط پیدا کند و این رابطه را قطع

کند - حال این انتساب یعنی چه، این پدر به چه معنی است، این مولی به چه معنی است، هر کسی به گونه ای استفاده کرده است - لعنت خدا بر کسی که مزد اجیر را ندهد این چند چیز را به من فرمود، من هم آمدم به مردم گفتم. آنگاه کسی در بین جمعیت برخاست و گفت: این را توضیح بدهید؛ یعنی چه اینکه لعنت خدا و رسول و ملائکه بر کسی که به غیر پدرش انتساب داشته باشد یا به غیر موالیانش ببیوندد و ادعای غیر آنها را در سر بیوراند یا حق اجیر را ندهد و به اجیر ظلم کند. منظور چیست و کیست. امیرالمؤمنین فرمود: من این جریان را به پیامبر می گویم تا تفسیرش را از حضرت دریافت کنم و به شما بگویم. به حضور پیامبر آمدم و جریان را گفتم. حضرت فرمودند برو به مسجد این کلمات را تفسیر بکن و بگو: ایها الناس ما کنا لنجیئکم بشیء الا وعندنا تاویله و تفسیره. مردم ما حرفی را نگفتیم که گنگ و مبهم باشد بلکه این سخن نیز تأویل و تفسیرش پیش ما است. این که ما گفتیم بر کسی که به غیر پدرش انتساب داشته باشد الا وانی انا ابوکم. من پدر شما هستم. هر کسی به پیامبر ارتباط نداشته باشد یعنی با پدرش ارتباط ندارد و بعد هم در این جریان انا وعلی ابو هذه الامة مطرح شد. هر کس به این پدر ارتباط نداشته باشد و فرزند این پدر نباشد مشمول لعنت خدا و فرشتگان خواهد بود.

حال چگونه انسان با پیامبر ارتباط پدری و پسری دارد جز از راه محبت. آیا محبت بدون معرفت و معرفت بدون اطاعت میسر است؟ آن اطاعت و عبادت های خدا به دستور پیامبر است که انسان را عارف و عارف را محب می کند: الا وانی انا ابوکم؛ الا وانی انا مولاکم؛ الا وانی انا اجیرکم. من مولای شما هستم ارتباطتان را قطع نکنید من اجیرم اجرتم را بدهید. چون (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) (546)، محصول زحمات چندین ساله ام این است که شما دوست علی و اولاد علی باشید. دوست عترت طاهره باشید. وقتی نام اینها را می برند قلبتان باز بشود و نشاطی در جانتان احساس

کنید. دستورات را از اینها بگیرید و پیروی‌ها را نسبت به اینها داشته باشید. مزد رسالت من محبت اینها است. و محبت هم محصول معرفت است و معرفت هم محصول اطاعت. هر کسی نمی‌تواند دوست این خاندان باشد. مگر دوستی کار آسانی است؟ دوستی غیر از اطاعت کردن قانونی است. هر شاگردی به هر استادی علاقه ندارد. بلکه علقه و علاقه چیز دیگری است. دوستی علی و اولاد علی نه اینکه اینها هر چه گفتند فقط ما قبول کنیم و بگوئیم چشم، بلکه فوق این است. سخن از محبت است، اینها را باید با دل پذیرید. اینکه می‌بینیم روی زمین جائی مثل ایران مورد تهاجم ابرقدرت‌ها نیست و علیرغم آن در این بحبوحه خطر با چند مرثیه مردم مهیا برای دفاع از این مملکت می‌شوند آن محبت به حسین بن علی است: والا کشور را غیر از این حفظ نمی‌کرد. این که می‌بینیم یک زن جوان فرزندش را در بغل می‌گیرد و شوهرش را بدرقه می‌کند و می‌گوید برو به جبهه در امان خدا، به همان عشق حسین بن علی است والا کشور را غیر از این حفظ نمی‌کرد. مردم که برای این و آن خون نمی‌دهند. هیچ کسی حاضر نیست اینگونه فداکار باشد جز به عشق و محبت این خاندان. چیز دیگری نیست، چون می‌داند وقتی شهید شد به این خاندان مرتبط می‌شود؛ هم بازماندگانش در اثر این ارتباط تأمین اند و هم خود به سعادت ابدی رسیده است. این را می‌گویند محبت.

فرمود: من اجیرم کسی که مزد مرا نمی‌دهد از رحمت خدا و انبیاء و فرشتگان دور باد. مزد من این است که به اهل قریبی مودت داشته باشید: **(قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ)**.

این محبت باطن عبادت است. بعضی دوست نمازند بعضی نماز گزارند. حسین بن علی - سلام الله علیه - عصر تا سوعا به قمر بنی هاشم فرمود از این‌ها مهلت بگیر، برای اینکه خدا می‌داند که من نماز را دوست دارم: و هو يعلم انی احب الصلوة له و کثرة الدعاء و الاستغفار. نفرمود شب عاشوراء را مهلت بگیر ما چند رکعت نماز بخوانیم، چون

نماز را خیلی ها می خوانند. فرمود من نماز را دوست دارم، نماز محبوب من است و من می خواهم با دوستم امشب وداع کنم.

سخن از محبت است نه سخن از تکلیف و این محبت محصول آن معرفت است و آن معرفت باطن عبادت است.

گفتار بیستم «حاوی مباحث» :

برای این که به مقام شهود برسید عبادت کنید
حیف است که انسان برای ترس از جهنم گناه نکند
نظر غیر از رویت است
فرق ملک و ملکوت
اگر به ملکوت برسیم درون خود را می بینیم
گناه ظرف آب است
پای درخت پر تیغ انسان
تفسیر ورع از دیدگاه امام سجاد (ع)
مهم ترین خطر در قیامت بی آبرویی است

و اثر مهمی که بر عبادت مترتب می شود یقین پیدا کردن عابد است: (وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ). خدای خود را عبادت بکن تا به مقام شامخ یقین برسی. تعلیق حکم بر وصف، مشعر به علیت آن وصف است. پروردگارت را عبادت بکن چون پروردگار تو است. رب یعنی مالک مدبر؛ آن مبدء هستی که مالک و مدبر انسان است، او رب انسان است. باید انسان مدبر خود را عبادت بکند، چون مدبر او است و کارها در تدبیر او است. مگر نه آن است که انسان محتاج است؟ مگر نه آن است که نه خود انسان می تواند حاجت های خود را برطرف کند نه مثل او توان رفع حاجت های او را دارد؟ پس حاجت انسان را باید غنی محض که خدای سبحان است برطرف کند و قهراً خدا می شود مدبر انسان؛ و پرستش برای آن است که انسان از نفع و کمال معبود استفاده کند؛ لذا تعلیق حکم بر این وصف که فرمود واعبد ربک ناظر به استدلال است که چون رب تو است، او را عبادت کن؛ برای چه عبادت کند، آیا برای اینکه روزی شما را تأمین می کند؛ او گرچه رازق است، ولی شما برای تأمین روزی او را عبادت نکنید؛ او رحیم است

اما شما برای اینکه به جهنم نروید او را عبادت نکنید. شما همتان بلند باشد و برای جهنم نرفتن عبادت نکنید و حتی عبادت نکنید برای اینکه به بهشت بروید زیرا او شما را به بهشت می برد. پس برای چه عبادت کنیم؟ برای اینکه به مقام شهود برسید. آنچه پشت پرده است و بعنوان اسرار جهان است، بنگرید؛ که هیچ نعمتی لذیذتر از نعمت معرفت نیست.

در سوره مبارکه الرحمن که فهرست نعم خداوند است، اولین نعمتی را که خداوند سبحان ذکر می کند، نعمت قرآن است: (الرَّحْمَنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ) ⁽⁵⁴⁷⁾ تعلیم قرآن، آشنا شدن به قرآن، نعمت فهمیدن قرآن، سرآغاز نعمت های جهان هستی است؛ بعد کم کم سخن از بهشت و نعمت های بهشت است. هیچ نعمتی بالاتر از نعمت معرفت و شهود و یقین نیست. انسانی وقتی اسرار جهان را مشاهده می کند، دیگر نام لذت های دیگر جهان را لذت نمی نهد. انسانی که به مقام یقین رسید هم درون جهان را می بیند و هم درون خود را مشاهده می کند و هم درون دیگران را می نگرد؛ لذا نه به خود متکی است و نه به غیر دل می بندد و نه از غیر مدد می طلبد؛ چون می داند چیزی درون انسان و غیر انسان نیست؛ که اگر به این مقام رسید، هرگز آن محبوب راستین را رها نمی کند، و او را برای خود او می پرستد. اما حیف است که انسان برای ترس از جهنم گناه نکند. خوب است که انسان خود را بالاتر از گناه بداند. خوب است که انسان خدا را برای اینکه خدا است عبادت کند، نه برای اینکه جهنم نرود. او جهنم نمی برد اما تو بندگی چو گدایان به شرط مزد مکن ⁽⁵⁴⁸⁾ خدای سبحان انسان را به پاداش عبادت ها می رساند، اما حیف است که انسان برای ترس از جهنم گناه نکند. انسان خدا را دوست داشته باشد و حرفش را اطاعت کند، نه برای اینکه او را نسوزاند. این راه را قرآن کریم به ما آموخت که فرمود (وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَقًّا يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا) . آنگاه افرادی را که از نعمت یقین برخوردارند خدای سبحان آنها را با عظمت نام برد. یکی ابراهیم خلیل است که فرمود: ابراهیم به مقام یقین

رسید. اگر سخن از بت شکنی او است و اگر سخن از تحمل آن نار جحیم است که گفتند
 (حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ) ⁽⁵⁴⁹⁾ او را بسوزانید و بت های او را حفظ کنید و یاری دهید،
 و به احدی تکیه نکرد و پناه نبرد و یک تنه علیه بت و بت پرستی قیام کرد، چون اهل
 یقین بود. وقتی خدا ابراهیم خلیل را می ستاید می فرماید: (وَكَذَلِكَ نُرِي اِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ
 السَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ) ⁽⁵⁵⁰⁾. ما باطن عالم و درون جهان را نشان
 ابراهیم خلیل می دهیم تا این که به مقام شامخ یقین برسد. این رؤیت ملکوت منافی
 دارد که یکی از آن منافع برجسته یقین پیدا کردن است. اگر ابراهیم خلیل به درون عالم
 راه پیدا کرد، خدای سبحان ما را تشویق می کند که شما هم به درون جهان راه پیدا کنید.
 او دعوت می کند که ما درون عالم را ببینیم. این چنین نیست که هر کسی را به درون
 عالم راه بدهند. مثلاً وقتی وارد کتابخانه های عمومی می شوید کتابهای در دسترس همه
 را به شما نشان می دهند اما آن کتابهای خطی و نسخه های منحصر به فرد را که نشان
 همه نمی دهند. کلید آن گنجینه ها را که در اختیار همه قرار نمی دهند. خدای سبحان
 فرمود عالم آفرینش ملکوتی دارد، باطنی دارد، گنجینه ای دارد؛ این باطن و گنجینه
 کتاب تکوین را ابراهیم خلیل دید و ما نشان دادیم، شما هم نگاه کنید بلکه ببینید.

در جای دیگر ما را هم تشویق می کند و می فرماید: (أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ
 السَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضِ). ⁽⁵⁵¹⁾ چرا اینها فقط به عالم ملک بسنده کرده اند و به یک سلسله
 دستورات ظاهری و خشک اکتفاء می کنند. چرا در باطن عالم نظر نمی کنند؟ چرا جان
 عالم را نمی بینند؟ چرا این گنجینه را باز نمی کنند و نسخه های خطی و مادر و اصیل را
 مطالعه نمی کنند؟ اولم ينظروا لسانش تشویق است. نظر غیر از رؤیت است و نگاه
 غیر از دیدن است، ولی زمینه دیدن است. گاهی انسان نگاه می کند و نمی بیند و گاهی
 هم نگاه می کند و می بیند. آنها که چشمشان ضعیف است مثلاً برای استهلال و دیدن
 هلال و ماه اگر به پشت بام رفتند، می گویند ما نگاه کردیم ولی ندیدیم: نظرت الی القمر

ولم آره؛ ولی آنها که چشمشان قوی است و می دانند ماه کجا طلوع و کجا غروب می کند، آنها اگر استهلال می کنند، نظر می کنند و می بینند. نظر آنها به رؤیت می رسد و نگاه آنها به دیدن ختم می شود.

خدای سبحان در این آیه کریمه ما را تشویق و یک عده را مذمت می کند، که چرا به باطن عالم سری نمی زنند. چرا درون عالم را نگاه نمی کنند که ببینند. اگر رؤیت و دیدن ممکن نبود، که خدا ما را به آن دعوت نمی کرد.

ملکوت یعنی باطن، ملک یعنی ظاهر. آنجا که سبحان است جای ملکوت است: (فَسُبْحَانَ الَّذِي يَبْدِيهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ).⁽⁵⁵²⁾ آنجا که سخن از ملک است جای تبارک است. (تَبَارَكَ الَّذِي يَبْدِيهِ الْمُلْكُ).⁽⁵⁵³⁾ بین ملک و ملکوت مثل ظاهر و باطن فرق است. ما را خدا دعوت کرد که شما سری به باطن بزنید و خود را ارزان نفروشید. نه به خود اعتماد کنید نه به دیگری. راه رسیدن به باطن عالم را راهیان این راه و واصلان این مسلک تبیین کردند. امام ششم - سلام الله علیه - که خود از بهترین نمونه راهیان این راه هستند و همچنین امام پنجم، امام باقر - سلام الله علیه - راه رسیدن به ملکوت را به ما نشان دادند.

مرحوم شیخ مفید - رضوان الله علیه - بیانی را از احدهما یعنی یا امام باقر یا امام صادق - سلام الله علیهما - نقل فرموده است که فرمودند: ویل لقوم لایدینون الله بالامر بالمعروف والنهی عن المنکر من قال لا اله الا الله فلن یلج ملکوت السماء حتی یتم قوله بعمل صالح، ولا دین لمن دان الله بتقویة باطل، ولا دین لمن دان الله لطاعة الظالم. ثم قال: وكل القوم انها هم التکثیر حتی زاروا المقابر.⁽⁵⁵⁴⁾ وای به حال کسی که به امر به معروف و نهی از منکر دینشان را نسبت به خدای سبحان و دین شان را نسبت به دین خدای سبحان اداء نمی کنند. دین داری را در جائی اعمال می کنند که خطر نداشته باشد. اما نظارت بر کار دیگران بعنوان امر به معروف و نهی از منکر و ارشاد و هدایت دیگران و

فرمان دادن به فضیلت و بازداشتن از رذیلت و گناه را انجام نمی دهند. در اسلام نه جای به من چه گفتن است، نه جای به شما چه. اگر کسی به ما امر به معروف و نهی از منکر کرد نمی توانیم بگوئیم به شما چه ربطی دارد؛ و اگر کسی گرفتار آلودگی است، نمی توانیم بگوئیم به من چه ربطی دارد. نه می شود سلب مسئولیت کرد، و نه می شود مستکبرانه در برابر امر به معروف و نهی از منکر برخورد کرد. اگر کسی ما را امر به معروف کرد باید اطاعت کنیم اگر کسی گفت لا اله الا الله و این کلمه طیبه را بر زبان جاری کرد، با صرف گفتن این کلمه به ملکوت آسمان وارد نمی شود مگر اینکه این قول را به عمل صالح متمیم کند و به قول بی عمل ناقص است و عمل متمم و مکمل قول است. معلوم می شود اگر کسی لا اله الا الله گفت، توحید را در عمل هم اجراء کرد، این شخص وارد ملکوت و باطن عالم می شود. این ما را به سر عبادت دعوت نمی کند و ما را به سر لا اله الا الله هدایت نمی کند. مگر هر کسی به ملکوت عالم راه دارد. اگر کسی به عالم ملکوت آشنا شد چون ملکوت یقین می آورد دیگر مردد نیست و در هیچ امری شک ندارد.

عمار یاسر گفت: ما در جنگ با حکومت اموی هیچ تردیدی نداریم. عرض کرد: یا علی من اگر بدانم رضای خدا در آن است که من این شمشیر را در دلم فرو ببرم و از آن طرف سر در بیاورد، با دست خودم خودم این را انتحار کنم، انجام می دادم؛ ما تردیدی نداریم.

در نهج البلاغه آمده است، علی فرمود: ماشککت فی الحق مذاریته⁽⁵⁵⁵⁾. از آن لحظه ای که خدا حق را به من نشان داد و حق به من نشان داده شد من شک نکردم. کسی که علی بینه من ربه قرار دارد شک نمی کند. این که می بینیم احیاناً انسان گرفتار تردید است برای این است که به ملکوت راه پیدا نکرده است؛ یک عبادت صوری دارد و به سر عبادت نرسیده است. سر عبادت به ملکوت راه پیدا کردن است و مشاهده

ملکوت با یقین همراه است و چیزی در عالم گرامی تر و گران تر از یقین نیست. خدا این یقین را به همگان مرحمت نمی کند بلکه به افراد خاصی اعطاء می کند. اگر ابراهیم خلیل - سلام الله علیه - الان بود همان حرفی که به بت پرستان آن منطقه گفته بودند به ما نمی گفت؟ آیا نمی فرمود (أَفِ لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِنَ اللَّهِ)،⁽⁵⁵⁶⁾ اف بر شما و معبودهای شما که در بتکده های درون، آنها را می پرستید؟ آیا ما به میل خود عمل نمی کنیم؟ اگر از ما تعریف کردند، خوشمان نمی آید؟ اگر یک انتقاد سازنده و سالمی نسبت به ما روا داشتند آیا بدمان نمی آید؟ ما به خودمان چقدر علاقه مندیم آنها هم علاقه کاذب؟ ما خودپرست هستیم یا نه؟ اگر حضرت خلیل (علیه السلام) بودند به ما نمی فرمودند اف بر شما و آن هواهایی که می پرستیدش؟ ما اگر به ملکوت برسیم درون خودمان را می بینیم؛ اگر درون خود و دیگران را دیدیم یک لحظه هم به غیر خدا تکیه نمی کنیم؛ آنگاه می شویم شیعه ابراهیم خلیل.

(إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ).⁽⁵⁵⁷⁾ پیروان راستین ابراهیم خلیل، مؤمنان به آن حضرت و مؤمنان به خاتم انبیاء - صلی الله علیه و آله و سلم - اند. آنگاه انسان براساس آیه سوره اعراف دعوت خدا را لیبیک می گوید و به ملکوت عالم راه پیدا خواهد کرد، بعد فرمود: آنها که باطل را تقویت می کنند، متدین نیستند. ما نباید این احادیث را تطبیق بکنیم با آن افرادی که کفر و نفاقشان علنی است؛ آنها که حسابشان روشن است. (وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ)⁽⁵⁵⁸⁾. روی این حرکت های لبان ما قرآن تکیه می کند که مبدا لبانتان را نحوه ای حرکت بدهید که کسی را بیازارید و یا تحقیر کنید. اگر روی حرکت مژه هایمان و حرکت دیدمان قرآن کریم حساب می کند؛ (يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ)⁽⁵⁵⁹⁾. نباید از محاسبه خود غافل باشیم. انسان در هر لحظه که باطل را یاری می کند در همان لحظه از دین خدا غافل است. چون دین خدا با هیچ باطلی سازش پذیر نیست: (قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَمَا يُبْدِيُ الْبَاطِلُ وَمَا يُعِيدُ)⁽⁵⁶⁰⁾ بگو حق آمد و جا برای هیچ باطلی

نیست، نه باطل کهن نه باطل تازه. یعنی در زمان حکوت اسلامی نه گناه های تازه پیدا شده روا است، و نه گناه های سابقه دار را می شود اعمال کرد؛ چون حق با هیچ باطلی سازگار نیست. امام - سلام الله علیه - فرمود اگر کسی به باطل توجه کرد در آن بعد به خدا متدین نیست و از دین خدا بیرون است؛ و هر کسی را شیطان با تکاثر در رشته خاص او فریب می دهد. آن که کوثر نصیبت شد به تکاثر تن در نمی دهد و آن ها افراد کمی هستند.

غزالی یک وقت می گفت محصول زحمت چندین ساله ام که من سرگرم هدایت و ارشاد مردم بودم در این یک شعر فردوسی ظهور کرد:

اگر بار خار است خود کشته ای و گر پرنیانست خود رشته ای
و به همین مضمون:

گر به خاری خسته ای خود گشته ای و رحریر و قذدیری خود رشته ای⁽⁵⁶¹⁾

یعنی انسان شب و روز دارد کار می کند؛ یا مشغول آبیاری درخت پر خار و تیغ است، یا مشغول رشتن پارچه های پرنیانی و ابریشمی است. اگر بعد از مرگ رنج می برد برای آن است که عمری زحمت کشید و درخت پرتیغ را آبیاری کرد. این بدزبانی، بددهانی، بدقلمی آزرده این و آن و رنجش خاطر این و آن را فراهم کردن، همه تیغ است. هر کسی هر گناهی و ظلمی که می کند ظرف آبی است که به پای درخت پرتیغ خود ریخته که او را سبز کند؛ آنگاه وقتی که می میرد، تمام این درخت های پرتیغ هایش علیه او خواهد بود. وقتی او را در قبر می گذارند مثل این که کسی را روی تشکی گذاشته اند که تمام این تشک پر از خار و تیغ است. اگر یک تشکی تهیه کنند و بجای پنبه و پر مستی تیغ و یا خار در او بگذارند، انسان چگونه در آنجا می آرامد و می آساید.

چه آساید به هر پهلو بغلطد هر او کز خار سازد او نهالین

اگر یک کسی نهالین و تشکی از تیغ و خار تهیه کرد، او به هر پهلو بغلطد تیغ می خورد و آسایش و آرامشی ندارد. در قبر و برزخ که ملکوت این عالم است چه آسایشی برای این شخص است؟ او در تمام مدت تلاش کرد تیغ بسازد و خار برویاند. البته نرم رفتاری و احسان انسان نسبت به مسلمین در عین حال که اشداء علی الکفار⁽⁵⁶²⁾ است، رحماء بینهم بودن او همان پرنیان بافتن او است. و اگر می بینیم فرودسی در تاریخ مانده است آن اشعار توحیدی او مانده است، وقتی می گوید:

خداوند بالا و پستی توایی ندانم چه ای هر چه هستی توایی⁽⁵⁶³⁾

که خداوند را حقیقت محض و هستی صرف می داند او باعث ماندنش است، وقتی می گوید:

درست این سخن گفته پیغمبرت که من شهر علمم علی ام در است⁽⁵⁶⁴⁾

این اشعار او را حفظ کرد والا آنچه که برای زید و عمر سرود که قابل دوام و بقاء نبود. این شعرهایی را که در ولایت گفت و از شیعه های خاص علی و اولاد علی است؛ آن شعرهای بلندی که در توحید گفت؛ آن شعرهای بلند آموزنده اخلاقی را که سرود او را به این جا رسانید که غزالی می گوید محصول نصایح چندین ساله ام در این یک بیت او جمع شده است. خوب اگر کسی گفت من چندین سال زحمت کشیدم، این شخص گرفتار تکاثر است، که حضرت فرمود اکثر افراد گرفتار من من گفتن هستند؛ آنکه از کوثر چشید او نمی گوید من.

دعائی از امام رضا - سلام الله علیه - وارد است که همه این ادعیه نور است؛ همه این کلمات نور است. وقتی انسان با این روایات و احادیث انس بگیرد، می بیند هر حدیثی را که می بیند یک نورافکنی است. انسان یک مقدری که با آنها انس می گیرد، لذت می برد و می بیند یک کتاب حدیثی را که باز می کند مثل این است که وارد بوستان شده است؛ معطر است؛ شامه اش لذت می برد؛ باطنش لذت می برد. یک مقدار

انس به کلمات معصومین علیهم السلام - همه خستگی ها را رفع می کند. اینطور نیست که راه ملکوت فقط برای دیگران باشد و ما راه نداشته باشیم. اگر ما راه نمی داشتیم، ما را دعوت نمی کردند. چون راه داریم، ما را دعوت کرده اند. اگر چنانچه ذره ای از آن کوثر را به انسان بچشانند او گرفتار تکاثر نخواهد شد.

بیان نورانی امام هشتم - سلام الله علیه - این است: عرض می کند: خدایا هر احسان و کار خیری که به من رسیده است در اثر لطف و احسان و برکت شما است. نه خودم در رسیدن به آن کار خیر سهمی داشته ام و نه دیگران؛ و هر قصوری که از من صادر شده است، مال خود من است و دیگران نقشی ندارند. آنگاه عرض کرد: خدایا تمام مؤمنین مشرق و مغرب عالم را بیامرز. ⁽⁵⁶⁵⁾ این دید وسیع رحمة للعالمین بودن آن حضرت است. بنابراین ما اگر خواستیم ببینیم از کوثر، که باطن این عالم است، چشیده ایم یا نه؛ باید ببینیم گرفتار تکاثریم یا نه؛ این راه دارد.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: الورع عن محارم الله. ⁽⁵⁶⁶⁾ از آنچه را که خدا حرام کرد انسان پرهیزد و وارسته و پارسا باشد.

درباره ورع از امام سجاد - سلام الله علیه - نقل شده است که فرمود: من عمل بما افترض الله علیه فهو من خیر الناس و من اجتنب عما حرم الله علیه فهو من اعد الناس و من اورع الناس و من قنع بما قسم الله له فهو من اغنی الناس. ⁽⁵⁶⁷⁾ هر کسی کارهای واجب را انجام بدهد از بهترین مردم به شمار می آید و هر کسی هم از محرمات پرهیزد از عابدترین و متورع ترین انسانها است. چون گناه علیه محبوب قیام کردن است، انسان نباید انجام دهد، نه برای اینکه جهنم نرویم، آن اطاعت و عبادت بردگان است، که خوفنا من النار گناه نمی کند. انسانی که به یقین رسید باطن گناه را می بیند و باطن گناه جز شعله و لجن چیز دیگری نیست.

یکی از شاگردان امام سجاد - علیه السلام - از حضرتش سؤال کرد⁽⁵⁶⁸⁾. اعمال ما را که فرشتگان می نویسند بجا است برای اینکه می بینند و می نویسند، اما آیا خاطرات و نیت هائی را که ما فقط از دل گذرانده ایم و هنوز به لباس عمل در نیامده آنها را هم می نویسند یا خیر؟ آنها را که نمی بینند پس از کجا می فهمند تا بنویسند: (إِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبِكُمْ بِهِ اللَّهُ). که خدای سبحان می فرماید: اسرار درونی را که برای کسی افشاء نکرده اید، در قیامت باید حسابش را پس بدهید. این اسرار درونی را فرشتگان از کجا می دانند و از کجا می نویسند؟ حضرت فرمودند: آیا بوی روزه و بستان و بوی کثافت و گنداب یکی است؟ اگر از کنار باغی پر از گل و معطر بگذرید، بوی خوب به مشام شما می خورد؛ و اگر بوی بد به مشام انسان برسد، می فهمد که این جا کثافت و زباله است. از بو می توان فهمید که از کنار باغ می گذریم یا از کنار چاه. از بوی خوب فرشتگان تشخیص می دهند که این مؤمن در قلبش اسرار و نیت ها و اراده های خیر و طیب و طاهر است و از بوی بد هم فرشتگان می فهمند که در درون این شخص، پلیدی است. انسان یا باغ است یا چاه. چه جور می شود که انسان در چاه زندگی کند و از بوی چاه تنفر نکند و از بوی چاه باخبر نباشد. اگر کسی به ملکوت رسیده باشد بوی بد و خوب دیگران هم به مشام او می رسد؛ مؤمن را از منافق باز می شناسد.

عده ای در پای منبر امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب - علیه افضل صلوات المصلین - نشستند. بعضی از جاسوسان اموی آمدند و خبر دادند. کسی گفت خالد بن عرفته مرد. حضرت اعتناء نکردند. عده ای قبول کردند که خالد مرد، حضرت اعتناء نکردند و به سخنانشان ادامه دادند. بار دیگر گفتند یا علی می گویند خالد مرد، حضرت اعتناء نکردند. بار سوم گزارش دادند، حضرت اعتناء نکردند. عرض کردند یا امیرالمؤمنین این خبر رسمی شد، فرمود: نه، او نمرده است، او هنوز شورش و بلوایی دارد. او به تحریک

حکومت های طاغی علیه من می شورد و از این درب مسجد وارد می شود. آنگاه به کسی که پای منبر حضرت بود اشاره کردند و فرمودند: پرچم او هم به دست همین شخص است که علیه حق قیام می کند؛ او هنوز نمرده است.⁽⁵⁶⁹⁾ این قضیه بعدها واقع شد و این علم غیب علی بن ابیطالب - سلام الله علیه - بود، آشنائی با اسرار درونی کسی بود که پای سخنان حضرت نشست. حضرت فرمودند وقتی آن شورش شروع می شود پرچم را به دست همین فرد می دهند. این مثل آن فرشته ایست که درون افراد را می بیند که درون چه کسی باغ و درون چه فردی چاه است. پس ما یا مشغول کردن چاه هستیم و یا مشغول آبیاری گل: (فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ * فَرَوْحٌ وَرِيحَانٌ وَجَنَّتٌ نَعِيمٌ)⁽⁵⁷⁰⁾. خود آن شخص گذشته از (جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ)⁽⁵⁷¹⁾ که به انتظار او است، می شود روح و ریحان. یک وقت انسان می بیند پرده کنار رفت و پیش همه رسوا شد. این که می گویند بوی عالم بی عمل دیگران را اذیت و آزار می هد، چون بدتر از دیگران است. چرا جهنمی ها از بوی عالم در زحمتند؟ چون او یک مرداریست از دیگر مردارها بد بوتر. بوی عالم بی عمل اهل جهنم را اذیت می کند. آنها متأذی می شوند و می گویند او را کنارتر ببرید.

اگر کسی در دنیا رسوا بشود بالاخره می تواند به یک جائی پناهنده بشود که آبرویش محفوظ باشد جائی برود مثلاً پشت دیوار و درختان و یا به دشت و دره و یا دامنه کوهی متواری بشود که کسی او را نبیند؛ اما فردا که پیشگاه حقیقت پدیدار شود، دیگر مفر و دره و کوهی نیست.

در قرآن کریم آمده است که از پیامبر سؤال می کنند: خداوند این کوهها را در قیامت چه می کند: (وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا * فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا * لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا).⁽⁵⁷²⁾ پیامبر بگو کوهی نمی ماند. همه کوهها کوبیده می شود و سرزمین قیامت صاف و دره و کوه و تل و تپه ای ندارد، درخت و دیورای ندارد تا

شرمنده خود را آنجا پنهان کند. چشم اهل محشر هم حدت دارد و تیز است و هر جا را خواهند بینند می بینند: (فَبَصَّرَكَ الْيَوْمَ حَدِيدًا) (573) و این انسان در برابر چشم انداز وسیع، کجا انسان شرمنده می تواند خودش را پنهان کند. چگونه انسان عمری به بدگوئی زندگی کرد و الان سرپوش برداشته شد می تواند به خودش اجازه بدهد که در بین دیگران بسر ببرد. مهم ترین خطر همان بی آبرویی است. وقتی خدا پیامبر و مؤمنین را می ستاید، می فرماید: اینها کسانی هستند که آبرویشان در قیامت محفوظ است: (يَوْمَ لَا يُجْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ) (574) روز قیامت روزی است که خدا آبروی پیامبر و پیروانش را حفظ می کند. معلوم می شود که خیلی خطر است. وقتی خدا می خواهد جریان عظمت پیامبر را تبیین کند، می فرماید در آن روز آبروی پیامبر و پیروانش محفوظ است؛ والا دیگران آبرویشان رفته است. چون آنچه که ما در بیرون داریم آیا در درون هم همانطوریم، یا چون به خلوت می رویم آن کار دیگر می کنیم؟ کدامیک از ما این شهامت را داشته باشیم که درون و بیرون مان یکی باشد. آن روز روز رسوائی است، چه جور انسان می تواند تحمل کند. چیزی بدتر از رسوائی نیست. سوخت و سوز را انسان تحمل می کند. الان اگر به کسی بگویند شما در برابر این توپها و تانکها و بمب های خانمان سوز صدام علفی کافر قرار بگیرید استقبال می کنند. اگر بگویند روی میدان مین بروید، داوطلبانه می روند؛ اما هیچ کسی حاضر نیست که آبرویش برود. تحمل کردن آن عذاب بدنی آسان است؛ به استقبال میدان مین می روند، اما انسان حاضر نیست یک لحظه آبرویش برود اگر چه حاضر است تمام بدنش تکه تکه شود و بسوزد. حاضر است بمب شیمیائی را استنشاق کند، اما حاضر نیست یک لحظه آبرویش برود؛ لذا در قیامت وقتی سخن از عذاب است جهنمی ها می گویند: (رَبَّنَا إِنَّكَ مَن تُدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْرَجْتَهُ) (575) خدایا کسی را که تو به جهنم بردی آبرویش را بردی. سخن از بی آبرویی است، آن مهم است. البته عذاب قیامت هم سخت است، سوختن هم سخت است،

اما هیچ کس حاضر نیست بی آبروئی را تحمل کند. آن روز پرده ها کنار می رود، لذا جهنمی ها می گویند خدایا هر که را تو عذاب کردی آبرویش را بردی؛ زیرا اینها داعیه خلاف داشتند. آن که کافر یا منافق بود، حسابش روشن؛ اما آن مسلمان فاسق که ظاهرش یک جور و باطنش طور دیگر بود، خطرناک است. زیرا آنطور که احکام را به مردم عرضه می کنیم که نیستیم و اگر کسی به یقین و ملکوت عالم برسد بوی گناه را استشمام می کند و می گوید بد است و انسان حاضر نیست که غذای بدبو را بخورد. اگر فرشته است که بو را استشمام می کند، اگر ملکوتیان اند که درون را استشمام می کنند، لااقل پرده روی خودمان بدست خودمان نکشیم. پرده را برداریم و ببینیم چه هستیم، چون بالاخره یک روزی این پرده ها کنار می روند. ما نباید خود را با بدها و کفار و منافقین بسنجیم بلکه ما باید خود را نسبت به آنها که جلو هستند بسنجیم.

گفتار بیست و یکم «حاوی مباحث» :

هنگام سخن از قیامت رنگ گونه رسول خدا تغییر می کرد
علی فرمود برای من پشت پرده و روی پرده مساوی است
علی بیش از یک پیراهن نداشت

سخن مرحوم ملا عبد الرزاق کاشانی و صدرالمتالهین
نصیحت امام خمینی در پایان سال تحصیلی
ارسطو گفت من می خورم برای اینکه بمانم

این سخن از سخنان برجسته رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - است که فرمود: انا والساعة كهاتين⁽⁵⁷⁶⁾. من و قیامت مثل این دو انگشت نزدیک هستیم که در کنار یکدیگرند (دو انگشتان را جفت کردند). وقتی سخن از قیامت مطرح می شد که قیامت باطن دنیا است رخسار مبارک حضرت دگرگون می شد. اگر در یک جنگ نا برابری دشمن از هر طرف غافلگیرانه حمله کند و کسی بخواهد خبر حمله غافلگیرانه دشمن را برساند، چگونه سراسیمه است؟ چه جور صورتش افروخته است؟ می گوید دشمن در کمین است؛ دشمن در پشت سر است؛ دشمن رسیده است، آماده باشید. وقتی سخن از قیامت می شد، رنگ صورت مبارک حضرت (صلی الله علیه و آله و سلم) تغییر پیدا می کرد، مثل اینکه دارد از یک خطر خانمان براندازی که در شرف تحقق است خبر می دهد. امام صادق - سلام الله علیه - نقل فرمود: یک وقتی رسول خدا بالای منبر رفت؛ گونه ها و چهره و وجنات ایشان متغیر شد. معمولاً اگر کسی بخواهد خبر تلخ و سنگینی را به حاضرین ابلاغ کند صورتش متغیر می شود. به مردم نگاه کرد و فرمود: مسلمانها من با قیامت مانند این دو انگشت هستیم. بین من و قیامت فاصله ای نیست. شریعت و دین و کتابی نیست که بعد از من بیاید. این یک معنای متوسطی است که بعضی از شارحان اصول کافی ذکر کرده اند. امام فرمود: من و قیامت کنار هم هستیم. من می دانم

قیامت چیست. اینکه صورت حضرت سرخ می شود برای این است که با قیامت است؛ از او دور نیست. امیرالمؤمنین - سلام الله علیه - فرمود: لو كشف الغطاء ما ازددت يقينا⁽⁵⁷⁷⁾. برای من پشت پرده و روی پرده مساوی است. من قیامت را می بینم؛ اما رسول خدا بالاتر از آن را می فرماید. می فرماید من و قیامت این چنین هستیم؛ من می دانم قیامت چه خبر است. دو تا انگشت که به هم نزدیک اند، از یکدیگر باخبراند. اگر یکی گرم است دیگری احساس می کند، و اگر یکی سرد است، دیگری احساس می کند. من می دانم قیامت چه خبر است و شما همچنان غافل هستید.

چرا یک عده در قیامت کور محسور می شوند؟ برای این که چشمانشان عادت کرده اند چیزهایی را ببیند که آنها در قیامت نیستند و چیزهایی هم که در قیامت اند نیاز به یک چشم مناسب دارد که تهیه نکرده است؛ لذا هیچ چیز را نمی بیند؛ کور است؛ گنگ است و کر است. نظام آنجا نظام دیگری است؛ بازار آنجا بازار دیگری است. فرمود من می دانم قیامت چه خبر است. شما همینطور آرام نشسته اید، مثل اینکه کسی از جبهه ها آمده می گوید من می دانم جبهه چه خبر است اما شما همینطور آرام نشسته اید. اگر کسی از منطقه های موشک باران شده صهیونیستهای کافر بیاید او می تواند بگوید من و جبهه اینطور هستیم؛ من از جبهه خبر دارم. شما چه می دانید، چه خبر است وقتی می خواهد از پیروزی رزمندگان سخن بگوید، می گوید من و جبهه این چنین هستیم. شما چه می دانید در جبهه چه خبر است، شما این جا آرام نشسته اید.

ثم قال: يا معشر المسلمين؟ ان افضل الهدى هدى محمد - صلى الله عليه و آله و سلم - فرمود: بهترین هدایت راهی است که خدای سبحان بوسیله من به شما ابلاغ فرموده است. چون من از دور خبر نمی دهم بلکه دستی از نزدیک بر آتش دارم؛ منتها آتش ما را نمی سوزاند. این اخبار غیب جزئیات جهنم و بهشت را تشریح کردن و خصوصیات قیامت را ذکر نمودن برای کسی است که از نزدیک خبر داشته باشد.

وخیر الحدیث کتاب الله وشر الامور محدثاتها. بهترین سخن قرآن است و خواندن قرآن، فهمیدن قرآن، آشنا شدن با قرآن، عمل کردن به قرآن، پی بردن به باطن قرآن؛ ضمن اینکه حفظ سنت های الهی بهترین کار است، بدعت نیز از بدترین امورهاست.

ایها الناس من ترک مالا فلاهله و من ترک کلا اوضیاعا فعلیّ او الی⁽⁵⁷⁸⁾. ای مردم هر کسی مرد و مال حلالی به جای گذاشت، مال ورثه او است؛ و اگر دین و قرض و عائله بی سر پرستی دارد، من او را تأمین می کنم؛ به من مراجعه کند چون حکومت اسلامی باید آن را تأمین کند حکومت اسلامی نمی گذارد کسی تکدی کند و بصورت سؤال زندگی کند. صاحب کتاب الغارات⁽⁵⁷⁹⁾ از یکی از اساتید استادش نقل می کند. می گوید: من بچه بودم پدرم مرا به مسجد جامع کوفه برد و علی بن ابیطالب - سلام الله علیه - در حال ایستاده در روز جمعه مشغول خواندن خطبه بودند و من دیدم علی بن ابیطالب: یروح بکمه. با آستینش خود را باد می زند. مسجد پر جمعیت بود و من هم بچه بودم. پدرم مرا روی گردنش نشاند که من آن صحنه ها را ببینم. این صحنه را دیدم که امیرالمؤمنین (علیه السلام) با آستینش خود را خنک می کند، گفتم: پدر چون هوا گرم است امیرالمؤمنین با آستین لباسش خود را خنک می کند؟ پدرم به من فرمود: این چنین نیست. علی بن ابیطالب احساس گرما و سرما نمی کند. نه گرما علی را آزار می دهد نه سرما؛ و این ناظر به دعائی است که در یک جریان رسول خدا - علیه آلاف التحیه والثناء - نسبت به امیرالمؤمنین دعا کرد. عرض کرد: خدایا اثر برودت و حرارت را به علی نچشان. بعد از آن دعاء دیگر حضرت علی (علیه السلام) نه در تابستانها از گرما رنج می برد و نه در زمستانها از سرما رنج می برد.

گفت: پسر! علی بن ابیطالب رنج سرما و گرما را احساس نمی کند و اینکه می بینی علی بن ابیطالب آستین لباسش را حرکت می دهد برای آن است که او بیش از یک پیراهن ندارد و چون این لباس را شسته و خشک نشده است، آستین را حرکت می دهد

که خشک بشود. او از این کار لذت می برد چون به غیر حق دل نمی بندد و این را هم هنر نمی داند و به حساب کمال نمی آورد⁽⁵⁸⁰⁾ این را هدف نهائی نمی داند.

اینها اوائل راه است. چیزی که نباید فراموش بشود این است که حضرت علی (علیه السلام) فرمود: حکومت اسلامی کسی را فقیر نمی گذارد.

قال: مر شیخ مکتوف کبیر یسال فقال امیرالمؤمنین: ما هذا؟ قالوا: یا امیرالمؤمنین نصرانی. فقال امیرالمؤمنین: استعملتموه حتی اذا کبر و عجزه منعموه. انفقوا علیه من بیت المال.

امیرالمؤمنین - سلام الله علیه - دید پیر نابینائی تکدی می کند فرمود: این کیست. گفتند: یک مسیحی است که پیر شده و از کار افتاده است و گدائی می کند. حضرت فرمود: تا قدرت داشت به این مردم خدمت کرد و اکنون که از کار افتاده است باید این چنین باشد: انفقوه من بیت المال. حکومت اسلامی باید اینها را تأمین کند تا کسی گدائی نکند. اگر کسی توان کار دارد، کار؛ و اگر توان ندارد از بیت المال تأمین بشود⁽⁵⁸¹⁾.

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که آن سخن را فرمود که من و قیامت مانند این دو انگشت هستیم ما همه می توانیم به جائی برسیم که بگوئیم انا والساعه کهاتین. آری، منتها رسول خدا پیشاپیش همه با کل جریان قیامت مانند دو انگشت حضور دارد اما ما با گوشه ای از قیامت آنهم بدنبال حضرت.

مرحوم ملا عبدالرزاق کاشانی - رضوان الله علیه - می گوید: ما دیدیم کسانی که دارند غسلین می خورند: لقد شاهدنا من یاکل الغسلین⁽⁵⁸²⁾. این حرف خیلی بزرگ است. خدای کریم در قرآن فرمود: آنها که حرام می خورند، در جهنم طعام آنها غسلین یعنی چرک است. طعام آنها اثم است: (لَا يَأْكُلُهُ إِلَّا الْخَاطِئُونَ)⁽⁵⁸³⁾. باطن غذای حرام و معصیت تیره گی است همانطوری که باطن عبادت نور است.

مرحوم صدر المتألهین می فرماید⁽⁵⁸⁴⁾: افرادی هم بودند که مشاهده می کردند وقتی دیگران دارند حرف می زنند از دهانشان آتش می آید؛ وقتی که خاموش شدند مثل اینکه درب تنور را بستند. معصیت، فحش، غیبت، تهمت، اهانت، بدگوئی، زخم زبان و رنجاندن اینها همه آتش است که از دهان بیرون می آید و آن آتش باطن گناه است. ما اگر نتوانیم به آنجا برسیم که بگوئیم من و قیامت در کنار هم یکدیگر هستیم لااقل می توانیم بگوئیم ما و بعضی از اسرار قیامت کنار هم هستیم. به ما گفته اند که باطن راه دارد؛ با عمل صالح می شود به ملکوت آسمان رسید.

هر وقت حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) می خواستند از جریان قیامت خبر دهند رخسارشان عوض می شد. ترس، خوف و خشیه من الله در حضرت محسوس بود.

پیامبر اکرم بعد از اینکه خطبه را شروع کردند و حمد و ثنای خدا را گفتند چند جمله ای هم درباره هدایت فرمودند؛ آنگاه صدا را بلند کرده و دو طرف صورت مبارکشان قرمز می شد. چون می خواستند یک خبر مهمی بگویند؛ می خواستند از قیامت خبر بدهند و از جهنم حرف بزنند. چرا رنگ چهره حضرت عوض می شد؟ چون جریان قیامت که کار ساده و آسانی نیست. مرگ آنچنان امری است که انسان علوم و خواننده هایش را فراموش می کند. الان ما بسیاری از چیزهای را حفظ هستیم و می دانیم و مسلط هستیم اما در قبر ساده ترین و ابتدائی ترین مسائل اسلامی را از ما سؤال می کنند. مسائل پیچیده اسلامی را که از ما سؤال نمی کنند. معراج یعنی چه، جبر و تفویض یعنی چه، قضا و قدر یعنی چه، لوح محو و اثبات یعنی چه، لوح و قلم یعنی چه، شق القمر یعنی چه. سؤال می کنند خدایت کیست، دین ات چیست، کتابت چیست، قبله ات کدام است. ابتدائی ترین سؤالی که انسان به بچه های خودش می آموزاند از انسان سؤال می کنند. مگر کسی جز افراد خالص یادش می ماند؟ همین سؤالی ابتدائی که ما به بچه

ها می آموزانیم: دین مان اسلام است، خدای مان الله - جل جلاله ربی - است، قبله ما کعبه است، کتاب ما قرآن است؛ ساده ترین مسائل را در قبر سؤال می کنند و بسیاری از افراد یادشان نیست. فشار مرگ مرگ یک فشاری است که برای کسی حافظه بگذارد. انسان می بیند مثلاً بعضی به بیماری حصبه مبتلا می شوند و بعد از این که از بیمارستان آمدند همه آن درس و بحثها یادشان می رود. آنها که بیماری حصبه می گیرند یا فشارهای مغزی دیدند، تا مدت های زیادی هر چه خوانده اند از یادشان می رود. بسیاری از علماء و دانشمندان وقتی یک آسیب مغزی می بینند حالشان که خوب می شود دیگر چیزی یادشان نیست.

انسان در فشار مرگ دفعتاً می بیند که از ظاهر به باطن می رود؛ از ملک به ملکوت می رود؛ از عالمی به عالم دیگر سفر می کند؛ آنگاه در این تحول عمیق از او سؤال می کنند خدای تو کیست؟ یادش نیست. پیامبرت کیست؟ یادش نیست. چه دینی داری؟ یادش نیست. این که می گویند دائماً به یاد حق باشید: **(وَادْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ)** (585) انسان دائماً بیاد حق باشد. برای این است که گفتند شبانه روز 5 وقت، 17 رکعت نماز کافی است؛ گفته اند روزه یک ماه در طی سال کافی است؛ گفته اند در طی عمر یک بار حج کافی است و مانند آن؛ اما نگفتند یاد حق فلان قدر کافی است: **(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا)** (586) انسان دائماً باید بیاد حق باشد و بطور دوام در جان پیوراند. نامش بر لب و یادش در دل تا یک خطری پیش آمد یادش باشد.

امام خمینی - دام ظلّه - آخر سال تحصیلی که می شد پایان درس نصیحت می کردند. این حدیث شریف را گفتند که بعد هم در بحثهای قیامت این حدیث شریف را ما زیارت کردیم که: عده ای در قیامت از ایشان سؤال می کنند که پیامبران کیست. بعد از احقابی از عذاب، یعنی حدود هشتاد سال و یک قرن عذاب کشیدن، تازه اگر از او سؤال

کنند که پیامبرت کیست، یادش می آید و می گوید: پیامبر من کسی است که بر او قرآن نازل شده است؛ هنوز نام مبارک حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) یادش نمی آید. (587)

مگر جریان مرگ و بعد از مرگ کار آسانی است. اگر آسان بود که همه در جواب سؤال های قبر این ساده ترین سؤال ها را جواب می دادند. در پرسشنامه ها هر کسی در کمترین فرصت و سریع ترین وضع آنها را پر می کند که دینم اسلام، کتابم قرآن، قبله ام کعبه است و امثال ذلک؛ اما آنجا این چنین نیست، چون انسان از ملک به ملکوت سفر کرده است.

وقتی پیامبر می خواهد جریان قیامت را که از خدا آموخته است برای مردم تشریح کند، چهره اش زرد می شود؛ گونه هایش تغییر می کند. یک فرمانده اگر بخواهد به سربازانش بگوید، برخیزید حمله شروع شد، چطور دستور می دهد؟ اگر سپاهیان در یک آسایشگاهی آرمیده باشند و بطور ناگهانی حمله شروع شود آیا فرمانده می گوید آقایان بفرمائید به ما حمله کردند یا نه شتابزده و سراسیمه و با صورت سرخ و لحن جدی سخن می گوید؟ وقتی سخن از قیامت و جریان مردن و جهنم و صراط و حساب و محکمه عدل خدا فرا می رسید، حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) مثل اینکه خبر حمله می دهند: کانه منذر جیش. (588) می گوید: شاید صبح قیامت شد و یا اول مغرب قیامت می شود؛ یا اگر کسی مرد که قیامت صغرای او قیام می کند، معلوم نیست که قیامت چه وقت قیام می کند. انسان می بیند دفعتاً وضع عوض شده است و در عالم دیگری است که کسی را نمی شناسد و آنچه را که می شناخت پشت سر گذاشت. اگر چشم انسان را ببندند و از شرق به غرب یا از غرب به شرق بیاورند، طوری نیست؛ حتی اگر دفعتاً او را سوار کنند و از مشرق زمین به مغرب زمین ببرند بالاخره آنجا هم همین مردم اند و نظامی که حاکم بر شرق است همان نظامی است که حاکم بر غرب است؛

آفتاب است، ماه است، مردم است، زندگی است؛ با یک تفاوت مختصر؛ اما با مردن دفعتاً می بینید وارد عالمی شد که هیچ ارتباطی با عالم دنیا ندارد و مسائل دیگری در آنجا مطرح است. فرمود: یا در بامداد و یا در شامگاه وارد قیامت می شوید؛ بعد فرمود: من و قیامت مانند این دو انگشت هستیم؛ من می دانم قیامت چه خبر است؛ من می دانم جهنم چه خبر است؛ من می دانم صراط چیست، حساب چیست، میزان چیست؛ بسیاری از افراد خودشان را فریب می دهند؛ فرمود: اینها نمی دانند که در آنجا چه کالائی و حرف چه کسی خریدار دارد. آنجا از انسان چه می خواهند. بدنبالش هم همان اصل کلی حکومت اسلامی را فرمود: من ترک مالا فلاهله و من ترک دینا فعلی والی.

در بحثهای دیگر از حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) نشنیده ایم که وقتی خواسته باشند سخنرانی کنند صورت مبارکشان سرخ شده باشد. آیا در حمله ها این چنین بود؟ هفتاد الی هشتاد جنگ در اسلام واقع شده است که با همه ضعفهایی که مسلمین داشتند و هیچ جنگی، جنگ برابر نبود بلکه همه جنگها جنگ نابرابر بود؛ آیا حضرت (صلی الله علیه و آله و سلم) وقتی می خواستند جریان را اعلام کنند صورتشان سرخ می شد؟ مسلمین خرما را نصف می کردند و می خوردند و مشرکان شتر می کشتند و می خوردند؛ اینها پوست خرما و آنها کباب می خوردند؛ ولی حضرت (صلی الله علیه و آله و سلم) وقتی در این جنگهای نابرابر می خواستند فرماندهی را بعهده بگیرند هرگز سرخ نمی شدند. امکانات مالی و جنگی نداشتند؛ اینها پیاده بودند و آنها سواره؛ اینها بی سلاحی بودند و آنها مسلح؛ مثلاً در جنگ بدر که اولین جنگ هم بود وضعیت طرفین قابل قیاس نبود اما حضرت (صلی الله علیه و آله و سلم) که فرماندهی این جنگ نابرابر را بعهده داشتند هرگز صورتشان سرخ نمی شد. امیرالمؤمنین - سلام الله علیه - می فرماید در شب جنگ بدر که دیگران احساس خطر می کردند رسول خدا پای درختی ایستاد و تا صبح عبادت کرد؛ اصلاً گویا ما فردا جنگی نداریم⁽⁵⁸⁹⁾؛ اما وقتی سخن از

مرگ به بعد است، صورتشان سرخ می شود، صدا را بلند می کنند و گونه هایشان تغییر می کند. می فرماید: مردم مرگ و جریان بعد از مرگ یک امر عادی نیست؛ مواظب خودتان باشید؛ فرمود: شما جریان مرگ و قیامت و صراط و حساب را از چه کسی می خواهید بشنوید: انا والساعة كهاتين. من و قیامت مانند این دو انگشت در کنار هم هستیم، از من سؤال کنید که بعد از مرگ چه خبر است؛ بهشت یعنی چه، صراط یعنی چه، حساب یعنی چه، و انسان به کجا می رود. این جمله انا والساعة كهاتين از باطن عبادت خبر می دهد که (وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ) که خداوند فرمود عبادت کن به این مقام می رسی. مگر نفرمود (كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ * لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ) (590). اگر یقین پیدا کردید جهنم و آتش جهنم را می بینید. فرمود منم که می توانم خبر بدهم. چون شما نمی بینید البته صورتتان سرخ نیست؛ من شعله را می بینم.

خدای سبحان این راه را فراسوی بندگان خود و سالکان الی الله نصب کرده است؛ آنگاه راههای رسیدن به این امور را یکی پس از دیگری به ما آموخت. بطور مثال فرمودند به این که: انسان در ماه مبارک رمضان احساس عظمت می کند و بزرگی خود را می یابد، می گوید من بزرگ تر از آن هستم که آلوده بشوم و تن به گناه بدهم؛ این بزرگی خود یافتن، در اثر روزه گرفتن است، که مقدمات اولیه روزه امساک و کم خوری است.

از ارسطو سؤال کردند: چرا شما کم می خورید؟ گفت: من می خورم برای اینکه بمانم و دیگران می مانند برای اینکه بخورند. دیگران زنده اند برای این که بخورند، بگذار زیاد بخورند؛ من می خورم برای این که زنده بمانم. آنان که پرخور هستند، هم عمرشان کمتر است و هم به آن معارف الهی دسترسی ندارند. هرگز انسان پرخور به فهم در نمی آید.

امام صادق از رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل فرمود که: یک وقتی جبرئیل - سلام الله علیه - در روزی و زمانی که سابقه نداشت وارد شد. گفتم: در وقتی

آمدی که بی سابقه بود. آیا خبر مهمی است برای این که حالت شما، حالت ارباب است. فرمود: تو ترسی نداری برای این که غفرالله لک ما تقدم من ذنبک وما تاخر. فرمود: پس برای چه آمده ای؟ جبرئیل گفت: خدای سبحان شما را از چند چیز نهی کرد: اول از بت پرستی؛ دوم از میگساری؛ سوم از جدال⁽⁵⁹¹⁾ با مردم و بحث علمی را بصورت مجادله در آوردن⁽⁵⁹²⁾.

آنگاه فرمود در کنار این دستوراتی که خدای سبحان به شما داد یک خصلت دیگری را خدای سبحان به شما امر کرد که برای همه شوون زندگی است که برای مبدء و منتهایت سودمند است. آن چیست؟ یقول لک ربک ما ابغض و عاء قط کبغضی بظنا ملانا. خدا می گوید چیزی پیش من مبعوض تر از شکم پر نیست، که انسان همیشه سیر باشد. چون او که مانند بهائم می خورد، مانند جماد می افتد.

عده ای بعد از افطار اول رونق گرفتشان درباره مطالعه و دعاء و ذکر و امثال ذلک است؛ و عده ای همین که از کنار سفره فاصله گرفتند بایستی به جائی تکیه بدهند. مگر انسان باید اینقدر بخورد که نتواند خودش را نگه بدارد پر خوری هم عمر را کم می کند وهم سلامت را از انسان می گیرد، و بالاتر از همه فهم و اندیشه و شعور را از انسان می رباید. اگر کسی بخواهد به اسرار عالم راه پیدا کند چاره ای جز سبکبار بودن درون ندارد و این را کسی می گوید که می فرماید انا والساعه کهاتین.

بدنبال این یک سلسله دستوراتی به شیعیان می دهند که پیروان راستین اهل بیت عصمت و طهارت اند.

گفتار بیست و دوم «حاوی مباحث» :

عبادت با روح هدف آفرینش است
عمل صالح انسان را به درون آسمانها می رساند
معنا و علامت یاد خدا در دل داشتن چیست
باطن گناه چرک است
مرکب راهوار سیر الی الله شب زنده داری است
مکارم اخلاق انبیاء

عبادت با روح است که هدف آفرینش انسان است و انسان با رسیدن به آن هدف حیات طیب و زندگی پاکیزه پیدا می کند. زندگی پاکیزه در دنیا حاصل نیست، چون جهانی که با بلاء پیچیده است هرگز طیب نخواهد بود. خدای سبحان مژده داد آنها که مؤمن اند و به این ایمانشان احترام گذاشتند و عمل صالح انجام دادند، به آنها حیات پاکیزه و زندگی طیب عطاء می کنیم؛ و زندگی پاکیزه در دنیا ممکن نیست زیرا دنیا عالمی نیست که زندگی او پاک و منزّه از رنج و درد و آسیب و آفت و مانند آن باشد. دنیا عالمی است که دار بالبلاء محفوفه...، زندگی اش پیچیده به رنج است. چگونه زندگی که با رنج پیچده است طیب باشد. پس اگر خدای سبحان به انسان مؤمن که با عمل صالح به سر می برد، وعده زندگی طیب داد و فرمود: **(مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً)** ⁽⁵⁹³⁾، اگر کسی مؤمن بود و عمل صالح داشت ما به او حیات طیب و پاکیزه می دهیم؛ زندگی پاکیزه در دنیا نخواهد بود و انسانی که به سر عبادت رسید به آن حیات طیب می رسد. یعنی یک زندگی که از هر نقص و عیب منزّه باشد در جهان طبیعت میسر نیست.

انسان تا در دنیا هست باید در تلاش و کوشش باشد. **(لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ)** ⁽⁵⁹⁴⁾ در این کریمه خدای سبحان فرمود: ما انسان را در رنج و گرفتاری آفریدیم که

باید با رنج و تلاش بسر ببرد. عالمی که انسان در آن در رنج و تلاش است، زندگی او طیب و گوارا نخواهد بود. اگر خدا در قرآن وعده زندگی پاکیزه داد، معنای دیگری دارد و در جهان دیگر ظهور می کند و رسیدن به زندگی طیب نه بدون ایمان ممکن است و نه بدون عمل صالح. امام صادق فرمودند: من قال لا اله الا الله فلن يلج ملكوت السماء حتى يتم قوله بعمل صالح.⁽⁵⁹⁵⁾ اگر کسی این کلمه طیبه لا اله الا الله را بر زبان جاری کرد، به باطن عالم ملکوت آسمان راه پیدا نمی کند و نمی رود مگر اینکه به دنبال این کلمه طیبه عمل صالح داشته باشد.

عمل صالح که با سر و درون عبادت همراه است، انسان را به درون آسمانها می رساند. چه نعمتی بالاتر از این که انسان به باطن آسمانها راه پیدا کند. اگر کسی خواست سفر آسمانی داشته باشد؛ باید سبکبار باشد؛ باید آن بندها و گره ها را باز کند. این خطرات و تعلقاتی که ما به جهان طبیعت داریم هر کدام یک گره و بندی است که ما را به طبیعت می بندد. چه راهی هست برای اینکه ما این بندها را باز کنیم و سبک بار بشویم و سفر کنیم؟ آن راه ها را به ما نشان داده و آموخته اند.

جابر بن عبدالله انصاری آن صحابی معروف می گوید: روزی پیامبر خدا - علیه آلاف التحية والثناء - خطبه ای خواند و سخنرانی کرد. حمد و ثنای خدا را بجا آورد و آنگاه فرمود: ايها الناس عليكم بالصلوة فانها عمود دينكم كابدوا الليل بالصلوة وذكروا الله كثيرا يكفر عنكم سيئاتكم انما مثل هذه الصلوات الخمس مثل نهر جار بين يدي باب احدكم يغتسل منه في اليوم خمس اغتسالات فكما يتقى بدنه من الدرن بتواتر الغسل كذا يتقى من الذنوب مع الذنوب مع مداومته الصلوة فلا يبقى من ذنوبه شيء. ايها الناس مامن عبد الا و هو يضرب عليه بجرائم معقوده، فاذا ذهب ثلثا الليل اتاه ملك يقول قم فاذا ذكر الله فقد دنى الصبح قال فان هو تحرك وذكر الله انحلت عنه عقده واذ هو قام فتوضا ودخل في الصلوة انحلت عنه العقد كلهن فيصبح حين يصبح قرير العين⁽⁵⁹⁶⁾. نمازتان را رعایت کنید

زیرا ستون دین است. آن نمازی که نه انسان می فهمد با که سخن می گوید و نه می فهمد برای چه می گذارد، او ستون دین نیست. آن باطن و سر صلوه است که ستون دین است. شب را با نماز در مکابده و تحمل رنج بسر ببرید؛ اینطور نباشد که شب را تا صبح به استراحت بگذرانید. مقداری بی خوابی را تحمل کنید و یک مقداری هم روز استراحت کنید. یک مقداری هم جلسات زیانباری را که آنها چیزی عائد انسان نمی شود کم کنید. اگر انسان مواظب گفتارش باشد و هر حرفی را نزند شب یک مقدار آسایش دارد و بعد مقداری را هم با رنج، خود را به نماز سرگرم کند و کم خوابی را هم بر خویش تحمیل کند تا بتواند این بار گران را به مقصد برساند.

زیاد بیاد حق باشید و معنای به یاد حق بودن تنها به این نیست که نام حق را بر زبان جاری کنید. یاد خدا را در دل داشتن غیر از نام خدا را بر زبان جاری کردن است. به ما آموختند که نشانه یاد خدا آن است که اگر گناهی پیش آمد و انسان خود را از گناه حفظ کرد، معلوم می شود یاد خدا در دل او ظهور کرده است؛ آن وقت معلوم می شود که انسان بیاد خدا است که در هنگام گناه خودش را حفظ کند. زیاد بیاد خدا بودن گناهان انسان را مستور می کند و کم کم زمینه آمرزش آن گناهان و مغفرت را فراهم می کند. نماز پنج وقت مثل یک نهروانی است که دم درب خانه انسان است. چون نهر آبش جاری است، اگر از خانه انسان بگذرد و انسان در شبانه روز پنج وقت در این نهر جاری شستشو کند، دیگر بر بدن او گرد و غباری نمی نشیند. چگونه ممکن است انسانی پنج وقت نماز بخواند و باز آلوده باشد؟ جریان نماز پنج وقت مثل جریان یک نهروان است که در خانه هر یک از شما است، که انسان در شبانه روز پنج بار خود را در این نهر جاری شستشو می دهد، چرکی در بدن انسان نمی ماند؛ لذا هم دیگر آلوده به گناه نخواهد بود و هم گناهان گذشته اش بخشوده می شود و هم زمینه برای پرهیز از گناهان آینده اش فراهم می شود.

این گاهی بصورت یک تمثیل است و گاهی بصورت یک تمثیل ظهور می کند. باطن نماز در حقیقت همان آب طهور است و باطن گناه در حقیقت همان چرک است. نماز اگر بخواهد به صورتی در آید بصورت نهر روان و آب زلال طهور می کند و گناه اگر بخواهد به صورتی در آید بصورت چرک در می آید. از گناهان این انسانی که پنج بار در شبانه روز نماز می گذارد، چیزی نمی ماند.

جابر بن عبدالله می گوید در تتمه سخنان رسول خدا این جمله آمده است که فرمود: این چنین نیست که دست و پای شما آزاد باشد. هیچ کسی نیست مگر آنکه دست و پایش گره خورده و محکم بسته است و آزاد نیست؛ قدم به قدم گره خورده است. هر علاقه ای که انسان به غیر خدا پیدا می کند گره ای است که بر خویشتن خویش می زند و حزام⁽⁵⁹⁷⁾ تنگ اسب است. هر شب در ثلث آخر شب فرشته ای به بالین انسان می آید و می گوید: بر خیز بیاد خدا باش صلوٰة اللیل نزدیک است.⁽⁵⁹⁸⁾ برخیز این بندها را باز کن؛ برخیز و این گره هائی را که در روز به خود بستنی باز کن؛ تو باید سفر کنی. انسانی که دست و پایش بسته است نمی تواند سفر کند. اینچنین روا نیست که انسان بخواهد تا نزدیک طلوع آفتاب و بعد به زحمت نمازش را اداء بخواند. انسان را که خواه و ناخواه می برند، چه بهتر که خودش برود. اگر از رختخواب حرکت کرد و برخاست، یکی از این گره ها باز می شود؛ اگر برخاست و وضوء گرفت به کنار جایگاه نماز آمد و وارد نماز شد، همه این گره های بسته باز می شود. وقتی صبح می شود او باقره⁽⁵⁹⁹⁾ العین و چشم روشن صبح می کند.

پس معلوم می شود گره های روز را نماز شب باز می کند. امام حسن عسکری - سلام الله علیه - فرمود: ان الوصول الی الله سفر لا یدرک الا بامتطاء⁽⁶⁰⁰⁾ اللیل من لم یحسن ان یمنع لم یحسن ان یعطی⁽⁶⁰¹⁾ سیر الی الله و وصول به خدای سبحان یک مسافرتی است که مرکوب راهوار این مسافرت، شب زنده داری است. مسافر وسیله می

خواهد و وسیله نقلیه لقاء الله و وصول الی الله و مرکب راهواری که انسان را به لقاء الله می رساند، شب زنده داری است. شب زنده داری برای کسی که مشتاق لقاء حق باشد مرکوب راهواری است.

همین بیان را به صورت دیگر امام صادق از امیرالمؤمنین - سلام الله علیهما - نقل فرمود، که: نبه بالتفکر قلبک و جاف عن النوم جنبک و اتق الله ربک⁽⁶⁰²⁾. با تفکر قلبت را متنبه و بیدار و آگاه کن و شب هم برخیز و تمام شب را بخواب نگذران؛ خیلی پهلو را به خواب مده و به رختخواب مسپار.

آن تفکر باطن همین عمل است؛ زیرا فکر کردن قلبت را بیدار می کند و نمی گذارد قلب بخوابد. گاهی قلب می خوابد و انسان چیزی نمی فهمد و درست درک نمی کند و تشخیص نمی دهد. در بیان حضرت امیر - سلام الله علیه - آمده است: نعوذ بالله من سبات العقل⁽⁶⁰³⁾ به خدا پناه می بریم از اینکه عقل بخوابد. اگر عقل بخوابد انسان چیزی را تشخیص نمی دهد. و اگر نتواند درست حق را بیابد، عقلش دیگر کار نمی کند و درکش تعطیل است.

و اتق الله ربک اگر چنانچه این تعلقات گره است، انسان گره خورده قدرت حرکت ندارد و اگر حرکت نکرد هرگز به مقصد نمی رسد. تنها عاملی که این گره ها را باز می کند باطن عبادت و عبادت با روح است.

نتیجه آزادی و بیدار شدن را در بیان دیگری از امام صادق - سلام الله علیه - می بینیم که حضرت فرمودند: ما دوست داریم که شیعیان ما این چنین باشند: انا لنحب من شیعتنا من کان عاقلاً فهماً فقیهاً حلیماً مدارياً صبوراً صدوقاً و فیاً⁽⁶⁰⁴⁾. ما آن شیعه ای را که دارای این فضائل برجسته علمی و عملی است دوست داریم؛ او محبوب ما است. چگونه انسان به جایی می رسد که امام او را دوست داشته باشد. آن گاه فرمود: انبیاء عظام - علیهم آلاف التحیه والثناء - مکارم اخلاق و اخلاق برجسته داشتند. اگر کسی اخلاق

انبیاء را دارد خدا را شکر کند و اگر اخلاق انبیاء را ندارد از خدا با تضرع و ناله و لابه طلب کند. همانطوری که اگر مریض است، از خدا شفا می خواهد؛ اگر مقروض است، از خدا ادای قرضش را طلب می کند؛ گرفتاریهای مادی دارد، از خدای متعال طلب گشایش می کند؛ اگر این فضائل اخلاقی را فاقد است با تضرع از خدا بخواهد. فرمود: از خدا مسئلت کند که خدایا توفیق شجاعت به من بده؛ توفیق فقاقت به من بده؛ توفیق حلم و صبر و بردباری به من بده، و امثال ذلک.

عبداله بن بکیر که از شاگردان امام ششم - سلام الله علیه - است عرض کرد: آن مکارم اخلاقی که انبیاء دارند و اگر کسی داشت باید شاکر باشد و اگر نداشت با تضرع و لابه از خدا مسئلت کند، چیست؟ قال: الورع و القنوع و الصبر و الشکر و الحلم و الحیاء و السخاء و الشجاع و الغیرة و البر و صدق الحدیث و اداء الامانة⁽⁶⁰⁵⁾. اینها جزو مکارم اخلاقی است که انبیاء دارند که اگر کسی دارد شکر خدا کند و اگر ندارد با تضرع و لابه از خدای سبحان مسئلت کند.

گفتار بیست و سوم «حاوی مباحث» :

ماه مبارک رمضان عید اولیاء الله است

سخن سید بن طاووس در مورد اول سال اولیاء الهی

انسان با روزه گرفتن شبیه فرشته می شود

عارفان هر دم دو عید دارند

جنبنده ها دو قسمت اند

علم و عالم ماء معین اند

وداع و سلام امام سجاد بر ماه مبارک رمضان

ماه مبارک رمضان یک حقیقت و باطنی دارد که این حقیقت در قیامت ظهور می کند.

ماه مبارک رمضان را امام سجاد - سلام الله علیه - عید اولیاء الله می داند. در صحیفه

سجادیه دعائی است بنام دعاء وداع ماه مبارک رمضان. در مقدمه این دعاء حضرت

سجاد (علیه السلام) کلیات نعمت های الهی را می شمارد و اینکه بخشش های خدای

سبحان ابتدائی است؛ نه روی استحقاق. بعد از آن مقدمه می فرماید: یکی از بهترین

بخشش های خداوند سبحان، ماه مبارک رمضان و روزه در این ماه است: و انت جعلت

من صفایا تلک الوظائف و خصائص تلک الفروض شهر رمضان وقد اقام فینا هذا الشهر

مقام حمد و صحبنا صحبه مبرور⁽⁶⁰⁶⁾. خدایا نعمتهای فراوانی به ما دادی. یکی از آن

برجسته ترین نعمت ها ماه مبارک رمضان است و یکی از بهترین فضیلت ها روزه این

ماه است که نصیب ما کردی؛ و هیچ زمانی به عظمت زمان ماه مبارک رمضان نیست؛

گذشت از آنکه شب قدر را در آن قرار دادی. این ماه را ظرف نزول قرآن کریم قرار

دادی که این فیض در این ماه نازل شده است. اگر کسی با قرآن باشد همراه قرآن بالا

می رود؛ و این را بر ملت مسلمان منت نهادی زیرا دیگر ملل در ماه مبارک رمضان روزه

نمی گرفتند و این نعمت را مخصوص مسلمین کردی.

این وداع برای کسی است که با ماه مبارک رمضان مأنوس بوده و ماه مبارک رمضان دوست او می باشد؛ والا آنکه با این ماه نبود، وداعی ندارد؛ انسان از دوستش و یا با کسی که یک مدتی مأنوس بود خداحافظی می کند. او که اصلاً نمی داند چه وقت ماه مبارک رمضان آمده و چه وقت سپری می شود؛ چرا آمد و چرا سپری شد، او وداعی ندارد؛ اما امام سجاد - سلام الله علیه - آخر ماه مبارک رمضان که شد در حد یک ضجه این دعاء را می خواند. ایشان می دانند که این ماه چه فضیلتی دارد.

او در بین ما اقامت داشت و جای حمد و ثنا بود؛ زیرا به همراه خودش رحمت آورد و رفیق بسیار خوبی برای ما بود. ما در صحبت با او به فضائل و نعمت هایی رسیدیم. دوستی بود که به همراهش رحمت و مغفرت و برکت آورد. اینکه رسول خدا - علیه آلاف التحیه و الثناء - در خطبه شعبانیه فرمود: قد اقبل الیکم شهر الله بالبرکة و الرحمة و المغفرة؛ یعنی این ماه، برکت و رحمت و مغفرت آورد؛ کسی که رفیق این ماه بود، برکت و رحمت و مغفرت این ماه را هم دریافت می کند.

واریحنا افضل ارباح العالمین. ما ربح و سودی که در این ماه بردیم، هیچ تاجری در هیچ گوشه دنیا نبرده است. هیچکسی در سراسر عالم به اندازه ما از این ماه مبارک رمضان استفاده نکرد. اگر انسان یک مسافری است که سفر ابد در پیش دارد، ره توشه آن سفر ابد را باید همین چند روز تهیه کند؛ و اگر درهای آسمان به چهره مؤمن باز می شود؛ و اگر مؤمن می تواند با وارستگی به باطن علم راه پیدا کند؛ و اگر بهترین فرصت، ماه مبارک رمضان است؛ پس بهترین سود را ماه مبارک رمضان و اهلش دارند.

از ابن طاووس نقل شده است که می فرماید: عده ای اول سالشان اول فروردین است. یک نوجوان اول سال او اول فروردین است که تلاش می کند لباس نو در بر کند؛ درخت ها اول سالشان فروردین است که لباسهای نو و تازه در بر می کنند؛ یک کشاورز اول سال او اول پائیز است که در آمد مزرعه را حساب می کند؛ یک تاجر که کارگاه تولیدی

دارد مثلاً در فرصت دیگری اول سال را تعیین می کند؛ اما آنها که اهل سیر و سلوک اند، اول سالشان ماه مبارک رمضان است؛ حساب ها را از ماه مبارک تا ماه مبارک بررسی می کنند، که ماه مبارک گذشته چه درجه ای داشته و امسال چه درجه ای دارند. چقدر مطلب فهمیده و چقدر مسائل برای آنها حل شده است. چقدر در برابر گناه قدرت تمکین داشته و چقدر در برابر دشمن، قدرت تصمیم دارد.

ماه مبارک رمضان برای سالکان الی الله؛ ماه محاسبه است. لذا امام سجاد (علیه السلام) فرمود: هیچ کسی در سراسر جهان به اندازه ما در این ماه استفاده نکرد.

ثم قد فارقتنا عند تمام وقته وانقطاع مدته و وفاء عهده و نحن مودعوه. این ماه بعد از آنکه پایانش فرا رسید از ما مفارقت و از ما هجرت کرد و ما را تنها گذاشت و ما الان این ماه را وداع می کنیم.

وداع من عز فراقه علینا و غمنا⁽⁶⁰⁷⁾ چه وداعی؟ وداع تشریفاتی؟ نه، وداع با یک دوست عزیزی که مفارقتش برای ما توانفرساست. آنکه اهل معنا بود خیرش در این ماه بیشتر شد؛ آنکه گرفتار گناه بود گنااهش در این ماه کمتر شد. فرمود: ما کسی را وداع می کنیم که رفتنش برای ما عزیز و خیلی سخت است و ما را غمگین کرد. این ماهی که شب و روزش رحمت بود.

بزرگان فقه ما همچون مرحوم صاحب جواهر و سید محمد کاظم صاحب العروه الوثقی و دیگران - رضوان الله علیهم - در کتابهایشان هست که در فضیلت روزه گرفتن همین بس که انسان از نظر ترک بسیاری از کارها شبیه فرشته می شود. همین که انسان از شکم رها شد یک مقدار به فرشته شدن نزدیک می شود. گفته اند شش روز اوائل ماه شوال را بعنوان بدرقه، روزه بگیرد. بعد از عید فطر، که عید فطر روزه اش حرام است؛ زیرا اگر کسی دوست عزیزی را بخواد بدرقه کند چند قدم به همراه او می رود. معنای وداع کردن، بدنبال او چند قدم رفتن است.

و اوحشنا انصرافه عنا. و از اینکه منصرف شد و از ما فاصله گرفت ما را به وحشت انداخت. ما یک دوست رؤوف و مهربان و پر برکتی را از دست می دهیم، لذا ما بوحشت افتادیم. آخر ماه مبارک رمضان که می شد احساس غربت می کردند. ولزمننا الذمام المحفوظ والحرمة المرعية والحق المقضى. ما باید حقی که او به عهده ما دارد رعایت کنیم؛ حرمتی که در پیش ما دارد باید ارج بنهیم؛ باید به تعهدی که بین ما و او است وفا کنیم.

فنحن قائلون السلام عليك يا شهر الله الاكبر و يا عيد اولياء، آنگاه چون این دوست عزیز از ما مفارعت می کند ما در آخر ماه مبارک این چنین می گوئیم: سلام بر تو ای بزرگ ترین ماه که بخدا انتساب داری و سلام بر تو ای عید اولیاء الهی. این سلام، سلام تودیع است؛ چون تنها ماهی که اسمش در قرآن کریم است ماه مبارک رمضان است:

عارفان هر دمى دو عید کنند عنكبوتان مگس قدید (608) کنند (609)

کار عنكبوت آن است که بتند و با این تارهامگس صید کند و قرمه درست کند. کار عنكبوت آن است که مگس را ذخیره کند، قدید کرده و قرمه درست کند؛ و کارش غیر از ذخیره کردن چیزی دیگری نیست؛ اما عارف در هر دم و هر نفس دو عید دارند که سعدی گفت: هر نفسی که فرو می رود ممد حیات است و چون بر می آید مفرخ ذات؛ پس در هر نفسی دو نعمت موجود و بر هر نعمتی شکری واجب؛ لذا عارف در هر دم دو عید دارد.

علی ای حال بهترین دمى که انسان دارد در ماه مبارک رمضان است که انفسکم فیه تسبیح، نفس کشیدن در این ماه سبوح قدوس گفتن است؛ لذا امام سجاد می فرماید سلام بر تو ای عید اولیاء الهی.

این که می بینیم در آخر ماه مبارک رمضان عید فطر می گیرند، چون جائزه های یک ماه را به ما می دهند؛ در حقیقت محصول ماه مبارک رمضان است. این ضیافه الله آن لقاء الله را در بر دارد و عظمت از آن ماه شوال نیست بلکه عظمت از آن ماه مبارک رمضان است که نتیجه یک ماهه را در روز عید می دهند.

روز عید است و من مانده در این که دهم حاصل سی روزه و ساغر
تدبیرم گیم

السلام علیک یا اکرم مصحوب من الاوقات و یا خیر شهر فی الایام و الساعات⁽⁶¹⁰⁾.
امام سجاد چندین بار به این ماه سلام می کند. ماه اگر یک زمانی گذرا بود و باطن و سر و حقیقت و روح و جانی نداشت، این ولی الله که به او سلام نمی گفت. آیا اینها معاذالله نظیر اشعار خیالی شعراء است که بر خطابه های خیالی حمل می شود که مثلاً به کوه و یا آثار مخروبه خطاب می کنند، یا نه این ماه یک حقیقتی دارد.
می گوید: ما خیلی دوست داشته و داریم، اما هیچ دوستی به عظمت این ماه نبود. یک ماهی که نه هیچ روزی مثل روزهای او بود و نه هیچ شبی مثل شبهای او بود.

السلام علیک من شهر قربت فیه الامال و نشت فیه الاعمال. سلام ما بر تو ای ماهی که آرزوها در این ماه نزدیک شد و ما فهمیدیم که چه بخواهیم لذا آرزوهای طولانی نمی طلبیم. و از طول امل آزاد شدیم و بر آمدن آرزوهای مشروع تا نزدیک شد. در همین دعای سحر ماه مبارک رمضان که از امام سجاد - سلام الله علیه رسیده است، به ما آموخت به خدا عرض کنیم خدایا آنها که تو را نمی شناسد و عبادت نمی کنند آنها را روزی می دهی و این همه ما رو عقرب ها را خدا تأمین می کند پس حیف است که انسان تمام حاجت ها را در محور ماده و مادیات خلاصه کند. آنها که اصلاً خدا را نمی شناسند و عبادت نمی کنند، نظیر این همه کفار و منافقین، خداوند آنها را در عالم تأمین

می کند، پس آیا صحیح است انسان تلاش و کوشش خود را بر این صرف بکند که از خدا طبیعت و دنیا بطلبد؟

امام می فرماید: سلام بر این ماه که فهمیدیم در این ماه از خدا چه بخواهیم. آرزوهای طولانی نداشته باشیم بلکه چیزی بخواهیم که برای ما بماند. وقتی این آیه نازل شد: (وَكَايِن مِّن دَابَّةٍ لَّا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ يَرْزُقُهَا) ⁽⁶¹¹⁾؛ مهاجرین از مکه به مدینه هجرت کردند. چون اینها وقتی می خواستند از مکه به مدینه هجرت کنند کسی به آنها اجازه نمی داد تا اموالشان را هم منتقل کنند یا بفروشند و می گفتند: اگر خواستید از مکه به مدینه بروید باید با دست خالی بروید. وقتی این آیه نازل شد که هیچ جنبنده ای چه اهل ذخیره و پس انداز باشد و یا نباشد، نیست که از جائی به جائی حرکت بکند مگر این که خدا روزی او را می دهد، معنایش این است که همه در عالم روزی خدا را می خورند.

جنبنده ها و دو قسمت اند: بعضی اهل پس انداز و ذخیره اند مثل موش و مور و مورچه ها؛ بعضی آزادانه زندگی می کنند، مثل کبوترها، گنجشک ها، بلبل ها که اینها اهل ذخیره و پس انداز نیستند. در این آیه فرمود: هم آن موش و مورچه را که اهل پس اندازند خدا روزی می دهد، هم کبوتر و بلبل و گنجشک را که اهل ذخیره نیستند خدا روزی می دهد. اینطور نیست که فقط موش ها را خدا تأمین کند و بلبل ها را تأمین نکند. وقتی این آیه نازل شد، مسلمین از مکه به مدینه هجرت کردند. گفتند ما روزی مان را که از جائی به جائی حمل نمی کنیم، بالاخره خدای مکه خدای مدینه هم هست. اگر ما را در مکه اداره می کند در مدینه هم اداره می کند. با دست خالی آمدند و در مسجدهای مدینه ماندند و مهاجر نامیده شدند؛ خدا آنها را تأمین کرد.

این چنین نیست که اگر انسان روح بلند نداشته باشد به او خوش بگذرد و یا اگر روح بلند و عظیم داشت در جهان تلخ کام باشد. انسان اگر ذهن و جانش را به چیز درستی مشغول نکند او آدم را به چیز نادرستی مشغول می کند. تا آدم این نفس و ذهن و مرکز

اندیشه را مشغول نکند او آدم را مشغول می کند؛ فرمود ما در این ماه فهمیدیم از خدا چه بخواهیم. اعمالمان بازو آرزوهایمان بسته شد. جلو آرزوهایمان را گرفتیم و دست بکار شدیم.

السلام علیک من قرین جل قدره موجودا وافجع ففده مفقوداً. سلام بر تو ای نزدیکی که وقتی بودی گرامی بودی و حال که در آستانه رفتن هستی، رفتنت فاجعه است و ما را غمگین می کند همچون کسی که عزیزترین عضو خانواده اش را از دست بدهد.

مرجوالم فراقه. سلام بر تو ای تکیه گاه امید که در هنگام مفارقت، ما را متألّم و رنجور کردی. آن ماه که در جان انسان رسوخ داشت وقتی از جان فاصله می گیرد جایش را غم پر می کند. آن فهمیدن ها و صفای ضمیر دیگر نیست. آن نشاطی را که انسان در ماه مبارک رمضان برای نثار و ایثار دارد در غیر ماه مبارک رمضان ندارد. اگر انسان در این ضیافت حق از خدا غنی و بی نیازی طلب کند چیزی او را به خود متوجه و مشغول نمی کند؛ نه از کسی می ترسد و نه از بذل جان دریغ نمی کند.

السلام علیک من الیف انس مقبلا فسر واوحش منقضیاً قد مض. ⁽⁶¹²⁾ سلام بر تو ای دوست با الفت که وقتی آمدی ما را مسرور کردی و وقتی رفتی ما را گداختی و رفتی، داغ زدی و رفتی؛ این حرف حرف یک انسانی است که با باطن روزه این ماه و با باطن لیل قدر در تماس بوده است.

السلام علیک من مجاور رقت فیہ القلوب وقلت فیہ الذنوب. سلام بر تو ای همسایه عزیز که در مجاورت و جوار رحمت تو بودیم. تو همسایه ای بودی که در این مدت دلها رقیق می شد و گناهان کم. ترک اولی و مکروهات و گناهان کوچک، کم کم، راه انسان را می بندد.

در مناطق بیلاقی و در سرزمینی که سبز و خرم است چشمه معدنی می جوشد، چون با املاح و رسوبات همراه است این آب زلال نیست که راه خود را طی کند و راه باز کند

و تشنه ها را سیراب کرده و به مقصد برسد، بلکه با رسوبات و املاح همراه است. این آب زلال است که وقتی از چشمه می جوشد راه خود را باز می کند و راه کسی را هم نمی بندد؛ همه این درخت ها و گیاهان تشنه سر راه را هم سیراب می کند تا به دریا برسد، این خاصیت آب زلال است که اصلاً بدنبال تشنه می رود تا سیرابش کند. سرش را به سنگ می زند و تلاش و کوشش می کند که خود را به تشنه ها برساند؛ و اما اگر این آب رسوبی باشد همین که می جوشد راه خود را به تشنه ها برساند؛ و اما اگر این آب رسوبی باشد همین که می جوشد راه خود را می بندد. بعد از چند سال در آن مزرع، تلی از سنگ پیدا شده و همه آن سرزمین های سبز خشک می شود و از او چیزی روئیده نمی شود.

این آب وقتی زلال و صاف نباشد جلوی خودش را هم می بندد، افکار و اندیشه در دلها هم همینطور است؛ اگر زلال باشد از جان می جوشد، با زبان و قلم منتشر می شود، به گوش و چشم می رسد و از آنجا به دلهای دیگران می رسد؛ لذا یکی از القاب عالم ماء معین است که ریشه اصلی آن درباره حضرت ولی عصر - سلام الله علیه - است که یکی از القاب مبارک آن حضرت ماء معین است: **(قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَّعِينٍ)**. (613)

ماء معین یعنی آب جاری؛ آبی که چشم او را می بیند. علم و عالم را ماء معین می گویند چون مانند چشمه زلال است که می جوشد. حرفی که می زند، چیزی که می نویسد، علمی است که از جان او تراوش کرده و به گوش و چشم شخصی رسیده و او می فهمد و به دیگری می گوید، دیگری هم می فهمد و به بعدی می گوید. این مانند یک چشمه زلالی است که بالاخره به اصلش می رسد؛ و اما افکار و اندیشه و خیالات باطل مانند همان رسوبات و املاح معدنی اند که همانجا قلب را می بندند. کم کم این دل قسی می شود. وقتی که دل بسته شد نه چیزی از آنجا سرایت می کند و به دیگران می رسد و

نه حرف دیگران به آنجا می رسد؛ نه حرف او در غیر مؤثر است و نه حرف غیر در او مؤثر می باشد. امام سجاد فرمود دلها در این ماه نرم و رقیق و گناهان در این ماه کم می باشد.

السلام علیک من ناصر ایمان علی الشیطان و صاحب سهل سبیل الاحسان. سلام بر تو ای رفیقی که کمک کردی تا ما بر شیطان مسلط شدیم. انسان در این ماه بر شیطان مسلط می شود. به خاطرات شیطانی گوش فرا نمی دهد. تو برای ما مصاحب خوبی بودی که ما توانستیم بر شیطان پیروز شویم. ما نه تنها در بعد سلبی از دست شیطان نجات پیدا کردیم که کار بد نکردیم، بلکه در بعد اثباتی هم پیروز شدیم. راه های خیر را خوب و به آسانی طی کردیم. اگر در غیر ماه مبارک رمضان کار خیر را به سختی انجام می دادیم، در این ماه به آسانی انجام دادیم. تو باعث شدی که راه احسان را با سهولت طی کردیم.

السلام علیک ما اکثر عتقاء الله فیک. سلام بر تو ای ماهی که چقدر بنده ها را خدا در این ماه آزاد کرده است. خدا آنها را که گرفتار آتش و رذائل اخلاقی بودند، از دست این بندها آزاد کرد و نعمتی بهتر از آزادی نیست.

امام صادق علیه السلام فرمود: من رفض الشهوات فصار حرا. ⁽⁶¹⁴⁾ اگر کسی شهوت را ترک کند، آزاد می شود و نعمتی بالاتر از آزادی و آزادگی و حریت نیست؛ که انسان گرفتار شهوت و غضب و برده هوی نباشد. و زمامش را بدست هوش نسپرد. وما اسعد من رعی حرمتک بک. چقدر سعادت مند شد آن کسی که احترام تو را حفظ کرد و مواظب بود تا در این ماه حرف بد نزند، خیال و گناه بد نکند.

السلام علیک ما کان امحاک للذنوب واسترک لانواع العیوب سلام بر تو ای حقیقت ماه مبارک رمضان که تو محو کننده گناه هستی و پوشاننده تر از هر چیزی نسبت به عیوب انسان. عیب را می پوشانی و گناه را محو می کنی.

اول پوشاندن و ستر و بعد مغفرت است. خدای سبحان اول می پوشاند، که آبروی انسان محفوظ باشد، بعد می بخشد. این ستار زمینه آن غفار را فراهم می کند. انسان تا بتواند آبروی دیگران را حفظ کند، خدا هم آبروی او را حفظ می کند. مومن حق ندارد کاری بکند که ذلت آور باشد.

السلام عليك ما كان اطولك على المجرمين.. سلام بر تو ای ماه مبارک رمضان که برای افراد تبهکار خیلی طولانی هستی و رمضان برای او حکم چندین ماه است. و اهییک فی صدور المؤمنین. ماه مبارک رمضان در دل‌های مؤمنین با یک هیبت و ابهت و جلال و هیمنه و شکوه تلقی می شود.

السلام عليك من شهر لا تنافسه الايام من شهر. سلام بر تو ای ماهی که هیچ ماهی با تو مسابقه و رقابت ندارد.

در منافسه وقتی انسان می دود و مسابقه می دهد، نفس نفس می زند تا به مقصد برسد. خدای سبحان هم فرمود برای گرفتن فضائل منافسه بدهید: فلیتنافس المتنافسون. شما نفس نفس بزنید تا آن شیء نفیس و ارزنده را بگیرید. هیچ ماه و ایام و لیالی و لحظاتی با تو منافسه نمی کند و رقابت ندارد. تو پیشگامی و همه یازده ماه بدنبال تواند. این چنین نیست که انسان بگوید در ماه مبارک رمضان حرف‌ها را می شنوم و بعداً عمل می کنم. اگر فعلاً عمل نشود بعداً هم عمل نمی شود؛ چون زمان‌های دیگر آن قدرت را ندارد که با ماه مبارک رمضان در کسب توفیق انسان رقابت کنند.

السلام عليك غير كرية المصاحبه ولا ذميم الملايسة. سلام بر تو، در این مدتی که مهمان ما بودی یا ما در خدمت شما بودیم هیچ رنجی ندیدیم. از مصاحبت با شما خسته نشدیم. در خدمت شما بودیم و لذت بردیم. ذم، کراهت و مانند آن از شما مشاهده نکردیم. تو مهمان خوبی برای ما بودی.

السلام عليك كما وفدت علينا بالبركات و غسلت عنا دنس الخطيات. سلام بر تو ای ماه گرامی مبارک رمضان که برکت آوردی، ما را شستشو کردی و رفتی و بعداً اگر آلوده شدیم بدست خود آلوده شده ایم والا تو ما را تطهیر کردی و رفتی. ما احساس سبکی می کنیم.

السلام عليك غير مودع بر ما ولا متروك صيامه سئماً. سلام بر تو که در هنگام تودیع ما احساس خستگی نکردیم. انسان وقتی مهمان را با تشریفات پذیرائی می کند خود در این مدت خسته می شود؛ اما ایشان می فرماید ما خسته نشدیم، ما از روزه گرفتنت که پذیرائی تو بود خسته نشدیم و رنجی احساس نکردیم بلکه برای ما گوارا بود.

السلام عليك من مطلوب قبل وقته و محزون عليه قبل فوته. سلام بر تو، قبل از اینکه بیائی ما انتظار تو را داشتیم و الان هم هنوز نرفته ای مقداری مانده است ولی همین که می خواهی بروی ما را غمگین کرده ای.

السلام عليك کم من سوء صرف بك عنا و کم من خير افیض بك علينا. سلام بر این مهمان گرانقدری که به برکت تو خدا خیلی از بلاها را از ما برداشت و خیلی از برکات را به ما داد. ما در حقیقت مهمان تو بودیم، نه تو مهمان ما.

السلام عليك وعلى ليله القدر التی هی خير من الف شهر این زیارتنامه است، این سلام تودیع است، سلام بر تو ای ماه، سلام بر ليلة القدرت، آن شب قدری که از هزار ماه تقریباً هشتاد سال بالاتر است.

السلام عليك ما كان احرصنا بالامس عليك واشد شوقنا غداً اليك. سلام بر تو ای ماهی که ما دیروز خیلی حریص بودیم که شما بیائی و فردا هم خیلی مشتاقیم که زیارتتان کنیم؛ اینطور نیست که بعنوان یک اداء وظیفه این مراسم تودیع را انجام بدهیم. السلام عليك وعلى فضلک الذی حرمناه و على ماض من برکاتک. سلام بر تو و فضیلت تو، سلام بر تو و برکات تو.

اللهم انا اهل هذا الشهر الذي شرفتنا به وفقنتنا بمنك له حين جهل الاشقياء وقته و
حرمو لشقاء هم فضله. خدایا آن توفیق را دادی که ما اهل این ماه باشیم در حالی که
عده ای از فضیلت این ماه محروم شدند.

ومنشاء حرمان ما اثرتنا به من معرفته و هدیته من سنة. پروردگارا تو مولی
سرپرست مائی در آنچه ما را شناخت آن برگزیده ای و راهنمائی نموده ای که روش آن
را طی نمائیم.

و قد تولینا بتو فیکک صیامه و قیامه علی تقصیر و ادینافیه قلیلاً من کثیر. و در پرتو
توفیق توبه روزه و نماز آن با اعتراف به تقصیر نائل آمدیم و اندکی از وظائف بسیار را
اداء نمودیم.

اللهم فلک الحمد اقراراً بالا سائة و اعترافاً بالاضاعة ولک من قلوبنا عقد الندم و من
الستتنا صدق الاعتذار.

پروردگارا تو را در حالی ستایش می کنم که به بد رفتاری خود اقرار و به ضایع
نمودن نعمت احکام تو و عمر خویش اعتراف داریم. و برای توست از طرف دل های ما
پیمان پشیمانی و از ناحیه زبان پوزش طلبی صادقانه.

فأجرنا علی ما اصابنا فیه من التفريط اجراً نستدرک به الفضل المرغوب فیه و نعتاض
به من انواع الذخر المحروص علیه.

پس اجر مصیبت دبر تفريط در این ماه را چیزی قرار ده تا به وسیله آن فضیلتی را که
مورد رعبت ایت نائل آئیم و عوض خیره را که آز ممدوح است برسیم.
و واجب لنا عذرک علی ما قصر نافیه من حقک.

و از باب: کتب ربکم علی نفسه الرحمة. پذیرش پوزش را برای ما مقرر نما تا حق
تقصیر شده شما بخشوده گردد.

و ابلغ باعمار نامابین ایدینا من شهر رمضان المقبل فاذا بلغتناه فاعنا علی تناول ما انت
اهله من العبادۃ و ادنا الی القیام بما تستحقه من الطاعة و عمر ما را تا ماه مبارک آینده
رسا بفرما و هنگامی که ما را به آینده آن رساندی ما را کمک فرما تا آنچه در خور
شماست عبادت نمائیم و آنچه سزاوار توست طاعت کنیم و اجر لنا من صالح العمل
مایکون درکاً لحقک فی الشهرین من شهرالدهر.

و توفیق انجام کار نیک را به طور جاری و مستمر بهره ما فرما تا آنچه حق و شایسته
شماست در تمام ماه مبارک رمضان که در مدت عمر ما پیش می آید جبران شود.

واجبر مصیبتنا بشهرنا و بارک لنا فی یوم عیدنا و فطرنا.

پروردگارا هجران ماه مبارک را که مصیبت ما است جبران فرما و برای ما در روز عید

فطر برکت مقرر نما....

و با سپری شدن این ماه ما را از هر تباهی بیرون بیاور...

و هر پاداشی که به افراد شایسته و واجد شرایط این ماه مرحمت می کنی بما نیز لطف

فرما زیرا فضل تو تمام شدنی نیست بلکه همواره جوشان است.

و ثواب همه کسانی که تا قیامت در آن ماه روزه می گیرند یا عبادت می کنند برای ما

ثبت فرما... آمین.

-
- 1) سوره یس، آیه 82.
 - 2) سوره آل عمران، آیه 83.
 - 3) سوره حدید، آیه 1.
 - 4) سوره نمل، آیه 49.
 - 5) سوره مریم، آیه 93.
 - 6) سوره فصلت، آیه 11.
 - 7) سوره هود، آیه 56.
 - 8) سوره مؤمنون، آیه 115.
 - 9) سوره ابراهیم، آیه 8.
 - 10) سوره طاق، آیه 12.
 - 11) سوره تکوین، آیه 7 - 5.
 - 12) سوره حجر، آیه 99.
 - 13) نهج البلاغه، خطبه دوم، درباره اهل بیت عصمت (علیه السلام).
 - 14) سوره بقره، آیه 235؛ سوره رعد، آیه 22، سوره ابراهیم، آیه 31؛ سوره نمل، آیه 75.
 - 15) سوره مزمل، آیه 6.
 - 16) 17 اسرار قرآن، غزالی، ص 26.
 - 17) اسرار قرآن، غزالی، ص 26.
 - 18) سوره مائده، آیه 27.
 - 19) 20 وسائل الشیعه، باب 1 و 29 از ابواب مقدمه عبادات.
 - 20) نهج البلاغه، کلمات قصار 48.
 - 21) سوره معارج، آیه 4 و روایتی در تفسیر همین آیه.
 - 22) خصال، باب الخمسه.
 - 23) سوره نمل، آیه 53.
 - 24) من لا یحصره الفقیه، ج 4، ص 380.
 - 25) سوره بقره آیه 183.
 - 26) نهج البلاغه، فیض الاسلام، باب حکمت، 456:... انه لیس لا نفسکم تمن الا الجنه
 - 27) سوره طور آیه 21.

- (28) سوره مدثر آیه 38.
- (29) اربعین، شیخ بهائی
- (30) من لایحضره الفقیه، ج 1، باب 12، حدیث 2.
- (31) سوره واقعه آیه 79.
- (32) من لایحضره الفقیه، ج 1، باب فضل الصلوة، حدیث 3.
- (33) سوره جن آیه 15.
- (34) همان کتاب، حدیث 2.
- (35) سوره بقره آیه 63.
- (36) محاسن برقی، المیزان، ج 1، ص 205: عن الصادق - علیه السلام - فی قول الله: خذوا ما اتیناکم بقوه، أقوه الا بدان أو قوه القلب كان فیهما جميعاً.
- (37) سوره مریم آیه 12.
- (38) سوره واقعه آیه 77 - 79.
- (39) سوره احزاب آیه 33.
- (40) سوره مائده آیه 6.
- (41) همان مأخذ.
- (42) دعای کمیل.
- (43) السفساف هو الامر الحقیر الردی من کل شیء و هو ضد المعالی و المکارم. مواظب العددیہ، فصل ششم.
- (44) قال علی - علیه السلام -: ان قوماً عبدوا الله رغبه فتلك عباده التجار و ان قوماً عبدوا الله رهبه فتلك عباده العبيد و ان قوماً عبدوا الله شكراً فتلك عباده الاحرار. نهج البلاغه، حکمت 237.
- (45) عبارت در پاسخ محمد بن حنفیه است. مقتل، عوالم، ص 54؛ مقتل، خوارزمی، ج 1، ص 188.
- (46) من لایحضره الفقیه، ج 1، باب 30: فصل الصلوة، حدیث 3.
- (47) سوره عنکبوت آیه 45.
- (48) من لایحضره الفقیه، ج 1، باب 30. حدیث 5.
- (49) سوره معارج آیه 19 - 22.
- (50) من لایحضره الفقیه، ج 1، باب 30، حدیث 6.
- (51) همان مأخذ، ج 1، باب 30، حدیث 7؛ كما قال الله تعالى: واسجد واقترب

- (52) قال رسول الله - صلى الله عليه و آله و سلم -: انما مثل الصلوة فيكم كمثل السرى (و هو النهر) على باب احدكم يخرج اليه في اليوم والليلة يغتسل منه خمس مرات فلم يبق الدرر مع الغسل خمس مرات ولم تبق الذنوب مع الصلوة خمس مرات: همان مأخذ، ج 1، باب 30، حديث 19.
- (53) همان مأخذ، ج 1، باب 30، حديث 11.
- (54) بحار الانوار، ج 92، ص 213؛ كنز العمال، جزء 2، ص 2751.
- (55) سورة ابراهيم آيه 37.
- (56) سورة مريم آيه 96.
- (57) كان ابوالحسن الرضا - عليه السلام - اذا كل اتى بصحفه فتوضع قرب مائدته فيعمد الى اطيب الطعام مما يؤتى به فيأخذ من كل شىء شيئاً فيضع فى تلك الصحفه ثم يأمر بها للمساكين ثم يتله هذه الايه. اصول كافي؛ تفسير الميزان، ج 20، ص 424.
- (58) سورة بقره آيه 238.
- (59) در مورد اينكه صلوه وسطى را روايات به نماز ظهر تفسير نموده اند به من لايحضره الفقيه، ج 1، باب 29، حديث 1؛ تهذيب الاحكام، ج 1، ص 204؛ كافي، ج 1، ص 75 مراجعه شود.
- (60) بحار الانوار، ج 12، ص 23.
- (61) وسائل الشيعه، ج 11، ص 46، باب 18؛ بحار الانوار، ج 45، ص 21؛ سنن بيهقى، ج 9، ص 79 - 80؛ جواهر الكلام، ج 21، ص 81.
- (62) سورة بقره آيه 179.
- (63) سورة بقره آيه 194.
- (64) قال على - عليه السلام - : لا يمنع الضيم الذليل ولا يدرك الحق الا بالجد. نهج البلاغه، خطبه 29.
- (65) نهج البلاغه، حكمت 314.
- (66) من لا يحضره الفقيه، ج 1، باب 30، حديث 12.
- (67) نهج البلاغه، حكمت 32.
- (68) تفسير بضاوى سورة انعام آيه 151.
- (69) تفسير الكبير، صدر المتالهيّن شيرازى، ج 1.
- (70) الكفايه، حسين بن محمد بن سعيد الخزاعي؛ امالى، شيخ صدوق، مجلس 14، ص 57؛ مجلس 16، ص 62.
- (71) نظرى هر چند اجمالى به تاريخ حكام جور اين دوران خود گواه روشنى بر اين مدعاست.
- (72) فرازى از دعاى كميل.

- 73) سوره توبه آیه 108.
- 74) سوره فتح آیه 4 و 7.
- 75) سوره طه آیه 14.
- 76) سوره رعد آیه 28.
- 77) سوره توبه آیه 108.
- 78) سوره معارج آیه 19-28.
- 79) همان سوره، 23.
- 80) همان سوره، آیه 23.
- 81) همان سوره، آیه 26.
- 82) سوره ص آیه 26.
- 83) سوره معارج آیه 27.
- 84) همان سوره آیه 28.
- 85) همان سوره، ایه 32-35.
- 86) همان سوره، آیه 33.
- 87) همان سوره، آیه 34.
- 88) همان سوره، آیه 35.
- 89) اسد الغابه فی معرفه الصحابه؛ سفینه البحار، ماده عبد
- 90) سوره انبیاء آیه 26
- 91) من لایحضره الفقیه، ج 1، باب 30، حدیث 15.
- 92) سوره اعراف آیه 16.
- 93) نهج البلاغه، خطبه 189؛ احتجاج، طبرسی؛ بحار الانوار، ج 10، ص 128.
- 94) این مضمون از حدیث حارثه بن مالک در اصول کافی، ج 1، باب حقیقه الایمان والیقین، استفاده می شود.
- 95) توحید، صدوق، حدیث 26.
- 96) توحید، صدوق، حدیث 26.
- 97) سوره انبیاء آیه 27.
- 98) سوره حجرات آیه 1.
- 99) سوره فاطر آیه 1.

- (100) سفینه البحار، محدث قمی، ماده جعفر.
- (101) من لا یحضره الفقیه، ج 1، باب 30، حدیث 8.
- (102) سوره فرقان آیه 74.
- (103) من لا یحضره الفقیه، ج 1، باب 30، حدیث 13.
- (104) همان کتاب، حدیث 14.
- (105) قال علی - علیه السلام -: الراضی بفعل قوم کالداخل فیہ معهم وعلی کل داخل فی باطل ائمان: اثم العمل به واثم الرضا به: بحار الانوار، ج 100، ص 96؛ غررالحکم، کلمه 71.
- (106) قال علی - علیه السلام -: انما یجمع الناس الرضا والسخط، فمن رضی امرأ فقد دخل فیہ ومن سخط فقد خرج منه: وسائل الشیعه، ج 11؛ ص 411.
- (107) نهج البلاغه، خطبه 86.
- (108) قال الصادق - علیه السلام -: علیک بطول السجور فان ذلك من سنن الاوابین: بحار الانوار، ج 85، ص 137، 162، 164، 165.
- (109) نهج البلاغه، حکمت 136؛ بحار الانوار، ج 10، ص 99؛ کافی، ج 3، ص 265؛ من لا یحضر، ج 1، ص 56؛ وافی؛ ج 2، ص 9؛ سفینه البحار، ج 2، ص 43.
- (110) من لا یحضره الفقیه، ج 1، باب 30، حدیث 3.
- (111) سوره طه آیه 14.
- (112) ارشاد القلوب، دیلمی، باب الرابع عشر، حدیث 2.
- (113) درباره روایات نماز مسافر رجوع کنید به: وسایل الشیعه، ج 5، ص 538؛ تفسیر المیزان، ج 5، ص 65 به بعد.
- (114) سوره نساء آیه 101 - 103.
- (115) سوره اعراف آیه 205.
- (116) در برابر شعار مشرکین که می گفتند اعل هبل، رسول الله دستور فرمودند که مسلمانان چنین شعار بدهند: الله اعلى واجل، الله مولینا ولامولی لکم. سیره ابن هشام؛ بحار الانوار، باب تاریخ النبی، طبع قدیم، ج 6، ص 488.
- (117) من لا یحضر، ج 1، باب 29، حدیث 20.
- (118) تفسیر نورالتقلین، ج 2، ص 533؛ بحار الانوار، ص 214؛ صحیح، مسلم، ج 4، ص 2199.
- (119) محاسن، برقی، حدیث 432، ص 232؛ عن ابی بصیر عن احدهما - علیه السلام -.

120) قال الرضا - عليه السلام -: قولك انه اثنان دليل على انه واحد لانك لم تدع الثانی الا بعد اثباتك الواحد، فالواحد مجمع عليه واكثر من واحد مختلف فيه. توحيد صدوق، ص 207، حدیث 5؛ اصول کافی، ج 2.

121) توحيد صدوق، باب 26، حدیث 2.

122) غررالحکم؛ احیاءالعلوم، غزالی، ج 5، ص 170.

123) غررالحکم.

124) همان مأخذ.

125) همان مأخذ.

126) سفینه البحار، ج 2، ص 71، ماده ضجیح؛ اثبات الهداه، ج 5، ص 39. در این باره از امام صادق -

علیه السلام - نیز چنین عبارتی نقل گردیده است: تفسیر برهان، ج 2، ص 350؛ ج 5، ص 123؛

127) تفسیر درالمنثور، سیوطی، ج 6، ص 307، ذیل آیه فتأتون افواجا؛ و تفسیر مجمع البیان ذیل همین

آیه؛ المواعظ العدیدیه، باب هفتم، ص 213، حدیث 1.

128) امالی، شیخ مفید، ص 6.

129) اصول کافی، ج 2، کتاب فضل القرآن، باب فضل حامل القرآن، حدیث 10.

130) امالی، شیخ مفید، مجلس اول.

131) مصابیح الانوار، سید عبدالله شبر به نقل از کافی، ج 2، ص 172؛ ارشاد القلوب، دیلمی، باب 14.

132) در رساله تولی و تبری از خواجه نصیرالدین طوسی است که در پایان کتاب اخلاق محتشمی به چاپ

رسیده است.

133) و اعلم العباس اخاه ابا عبدالله - علیه السلام - بما علیه القوم. فقال - علیه السلام -: ارجع اليهم

واستجهمهم هذه العشيبة الى غد لعلنا نصلی لربنا الليلة وندعوه ونستغفره فهو يعلم انی احب الصلوة له وتلاوه

کتابه وکثره الدعاء والاستغفار. مقتل الحسين مقرر، ص 256.

134) قال ابو عبدالله - علیه السلام -: اذا صليت صلوه فرضيه فصلها لوقتها صلوه مودع يخاف ان لا يعود اليها

ابدأ ثم اصرف ببصرک الى موضع سجودک فلو تعلم من عن يمينک و شمالک لا حسنت صلوتک واعلم انک

بين یدی من یراک ولا تراہ. امالی، شیخ صدوق، مجلس 44.

135) الانوار الالهيه، محدث قمی، ص 49؛ بحار الانوار، ج 46، ص 78.

136) همان مأخذ.

137) سوره تکاثر آیه 5.

138) خود هنر آن دان که دید آتش عیان - نی گپ دل علی النار الدخان

ای دلالت گنده تر نزد لیب - در حقیقت از دلیل آن طبیب
مثنوی مولانا جلال الدین رومی.

(139) اصول کافی، ج 2، باب حقیقه الایمان و البیقین مولوی ابن حدیث را در شعر خود به زید بن حارثه نسبت داده است:

گفت یغمیر صباحی زید را - کیف اصیحت ای رفیق ما وفا

که حدیث از حارثه بن مالک است و نقل مثنوی یا اشتباه یا روایت عامی است که در کتب اهل سنت آمده است، زیرا ابونصر سراج در کتاب اللمع، چاپ لندن، ص 13 و 102؛ غزالی در احیاء العلوم، ج 4، ص 157؛ تفسیر ابوالفتوح، ج 1، ص 43 نیز به نقل از زید بن حارث نقل کرده اند؛ ابن اثیر در اسدالغابه، ج 1، ص 355 به حارثه بن سراقه و ابونعیم اصفهانی در حلیه الاولیاء، ج 1، ص 242 به معاذ بن جبل نسبت داده اند.

(140) عیون اخبار الرضا؛ امامی، شیخ صدوق، مجلس 97.

(141) اصول کافی، تفسیر برهان، ج 5، ص 96؛ تفسیر المیزان، ج 10، ص 100.

(142) محاسن، برقی، ص 447؛ وسائل الشیعه، ج 16، ص 410؛ الکنی واللقاب، ج 1، ص 35.

(143) مقاصد العلیه شرح الالفیه، شهید ثانی؛ فوائد الملیه شرح النفلیه، شهید ثانی.

(144) به اسرار الصلوة شهید ثانی، مرحوم میرزا جواد آقا ملکی تبریزی، مرحوم شیخ عبدالحسین تهرانی و حضرت امام خمینی مراجعه شود.

(145) معانی الاخبار، شیخ صدوق، باب معانی اسماء النبی، حدیث 3.

(146) در اوائل میلاد امیر المومنین - سلام الله علیه - در مکه قحطی و گرانی شدید و سختی روی داد. در آن روز هنوز رسول اکرم به مقام رسالت مبعوث نشده بودند. عموهای خود (ابوطالب، حمزه و عباس) را دعوت کردند. فرمود: مکه گرفتار قحطی و گرانی است. عموی من ابوطالب که برادر شما است عائله مند است. بیائید ما بارش را سبک کنیم.

این پیشنهاد را حضرت فرمودند و آنها هم تایید کردند.

ابوطالب پیشنهاد آنها را پذیرفت و گفت: دعوالی عقیلا وخذوا من شئتم، عقیل که پسر بزرگ من است. برای رسیدگی به کارهای من نزد من بماند و سائر برادرهای او را خواستید، ببرید. پیامبر، علی بن ابیطالب و حمزه و عباس دو پسر دیگر ابوطالب، جعفر و طالب را گرفتند. از همان بچگی علی ابن ابیطالب تحت تعلیم و تربیت رسول خدا - علیه آلاف التحیه والثناء - قرار گرفت که در نهج البلاغه هم آمده است که حضرت می فرماید: پیامبر مرا در آغوش می گرفت، غذا را می جوید و در دهان من می گذاشت.

(147) معانی الاخبار، شیخ صدوق، باب معانی اسماء النبی، حدیث 3.

148) اصول کافی، ج 1، کتاب العقل و الجهل، حدیث 15.

149) همان مأخذ.

150) والله یا عماء! لو وضع الشمس فی یمینی والقمر فی شمالی علی ان اترك هذا الامر ما اتركه حتى يظهره

الله او اهلك فيه ما تركته. سيره ابن هشام، ج 1، ص 265.

151) ازدواج حضرت خدیجه با رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم)، بحار الانوار، ج 16، ص 19، و ج

6، ص 104؛ سيره ابن هشام، ج 1، ص 204؛ مناقب، ج 1، ص 30 - 140، سيره حلبی، ج 1، ص 123؛

اصول کافی، ج 1، باب 1: ابواب التاريخ، حدیث 1.

152) سورة نمل آیه 49.

153) سورة آل عمران، آیه 190؛ سورة یونس آیه 6؛ سورة روم آیه 22 و 25؛ سورة فصلت آیه 37 و 39.

154) شجرة طوبی، ص 66. مجلس 32 چنین آمده است: اوحى الله تعالى الى داود: يا داود مثل الدنيا كمثل

جيفة اجتمعت عليها الكلاب يجرونها افتحبا ان تكون كلبا مثلهم فتجر معهم

علی - علیه السلام - در نهج البلاغه می فرماید: ویتنافسون فی دنیا دنیه و یتکالبون علی جیفه مریحه.

155) قال علی - علیه السلام - يا دنیا! یا دنیا! لیک عنی ابی تعرضت امراتی تشوقت لاحسان حینک

هیئات غری غری لا حاجة لی فیک قد طلقتك ثلاثا لارجعه فیها فعیشک قصیر و خطرک یسیر و املک

حقیر. آه! من قله الزاد وطول الطریق و بعد السفر وعظیم المورد. نهج البلاغه، حکمت 77.

156) کتاب الغارات، ج 1، ص 54.

157) سورة ملک آیه 20.

158) الذهب والفضة حجران ممسوخان فمن احبهما كان معهما. تفسیر نورالتقلین، ج 1، ص 267. ونساله

اعرابی شیئا فامر له بالف. فقال الوکیل: من ذهب اوفضه؟ فقال: كلاهما عندی حجران فاعط اعرابی انفعهما

له. بحار الانوار، ج 41، ص 32.

159) واعجب من ذلك طارق طرفنا قدلک بملوفه فی و دعائها و معجونه شنتها، کانما عجنت بریق حیه

اوقیها. فقلت: اصله ام زکاه ام صدقه؟ محرم علینا اهل البيت. بقال: لاذا ولا ذاک ولكنها هدیة. فقلت: هبلتک

الهبول، اعن دین الله اتینتی لتخذ عنی؟ امختبط ام زوجنه ام تهجر؟ واقعه مربوط به شخصی بنام اشعث ابن

قیس است. نهج البلاغه، خطبه 215.

160) اشاره به سورة واقعه (56) آیه 89.

161) احتجاج، طبرسی، ج 2، ص 96.

162) قال كنت عند ابي عبدالله - عليه السلام - فقال: مايقول الناس في ارواح المؤمنين بعد مؤتهم؟ قلت: يقولون في حواصل طيور خضر. فقال: سبحان الله! المؤمن اكرم على الله من ذلك. امام، شيخ مفيد به نقل از ابي ظبيان.

چنانچه ملاحظه می شود مفاد حدیث تشبیه طائر و قفس را رد می کند. رجوع شود به تفسیر المیزان، ج 1، ص 368.

163) اشاره ای ست به سخن حضرت امیرالمومنین (علیه السلام): ولا تأسوا علی ما فاتکم ولا تفرحوا بما آتاکم.

164) توکز سرای طبیعت نمی روی بیرون - کجا به کوی طبیعت گذر توانی کرد
جمال یار ندارد نقاب و پرده ولی - غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد
دلا ز نور هدایت گر آگهی یابی - چو شمع خنده زنان ترک سر توانی کرد
دیوان حافظ.

165) نهج البلاغه، خطبه 160.

166) بحار الانوار، ج 2، ص 147.

167) تفسیر المیزان، ج 2، ص 236 نقلاً از کتاب الخرائج و الجرائح.

168) قال علی - علیه السلام -: وخرجت الروح من جسده فصار جیفه بین اهله قد اوحشوا من جانبته وتابعوا من قربه لایسعد باکیا ولا یجیب داعیا ثم حملوه الی مخط فی الارض فاسموه فیه الی عمله وانقطعوا عن زورته. نهج البلاغه، خطبه 109.

169) نهج البلاغه، خطبه 87.

170) سوره بقره آیه 185.

171) سوره بقره آیه 187.

172) همان مأخذ.

173) اشاره است به آیات وجوب روزه ماه مبارک رمضان.

174) الفروق اللغویه، الفرق بین الكبير والعظیم، ابي هلال عسگری، ص 150. ضمناً کرامت به فضائل و ارزش های معنوی انسان بازمی گردد و انسان کریم، انسانی است که دارای منش های اخلاق و انسانی باشد و محترم انسانی است که در اجتماع و جامعه او را احترام گذارند و چه بسا داری کرامت های نفسانی هم نباشد و محترم اعم از کریم است.

175) سوره واقعه آیه 79.

176) دعای روز نهم ماه مبارک رمضان.

- 177) ما عبدتك خوفا من نارک و لا طمعا فی جنتک لکن وحدتک اهلا للعباده فعبدتک. وافی، فیض، ج 3، ص 70؛ حقائق، فیض، ص 103.
- 178) تحف العقول، وصیای امیرالمؤمنین، علیه السلام -، ص 80؛ بحار، ص 54؛ کافی، ج 2، ص 491؛ اسفار، ج 4، ص 34.
- 179) عشق مشتق از عشق است که نوعی گیاه بیچک است و در اصطلاح افراط الحب است و شوق به معنای کشش و میل بدون افراط است.
- 180) همان مأخذ.
- 181) اصول کافی، ج 2، باب العباده، حدیث.
- 182) اقرب الموارد.
- 183) علل الشرایع، باب 108.
- 184) روضه المتقین، ج 3، ص 225.
- 185) علل الشرایع.
- 186) همان مأخذ.
- 187) امالی، شیخ مفید، مجلس 42؛ محاسن، برقی، باب الشرایع، حدیث 430.
- 188) روضه المتقین، ج 3، ص 225.
- 189) همان مأخذ.
- 190) سوره یونس آیه 31: قل من یرزقکم من السماء والارض ام من یملک السمع و الابصار.
- 191) اصول کافی، ج 2، باب الشکر، حدیث 6؛ بحار الانوار، چاپ قدیم، ج 6، باب مکارم الاخلاق.
- 192) نهج البلاغه، خطبه 157 و خطبه 199.
- 193) عن ابی عبدالله جعفر بن محمد - علیه السلام - قال: نفس المهموم لظلمنا تسبیح و همه لنا عباده و کتمان سرنا جهاد فی سبیل الله امالی، شیخ مفید، مجلس 40 حدیث 3.
- 194) میزان العمل، غزالی، ص 309.
- 195) توحید ز صدوق، باب اسماء الله تعالی، ص 219.
- 196) دیوان سبزواری.
- 197) سوره آل عمران آیه 189؛ سوره مائده آیه 17 و 18؛ سوره توبه آیه 116؛ سوره اعراف آیه 158.
- 198) سوره آل عمران آیه 15.
- 199) سوره فجر آیه 30.
- 200) روضه المتقین، ج 3، ص 225.

- (201) سوره فجر آیه 30.
- (202) اشاره است به واقعه مربوط به سوره هل اتی (دهر).
- (203) سوره آل عمران، آیه 15.
- (204) اسیر غیر از زندانی است. زندانی داشتن یک مسئله ای است، اسیر داشتن مسئله دیگر. ظاهراً این اسیر یعنی غیر مسلمان، چون داخل مدینه که مسلمین اسیر نبودند بلکه اسیر از کسانی بود که در جنگ ها به اسارت گرفته می شدند و در مدینه آواره بودند.
- (205) عیون اخبارالرضا؛ امالی، شیخ مفید، مجلس 97.
- (206) امالی، شیخ مفید، مجلس 42، حدیث 7.
- (207) سوره دهر آیه 9.
- (208) راجع به روایات برزخ مراجعه شود به: تفسیر نور الثقلین، ج 4، ص 506 - 507؛ بحارالانوار، ج 6، ص 139؛ علم الیقین، فیض، ج 2، ص 869؛
- (209) سوره قمر آیه 54.
- (210) روضه المتقین، ج 3، ص 229.
- (211) همان مأخذ، ص 225.
- (212) دعای سحر ماه مبارک رمضان.
- (213) دیوان نظامی گنجوی، داستان لیلی و مجنون.
- (214) دعای سحر ماه مبارک رمضان
- (215) همان مأخذ.
- (216) مرحوم محقق در شرایع کتاب الوقف آورده اند: ویقف علی الذمی ولوکان اجنبیا. در این مورد مرحوم صاحب جواهر - قدس سره - به حدیث مرسل استدلال فرموده اند، که ان صیغه وقف علی اخ لها یهودی فافرها النبی. باز مرحوم محقق در کتاب الصدقه از شرایع الاسلام فرمود: یجوز الصدقه علی الذمی وان کان اجنبیاً، لقوله - صلی الله علیه و آله و سلم - : علی کل کبد حراء اجر.
- و باز در کتاب الوصیه مرحوم محقق در شرایع آورده اند: وتصح الوصیه للذمی ولوکان اجنبیاً وقیل لایجوز مطلقاً.
- در این سه مورد که مرحوم محقق - قدس سره - اجازه فرموده اند از بعد انسان دوستی ست نه آنکه برای تقویت مرام و عقیده آنان باشد و گواه این مطلب نیز آن است که شرائع وقف بر کنیسه و بیع را جایز نمی دانند. برای توضیح بیشتر به جواهرالکلام، ج 28، ص 30 رجوع شود. شرایع الاسلام، کتاب الوقف والصدقه والوصیه.

- (217) المواعظ العددیه، ص 4.
- (218) یا هشام! لادین لمن لامروه له ولا مروه لمن لا عقل له وان اعظم الناس قدراً لا یرى الدنيا لنفسه خطراً. اما ان ابدانکم لیس لها ثمن الا الجنة فلا بیعوها بغيرها. اصول کافی، ج 1، کتاب العقل والجهل، حدیث 12.
- (219) جعله - علیه السلام - الجنة ثمن البدن اشاره الی ان ثمن جوهر النفس المجرده هو الله سبحانه فکانه - علیه السلام - قال: اما ان ابدانکم ثمنها الجنة فلا تبیعوها بغيرها واما نفوسکم المجرده وارواحکم القدسیه فانما ثمنها هو الله سبحانه والفناء المطلق فیه و فی مشاهده نوروجهه الکریم فلا تبیعوها بغيره. تعلیقہ میرداماد (ره) بر اصول کافی، ص 38.
- (220) سوره حجرات آیه 13.
- (221) درالمنثور، سیوطی، ذیل آیه 13 سوره 49؛ تفسیرالمیزان، ج 18؛ ص 363.
- (222) بلال از حبشه به صورت اسیر وارد جزیره العرب شد. غلام امیه که از نخستین دشمنان اسلام بود شد. بلال اسلام آورد و مؤذن رسول الله گشت و در راه اسلام شکنجه های فراوان دید. مراجعه شود به: سیره ابن هشام، ج 1، ص 318؛ طبقات، ابن سعد، ج 3، ص 233.
- (223) سوره آل عمران آیه 106.
- (224) سوره غاشیه آیه 6.
- (225) سوره حاقه آیه 37.
- (226) من لایحضره الفقیه، باب 9، باب صفه امیرالمؤمنین - علیه السلام -.
- (227) خطبه شعبانیه؛ اربعین، شیخ بهائی، حدیث 9.
- (228) مراجعه به 179
- (229) مراجعه به 179
- (230) روضه المتقین، ج 3، ص 226.
- (231) امالی، صدوق، مجلس 15، حدیث اول؛ روضه المتقین، ج 3، ص 227.
- (232) و ورد الخبر ان امرأتین صامتا علی عهد رسول الله فاجهدهما الجوع والعطش من آخر النهار حتی کادتا ان تهلکا فبعنا الی رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) تستادنا فی الافطار فارسل الیهما قدحا و قال: قولوا لهما قیثا فیه ما اکلتها فقاءت احدهما نصفه دما عبیطا ولحما غریضا و قاءت الاخری مثل ذلك حتی ملاتاه. فعجب الناس من ذلك فقال رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم): هاتان صامتان عن ما احل الله لهما و افطرتا علی ما حرم الله علیهما. احیاء العلوم، غزالی ج 5، ص 173.
- (233) نهج البلاغه حکمت 136.

- (234) اللهم اني كلما قلت قدهيات و بصأت و قمت للصلوة بين يديك وناجيتك الفيت على نعاساً اذا انا صليت و سلبنى مناجاتك اذا انا ناجيت .
- مفاتيح الجنان، دعای ابو حمزه ثمالی .
- (235) نهج البلاغه، کتاب 45 .
- (236) امالی، شیخ مفید، مجلس هفتم .
- (237) امالی، شیخ صدوق، مجلس 53 .
- (238) سوره آل عمران، آیه 97 .
- (239) روضه المتقين، ج 3، ص 228 .
- (240) سوره بقره آیه 45 و 153 .
- (241) روضه المتقين، ج 3، ص 228 .
- (242) جمله دعائیه است که در کلمات بزرگان حکمت آمده است .
- (243) سوره لیل آیه 6 .
- (244) سوره طه آیه 26 .
- (245) همان سوره آیه 36 .
- (246) سوره انشراح آیه 1 .
- (247) سوره انسان آیه 9 .
- (248) راجع به ویژگیهای فضا خادمه به سفینه البحار، ج 2، ماده فضض، ص 365 مراجعه شود .
- (249) روضه المتقين، ج 3، ص 228 .
- (250) دیوان سنائی .
- (251) بطائن: آستر. الزهاره: ابره دان. البطانه: آستر .
- (252) سوره صافات آیه 164 .
- (253) روضه المتقين، ج 3، ص 228 .
- (254) همان مأخذ ص 229 .
- (255) همان مأخذ .
- (256) همان مأخذ، ص 230 .
- (257) وایاک ان تذکر من الکلام قدرا او تکنون مضحکا. تحف العقول، ص 57 .
- (258) سوره بقره آیه 25؛ سوره آل عمران آیه 15 و 136؛ سوره نساء آیه 57 و 122 .
- (259) خطبه شعبانیه؛ اربعین، شیخ بهایی، حدیث 9 .

- (260) سورة اعراف آیه 56.
- (261) فی وصایا رسول الله لمعاذین جیل. ارشاد القلوب، دیلمی، باب هیجدهم.
- (262) پاورقی 84.
- (263) سورة محمد آیه 38.
- (264) دعای افتتاح.
- (265) همان مأخذ.
- (266) نهج البلاغه، خطبه 215.
- (267) نهج البلاغه، صحیفه سجادیه، دعای مکارم الاخلاق.
- (268) مالی، شیخ مفید(ره)، مجلس پنجم، ص 38، حدیث 5.
- (269) سورة یس آیه 59.
- (270) کتاب کافی.
- (271) بحار الانوار، ج 46، ص 120، ج 42، ص 76؛ علل الشرایع، ص 87-88.
- (272) سورة انبیاء آیه 26.
- (273) سورة بقره آیه 130.
- (274) سورة آل عمران آیه 37.
- (275) مجمع البیان، امین الاسلام طبرسی.
- (276) بحار الانوار، ج 12، ص 23.
- (277) ولا تضح الی من یجعل النجاه وفقاً علی عدد و مصروفه عن اهل الجهل و الخطایاً صرفاً الی الابد واستوسع رحمه الله (تعالی). اشارات، ج 3، ص 328؛ نمط 7، فصل 25.
- (278) اختصاص، شیخ مفید، ص 80.
- (279) من لا یحضره الفقیه، ج 1، باب 65، ص 298؛ ثواب الاعمال، صدوق، ص 63.
- (280) راجع به ابو حمزه ثمالی به سفینه البحار، ماده حمز مراجعه شود.
- (281) علل الشرایع، باب 108.
- (282) عقد الفرید؛ کحل البصر فی سیره سیدالبشر، محدث قمی، ص 58.
- (283) عقد الفرید؛ کحل البصر فی سیره سیدالبشر، محدث قمی، ص 58.
- (284) اربعین، شیخ بهائی، حدیث 2.
- (285) الکنی واللقاب، محدث قمی، ج 3، ص 138.
- (286) ارشاد القلوب، دیلمی.

- (287) انفال آیه 50.
- (288) با اندکی تغییر مضمون.
- (289) جلد پنجم.
- (290) بحار الانوار، ج 2 چاپ جدید، ص 152.
- (291) سوره انعام آیه 122.
- (292) تفسیر طنطاوی.
- (293) جهت استفاده بیشتر به خطب نهج البلاغه خصوص عبرت گرفتن مراجعه شود.
- (294) سوره نور آیه 45.
- (295) و 13 - اختصاص، شیخ مفید، ص 191 و 192.
- (296) و 13 - اختصاص، شیخ مفید، ص 191 و 192.
- (297) نهج البلاغه، خطبه 29.
- (298) سوره انفال آیه 50.
- (299) معانی الاخبار، شیخ صدوق باب معنی الموت حدیث 4 و 5، بطور کلی راجع به موت مؤمن است.
- (300) خطبه 193، نهج البلاغه.
- (301) بحار الانوار، ج 104، ص 38، من لا یحضر، ج 4، ص 11.
- (302) سوره نساء آیه 9.
- (303) وعسی ان تحبوا شیئا وهو شر لکم.
- (304) سوره بقره آیه 201.
- (305) سوره بقره آیه 201.
- (306) نهج البلاغه، کلمه حکمت 406.
- (307) اختصاص، شیخ مفید، ص 225.
- (308) عن ابی عبدالله - علیه السلام - قال: اذا بنی الرجل فوق ثمانیه اذرع نودی یا افسق الفاسقین! این ترید؟
- وسائل الشیعه، ج 3، ص 566.
- (309) این رساله در زمینه دو جهان می باشد که در بیست فصل تنظیم گردیده که در پیرامون مسائل قیامت بحث فرموده اند.
- (310) سوره رمز آیه 3.
- (311) اللهم طهرنی فیہ من الدنس و الاقذار...

(312) مفاتیح الجنان، اعمال ماه رجب.

(313) نهج البلاغه، خطبه 151 و 182؛ بحار الانوار، ج 73، ص 24، ج 73، ص 110 و 123.

(314) نهج البلاغه، خطبه 160.

(315) امالی مرحوم شیخ مفید، همان جلساتی بود که در ماه مبارک رمضان تشکیل می شد و دوستان و علاقمندان به علم و فضیلت در مجلس شیخ حاضر می شدند. ایشان در هر مجلسی این احادیث را می خواندند و عده ای هم ضبط می کردند که مجموع آنها کتاب امالی را تشکیل داد. امالی یعنی آنچه ایشان املاء می فرمودند و شرکت کنندگان می نوشتند. اولین مجلس اش در روز شنبه اول ماه مبارک رمضان سنه 404 ه ق در بغداد بوده است. آنجا حوزه علمیه بود و ایشان هم در آنجا تدریس داشتند. در ماه مبارک رمضان احادیثی را که مورد وثوق است نقل می کنند چون در ماه مبارک اگر کسی عامداً به خدا و پیامبر دروغ ببندد روزه او باطل است و باید کفاره هم بپردازد.

(316) ناسخ التواریخ

(317) مرحوم آیت الله حاج شیخ محمد تقی آملی - قدس سره القدوسی - از اکابر و مفاخر دانشمندان بود و در مسجد مجدالدوله تهران اقامه جماعت می فرمود؛ حوزه تدریس معقول و منقول داشت. ولادت ایشان 11 ذیقعده الحرام 1304 در تهران بود. مقدمات و سطوح را در تهران فرا گرفت و در سال 1339 هجری به نجف اشرف مشرف شد. مدت 14 سال در حوزه علمیه نجف اقامت نمود و به محضر درس مرحوم آیه الله العظمی نائینی و مرحوم ضیاءالدین عراقی باریافت. در سال 1353 به تهران مراجعت نمود و در آن دیار به افاده پرداخت و در سال 1391 به لقاء حق شتافت. وی دارای آثار علمی نفیسی بسیار می باشد که از آن جمله:

1 - شرح و حاشیه بر مکاسب شیخ انصاری (ره)

2 - شرح بر منظومه سبزواری در حکمت.

3 - کتاب الصلوة، تقریرات درس مرحوم نائینی.

4 - شرح بر عروه الوثقی.

5 - شرح بر اشارات.

برای آشنائی بیشتر به کتاب تذکر المقابر فی احوال المفاخر، تألیف محمد شریف رازی مراجعه شود.

(318) فی وصایا الرسول لابی ذن یا اباذر! مازهد عبد فی الدنيا الا اثبت الله الحکمه فی قلبه وانطق بها لسانه و بصره عیوب الدنيا ودائها ودوائها واخرجه منها سالماً الى دارالسلام.

(319) مناجات و نجوی یعنی آهسته در مقابل مناجات آن کس که فریاد از دور می کشد را منادات گویند.

(320) سوره طور آیه 21.

- (321) سوره مدثر آیه 38.
- (322) نامه حضرت امیر - علیه السلام - به مالک اشتر، نام 53؛ نهج البلاغه.
- (323) وزر به معنای سنگین است. وزیر به کسی می گویند که ثقل مملکت را بتواند تحمل کند و به دوش بکشد.
- (324) اربعین، شیخ بهائی حدیث 9، خطبه شعبانیه.
- (325) فما لابیکی، ابکی لخروج نفسی، ابکی لظلمه قبری، ابکی لضیق لحدی، ابکی لسؤال منکر و نکیر ایای. ابکی لخروجی من قبری عرباناً ذلیلاً...
مفاتیح الجنان، دعای ابوحمزه ثمالی.
- (326) نهج البلاغه، خطبه 21 و 167.
- (327) آل عمران آیه 170.
- (328) معتلف یعنی کاه دان و نسیل جائی ست که در آن قضاء حاجت بجای می آورند.
- (329) نهج البلاغه، خطبه 3.
- (330) سوره ملک آیه 2.
- (331) اصول کافی، ج 2، باب الاخلاص، حدیث 4.
- (332) المحججه البيضاء، ج 8، ص 110.
- (333) قال الباقر - علیه السلام - نية المؤمن خیر من عمله لانه ینوی من الخیر ما لا یدرکه و نية الکافر شر من عمله وذلك لان الکافر ینوی الشر و یامل من الشر ما لا یدرکه. اصول کافی، ج 2، ص 82؛ المحججة البيضاء، ج 8، ص 110.
- (334) بحار الانوار، ج 70، ص 191.
- (335) نهج البلاغه، خطبه 147.
- (336) اصول کافی، ج 2، کتاب فضل القرآن، حدیث 13.
- (337) همان مأخذ.
- (338) سوره یس آیه 70.
- (339) سوره انفاق آیه 65.
- (340) سوره توبه آیه 6.
- (341) سوره توبه آیه 14.
- (342) و ما رمیت اذ رمیت.
- (343) سوره اعراف آیه 204.

- (344) سوره انعام آیه 54.
- (345) سوره شوری آیه 5.
- (346) سوره عافر آیه 7.
- (347) وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ.
- (348) سوره آل عمران آیه 77.
- (349) خطبه شعبانیه: اربعین، شیخ بهائی، حدیث 9.
- (350) سوره انبیاء آیه 102.
- (351) اربعین، شیخ بهائی، حدیث 9.
- (352) اصولاً مکتب جبر را آمویین خیلی می پروراندند. مرحوم حاج آقا رضا همدانی رضوان الله تعالی علیه - در کتاب شریف مصباح اش که در فقه است در بحث طهارت که آیا اهل جبر یا اهل تفویض پاک اند یا نه، سخنی را از مرحوم کاشف الغطاء - رضوان الله علیه - نقل می کند که قائلین به جبر نجس هستند، برای اینکه این تالی فاسدهای فراوانی دارد.
- این بزرگ فقیه می گوید مسائل جبر و تفویض جزء مسائل سنگین نظری است، نه ضروری. اگر یک محققى در تلاش های علمی اش به حق نرسید نباید گفت او نجس است، برای اینکه مسئله ضروری نیست تا کسی انکار کرده باشد، بلکه از آن مسائل عمیق نظری است. آنگاه می فرماید: مکتب جبر را بعضی از سلاطین می پروراندند. اشاعره که قائل به جبر بودند در دستگاه بنی العباس مورد حمایت بودند.
- معتزله که قائل به تفویض بودند. و امامیه که قائل به آزادی انسانها بودند. در دستگاه حکومت بنی العباس سهمی نداشتند. حرفهائی که جبریه داشتند برای توجیه تبهکاری های هیئت حاکمه مکتب خوبی بود. هر ظلم و ستمی را هیئت حاکمه بر امت اسلام روا می داشتند و مکتب جبر حل می کرد. که: اینها در کارها مجبورند. چون مکتب جبر با مقام سلاطین می ساخت، حکومت بنی العباس اشاعره را که طرفدار مکتب جبر بودند تقویت کرده بودند. در عوض امامیه و معتزله را می کشتند یا به زندان و تبعید و شکنجه و امثال ذلک محکوم می کردند. آنها کسانی را که قائل بودند انسان در کارهایش آزاد و مسئول است از بین می بردند.
- اشاعره معتقد بودند انسان در کارهایش مجبور است و ستم های هیئت حاکمه را با این مکتب توجیه می کردند، سمت هائی در دستگاه بنی العباس داشتند. البته الان کسانی که طرفدار این فکر و مکتب باشد بسیار کم اند و اشاعره در بین اهل سنت زیادند. همین هائی هستند که در فروع دین حنبلی یا وهابی اند و از نظر اصول دین و کلامی اشعری اند. لذا با همه هیئت های حاکم ساخته اند. اگر علمای اهل سنت در کشورهای تابع دولتمردان ستم پیشه نبودند، وضع علت های اسلامی به این جا نمی رسید. وقتی می بینم یک عده ای بعنوان ائمه جمعه و جماعات در بغداد کنفرانس تشکیل می دهند و ایران را محکوم می کنند، این جز همان

- فکر اشعری بودن در اصول کلامی، و حنبلی و وهابی بودن در فقه چیز دیگری نیست. ریشه این فکر در امویان بود و در حکومت بنی العباس تقویت شد.
- (353) سوره حجر آیه 21.
- (354) اسدالغابه، شرح حال احنف بن قیس.
- (355) سوره اعراف آیه 8.
- (356) قال علی - علیه السلام - زنوا انفسکم من قبل ان توزنوا وحاسبوها من قبل ان تحاسبوا وتنفسوا قبل ضیق الخناق وانقادوا قبل عنف السياق. نهج البلاغه، خطبه 90.
- (357) بحار الانوار، ج 94، ص 54 و ج 2، ص 491، خبر 1-2 و ج 93، ص 316-311؛ ثواب الاعمال، ص 312؛ کنز العمال، خبر 3988.
- (358) سوره احزاب آیه 56.
- (359) همان سوره آیه 43.
- (360) همان سوره آیه 56.
- (361) سوره انعام آیه 122.
- (362) نهج البلاغه.
- (363) سفینه البحار، ج 1، لغت حمد
- (364) سفینه البحار، ج 1، لغت حمد
- (365) امالی، شیخ مفید؛ ارشاد القلوب، دیلمی، ص 297.
- (366) سفینه البحار، ماده عجز؛ بحار، باب معجزات النبی والائمة - عليه السلام -.
- (367) سوره انسان آیه 30.
- (368) تفسیر المیزان، ج 20، ص 236 به نقل از کتاب الخرائج والجرائح.
- (369) مفاتیح الجنان دعای عدیله. سید حیدر آملی نقل کرده است و به محقق طوسی هم نسبت داده شده است.
- (370) اصول کافی، ج 1، باب مولد الحسن - علیه السلام - حدیث 6.
- (371) خطبه شعبانیه؛ اربعین شیخ بهائی، حدیث 9.
- (372) نهج البلاغه، خطبه 147.
- (373) مقدمه تفسیر منسوب به محی الدین عربی، ج 1، ص 4؛ که همان تاویلات، ملا عبدالرزاق کاشانی است؛ تفسیر سوره حمد، مرحوم شیخ بهائی که در پایان کتاب فلاح السائل ایشان چاپ شده است.
- (374) سوره قدر آیه 1.

- (375) سوره بقره آیه 180.
- (376) صحیفه سجادیه، دعای ختم قرآن
- (377) سوره اعراف آیه 143.
- (378) نهج البلاغه، خطبه 147.
- (379) نهج البلاغه، خطبه 147.
- (380) این بخش خود شامل حداقل 13 باب است که یکی از ابواب آن بنام فضل حامل قرآن نام گرفته است.
- (381) سوره جمعه آیه 5.
- (382) اصول کافی، ج 2، کتاب فضل القرآن، باب فضل حامل القرآن، حدیث 2.
- (383) اصول کافی، ج 2، کتاب فضل القرآن، حدیث 1 و 11.
- (384) سوره عبس آیه 16.
- (385) والمجتهدون قراد اهل الجنه والرسل ساده اهل الجنه. اصول کافی، ج 2، کتاب فضل القرآن.
- (386) اصول کافی، ج 2، کتاب فضل القرآن.
- (387) همان مأخذ.
- (388) آل عمران آیه 106.
- (389) نهج البلاغه، خطبه 160.
- (390) مسند احمد، ج 1، ص 275 و 257 و 385 و 397 و 460؛ همین حدیث به مضامین دیگر در جامع الصغیر، ج 2، ص 75؛ احیاء العلوم، غزالی، ج 2، ص 21 یافت می شود.
- (391) اصول کافی، ج 2، کتاب فضل القرآن.
- (392) همان مأخذ.
- (393) همان مأخذ و ضمنا به ماده ذکر و قمم کتاب سفینه البحار، محدث قمی مراجعه شود.
- (394) سوره آل عمران آیه 103.
- (395) سوره فصلت آیه 42.
- (396) اصول کافی، ج 2، کتاب فضل القرآن.
- (397) همان مأخذ.
- (398) سوره یوسف آیه 82.
- (399) عن ابی عبدالله - علیه السلام - قال: مر عمر بن الخطاب علی الحجر الاسود، فقال: والله یا حجر انا نعلم انک حجر لا تضر و لا تنفع الا ان راینا رسول الله یحیک فنحن نحیک فقال له امیر المؤمنین: کیف یا بن

- الخطاب فوالله ليعننه الله يوم القيامة وله لسانان و شفتان فيشهد لمن وافاه و هو يمين الله فى ارضه يبائع بها خلقه. فقال عمر: لا ابقانا الله فى بلد لا يكون فيه على بن ابيطالب.
- علل الشرايع، باب 161، حديث 8، ص 426.
- (400) اصول كافي، ج 2، كتاب فضل القرآن، باب البيوت التي يقرء فيها القرآن، حديث 3.
- (401) ارشاد القلوب، ديلمى، باب چهاردهم، حديث 2.
- (402) اصول كافي، ج 2، كتاب فضل القرآن، حديث 1.
- (403) نهج البلاغه، خطبه 127.
- (404) وسائل الشيعه، ج 5، ص 377.
- (405) اصول كافي، ج 2، كتاب فضل القرآن، حديث 1.
- (406) نهج البلاغه، خطبه 160.
- (407) بين خطبه 160 و سوره فجر هيچگونه منافاتى وجود ندارد.
- (408) انسانهاى مترف و دنياپرست را در عداد حيوانات ذكر مى فرمايد: كالانعام بل هم اضل سبيلا.
- (409) سوره آل عمران آيه 18.
- (410) سوره نازغات آيه 33.
- (411) سوره طه آيه 54.
- (412) وسائل الشيعه، ج 12، ص 24.
- (413) بحار الانوار، ج 42، ص 71 و ج 41، ص 39؛ فروغ كافي، ج 7، ص 54؛ وسائل الشيعه، ج 13، كتاب الوقف، باب 6، حديث 2.
- (414) خطبه شعبانيه؛ اربعين، شيخ بهائي حديث 9.
- (415) امالى، شيخ صدوق، مجلس 86، حديث 13؛ بحار الانوار، ج 3، ص 326.
- (416) سفينه البحار، ماده مدن.
- (417) سوره نباء آيه 19.
- (418) امالى، شيخ مفيد، مجلس هفتم.
- (419) بحار الانوار، چاپ جديد، ج 10، ص 122.
- (420) سوره واقعه آيه 25.
- (421) سوره زمر آيه 63؛ سوره شورى آيه 12.
- (422) سوره انعام آيه 59.

- 423) الفرق بين الفتح و التفتيح زياده المبنى تدل على زياده المعانى. باب تفعيل گاهى براى تكثير و گاهى براى مبالغه و گاهى براى تعديه و نسبت مى آيد.
- 424) سوره ص آيه 50.
- 425) سوره ابراهيم آيه 22.
- 426) سوره مريم آيه 83.
- 427) سوره اعراف آيه 27.
- 428) سوره كهف آيه 50.
- 429) سوره نجم آيه 32.
- 430) خطبه شعبانيه، اربعين، شيخ بهائى، حديث 9.
- 431) سوره احزاب آيه 4.
- 432) خطبه شعبانيه: اربعين، شيخ بهائى، حديث 9.
- 433) امالى، شيخ مفيد، ارشاد القلوب، ديلمى، ص 297.
- 434) خطبه شعبانيه، اربعين، شيخ بهائى، حديث 9.
- 435) بحار الانوار، ج 42، ص 239؛ جلاء العيون، سيد عبدالله شير، ج 1، ص 247.
- 436) كشف المراد فى شرح تجريد الاعتقاد، مسئله نهم، فى احكام المخالفين، ص 314؛ تلخيص الشافى، شيخ طوسى، ج 4، ص 131.
- 437) خطبه شعبانيه، اربعين، شيخ بهائى، حديث 9.
- 438) سوره قدر آيه 3.
- 439) بحار الانوار، ج 10، ص 88.
- 440) سوره اعراف آيه 40.
- 441) سوره فصلت آيه 12.
- 442) سفينه البحار، ماده وصى، ج 2، ص 462؛ اصول كافى، ج 2، باب الظلم، حديث 5.
- 443) علل الشرايع، شيخ صدوق، باب 138، حديث 2، ص 398.
- 444) تفسير الميزان، ج 11، ص 309، به نقل از تفسير العياشى.
- 445) سوره حديد آيه 3.
- 446) بحار الانوار، ج 75، ص 107 و ج 93، ص 314.
- 447) امالى، شيخ مفيد، مجلد هفتم.
- 448) مان مأخذ

- 449) ارشاد القلوب، دیلمی، ص 296؛ کما الزیارات، ص 3، مستدرک، حاکم، ج 3، ص 177؛ تهدیب، این عساکر، ج 4، ص 314؛ مجمع الزوائد، ابن حجر، ج 9، ص 181؛ الصواعق المحرقة، ص 15؛ کنز العمال، ج 7، ص 107.
- 450) ارشاد، شیخ مفید، سفینه البحار، ماده عبد.
- 451) امالی، شیخ مفید، مجلس هفتم.
- 452) کافی، باب مولد الامیر المؤمنین، ج 1، ص 453؛ روضه الواعظین، جلاء العیون، سید عبدالله شبیر، ج 1، ص 248.
- 453) امالی، شیخ مفید، مجلس هفتم.
- 454) نهج البلاغه، خطبه 55.
- 455) بحار الانوار، ج 42، ص 58.
- 456) وسائل الشیعه، ج 11، باب 28 از ابواب جهاد العدو، ص 65، حدیث 3؛ مستدرک الوسائل، ج 2، ص 255.
- 457) قال الحسین - علیه السلام - صبراً نبی الکرام فما الموت الا قنطره تعبر بکم عن العوس والضر الی الجنان الواسعه والعنم الدائمه. معانی الاخبار، باب معنی الموت، ص 288؛ علم الیقین، فیض کاشانی، ج 2، ص 864.
- 458) آیات سوره انسان.
- 459) بحار الانوار، ج 41 و ج 42، ص 58.
- 460) امالی، شیخ صدوق، مجلس هفتاد و هفت، ص 307.
- 461) مشنوی، مولوی، دفتر سوم.
- 462) ارشاد القلوب، دیلمی، غزوه خیبر، ص 245؛ کحل البصر، ص 157؛ ارشاد، شیخ مفید، ص 40.
- 463) امالی، شیخ مفید مجلس هفتم.
- 464) سوره طه آیه 32.
- 465) قال علی - علیه السلام - ذلک القرآن فاستنطقوه ولن ینطق ولكن اخبرکم عنه الا ان فیه علم مایأتی والحديث عن الماضي و دواء دائکم ونظم ما بینکم. نهج البلاغه، خطبه 158.
- 466) خم به گودالی گویند که در آن آب جمع می شود.
- 467) سوره حج آیه 37.
- 468) توحید، صدوق، باب 43، حدیث 2.

- 469) کافی؛ حلیه الاولیاء، ابونعیم اصفهانی، ج 1، ص 18؛ احیاء العلوم، غزالی با مضامین مختلف آمده است.
- 470) نهج البلاغه، کتاب 23.
- 471) سوره لقمان آیه 13.
- 472) سوره انبیاء آیه 34.
- 473) نهج البلاغه، خطبه 5.
- 474) ولا طالع انکرته وما کنت الا کقارب ورد وطالب وجد وما عندالله خیر للابرار.. نهج البلاغه، کتاب 23.
- 475) سوره قصص آیه 60.
- 476) خصال، شیخ صدوق؛ جلاء العیون، سید عبدالله شیر، ج 1، ص 268.
- 477) لهوف، ص 33؛ ابن نما، ص 20.
- 478) سوره نباء آیه 18.
- 479) درالمنثور، سیوطی، ج 6، ص 307؛ المواعظ العدریه، ص 213.
- 480) فالصوره صورت انسان والقلب قلب حیوان لایعرف باب الهدی.
- 481) سوره تحریم آیه 8؛ سوره حدید آیه 12.
- 482) سوره تکویر آیه 1.
- 483) سوره انعام آیه 122.
- 484) بحار الانوار، ج 2، ص 147.
- 485) سوره زمر آیه 73.
- 486) سوره فرقان آیه 13.
- 487) سوره اعراف آیه 157.
- 488) نهج البلاغه، خطبه 21 و 167.
- 489) امالی، شیخ مفید، مجلس 23، حدیث 31 و 32.
- 490) علیکم اسم فعل است یعنی اسمی است که معنای فعل می دهد یعنی الزموا.
- 491) سوره مائده آیه 105.
- 492) غزراالحکم، ماده عجب.
- 493) سفینه البحار، محدث قمی، ماده قمم.
- 494) امالی یعنی املاءها. این امالی نویسی برای نوع بزرگان بوده است. برای شیخ طوسی (ره) و مرحوم شیخ صدوق (ره) هم بوده است. مجالس درس گرامی بود و سعی می کردند آنچه که در مجلس گفته می

شود، گفتگو کنند، سؤال و جواب کنند و به خاطره ها بسپارند؛ ثبت و ضبط کنند که از یادشان نرود. در کتاب عقدالفرید نقل کرد: منشی رسول خدا - علیه آلاف التحیه والثناء - مردی بود که قلم در دست داشت و حضرت املاء می فرمودند و او می نوشتند. کاری برای حضرت پیش آمد، حضرت فرمود: ضع قلمک علی اذنک. این قلمی که در دست داری به زمین نگذار، پشت گوش قرار بده. اینکه می بینیم نجارها قلم را پشت گوش خود می گذارند ریشه تاریخی هم دارد. این قلم را زمین نگذار تا بفهمند که دین ما می گوید قلم را از گوش خدا جدا نکن.

495) در سفینه البحار، ج 2، ص 120 بحث مبسوطی راجع به عبدالعظیم حسنی آمده است.

496) نهج البلاغه، حکمت 81.

497) امالی، شیخ مفید، مجلس 42 و مجلس 17، حدیث 2.

498) اسدالغابه فی معرفه الصحابه.

499) ولکنی اخاف ان تکفروا انی رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) الا الی مفضیه الی الخاصه ممن یؤمن ذلک منه والذی لعبد بالحق واصطفاه علی الخلق ما انطق الا صادقاً عهد الی بذلک کله و بمهلک من یهلک و بمنجی من ینجاه وما ابقى شیئاً یمر علی راسی الا افرغه فی ادنی او افضی به الی. غررالحکم، حرف اللام، 38.

500) عده الداعی، ابن فهد؛ دعوات، راوندی؛ جامع السعادات، نراقی، ج 3، ص 367.

501) سوره نوره آیه 35.

502) تو کز سرای طبیعت نمی روی بیرون - کجا به کوی طبیعت گذر توانی کرد

جمال یار ندارد نقاب و پرده ولی - غبار را بنشان تا نظر توانی کرد

دلا ز نود هدایت گر آگهی یابی - چو شمع خنده زنان ترک سر توانی کرد

دیوان حافظ شیرازی.

503) قال الصادق - علیه السلام - اذا اراد احدکم ان لایسأل الله شیئاً الا اعطاه فلییاس من الناس کلهم ولا یكون له رجاء الا من عندالله - عزوجل - فاذا علم الله - عزوجل - ذلک من قلبه لم یسال الله شیاً الا اعطاه. بحار، ج 75، ص 107؛ ج 93، ص 314.

504) سوره معارج آیه 4.

505) تفسیر مجمع البیان، درالمنثور، سیوطی؛ المیزان، ج 20، ص 80.

506) سوره انفال آیه 4.

507) سوره انفال آیه 4.

508) سوره آل عمران آیه 163.

- (509) سوره واقعه آیه 89.
- (510) قال النبی (صلی الله علیه و آله و سلم): من احب ان یعلم ماله عندالله - عزوجل - فلینظر ماالله - عزوجل - عنده . فان الله تعالى ینزل العبد حیث انزله العبد من نفسه . مجموعه ورام، ابن ابی فراس، ص 230؛ محاسن، برقی .
- (511) امالی، شیخ مفید، مجلس 18، حدیث 7.
- (512) اشاره است به آیه کل شیء هالک الا وجهه .
- (513) نهج البلاغه، خطبه 87.
- (514) فتوحات مکیه، باب 361؛ اسفار، ج 4، ص 34.
- (515) المواعظ العددیه، ص 5.
- (516) ای برادر تو همین اندیشه ای - مابق تو استخوان و ریشه ای
گر گلست اندیشه تو گلشنی - ور بود خاری تو هیمه گلخنی
گر گلابی بر سر و جیبت زنده - ور تو چون بولی برون افکنند
مثنوی مولانا جلال الدین رومی، دفتر دوم، ص 8.
- (517) سوره مجادله آیه 11.
- (518) سوره تکویر آیه 1.
- (519) سوره تحریم آیه 8.
- (520) اسفار، ج 1، ص 288، فصل 11 مرحله دهم.
- (521) امالی، شیخ مفید، مجلس 42، حدیث 7.
- (522) والحمد لله الذی انادیه کلما شئت لحاجتی واخلوبه حیث شئت لسری بغیر شفیع فیقضی لی حاجتی .
دعای ابوحمزه ثمالی مفاتیح الجنان .
- (523) کافی، ج 1، ص 81، حدیث 3.
- (524) دیوان غزلیات حافظ شیرازی، ص 129.
- (525) سوره توبه آیه 98.
- (526) سوره حجر آیه 99.
- (527) سوره حجر آیه 99.
- (528) سوره تکویر آیه 26.
- (529) سوره نجم آیه 2.
- (530) سوره فتح آیه 18.

531) قال رسول الله. - صلى الله عليه و آله و سلم - يقال لصاحب القرآن: اقرء وراق ورتل كما كنت ترتل في دار الدنيا فان لترتلك عند آخر آيه كنت تقرءها. كنز العمال، جزء 2330؛ بحار الانوار، ج 92، ص 182؛ اصول کافی، ج 2، حدیث 12.

532) اصول کافی، ج 2، باب فضل الايمان على الاسلام واليقين على الايمان.

533) تفسیر صافی، ج 2، ص 253.

آیه 175 سوره اعراف در مورد بلعم باعورا نازل شده است. فی المجمع عن الباقر - علیه السلام -: الاصل فيه بلعم ثم ضرب الله مثلاً لكل موثر هواه على هدى الله من اهل القبلة.

534) انسلاخ یعنی از پوست درآوردن. سلاخ به قصابی گویند که پوست گوسفندان را می کند.

535) سوره اعراف آیه 175.

536) یکی از سادات و علماء قم وضع مزاجی شان طوری شد که خون به مغزش نمی رسید. بعد از یک مدتی درمان و معالجه وقتی به عیادتش رفتیم، گفت وضع طوری شده بود که بچه ها را نمی شناختم حتی فرزندانم را هم نمی شناختم. اینها همه از یاد من رفته بودند، ولی زیارت عاشوراء فراموشم نشده بود. این نشانه آن محبت است که یک حادثه ای که پیش می آید به علل و عوامل مادی آسیب می رساند اما به آن پیوند معنوی آسیب نمی رساند. ایشان می گفتند بچه ها من را به تهران بردند و برگرداندند اما هیچکدام از آنها را نمی شناختم ولی زیارت عاشوراء فراموشم نشد. این علاقه به حسین بن علی - سلام الله علیه - محصول آن معرفت است.

537) امالی، شیخ مفید، مجلس 18، حدیث 7.

538) حدیث همسفر بودن عبدالله بن مسعود با رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم) در امالی، مفید، مجلس 5، حدیث دوم بیان گردیده است اما حدیث در مجلس 3، حدیث 9 آمده است. ضمناً در کتب عامه مسند احمد، ج 1، ص 399؛ حلیه الاولیاء، ج 4، ص 112 و ج 5، ص 37 و ج 6، ص 285 و احیاء العلوم، ج 3، ص 126؛ الجامع الصغیر، ج 2، ص 184؛ کنوز الحقائق، ص 137 آمده است.

539) امالی، شیخ مفید، مجلس 5، حدیث 3 و مجلس 6، حدیث 6 و 15 و مجلس 12، مجلس 4.

540) کحل البصر، محدث قمی، ص 180.

541) در مورد احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی به بحار الانوار، چاپ قدیم، ج 12، ص 14 و به ماده علم، سفینه البحار، ج 2، ص 220 و ماده بزنط مراجعه شود.

542) نهج البلاغه؛ امالی، شیخ مفید، مجلس 29، حدیث 3.

- (543) قال رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم) كما روى عن الصادق - عليه السلام - : يا على اذا انما مت فاستق لي ست قرب من بئر غرس فغلسني وكفني وحنطني فاذا فرغت من غسلی فخذ بمجامع کفنی واجلسني ثم سلني عما شئت فوالله لا تسالني عن شيء الا اجبتك.
- (544) امالی شيخ مفيد، مجلس 24، حديث 2 و مجلس 42، حديث 2.
- (545) خمان مأخذ، حديث 3.
- (546) سورة شوری آیه 33.
- (547) سورة الرحمن آیه 55.
- (548) تو بندگی چو گدایان بشرط مزد مکن - که خاجه خود روش بنده پروری داند دیوان حافظ شیرازی.
- (549) سورة انبياء آیه 68، داستان ابراهيم خليل الرحمن، تفسير الميزان، ج 7، ص 225 به بعد.
- (550) سورة انعام آیه 75.
- (551) سورة اعراف آیه 185.
- (552) سورة يس آیه 83.
- (553) سورة ملك آیه 1.
- (554) امالی، شيخ مفيد، مجلس 23، حديث 7.
- (555) نهج البلاغه، حکمت 184.
- (556) سورة انبياء آیه 67.
- (557) سورة آل عمران 68.
- (558) سورة لمزه آیه 104.
- (559) سورة غافر 19.
- (560) سورة سبا آیه 49.
- (561) مثنوی مولانا جلال الدين رومی، دفتر سوم.
- (562) سورة فتح آیه 29.
- (563) شاهنامه فردوسی.
- (564) همان مأخذ.
- (565) لک الحمد ان اطعتک ولا حجه لی ان عصیتک ولا صنع لی ولا لغیری فی احسانک ولا عذر لی ان اسأت ما اصابنی من حسنه فمکنک یا کریم اغفر لمن فی مشارق الارض و مغاربها من المؤمنین و المؤمنات. بحار الانوار، ج 12، ص 23.

- (566) خطبه شعبانیه؛ اربعین، شیخ بهائی، حدیث 9.
- (567) امالی، شیخ مفید، مجلس 23، حدیث 9.
- (568) ارشاد القلوب، دیلمی، باب 51.
- (569) به سفینه البحار، ماده خلد و حبب مراجعه شود.
- (570) سوره واقعه آیه 89.
- (571) سوره بقره آیه 25.
- (572) سوره طه آیه 105.
- (573) سوره ق آیه 22.
- (574) سوره تحریم آیه 8.
- (575) سوره آل عمران آیه 192.
- (576) امالی، شیخ مفید، مجلس 23، حدیث 14، و مجلس 24، حدیث 1.
- (577) کافی، شیخ کلینی، حلیه الاولیاء، ابونعیم اصفهانی، ج 1، ص 18؛ احیاء العلوم، غزالی با مضامین مختلف اشاره شده است.
- (578) امالی شیخ مفید.
- (579) کتاب شریف الغارات تقریباً یک قرن قبل از نهج البلاغه نوشته شده است. بسیاری از کلماتی که در نهج البلاغه هست در آن کتاب شریف هم آمده است. این کتاب به این مناسبت نام گذاری شده است که به آن غارت هائی که بنی امیه در زمان حکومت حضرت امیر و در قلمرو حکومت حضرت روا داشتند در این کتاب اشاره شده است. سخنان و دستوراتی را که آن حضرت درباره این غارت ها ایراد کردند در این کتاب جمع آوری شده و لذا نام این کتاب الغارات شده است. مولف و نویسنده این کتاب یک قرن قبل از مرحوم شریف رضی این کتاب را نوشت. از اساتیدش نقل می کند آن اساتید از اساتیدشان نقل می کنند تا می رسند به آن استادی که می گوید.
- (580) الغارات، ج 1، ص 98؛ بحار الانوار، چاپ قدیم، ج 8، ص 739.
- (581) تهذیب الاحکام، ج 2، ص 88؛ وسائل الشیعه، ج 11، ص 49، باب 19 از ابواب جهاد العدو.
- (582) تفسیر محی الدین بن عربی، ج 2 ص 695. ذیل آیه 37 سوره حاقه: ولا طعام الا من غسلات اهل النار وقد شاهدنا هم یاکلونها عیاناً. لازم به ذکر است که تأویلات ملا عبدالرزاق کاشای بنام تفسیر محی الدین به چاپ رسیده است.
- (583) سوره حاقه آیه 37.
- (584) خطبه شعبانیه؛ اربعین، شیخ بهائی، حدیث 9.

- (585) سوره اعراف آیه 200.
- (586) سوره احزاب آیه 41.
- (587) ر این خصوص ضمن مراجعه به روایات و احادیث مربوط به قیامت، سوره حج، آیه 1، حاکی از یک چنین حالتی است.
- (588) امالی، شیخ مفید، مجلس 24، حدیث 1، و مجلس 23، حدیث 14.
- (589) ارشاد القلوب، دیلمی، ص 239، غزوه بدر.
- (590) سوره تکاثر آیه 6.
- (591) یکی از چیزهای پر برکت ترک جدال است. وقتی انسان در بحث متوجه شد که رقیب حاضر نیست حق را بپذیرد، کوتاه بیاید.
- (592) بحار الانوار، ج 75، ص 107؛ ج 93، ص 314.
- (593) سوره نحل آیه 97.
- (594) سوره بلد آیه 4.
- (595) عن احدهما انه قال ويل لقوم لا يدينون الله بالامر بالمعروف والنهي عن المنكر وقال لا اله الا الله فلن يلج ملكوت السماء حتى يتم قوله بعمل صالح ولادين لمن دان الله بتقويه باطل ولادين لمن دان الله بطاعه الظالم، ثم قال و كل القوم الهام التكاثر حتى زاروا المقابر.
- امالی، شیخ مفید، مجلس 23، حدیث 7.
- (596) امامی، شیخ مفید، مجلس 23، حدیث 16.
- (597) حزام چیزی را گویند که محکم به کمر می بندند. حازم فردی را گویند که با احتیاط مثل کسی که کمرش را بسته است حرکت می کند. حزم یعنی انسان محکم خود را ببندد و نلرزد و از هر آسیبی در اثر این محکم بستن مصون بماند.
- (598) ارشاد القلوب، دیلمی.
- (599) قره یعنی خنکی. اینکه می گویند قریر العین نه یعنی چشم روشن بلکه یعنی چشمت خنک باد. انسان وقتی که گریه می کند و اشک می ریزد این اشکش دو قسم است اگر در اثر غم و اندوه اشک بریزد اشک سوزان و گرم دارد و اگر در اثر شوق و نشاط اشک بریزد اشک خنک و سرد است.
- قریر یعنی سرد قره یعنی سردی. قریر العین یعنی چشمش اشک شوق و نشاط بریزد. انسان وقتی دوستش از سفر دور آمده است مشتاقانه اشک می ریزد این اشک اشک شوق است و اشک سرد اگر خبر ناگوار به او برسد اشک می ریزد اشک گرم و اگر خبر لذت بخش به او برسد مسرور می شود اشک شوق می ریزد اینکه می گویند خدا چشمت را خنک کند یعنی به نشاط برسی و اشک شوق بریزی.

- 600) امتطاء یعنی مطیبه و مرکوب.
- 601) الانوار الالهیه، محدث قمی، ص 161.
- 602) امالی، شیخ مفید، مجلس 23، حدیث 42، اصول کافی، ج 2، باب التفکر.
- 603) هج البلاغه، خطبه 224.
- 604) امالی، شیخ مفید، مجلس 23، حدیث 22.
- 605) همان مأخذ.
- 606) سحیفه سجادیه، دعاء 45، وداع ماه مبارک رمضان.
- 607) همان ماخذ.
- 608) قدیه به گوشتهای مانده ذخیره لانه ها را می گویند.
- 609) دیوان سنائی غزنوی.
- 610) دعای وداع.
- 611) سوره عنکبوت آیه 60.
- 612) مض آن درد گدازنده را گویند. همچون رنجش از گداختگی آهن شده ای است که به انسان اصابت کند.
- 613) سوره ملک آیه 30.
- 614) امالی، شیخ مفید، مجلس 6، حدیث 14.

فهرست کتاب

3	مقدمه
10	تقدیر و سپاسگزاری
12	گفتار اول «حاوی مباحث» :
19	گفتار دوم «حاوی مباحث» :
34	گفتار سوم «حاوی مباحث» :
47	گفتار چهارم «حاوی مباحث» :
60	گفتار پنجم «حاوی مباحث» :
71	گفتار ششم «حاوی مباحث» :
86	گفتار هفتم «حاوی مباحث» :
101	گفتار هشتم «حاوی مباحث» :
112	گفتار نهم «حاوی مباحث» :
125	گفتار دهم «حاوی مباحث» :
137	گفتار یازدهم «حاوی مباحث» :
149	گفتار دوازدهم «حاوی مباحث» :
160	گفتار سیزدهم «حاوی مباحث» :
175	گفتار چهاردهم «حاوی مباحث» :
187	گفتار پانزدهم «حاوی مباحث» :
199	گفتار شانزدهم «حاوی مباحث» :
205	گفتار هفدهم «حاوی مباحث» :

- 217.....: گفتار هیجدهم «حاوی مباحث»
- 226.....: گفتار نوزدهم «حاوی مباحث»
- 240.....: گفتار بیستم «حاوی مباحث»
- 253.....: گفتار بیست و یکم «حاوی مباحث»
- 263.....: گفتار بیست و دوم «حاوی مباحث»
- 269.....: گفتار بیست و سوم «حاوی مباحث»